

- ۳۰ فصل شانزدهم در بیان آیین گرامت یعنی اهل تعلق
- ۳۴ فصل هفدهم در بیان سناک دهرم که آن هم گرامت دهرم است
- ۴۵ فصل هیجدهم در بیان آیین خوراک برهمنان و چترتری و بس
- ۵۰ فصل نوزدهم در بیان دهرم بر چهار برن
- ۵۱ فصل بیستم در بیان پاک ساختن چیزیکه نجس شده است
- ۵۸ فصل بیست و یکم در بیان مسرت خیرات
- ۵۹ فصل بیست و دوم در بیان ترتیب دادن خیرات
- ۶۰ فصل بیست و سوم در بیان نتیجه خیرات دادن
- ۶۱ فصل بیست و چهارم در بیان آنکه خیرے خیرات نکرده باشد ثواب آن باشد
- ۶۲ فصل بیست و پنجم در بیان ترتیب شترده
- ۶۳ فصل بیست و ششم در بیان پیدا نمودن گیش
- ۸۲ فصل بیست و هفتم در بیان ترتیب گره شانت
- ۸۴ فصل بیست و هشتم در بیان بعضی آیین پادشاه
- ۹۱ فصل بیست و نهم در بیان مقادیر اوزان
- ۹۲ تفصیل مقاله دوم
- بنابر ارا دھیاسے که عبارت از معاملات باشد متعلق و دو فصل
- ۹۳ فصل اول در بیان آداب تعلیمش و تفحص سناکشی و او خواه
- ۹۴ فصل دوم در بیان آنکه در کدام جا و عده بناید گرفت
- ۹۵ فصل سوم در بیان آنکه مدعی و شاہد اگر ازین قسم باشند آنها را در ونگو باید دانست
- ۹۶ فصل چهارم در بیان کیانیکه از آنها جرمانه باید گرفت
- ۹۹ فصل پنجم در بیان آنکه اگر زنی بوده و راجه بکی داده بود باز راجه بدیگرے داده
- ۹۹ فصل ششم در بیان جرمانه که شخصی در قطع معامله شرط نموده باشد

- ۹۹ فصل هفتم در بیان بعضی دعوی و بیان آت تا
- ۱۰۰ فصل هشتم در بیان صورت ملکیت
- ۱۰۱ فصل نهم در بیان آنکه شاید معتبر است و در بعضی جات تقسیم و بعضی جا به سند عمل کنند
- ۱۰۲ فصل دهم در بیان مراتب تنبیه
- ۱۰۳ فصل یازدهم در بیان منظور داشتن مناقشه که دیگر شخصی کرده باشد
- ۱۰۴ فصل دوازدهم در بیان کسانی که به آنها داد نباید داد
- ۱۰۵ فصل سیزدهم در بیان آنکه مال گم شده باشد صاحب مال عاود شود
- ۱۰۶ فصل چهاردهم در بیان فیصل نمودن مناقشه قرض
- ۱۱۲ فصل پانزدهم در بیان ترتیب ضمانتی
- ۱۱۳ فصل شانزدهم در بیان ترتیب گرو
- ۱۱۵ فصل هیجدهم در بیان مناقشه امانت
- ۱۱۶ فصل بیستم در بیان آنکه شاید چه قسم می باید
- ۱۲۲ فصل نوزدهم در بیان ترتیب اسناد
- ۱۲۴ فصل بیستم در بیان دین و قسم دادن
- ۱۳۲ فصل بیست و یکم در آیین بخش میراث
- ۱۴۵ فصل بیست و دویم در بیان رفع مناقشه حدود
- ۱۴۹ فصل بیست و سوم در بیان مناقشه حدود چارپایان و گاوهایان چارپایان
- ۱۵۱ فصل بیست و چهارم در بیان مناقشه مال که در غیبت صاحب مال فروخته شود
- ۱۵۲ فصل بیست و پنجم در بیان آنکه کسی دزد گرفت و مخفی ساخت و بجا که ظاهر ننمود
- ۱۵۲ فصل بیست و ششم در بیان آنکه شخصی بکس چیزی داد و خواهد که واپس گیرد
- ۱۵۴ فصل بیست و هفتم در بیان مناقشه که در خریداری بهرسد
- ۱۵۴ فصل بیست و هشتم در بیان مجرای دادن حق الشار

فصل سبت و نهم در بیان آنکه رسیان و چشم و غیره بجهت بافتن کحل و پارچه و غیره داده باشند ۱۵۳

فصل سی اتم در بیان آنکه اگر دو غلام و غیره چند قسم است هر کدام چه خدمت بجا آورده ۱۵۵

فصل سی و یکم در آیین چو بهری و غیره که خلاف حکم بعمل آرد ۱۵۶

فصل سی و دوهم در بیان مناقشه نوکر و ضرور و کرایه کش ۱۵۸

فصل سی و سوم در بیان مناقشه قمار بازی ۱۵۹

فصل سی و چهارم در بیان مناقشه دشنام ۱۶۰

فصل سی و پنجم در بیان مناقشه که در جای یکی کسی را بخت و لکذنه بخاک نرود و شل گیرن گلی که بکنیز و یا ۱۶۱

برای بقی مجروح سازد - ۱۶۲

فصل سی و ششم در بیان جریمه و تقصیر خون ۱۶۵

فصل سی و هفتم در بیان آنکه اگر کاردار بفرزند در بگیرد و بخواهد که از او بدو بعضی خصوصیات بگیرد ۱۶۶

فصل سی و هشتم در اندازة زکوة ۱۶۱

فصل سی و نهم در بیان مال لا وارث و مناقشه شرکاء مال ۱۶۲

فصل چهل و یکم در بیان دزدی و خون ناشن ۱۶۳

فصل چهل و یکم در بیان مراتب جریمه شخص که دزد نگردد ۱۶۶

فصل چهل و دوهم در بیان تحقیقات خون و بعضی خصوصیات دیگر ۱۶۷

فصل چهل و سوم در آیین تحقیقات زنا و غیره و آنچه که بزماسمعلق باشد ۱۶۸

فصل چهل و چهارم در بیان مناقشه زن و شوهر و بیان جریمه خلاف حکمی و بعضی جریمه دیگر ۱۶۹

فصل چهل و پنجم در بیان آنکه مناقشه را فیصل دادند و بعد از آن حاضر شود که غلطی را آن وقت ۱۷۰

تفصیل مقاله سوم ۱۷۵

پراشتاد و هیای که آنرا کفارات خوانند مشتق بر بقا و فصل است ۱۸۵

فصل اول در ترتیب پاک شدن از ماتم سونک و بزه سونک و وزن حائضه ۱۸۵

فصل دوم در ترتیب پاک شدن که از دست رسانیدن بعضی چیزها پاک میشود ۲۰۰

فصل سوم در بیان پیدا نمودن روزی بر بهمنان ۲۰۳

- فصل چهارم در آیین بان پرستیده ۲۰۳
- فصل پنجم در آیین سناسی ۲۰۶
- فصل ششم در ترتیب آفرینش ۲۰۹
- فصل هفتم در بیان کرم بابک که با تار و دم یکدام اعمال بصورت زبون و حال از بون متولد میشود ۲۱۰
- فصل هشتم در بیان عمل بد ۲۱۱
- فصل نهم در بیان بعضی خصوصیات پراپیشت ۲۱۵
- فصل دهم در بیان تفصیل پنج گناه بزرگ ۲۱۷
- فصل یازدهم در بیان گناهانیکه برابر پنج گناه عظمی اند ۲۱۹
- فصل دوازدهم در بیان بعضی گناهان که از گناهان عظیمه کم و از گناهان صغیره زیاده اند ۲۲۰
- فصل سیزدهم در بیان گناهان صغیره ۲۲۰
- فصل چهاردهم در بیان پراپیشت گناه عظیمه ۲۲۲
- فصل پانزدهم در بیان پراپیشت شراب خوردن ۲۲۹
- فصل شانزدهم در بیان پراپیشت دزدی طلا ۲۳۲
- فصل هفدهم در بیان گزینگی ۲۳۴
- فصل هیجدهم در بیان پراپیشت شغفه که رفیق چهار کس باشد قاتل بر همین کوز دطلای بر همین شراب خوار و گزینگی ۲۳۶
- فصل نوزدهم در بیان پراپیشت گناه که در قتل برقت لوم عاید میشود ۲۳۹
- فصل بیستم در بیان پراپیشت گناهان صغیره - اهل پراپیشت کشتن ماده گاو ۲۴۰
- فصل بیست و یکم در بیان آنکه هر گناه را که برابر قتل ماده گاو نام گذارند پراپیشت آن برابر قتل ماده گاو باید دانست ۲۴۶
- فصل بیست و دوم در بیان پراپیشت گناه که پراپیشت آن را نگفته باشند ۲۴۷
- فصل بیست و سوم در بیان پراپیشت شغفه که گاتیری فراموش کرده باشد ۲۴۹



فصل سبت و چهارم در بیان پرایشخت زنا زنگر متن ۲۴۸

فصل سبت و پنجم در بیان پرایشخت زندی ۲۴۸

فصل سبت و ششم در بیان پرایشخت شخصی که قرض او پس ندرده باشد دجک نکرده باشد ۲۵۰

فصل سبت و هفتم در بیان پرایشخت شخصی که خیر نفع و خستی بفرود شد و توابع آن ۲۵۱

فصل سبت و هشتم در بیان پرایشخت برادر خود که پیش از برادر کلان کتخدا شده باشد و ۲۵۲

امثال آن

فصل سبت و نهم در بیان پرایشخت زنا ۲۵۳

فصل سی و یکم در بیان پرایشخت زنان زانیه ۲۵۶

فصل سی و یکم در بیان پرایشخت برادر کلان که برادر خود و پیشتر از او کتخدا شده باشد ۲۵۸

از زنا نگر گرفته باشد

فصل سی و دوم در بیان پرایشخت برهمن که نمک بفرود شد یا سود بگیرد ۲۵۸

فصل سی و سوم در بیان پرایشخت کشتن چغتری دبیس و شود در وزن ۲۵۹

فصل سی و چهارم در بیان کشتن دیگر حیوانات ۲۶۲

فصل سی و پنجم در بیان پرایشخت بریدن اشجار سبز ۲۶۵

فصل سی و ششم در بیان پرایشخت دقتی که آدمی از قسم زک و زنان قاشه و جانور ۲۶۶

کسے را بکشد

فصل سی و هفتم در بیان پرایشخت انزال که بے جماع واقع شود و پرایشخت ۲۶۶

شخصی که حقارت بید کند و بیان پرایشخت دیگر ۲۶۶

فصل سی و هشتم در بیان پرایشخت برت لوپ ۲۶۹

فصل سی و نهم در بیان پرایشخت که سناس و عمرم گذار شده تعلق ۲۶۹

اختیار کند یعنی گر هست شود

فصل سی و دهم در بیان پرایشخت شخصی که از مکان پرایشخت بگریزد یا در پرایشخت ساقانند ۲۷۰

فصل سی و یکم در بیان پرایشخت شخصی که یک پرایشخت کلان و یک پرایشخت خرد ۲۷۰

بر او مقرر شده باشد و پرايشت شخصه که زنا را اولش کند و پرايشت  
بر همه جاری که مرتکب امور منوعه شود

۲۷۱

فصل چهل و دوم در بیان پرايشت پسر که مرتدیه را بجای خطرناک بفرستد  
فصل چهل و سوم در بیان پرايشت غارت آدمی که شخصه را بوجوب و دروغ بگماهد  
ستم ساز و دغایه که بزنی برادر جماع کند

۲۷۲

فصل چهل و چهارم در بیان پرايشت شخصه که بزنی حایض جماع کند و پرايشت  
زنان حایض که بیکدیگر را مساس کنند

۲۷۳

فصل چهل و پنجم در بیان پرايشت فروتن پسر و غیره چیر منوعه  
فصل چهل و ششم در باب پرايشت شخصه که از گسائیکه جگ شتر زده نباید گسائید و بگسائید  
فصل چهل و هفتم در بیان پرايشت بر همین که پرومیت شود و رشود  
فصل چهل و هشتم در بیان پرايشت شخصه که بید و فراموش کند و بعضی چیز را بگوید  
فصل چهل و نهم در بیان پرايشت شخصه که او را برادر یا برهمنی ترک کند یا بکارت  
و خمر مردم را بگشت و چوب زایل سازد یا برهمنی براه جماع کند  
و بعضی امور دیگر

۲۷۴

فصل نچاهم در بیان پرايشت شخصه که ترک خدمت آتش کرده باشد

۲۷۵

فصل نچاه و یکم در بیان پرايشت قتل زن و پرايشت صبیاد

۲۷۶

فصل نچاه و دوم در بیان پرايشت قمار بازی و دروغ گفتن و بر همه جاری  
که خلاف قانون عمل آرد و ابواب دیگر

۲۷۷

فصل نچاه و سوم در بیان پرايشت شخصه که خود را بفروشد و برهمنی که بر چهار  
سوار شود و برهمنی که خدمت شود و رکبند

۲۷۸

فصل نچاه و چهارم در بیان پرايشت شخصه که بدختر ناگنیز از ناکند

۲۷۹

فصل نچاه و پنجم در بیان پرايشت جماع که بزنان طوائف بکند و جماع که از حیوانات  
فصل نچاه و ششم در بیان پرايشت شخصه که اختیار شرم بیک کتب علم منوعه ننهد و امور منوعه بکند

۲۸۰

۲۸۴

فصل نجاه و نهم در بیان پریشیت برهن که از جای ممنوعه حیرت بگیرد یا در تیره حیرت بگیرد

۲۸۵

فصل نجاه و دهم در بیان پریشیت شخصی که آب و خوراک ممنوعه خورده باشد و تفصیل

۲۸۶

فصل نجاه و یازدهم در بیان پریشیت برهنان که در شراب و طعام منجورند

۲۸۷

فصل شصت و یکم در بیان پریشیت بر مجاری که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

۲۸۸

فصل شصت و یکم در بیان پریشیت شخصی که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

۲۸۹

فصل شصت و دوم در بیان پریشیت برهن که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

۲۹۰

فصل شصت و سوم در بیان پریشیت برهن که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

۲۹۱

فصل شصت و چهارم در بیان پریشیت برهن که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

۲۹۲

فصل شصت و پنجم در بیان پریشیت برهن که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

۲۹۳

فصل شصت و ششم در بیان پریشیت برهن که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

۲۹۴

فصل شصت و هفتم در بیان پریشیت برهن که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

۲۹۵

فصل شصت و هشتم در بیان پریشیت برهن که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

۲۹۶

فصل شصت و نهم در بیان پریشیت برهن که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

۲۹۷

فصل شصت و دهم در بیان پریشیت برهن که در شراب و طعام با کمال اول کتبه

## مقاله اول

آچار او حیا سے کہ آنرا بزبان عرب عبادات گویند شتمل است برست و نه شغل

سالم شود و غیره جمیع از منیشران بخدمت جاگید و لکیده آمده القاس که دند که دهرم هر چار برین  
 که بر همین و چتری و میش و شود و ر باشد و بر چار آسرم که بر همه چاری و گر هست و بان پرست  
 و سنیاس باشد و جمیع که پدر آنها از قوم دیگر و مادر از جنس دیگر باشد و در هندوی بعضی  
 از آنها را آن قوم و بعضی را پرست لوم گویند چنانچه معلوم خواهد شد بیان نمایند و دهرم  
 و دو قسم است اول را شروت دوم را سمارت نامند شروت آنست که از عید دانته شود  
 مثل جگ و اگنوترو غیره سمارت آنکه از بر و س سمرت دانته شود و اینها هم که طرز سمارت  
 بدینچون آن بر پیش قسم است - برن و دهرم - آسرم دهرم - برن و آسرم دهرم -  
 گن و دهرم - نخت و دهرم - سا و چهارن دهرم - برن و دهرم آنکه آن دهرم مخصوص  
 بیک برن باشد مثلاً شراب از قسم سمر و تیدیه و غیره به بر همین منع است - آسرم دهرم آنکه  
 و قتی که کسی بیک آسرم که مقام را نامند رسید موافق آن آسرم کار کند چنانچه شخصی که  
 بر همه چاری است یعنی بمقام بر همه چیرج رسید او را لازم است که پرستش آتش و  
 گدیه بکند - برن آسرم دهرم آنکه مثلاً بر همین است و بمقام بر همه چیرج رسید مثلاً  
 در اصل بر همین برن است بر همه چیرج پیش گرفت باید که او عصای چوب و هاک  
 بدست بگیرد اگر بر همه چاری از برن دیگر شود و عصای آنها از چوب دیگر گرفته اند -  
 گن و دهرم آنکه مثلاً شخصی که استحقاق سلطنت داشته باشد بمرتبه سلطنت رسید  
 یعنی با شاه شده با و لازم میشود که غمخواری خلایق بکند - نخت و دهرم آنرا گویند که کاره  
 که او را باید کرد و کرده یا کاره که نباید کرد و هر کسب آن کار ممنوعه شد بجهت پاک شدن  
 از گناه مذکور یا پیشچیت میکرده باشد سار چهارن و دهرم آنکه بهمه وقت بهمه کس لازم است  
 مثلاً کسی را نباید کشت و حاضر باید بود و روزی نباید کرد و امثال آن میگویند که بازمانده

که پس برین و چتری و بیش ز ناز گرفته باشد اگر ناخوردنی بخورد و یا ناگفتنی بگوید و یا کار نکارد و فی  
 بکند گندگار نمی شود و آنرا پادشخت نباید کرد و لازم است که اول ز ناز گرفته و هر ششتر بخواند  
 بعد از آن مغنی بید بید بجا کند و کند و رقتا میکند توطن داشت لحظه فکر ننوده بایلان جواب داد  
 که من و هر م شها میگویی فاما در جهان قدر زمین که آهوسه سیاه در انجا بلور خود میگردد و  
 این و هر م باید کرد و در جاس و دیگر این و هر م نباید کرد و بخت آنکه اگر جگ و موم و غیره و آن  
 ازین قبیل در انجا بکند ثواب حاصل نمیشود فاما اعما که براسه هر روز لازم است  
 مثل غسل و سندهیا و غیره و مجبایاید کرد و هر م از چهار ده و علم معلوم میشود و آن و  
 نیاسه شاستر و میمانا و هر م شاستر و بیدایگ و آن شش خیر است سکتا و کلب  
 و چهند و جوتش و نیز کت و بیکار کن و چهار بید - هر چهار ده را می باید که برین و چتری  
 و بیش بخواند تفاوت در اینها نیست که برین خود بخواند و دیگر س تعلیم کند و آن دو دیگر  
 خود بخواند فاما زو نیست که دیگر س تعلیم کنند فاما شخصی که ستر او را خواند این علوم با  
 آنت که از زو می کند و در محل با و در آید که زمان فرو شدن بطرف مقرر و افقون بید کند زو  
 باشد تفصیل کتب سمرت نیست سمرت منو سمرت اتر سمرت بشو سمرت باریت سمرت با لیکه  
 سمرت او شمس سمرت انگر اتر سمرت جسم سمرت ایتیم سمرت سمرت -  
 سمرت کاتبین سمرت بر سمرت سمرت پر اسمر سمرت بیاسن -  
 سمرت سمنکه سمرت کت سمرت و چنده سمرت گوتم سمرت شاتاپ سمرت  
 و هر م آنت که در ملک و وقت و مال و بخواند و خود به پادشاه و آمار و هر م  
 ملک آنکه مثل بنارس و غیره تیر خند باشد وقت آنت که مثل کنون و خسوف یا روزه  
 شکر آنت و غیره باشد مال آنت که بروش خوب پیدا کرد و باشد خواهش آنت  
 که بخوشی دل بد بد تفصیل پادشاه پیش ازین خواهد گفت ملک و وقت شرطیت و در هر وقت  
 و در هر جا که بخواند خود مال خوب بدایان و هر م است جگ موم کردن و نیز و هر م گویند بکس  
 خیرت بدایان و هر م است باید که در ذات خوب باشد و فاضل عالم باشد چارچل است که از انجا و هر م  
 ظاهر س شود و س چهار بید و و هر م کتب سمرت سوهم چری که خواند فاما

باید

آن اختیار که خلعت سحر نباشد صورتش آنکه هر دم که در آن به وجود پنج هر دو درست است  
 از هر دو هر کدام که خواهد امتیاز نماید مثال دیگر بر همین اگفته اند که در سال ششم زمار بگیرد و  
 ابتدا سه سال از ماندن محل بگذرد یا تولد شدن ازین هر دو یکی اختیار نماید چهارم قرار داد  
 بزرگان و نیکوکاران و آنهم می باید که خلعت سحر نباشد شالشی آنکه کسی قرار بدد که بخواهد  
 بپوشد طعام آب نخواهد خورد و بداند آنچه در بیداری است از سحرت زیاد و باید دانست و بچنان  
 سحر از چیز است که مختار بزرگان باشد زیاد است و اختیار کرده بزرگان از قرار داد و بر کس  
 زیاد است تا ما بمان شری که پسند خاطر و قرار داد مطابق کتاب سحر باشد و شناختن  
 آفریدگار و دهرم جوگیش بدان نمک که من عرف نفقه عرف رب بر جیغ و دهرم مقدم  
 است و بر اے شناختن آفریدگار جاسے مقر ریت در هر جا که خواهد این سعادت حاصل  
 کند دیگر آنکه چهار بر همین فاضل دانای بر سه بید و دهرم شاستر و جمیع علوم یا یک جوگیش  
 که بصفات مقرر و موصوف باشد و دهرم بر اے که بنمایند قبول باید کرد -

### فصل اول در بیان برن

اول بیان برن لازم است تا بر اے هر کدام دهرم مقرر و ظاهر کند با آنکه برن چهار  
 بر همین - چھتری - بیش - شود - از آنجمله اولین را و چهار گویند یعنی دو بار تولد شده  
 یکے آنکه از شکم مادر بر آید و دوم و تیکه زمار یا قند مار کار اینها از هنگامیکه بچل مادر  
 و رانند تا زمان فرو شدن با فسونهای بید مقرر است چنانچه با سجا گفته خواهد شد -

### فصل دوم در بیان کار کرد و حمل

از زمانیکه زن حائض از غسل فارغ شده باشد هر چه اولیت نمود و ابتدا سه حمل اعتبار میکنند  
 از آنوقت تا روزیکه بچه پیروز و در شکم مادر حرکت نکرده و در نیان بر کار یک بر اسی ایشان میکنند  
 آنرا اولسون گویند آنچه در ماه ششم یا ششم از ابتدا سه حمل کنند آنرا سینت گویند آنچه  
 در هفتم تولد بچه کنند آنرا جات کرم گویند و آنچه روز یازدهم از تولد بچه بچل آورد آنرا کرم  
 گویند آنچه در ماه چهارم از تولد بچه کنند آنرا هنگر من نامند آنچه در ماه ششم از تولد بچه کنند  
 آنرا ان پارسن گویند و در کار کلنگا با شوق مطابق رسم نیاگان خود عمل باید کرد و پونسون

وسینت در محل اولی باید که در براس هر محل جائز نیست و در نام کردن یعنی اسم بچه تعیین کردن  
اگر بر بنیاگان پدری و مادری نیایسم و یو تاملی سازند بهتر است و تفاوت در کار کرد تولد پس دختر  
اینست که در تولد پسرافسونا خوانده کار بکنند و در تولد دختر اعمال بجای آورده و نامافسون بخوانند  
گرد و هنگام بختگانی دخترافسونهای بخوانند

### فصل سوم در بیان اواب نازاران

لازم است که بر همین پسرخود را در سال هشتم زنار بدید خواه از تولد حساب کنند خواه از محل هر دو هم  
جائز است چهرمی را باید که پسرخود را در سال یازدهم زنار بدید و پیش از لازم است که در سال  
دوازدهم پسرخود را زنار بدید حساب سالها همان ترتیب که براس بر همین نوشته شد و قول بعضی  
اگر بر روش بنیاگان خود زنار بدید یعنی در هر عکس که با او اجازت زنار گرفته باشد در همان سن زنار  
بگیرند پیش از زنار گرفتن بر روش که خواهد بماند زنان را بختگانی نیست زنار است باید که بعد از بختگانی  
و هر میش بگیرد و پسرو است و لازم است که زنار داده ترتیب غسل و غیره بنا کرد یا بدید بدید  
تعلیم نماید

### فصل چهارم در بیان ترتیب پاک شدن از شیشه و غایط

باید که بوقت قصاص حاجت زنار بر گوش است که ده در روز از صبح تا شام بر زبانشال شسته  
فارغ شود و در زیننه که این کار بکنند انجیان می باید که خاکستر بران نباشد تا دران رجالت گردد  
از زمین جسته بخن کند و در شب جنوب رویه بکنند و پاک شدن از شیشه و غایط بعد از شسته آلت را  
بر داشته آب و گل بشوید و براس غایط عضو پائین را هم از آب و گل بشوید نهایتش در هر دو  
عمل هر دو جار آفتد باید شست که اثر بوسه و نجاست نماند هر دو دست و پا هم از آب و پا هم از  
آب و گل باید شست و شمار گل یا مقدار آب را شش مرتبه رختن اثر بوسه از شستن آب و گل  
شر است در کنار آب شسته آبدت نباید که آب را بطرفی برداشت و بر و این کار بکنند  
یعنی اعضا نهانی بشوید که اثر بوسه و نجاست نماند و هر دو دست و پا هم از آب و پا هم از  
شست بعد از این آچون باید کرد

### فصل پنجم در بیان آچون کردن

در جاسے پاک نشسته و بر دو دست در میان هر دو زانو گرفته از دست راست بر او بر همه تیرتخته  
 آچون بگیرد و نشال کرده بر نشیند یا بشنق رویه باید نشست هر دو پا را شسته بر آسپون  
 بر نشیند (در اصل سمرت جاگیده لکیده شستن باینه نوشته است در شرح که متاکشرا باشد  
 شستن باینه نوشته است) بدانکه در دست راست چهار تیرتخته قرار داده اند طرف انگشت خنجر  
 نزدیک بند متصل کف دست راست پر جایت تیرتخته مانند طرف شبانه نزدیک بند دست ازا  
 تیرتیرتخته گویند جانب نبض میان دست جایی که پنج انگشت است آن را بر همه تیرتخته گویند  
 جانب سر انگشت وسط بطریقی که آب از بالای انگشت وسط روان شود آنرا دیو تیرتیرتخته گویند  
 در راه رفتن و وسق که سوار باشد یا ستاده باشد و خوابیده و خمیده و پاس پوش پوشیده  
 و بر فرش خواب و غیره مضروحات آچون نباید گرفت بر زمین یا کاه یا برگ یا تخته چوبی نشسته  
 آچون بگیرد و خوب است مقدار آب آچون بر همین آفتاده راست که آب تا سینه برسد و چهره  
 آفتاده بگیرد که آب تا حلق برسد و بین آفتاده بگیرد که آب تا کام برسد فاما هر کدام را سه بار  
 آب بهین ترتیب که گفته شد باید نوشید و بعد از نوشیدن بنیاد ز انگشت تا سر بند دست  
 و دوبار بلب پانین ساس کند بعد آب در کف دست چپ گرفته بدست راست اندکس از آن  
 آب بر داشته بر بالای سر و بر دو چشم و بر دو سوراخ بینی و بر دو سوراخ گوش و سینه  
 بر ساند و بنفشه فاما بر آفتاده نهند بر جای هر بار آب بدست راست از بالای دست چپ  
 بر دارد و بر داشتن یکبار جائز نیست اینقدر کار کرده را آچون نامند فاما شود روز زمان هر چهار  
 برن و لحظه که باو زار نژاده باشند جمیع اینها را بر آسپون بگیرد آب نوشیدن کافی است  
 آب آچون اینها بر پیش باشد و اینها از راه دیو تیرتخته که سر انگشت دست راست باشد  
 آچون بگیرند و اینها را در آچون دیگر اعمال بجای باید آورد آب آچون می باید که پاکیزه باشد  
 شود و بنیاد زاده باشد خمره و بود و رنگ تغییر نیافته باشد خوشبو یا چیز دیگر داخل نکرده باشد  
 آسپون که فی الحال آورده باشند و کف یا حباب بر آن باشد تا بر طرف شدن  
 کف و حباب از آن آچون بناید کرد و آب باران در عین بارش بکف دست  
 گرفته آچون بناید کرد



## فصل ششم در بیان ترتیب غسل

بعد از آچون آب پاکیزه مشروط بشماره مذکور غسل بکنند و اگر مشبه جنایت باشند غسل و آب از سر تا پا تمام بدن را پاکیزه بشوید و در غسل جنایت نکند و اگر در آب روان غسل کند باید که در بر و سر و اندام و بر دانی آب ایستاده غسل بکند و اگر روان نباشد و آب قلاب مشرق و غل کند بعد از غسل قدری آب گرفته افشونه آنرا خوانده آب بر سر افشانند بعد از آن برانایام بجا آورده بعد از برانایام نیایش آفتاب کنند و افشونه آنرا مقرر بخوانند بعد از آن گایتیری بخوانند گایتیری با افشونه آنرا دیگر مقرر است هر دو سوره را پنج مرتبه گرفته سه مرتبه بخوانند آنرا برانایام گویند

## فصل هفتم در بیان ترتیب مسند هیا

اگر مسند هیا بوقت صبح میگذرد باید که پیش از طلوع آفتاب مشرق رو نشسته بعد از برانایام تا زمانیکه آفتاب طلوع کند گایتیری بخوانند و باشد و هنگام شام از وقتیکه هنوز آفتاب غروب نشده بعد از برانایام تا زمانیکه ستاره باغیاان شوند گایتیری بخوانند و باشد و در وقت رو بمغرب کرده باید نشست بدانکه روز همانست که از صبح تا شام تمام آفتاب دیده شود و از هر وقت صبح و شام و قتیکه نصف قرص آفتاب دیده شود آنرا مسند هیا گویند و قتیکه تمام قرص غروب شود از آن وقت شب است بعد از مسند هیا در هر دو وقت لازم است که بخونند بعد از بوم پیش بدر و باور و غیره بزرگان قبله رفته نام خود گرفته بگویند که من غلام اسم آداب خدمت بجای آورم نیایش بجا آورده و اگر علم بخوانند باید که بعد از این پیش معلم رفته آداب تواضع بجا آورده و قتیکه معلم بفرماید نزدیک رفته بنشینید و شروع در خواندن علم کنند

## فصل هشتم در بیان صفات شاگرد

پیشتر از بالا که گردن پوشیده پیش معلم باید رفت مثل دوپشه و همیشه بطرز سه زلیت کند که نفع علم در آن باشد و خود را محو رخصاے معلم سازد و شاگرد شش ر باید کرد که بدین صفات موصوف باشد شاگرد که سکه عبارت از آنست باید که نیکی کسی فراموش نکند و کینه و بغض در دل نداشته باشد عاقل و پاکیزه و باطهارت باشد و مریض نباشد و ناتوان بین نباشد در خدمت استاد مشغول باشد و با ادب باشد این قسم شاگرد را تعلیم باید ساخت

## فصل نهم در آیین بر مذهب چاری

باید که بر مذهب چاری خوب مقر و پوست آبوسه سپاه و زنا و در نیکان سوخت که در مکر می بندند  
 همیشه با خود نگاه دارد و بر مذهب چاری را باید که خانه برون گئی بکند تا آن بیج عیب میو باشد  
 بر مذهب چاری را باید که از براس معلم یازن معلم یا سپر معلم گدائی بکند سواسه اینها برای یکران  
 طلب ننماید و آنچه از گدائی حاصل کند پیش او ستاد بیار و اگر او ستاد معلم موجود نباشد  
 پیش سپر معلم یازن معلم ببرد و مطابق فرموده آنها بخورد و قول بعضی آنست که از خانه برون  
 و چتر می و پیش بر مذهب چاری را گدائی گرفتن درست است تا با پیشه فیکه خانه برهن نباشد  
 و قول بعضی آنست که از خانه نشود و نیز گدائی بگیرد و نهایتش از خانه نشود و رفته گدائی بگیرد  
 که ضرورت پیش نیاید و از خانه برون گرفتن درست است طرز در پیوز روزی بر مذهب چاری  
 برهن باشد باید که تو خیرات بدهد و اگر از برون چتر می باشد باید که خیرات تو بدهد و بگوید و اگر  
 از برون پیش باشد باید که خیرات بدهد و بگوید بعد از آن که از گدائی خیر می حاصل کند به چشم آورد  
 و در هنگام خوردن خاموش باشد و بگویم معلم بخورد تا اما آنچه اول کار کرد و از قلم چون غیر  
 پیش از خوردن مقرر شده است بجا آورده بخورد و در صورت طعام نگاه دارد و اگر وقت شد بجا  
 بگویم نه کرده باشد وقت طعام خوردن بگویم بکند نه بار چوم لازم است تا زمانیکه بر مذهب چاری است  
 طعام یک کن نخورد و از دو سخنه طعام بخورد تا باشد چار نیست اگر بجا بر ناید نیم صد انصورت طعام بخورد  
 تناول نموده درست است بر مذهب چاری برهن را باید که هر چه در شراده بخت با شفته نخورد و نهایتش  
 در شراده از طعامی که بر مذهب چار ج او بر دو میل کند مثل عسل و گوشت چتر می و پیش اگر  
 بر مذهب چاری باشد در شراده طعام نخورد بر مذهب چاری را باید که روغن و تیل بر خود نالد و  
 دوده و سیریم در پیش نه کشد و سواسه پس خورده معلم خورده و دیگر می نخورد و اعتیاد  
 مزه در طعام نکند و درشت نکند و وزن مواصحت نکند و جانور نکند و در هنگام طلوع غروب آفتاب  
 نه بنشیند و روغن نکند و تسخ و فراج نکند عسل و گوشت نخورد و غیبت مردم نکند و خوش بگوید  
 و خوش ببرد خود نالد و گلهاسه خوش بگوید و بر بیان آنکه معلم کس را  
 گویند که آنرا آورند بندهی گز نامند معلم آنست که براسه شخصی از دنیا میبرد و رجل را آورده

آتا را گرفتن جمیع کارهای مقرر باستعداد او بجا آمده باشد و بنید تعلیم نموده باشد آنرا  
 معلم آن شخص نامند این قسم معلوم است و شخصی که در کارهای دیگر دخل نداشته باشد زائر  
 داده تعلیم میدهد آنرا آچارچ گویند و شخصی که از بر همین میر یا بنتر یا علوم دیگر مثل هدایت تعلیم  
 کرده باشد آنرا ادبادهیا گویند و شخصی که جگ بکشد آنرا قوج نامند تعلیم این مردم ترتیب تقدیم  
 و تأخیر که گفته شد بجا باید آورد و اما تعلیم مادر بر همه زیاد است و در میان مدت بر همه حرج  
 بر همه چارسی و لازم است که اگر کتبی میسر نشود براسه خواندن هر چند دوازده سال بلرز بر همه حرج  
 بگذرانند و اگر دوازده سال نتواند براسه خواندن هر چند کمتر از پنج سال جائز نیست اگر سه بید یاد و بید  
 یا یک بید بخواند درست است و اگر کمتر از مدت مقرر بید از مدت فهم تمام نتواند درست است و را  
 همانقدر مدت که هر چهار بید بخواند کافی است و در میان وقت تراشیدن ریش  
 اگر پس بر همین باشد باید که چون شانزده ساله بشود کیشانت کرم بکشد یعنی ریش تراشد و اگر پس  
 چتر می و پیش باشد باید که چتر می در سال بست و دویم و پیش بست چهارم از عمر خود کیشانت کرم  
 بکشد یعنی ریش تراشد و در میان آنکه اگر در بست که سابقا نوشته شده زائر گرفتن بحسب  
 ضرورت میسر نشود تا کلام وقت زائر بگیرد پس بر همین آتا را تا نیکه شانزده ساله پوره نشده باشد  
 و پس چتر می آتا و تا نیکه بست و دو ساله پوره نشود زائر گرفتن درست است و پس پیش آتا تا نیکه  
 بست و چهار ساله پوره نشود زائر گرفتن درست است و اگر درین مدت بهم نتواند گرفت بقت  
 یعنی مرود و میشوند و از کار کردن برن خود یا بازمی مانند باید که پریشانت کرده پاک شده تا  
 بگیرد و در میان فایده خواندن پس آتا که تا بید نتواند آیین جگ کردن  
 در راه ریش عبادات و اعمال حسنه دانسته نمی شود و بید و سحر را باید خواند دیگر آنکه هر قدر  
 فرحت دیوتا پاکه از خوانیدن شد و شیر خالص حاصل میشود همانقدر از خواندن رگ بید  
 که هر روز بخواند حاصل می شود و همچنین خوشنودی بدیوتا پاکه از خوانیدن آب حیات  
 دروغن زرد میسر شود همانقدر از خواندن هر روز جگر بید حاصل می شود و همچنین  
 خوشنودی بدیوتا پاکه از خوانیدن سوم بلی دروغن بدست بیاید از خواندن سام بید  
 که هر روز خواند حاصل می شود و همانقدر که از خوانیدن مید یعنی چربی گوشت دیوتا بخوشنود

میشود از خواندن هر روز اترین بید خوشوقت میشود و الله را که خوشنود می دیوتها از ترین گوشت  
 و برنج پنجه و عمل حاصل میشود از خواندن هر روز سجده پرن و مهاجرات و دهرم شاسته و  
 کتب دیگر علوم میشود هر روز از اینها مقدار حسب المقدور باید خواند و الله را خوشنود می نیایگان که  
 از دنیا گذشته اند از خواندن عمل و روغن زرد و حاصل میشود از خواندن هر چهار بید و غیره  
 و کتب که بالا گذشت میسر میشود و وقتیکه خوشنود می دیوتها و نیایگان حاصل شد نفع تمام نگین  
 میسر شد - و در بیان آئین بر مہی چارسی که مقرر کرده باشد که تا آخر سال با سہ عمر  
 بر مہی چارسی باشد و کتبخانہ شود باید که بطرز مقرر منظر زیست بکنند و در خدمت آچار چ عہد گذراند  
 و اگر آن نباشد در خدمت پیشکش و اگر آنهم نباشد در خدمت سنگو حہ و اگر او موجود نبود متصل  
 آتش عمر سہر برود و حواس از بون سازد و این قسم بر مہی چارسی بعد از مردن بر مہی لوک  
 سے رو دو از آمد و رفت دنیا خلاص سے شود و ترتیب بر مہی چارسی تمام شد -

### فصل دوم در آئین کتبخانی

بعد از آن که کسی را در بر مہی چارچ دو از ده سال گذشت یا پنج سال بعد باید از خواندن تمام  
 نمود یا مہا تقدیر که در آئین بر مہی چارسی بیان نموده است از بید بخواند و ارادہ نمود که کتبخانہ شود  
 می باید که آنچه معلم بخواند بد حسب المقدور با دستاویز چیرے بگذراند و اگر قدرت نداشته باشد  
 همان طور اجازت گرفته بہ نیت کتبخانی و ترک بر مہی چارچ غسل بجا آورد و بزین نیکو سیرت پیشہ  
 صورت کتبخانہ شود و زینے را کہ بجایے دیگر کتبخا کردہ باشند و زینے را کہ با مر سے جمع  
 شدہ باشند نباید خواست و زینے را کہ عضو سے از اعضا سے کہ نیاز یارہ باشند نباید خواست مثل  
 کور چشم و یا شش انگشت و در دست یا پا پاشته باشند و مثال آن در بیان <sup>لغت</sup>  
 خصوصیات زین خاک جائیکہ در آن مادہ گاو ان تمام دیہ بستہ سے باشند و خاک چو ترہ  
 و خاک خانہ آدم و غاباز و فریب و ہندہ مرد و غم خاک گر آب و ریاد و خاک زمین شور و خاک زین  
 زراعت و خاک چار را بہ خاک زینے کہ در آن مردہ راسے سوختہ باشند و اوہ ہشت غلوہ  
 جہا جہا بر بندد و دختر سے را کہ میخواہد کہ بان کتبخانہ شود کہے را بہر شد یا نجائہ پد رآن دختر خود رفتہ  
 بگوید کہ از ان میان یکے بردار و اگر غلوہ خاک اولین برداشت شوہر ش صاحب چار یا میان

بسیار شود و اگر غلوه خاک دوم برداشت صاحب چهار پایان بسیار شود و زن در  
 سر انجام مصالح بکند اگر زن جوهر نام مشغول باشد و اگر غلوه سوم برداشت زن باز باشد و اگر غلوه  
 خاک چهارم برداشت زن صاحب عقل و با شعور باشد و اگر غلوه خاک پنجم بر او زن مدام بسیار  
 و مرضی باشد و اگر غلوه خاک ششم برداشت در خانه او غلبه بسیار جمع شود و اگر غلوه هفتم بر او  
 زن بدکاره ظاهر شود و اگر غلوه خاک هشتم بر او زن بدوی شود و در میان آنکه زن چه  
 قسمی باشد باید بداند که بچه از شش چیز وجود میگیرد سه چیز از طرف پدر است و سه چیز  
 از طرف مادر است استخوان و مغز استخوان و کس که چیز از طرف پدر است گوشت و پوست و  
 خون این سه چیز از طرف مادر است پس بداند که از طرف پدر است و از طرف مادر است باید که در هر  
 وقت از شوهر کمتر باشد زن باید که مرضی دایمی نباشد زن باید که بجز سه که مذکور امید به شدن  
 نباشد که قرار نباشد زن باید که برادر داشته باشد بحیث آنکه پدر دختر از بس پسری قرار نگیرد  
 که بپسند که از آن متولد شود و او را من گرفته بجای پسرخود قرار خواهم داد و اگر این معنی اظهار  
 کند و در دل خود قرار بدهد در انصورت بهم پسرسر جد مادی است و سه باید که گوهر و مهر و زن  
 و شوهر هر یک از این نباشد مختلف جائز است و بعضی گفته اند که تنها گوهر پدر شوهر یا گوهر زن مختلف باشد  
 و بعضی گفته اند که گوهر مادر نیز باید که مختلف گوهر زن باشد اگر پدر و مادر و در قرابت مادر  
 گفته بشود آنگاه است چهارمین باید که در نوجوان زن خود اگر گفته شود و معیوب نیست در قرابت  
 پدر و مادر گفته شدن پدر چارین منع است و اختلاف گوهر بر همین وجهی و حقیقی و حبش متعارف  
 شود در جایز است چهری و بیش گوهر و پدر و زن و مادر باید که گوهر و پدر و زوجه و گوهر خود را گوهر  
 و پدر و زن و اعتبار گفته باید دانست که قرابت جانب پدر تا هفت پشت منظور باید داشت و  
 خودش هشتمی پشت باشد و قرابت جانب مادر تا پنج پشت اعتبار باید کرد و خودش ششم  
 باشد اگر شخص بر همین باشد و زن از قوم چهری خواسته باشد و از آن اولاد بهم رسند و  
 همچنان همان بر همین از دختر بر همین از دختر بر همین نیز اولاد بهم رساند پس میان اولاد تا سه پشت  
 گفته نمی جائز نیست بعد از آن جائز است دختر شخصی باید گرفت که تا پنج کسی جانب پدر و پنج کسی  
 جانب مادر با هیچ عیب و نقصانی راه نیافته باشد و در مردم مشهور باشد و دختر فاضله

خوب و بزرگ و غنی باید گرفت بعضی مرصعا هم هست که بمیراث میرسند دختر شصتیکه مرصع موثر  
 باشد هر چند بعضیات پسندیده موصوفه باشند باید گرفت و در بیان امین و دختر شصتیکه  
 از طرز یار است که در آیین دختر گرفتن گذشته آنچه مناسب احتیاط باشد همان مقرر است  
 و دختر شصتیکه باید واد که در برن و غیره برابر انگلیس باشد یا بر انگلیس فضیلت داشته باشد به کمتر از  
 خود نباید واد تحقیق باید کرد که مرصع است یا نامر واد واد از آن بهم خواهد رسید یا نه طریقی دانستن  
 این چنانست که آب منی شخصه که بر آب پاشند غرق نشود مرصع است اگر تشنه بکند و بر روی  
 شاس کف پیدا شود و در تشنه صدای بر آید باید دانست که مرصع است و اغلب که از نیتقم اولاد بکسر  
 و اگر خلاف این باشد زجولیت نذار و باید که واد واد آنست و افش و صاحب شعور و جوان  
 صغیر باشد و پیر باشد مقبول انحلالی باشد که نخواستن از دست مطالب بیرون نیست یا بر  
 خط نفس است یا بر لبه بهر ساندن اولاد است یا بر لبه آنست که شخصه ز سر و دارد و  
 میخواهد که در جگ و غیره مصرف صرف سازد چون بعضی کارهای مثل جگ و غیره بلی زن  
 نمی تواند کرد که نخواستن لازم است بر همین و چتر می و بیش اگر از قوم شود و دختر گرفته باشند  
 و از آن دختر پسیر تولد شده باشد با عتقاد جاگیمه و کینه آن پسیر خوب نیست و بکار نیست نمی آید  
 نهایتش بعضی قبول داشته اند بر همین می تواند که دختر بر همین و چتر می و بیش بگیرد و بچنان چتر می  
 و دختر چتر می و دختر بیش می تواند گرفت و بیش و دختر بیش بگیرد و شود و جزو دختر شود و نمی تواند  
 گرفت و بر همین و چتر می و بیش را بدختر شود و نخواستن و در هر صفت نهایتش اگر بگیرد نمی  
 گرفت زوجه که هم برن باشد کلام است و بر همین و چتر می و بیش را بدختر از برن دیگر پخته  
 باید گرفت که مثلاً زن بر همین که دختر بر همین بوده فوت شد و بلی زن نمی تواند بود و دختر بر  
 هم نمیزد آنوقت بدختر چتر می کنده شود و اگر دختر چتر می بهم نرسد بدختر بیش کنده شود و همین قاعده  
 بر لبه هر کدام مقرر است و اگر زن فوت نشده واداره کنده می و دیگر بکند جائز نیست

در بیان تخت دانی که آن بر مذهب گویند است

کنده دانی اول و آنرا بر امعه بواه گویند موزش آنست که پس بعضی آنکه گفته است بهرینه  
 بلبله و دختران کنده اساز و بطلب کرده بدو حسب المقدور چتر بد پسیر که از آن پسیر دختر

بهم رسد بخت و یک از نیاگان گذشته و ده از آئنده و یک خود را از گنا بان پاک سازد و بشری که آن  
پسر باین مقرر عمر رسد بر دو این قسم کند ای را پسند وی را معصوم بواهد گویند۔

**کتختدائی دوم** و آنرا دو بواهد گویند صورتش آنست که بعد از جنگ ششجه که از جنگ کنایه باشند  
چیز می دهند عیوض آن دختر را بآن شخص که خدا کرده بد بد پسند که از نیا بهم رسد چهارده کرسی  
را بدستور که بالاگشت از گنا بان پاک می سازد۔

**کد خدائی سوم** و آن را آنکه بواهد گویند صورتش آنست که یک ماده گا و یک گاو گرفته  
و دختر را که در کوه جدا و لاد این قسم که خدائی شش کرسی پاک می سازد۔

**کد خدائی چهارم** و آنرا پر اجابت بواهد گویند صورتش آنست که ششجاده براسه خود  
از پدر و دختر و طلب کرد و پدر و دختر قبول نموده و دختر خود را حاضر نموده بگوید که شما هر دو با هم  
اعمال حسنه بجا آرند و این را گفته و دختر را کد خدا کرده بد بد و لاد می سازد که ازین کد خدائی بهم رسد  
دوازده کرسی را پاک می سازد۔

**کتختدائی پنجم** و آنرا آنکه بواهد گویند صورتش آنست که ششجاده به خویش قوم و دختر  
واده و دختر ششجاده را براسه خود که خدا سازد۔

**کتختدائی ششم** و آنرا گاندھرب بواهد گویند صورتش آنست که زن و مرد و بایکدیگر  
پیش از کد خدائی به کد خدا شدن را رضی شوند بعد از آن کد خدائی بشود۔

**کد خدائی هفتم** و آنرا اچھس بواهد گویند صورتش آنست که ششجاده و دختر که را در  
جنگ یزور بیاورد و بان کد خدا شود۔

**کتختدائی هشتم** و آنرا اپناج بواهد گویند صورتش آنست که ششجاده و دختر که را از غنیه  
بر دو بان کتختد شود اگر بر همین بدختر بر همین یا چھتری بدختر چھتری یا بیش بدختر بیش یا شود

بدختر شود که خدا می شده باشد باید که زن و شوهر دست یکدیگر گرفته کد خدا شوند و اگر

بر همین بدختر چھتری کد خدا می شده باشد باید که زن تیر در دست بگیرد و اگر بر همین بدختر

بیش کد خدا شود باید که زن چوب را ندن گاوان در دست بگیرد و آنرا پسند سی پنا گویند

و اگر بر همین بدختر شود کتختد شود باید که کنار و پارچه زن در دست بگیرد و مرد از هر یک

که باشد و زن هم بر آن خود که خدای می شده باشد باید که دست یکدیگر گرفته که خدا بشوند  
و بر میان آنکه صاحب اختیار و داون دختر کمیت باید که پدر کنیان دان بدو و اگر پدر  
که از شوهر بود و گرفتار است بد کنیان دان بدو و او لین بشرط صحیح المزاجی و دختر او و بین بدو  
شخصه که دختر او و آنرا که خدا نه کند و به بهانه بگذرانند پس در بعضی که آن دختر را شوگون  
کشتن یک طفل بحال آن شخص عاید می شود و عبارت از این شخص شخص بد است بلکه مخصوص  
انما است که براسه داون کنیان مقرر شده بهمان ترتیب تقدیم و تاخیر یک بعد دیگر می چنانچه  
بعد کنیان دان نوشته باشد می خواند می شوند و دیگر صورت مسطور است که دختر تا هشت سال  
گور می دمانه سال و نهمی و تا ده سال کنیان می نامند از ده سال که بگذرد آنرا بر حسب لامی گویند  
حیض منید یا نه بین که در صورتیکه از عمر بعضی چیز باشد براسه دختر و اما بدو هم رسد از عمر داون  
آن دختر بر هیچ کس گناه نیست و اگر دختر از مردیکه بجهت داون کنیان دان مقرر شده که از دست  
باشد آنوقت دختر بر ضاعه خود شوهر که بعضی مقرر موصوف باشد و اگر منید صاحب دختر  
و قتی که دختر نامزد شخصی کرد و باز خلاف آن نکند و اگر شخصی برگردد و بگوید که دختر منید هم از آن  
برابر و در جرمه باید گرفت و صورتیکه بر می تواند گشت آنکه در پسری که امر و دختر شده عیب کمال  
ظاهر شود مثل بیت و لنگ و غیره که اعضا و عین و امثال آن یا حرام زده باشد و از پس سابق پیشتر  
در علم و فضل و غیره خوبی افضل تر هم رسید آنوقت می تواند که برگردد و اما بگشتن تا بجا وقت  
که بهفت بجا نور شده باشد بعد از بهفت بجا نور ممکن نیست و بهفت بجا نور از آن گویند که در وقت  
که خدائی داماد و عروس بهفت مرتبه برگرد آتش میگیرد و اگر پدر و دختر عیب و دختر که مشابهی  
باشد ظاهر کرده که خدا بکند از پدر و دختر جرمه و او هم ساقی باید گرفت زنی که هیچ عیب نداشته باشد  
و شوهر خواهد که پیش از که خدائی یا بعد از که خدائی آنرا ترک کند از شوهر آن زن جرمه او هم ساقی  
باید گرفت و اگر شخصی دختر که را پیش از که خدائی لعین متهم سازد و عاقل آنکه در آن دختر عیب  
نمک و نباشد از آن شخص صد پند جرمه باید گرفت و دو قسم زن را نباید خواست و با آنها که خدا  
بناید شد یکی پیشتر محمود دوم سویی برنی باز پیشتر محمود و قسم منقسم میشود و یکی چیتا دوم چیتا چیتا  
آنکه نامزد شخصی شده و محبت نموده و چیتا آنکه که خدای شده و اما روسته مرد ندیده است آنرا بگیرد



شوے زنی آنکہ شوہر خود را گذارشته شوہر دیگر از برن خود دیگر وقت باشد بہر صورت کہ باشد آنرا  
 نباید خواست شخصے کہ بے پسیر ہمیر دو برادر خود داشته باشند آن برادر را میرسد کہ بموجب فرمود  
 پیر خود سے کہ زن برادر متوفی از حیض پاک شود تا شتر زہ روز بر بدن خود روشن زرد چرب شود  
 بآن زن جماع کند تا مادامیکہ بآن زن حمل باشد بعد از آن جائز نیست آنوقت اگر جماع کند تپت شود  
 اگر برادر خود را گذارشته باشد تا ہیفت کرسی ہر کس کہ ماند و باشد آن آن شخص بصل بیار و اگر آن ہم نباشد  
 ہم کو تر این عمل کند قول منور کھیشتر آنکہ این اعمال برائے زن است کہ نامزد شخصے شدہ باشد  
 و آن پیش از کہ خدائی ہمیر دآن زن ببرد اور شوہر گذارشدہ باشد بہر ترتیب اولاد ہم رساند  
 و بر میان ترتیب محافظت زنیکہ زنا کر و چاہے باشد اولاد باید کہ زیور  
 وجہ لازم تجل اندوکیدہ گیرد و دواس غلام یا محکوم او را زود نکند و کہ دخت پاکیزہ پوشد  
 سر سہ یاد و در چشم نکند و ہاقتہر خوراک بد بد کہ سند زنی باشد و بچہ فاسدہ و متنبہ نہیودہ باشد  
 و نکند کہ بر چہار پای بنویسد برائے آزار دادن او این کا بچہ فاما باین چیز بآن زن پاک نمی شود  
 و اگر پرائیشت نکند پاک نمی شود و پرائیشت ادا نیست کہ برائے مرد زانی خواہد نوشت و بر میان  
 آنکہ دختر تا ہش سال نشود کہ خدا نباید کہ و زن ہمیشہ پاک است چہ کہ از روز تولد تا دوسال  
 تا بیاب ہنجر نہ شوہر اوست و این شوہر پاک میسد بد و بچہ از دوسال تا دوسال دیگر  
 گذہر پجاس شوہر اوست در خجرت این آواز خوب میدہد بعد از چہار سال تا دوسال دیگر  
 آتش ہنجر نہ شوہر اوست این نیز پاک میکند پس ظاہر شد کہ تا ہش سال دختر را کتہ نباید کرد  
 نہ سبکہ پیش از حیض زنا کردہ باشد آن بدکاری بعد از حیض پاک سے شود این زنا است کہ قصدنا  
 در خاطر نمودہ باشد و اگر زنا بجهت نمودہ باشد از پرائیشت باید کہ و قول دیگر آن است کہ زن  
 حاملہ تا وضع حمل نکند آنرا پرائیشت نباید فرمود پس زنیکہ پیش از دیدن حیض زنا کردہ باشد  
 اور آفتہ زمرست بد بد کہ حیض بر بند بعد از آن پرائیشت لغو یا تا مطمئنہ حمل بر طرف شود  
 و بر میان آنکہ کہ نام زمان زنا ترک باید داد و اگر زن بر ہمین و چہتر جی و بیش از شود حمل ہنجر  
 ترک آن باید گفت و اگر حمل نشدہ باشد از پرائیشت پاک سے شود زنیکہ حمل بنید از رویا شوہر را کتہ  
 آنرا ترک باید داد و از زنیکہ گناہ عظیمہ کہ آنرا پاک گویند مباد و شود ترک باید داد و اگر زن شخصے

به پسر یا مرد میان شخص جماع کند آن شخص را باید که زن خود را ترک و بدزمنه که بعد از بون تراز  
جنس خود جمع شود آنرا ترک باید و او ترک و او زن با اعتقاد اهل سمیت آنست که بان زن جماع کند  
و با اتفاق او اعمال حسنه بجا نیاورد و در جاسه محفوظ نگاه دارد و مان و پارچه پیاپی نوشته شد بدید  
و در میان آنکه با وجود زن اول زن دوم چه وقت بخوابد از نیکه آنرا شراب منع باشد  
و شراب بخورد و یا غیره به هم رساند که از زن به شدن محال باشد یا عمل شود یا بختیتمه باشد یا  
خیزه خرج ز فضائل میکرده باشد یا حرف ناما کم میگفت باشد یا دختر بسیار می زانده باشد یا  
بکشور بر جنگ میکرده باشد یا شوهر را آزار میداده باشد بر این قسم زن زن دیگر بخوابد یا از  
اول را طعم و پارچه بدو و اگر بدگناه لازم می آید و او را با عزت نگاه دارد و زنیکه سواسه شو خود  
بدیگر مردم جمع شود و در دنیا نیک نام میشود و در آخرت همراه پارتی می باشد و در خانه شخصی که  
زن فسادان بردار شوهر باشد و فهم باشد و مرضی را می بخورد و عیسری زانده باشد و در خانه  
شیرین میگفت باشد اگر این قسم زن را شوهر کند آشته زن دیگر بخوابد و اجده را لازم است که سوم خطی  
او را زن اول بداند و اگر آن شخص مال نداشته باشد مقرر کند که تمام طعام یا چیز زن اول میداد باشد

### فصل یازدهم در بیان احکام زنیست زان

زنی را سه باید که فرمان پذیر شوهر باشد و اینکار را بر جمیع اعمال جواب مقدم و اندک آنرا عذر  
که آنرا پاک گویند از شوهر صادر شود تا پاک شدن شوهر از آن گناه جمع نشود و در خدمت میکرده  
بعد از آن که شوهر را بچیت آن گناه بچندین سو سابق با هم باشند و در میان فساد  
زن خواستن و بان جماع کردن و الا آنست که با اتفاق زن بگد بود  
بچند دیگر آنکه اولاد اینکس بهر دو و آخرت از اعمال پسندیده و اولاد و نفع باینکس برسد  
و در میان ترتیب پیمیدان نمودن پسند از زن که زن حایض شد تا نازده  
شب ممکن است که بار و شود باید که در چهار شب اول از حیض و ایام متبرکه که آشنی و چتروشی و  
پور ناشی و اما وس و شکر انت باشد نزدیک زن زود و بعد از گذشتن چهار شب از حیض در  
شبهای زوج که ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و چهاردهم و شانزدهم باشد جماع کند تا پانز  
شب براس آن گفت که جماع روز در هر سه وقت منع است اگر شخصی در مقام بر وجه چرخ

مثل شده اده و غیره باشد باید که درین شبهاے مقرر بعد حیض که نوشته شد باذن مواظبت  
 بکند به برجه چرخ نعمتان نذر و اگر نزد عامی می شود وزن را در حیض طعنه نوزاد که زبون شود  
 و قوت بگیرد نزدیک این قسم زن اگر در آن شبهاے مقرر مرد و پسرتولد می شود چه اگر آب منی  
 زن زیاد و باشد و ختریشود و اگر آب مرد زیاد و باشد پسری شود و اگر خون حیض زیاد و باشد و  
 حمل بماند از آن محل و ختر بهر سکه بعضی اوضاع آن به پسریانند و در خنجر گها و مول بزجی ع  
 نباید کرد و باید که تا دور وقت جماع به طالع مرد خوب باشد و در هر شب یکبار جماع کند ازین  
 ترتیب پسری متولد شود که جمیع صفات حمیده موصوف باشد یعنی مردان مثل بدن  
 عقیده می باشد که از تنخم آنها فرزند نمی شود و باید که مرد از آن قسم نباشد ملاحظه طالع  
 و بدختر و غیره در جماعیکه تا شانزده شب بعد از حیض میکند لازم است برای آنکه بعد از شانزده  
 شب مذکور زن بارور نمی شود تا شانزده شب از حیض گفته اند که مرد جماع بکند بعد از شانزده  
 باید که اگر زن را ضعیف باشد جماع بکند و الا نه نکند که منع است اگر زن بخوابد که سواے این شبهاکه  
 بعد از حیض مقرر شد جماع بکند معیوب نیست مرد برضائے زن جماع بکند و الا نه منع است  
 سواے زن حلال بدگر زنان جماع نباید کرد و دیگر آنکه مقرر است که بعد از نکاح ای شدن  
 بقول جمعه تا یکسال و بقول بعضی تا دوازده روز و بقول بعضی تا شش روز و بقول بعضی  
 تا سه روز جماع نباید کرد و بطریق برجه چار می باید بود اگر در نیت زن حالیض شود جماع  
 باید کرد بدینصورت برجه چرخ نمیرود و اگر بعد پاک شدن از حیض جماع نکند عامی می شود  
 و اگر مرد و مرثی باشد آنرا معاف است و اگر شوهر زنیکه در شب شانزدهم از حیض رسید و  
 همان روز روز شراوه نیاگان او باشد باید که چون نصف شب بگذرد جماع بکند اگر زن بعد  
 از حیض غسل کرده باشد و شوهر بان جماع نکند گناه است که از کشتن طفل کلان میشود بحال آن  
 مرد عاقل می شود اگر زن پارسا باشد شوهر را لازم است که آنرا عزیز بدارد و زویر و پاره  
 درخشی و سبب باو بدید و اهل قبیله شوهر آنرا بزرگ دارند و زمان را لازم است که کار و با  
 خانه بجا آورند و اسباب خانه بجا آید و مقرر محفوط نگا دارند مثل آنکه غله افشان نزدیک  
 باون در زمین قلم کرده باشند و دسته همان باون را متصل آن نگا دارند و باون در

یکجا نگذارند این مادن و دسته اخیر عبارت از سل و لودهاست که از سنگ میسازند و مادن  
دسته اولین را که غلافشان نزدیک آن باید داشت عبارت از موسل و او کهل است که برآ  
کوفتن غله بکار می آید وزن را میباید که بے حکم شو بر بسیار خرج نکند و قییم باشد و تعظیم نرگان  
قبیلہ بجای آورد و مشغول خدمت شو بر باشد و اگر شو بر در خانه نباشد بجای آن مسافر شده  
رفته باشد زن را لازم است که هیچگونه بازی نکند و خوشبو و اویش بر بدن خود ننهد و بوزم  
نه نشیند و در مجلس گفتاری و غیره شاد و میازود و آزار نه بنید و خند نکند و بنجانه بیگانه ننهد  
اندیشیده نزد زن باید که برگز با اختیار خود نباشد پیش از گفتاری بدر محافظت بکند و بعد از گفتاری  
شو بر محافظت کند و اگر شو بر نباشد سپر محافظت نماید و اگر سپر نباشد مردم قبیلہ و اگر در قبیلہ  
جانب شو بر و پدر و مادر خودش کس نباشد پادشاه محافظت بکند۔

### فصل دوازدهم در بیان ترتیب محافظت زن

باید که بعد از شو بر پدر و دختر نگذارد و اگر پدر نباشد مادر و اگر مادر نباشد سپر و اگر آنهم نباشد  
برادر و خواهر محافظت او کند و اگر آنهم نباشد خوشداس و اگر آنهم نباشد خسر و اگر آنهم نباشد مامون  
محافظت کند باید که بے اینها نباشد زن را باید که بعد از مردن شو بر در جمعه چرخ بشویند یعنی  
جاء نکند و اگر زن بعد از مردن شو بر سستی شود اولی است یعنی خود را بسوزد و اگر زن سستی  
خود را با شو بر مرد و در آتش بسوزد پس شو بر خود را بر چند فاسق و گناہگار عظیم باشد بهشت  
میر و قاسم کرد و پنجاه لک سال با هم در بهشت باشند و زن تا خود را با شو بر بسوزد از لباس  
زن بیرون نمیرود و بعد از سوختن اگر متولد میشود سپر شود و انقسم زن یعنی سستی قبیلہ  
پدر و مادر خود را پاک میسازد و چنانچه مار گیر مار را از سوراخ برمی آرد همان کور زنیکه سستی شو شو بر  
خود را بر چند بدو رخ رفته باشد کشیده به بهشت برین می برد و آنرا میگوید که یک جفت کبوتر بخر  
آشیانه داشتند هکاه یک یک سپرد که تمام روز بطلب صید تردد کرده و چیرے نیافته  
بود و اگر سنده و عاجز در زیر درخت آمده جا گرفت هر ساعت از آزار گرسنگی ناله و فریاد میکرد  
و خواش نمی آید کبوتر با ماده خود گفت که من تاب دیدن آزار این گرسنه ندارم و خود را در راه  
حق ایشا کرده طعم این می شویم این را گفت و پدر مادر جمع کرده خود را بر زیر درخت صیاد که

مشتاق این قسم دستت بود فی الحال آن کبوتر را گرفته پروبال کنده آتش افروخته و از ایران  
 مرده تناول کرد و آرام یافت ماده کبوتر که احوال ز خود را آنچنان مشابه کرد بخاطر خود آورد  
 که بے شوهر زیستن مراد شواری نماید این را در خاطر گذارند خود را در بهمان آتش بخت  
 سوخته جان داد و تنیکه ارواح او با عالم بالا رفت ز خود را در بهشت یافت و هر دو با هم در بهشت  
 مقام گرفتند مطلب نازد از ایراد این حکایت آنست که کبوتر زن چون خود را در راه حق شمار کرد  
 بر خیزد بر اے صناد کشته شد به بهشت رفت و ماده او که بر او شوهر خود سوخت آنهم در بهشت جایافت  
 و **ربیان** آنکه تنی بر آنکه نام زن را گویند اگر شوهر در کاره بجد باشد زن نیز در جایگاه  
 بجد شود اگر خوشنود شود زن بر خیزد آنرا داشته باشد می باید که خوشنود شود و اگر شوهر بیسر  
 رفته باشد زن همیشه عکین باشد و لاغر شود و اگر شوهر همسر خود را بسوزد این قسم زن را بت برتا  
 گویند زنان بر چهار برن و جمیع قوم را باید که بدین ترتیب زیست نمایند زن که حاطه یا  
 یا بچه خورد که شیر میخورد داشته باشد باید که خود را بسوزد و سستی نشود و زن برین را باید که سستی  
 شود یعنی با شوهر یکجا بسوزد و اگر سوختن کیجا میسر نشود خود را بسوزد که عاصی میشود زنان حقیری  
 و بیش و شود و را هر دو قسم سوختن درست است اگر با شوهر کیجا سوختن میسر نشود سگاسی  
 و اگر کیجا میسر نیاید بر اے او خود را علنانه سوخت آن را کاسنی میگویند بر اے زنان  
 این سه قوم ثواب در هر دو صورت برابر است میگوید خود را بقصد کشتن منع کرده اند بسیار  
 به گفته اند ما اگر زن بر اے شوهر سستی بشود بسیار خوب است و گناه لازم نمی آید نداشتن  
 آنکه زن سستی خود را در آتش بروش مرده یا بسوزد و بطور دیگر هم در بهشت نرسد و در صورت  
 مردن طرز دیگر این است زمر غرور همسر و یا بکار دو و امثال آن بر اق خود را بکشد یا از بدن  
 افتاده همسر و علی بن ابی القیاس زن را باید که بے چادر و جلے رضاے شوهر از خانه بیرون  
 نرود و دیگر مرد حرف نزنند بوقت ضرورت بچهار کس حرف نزنند بقال و سناسی و طبیب  
 و پیر و جلد و نذره راه نرود زن را باید که نام خود را ببرد بگانه ننماید تا شنگ پارچه  
 پوشد پستان پوشیده دارند آنچنان پارچه پوشند که مطلقا پستان نمودار نشود و درین  
 دو گروه خنده نکنند قبیل شوهر آزار ندهند با قبحه و فریفته و هر از راه و زانیه و سناسی

و زمان فقیر و گدا و تنگدست و فاسق و گناهکار و شریر بجا نباشند و حواس را از بون سازند و فقیر  
 زنان در دین نیک نام میشوند پیش از آنکه از ای زنانه را در خوردن پوشیدن اختیار است که خدائی  
 بر اے آنها بهتر است زیرا که رفتن است بعد از آنکه خدائی بطور مقرر زینت باید کرد.

### فصل سیم در آیین شوهری زن و بومی

اگر زن اگر بومی بومی و آن زن را با آتش آگن بومی باید سوخت و شوهر را لازم است که اگر زن  
 دیگر داشته باشد باز سرعت کند بشود و آگن بومی سیکرده باشد بجهت آنکه اگر پسری بماند باشد  
 و جگ نکرده باشد بان پرست و سنیا سی نمی تواند شد در مصورت یک و در هم بے زن حلال نباید  
 بود و اگر برهن از چهار برن زن خواسته باشد باید که اعمال صواب بمراسمی و خیر برهن بجا آورد  
 و اگر شخصی دوسه زن از قوم خود خواسته باشد باید که اعمال حسنه با اتفاق زن کلان بجا آورد  
 اعمال حسنه مثل جگ داماده گاودادن و کنیان دادن و امثال آن و آنچه که در بالا گذشت که اگر  
 زن آگن بومی بومی و آنرا با آتش آگن بومی باید سوخت و ما بزن که همراه آن آگن بومی گرفته است  
 همانرا با آتش آگن بومی باید سوخت و دیگر آن را جانز نیست آیین که خدائی و لوازم زن با انجام میدهد

### فصل چهارم در بیان آنکه ان لوم و پرت لوم کدام کس را میگویند و کار کرد هر کدام چیست

برهن را گفت که از چهار برن زن بخوابد و چتر می از سه برن و بیش از دو برن و شود و از یک برن  
 زن که قوم خودش باشد و خیر گیرد و اولاد بیکه از زنان مختلف القوم ببرد نام هر کدام علیحد است  
 نداشت اولاد برهن که از دختر برهن باشد و اولاد چتر می که از زن هم جنس خودش باشد و اولاد  
 بیش و شود که از زنان هم جنس آنها باشد بهتر است و آنها هم جنس پدر خود هستند باقی اگر چه  
 داخل اولاد هستند اما در مرتبه دویم اند اکنون بیان ان لوم و پرت لوم آن لوم آنست که پدر  
 برهن باشد و مادر از چهار برن باشد یا پدر چتر می باشد و زن از سه برن باشد سواست و خیر  
 برهن یا پدر بیش باشد و زن از دو قوم باشد بیش یا شود و یا پدر شود و مادر از دو قوم خود  
 باشد بشرطیکه زن بختی گرفته باشد و بیان نام و کار کرد آنها که نوشته شد بیان ان لوم  
 چهار برهن باشد و مادر از چهار برن فرزندی که از دختر برهن پیدا شود نام او برهن و کار کرد

کلمه بوجوب  
منصوص است  
که زن اولاد چتری  
و اگر زن اولاد چتری  
کلمه بوجوب  
منصوص است  
که زن اولاد چتری  
و اگر زن اولاد چتری  
کلمه بوجوب  
منصوص است  
که زن اولاد چتری  
و اگر زن اولاد چتری

پدر خود پیش گیر و فرزند دے که از دختر چتری پیدا شود نام اولاد مور و ماد شکست دهرم  
چتری کند فرزند دے که از دختر پیش پیدا شود نام اولاد ابنت دهرم پیش کند فرزندیک  
از دختر شود و پیدا شود نام اولاد نکاح و پادشاهی گویند دهرم شود پیش گیر و پدر چتری باشد  
و مادر از سه برن فرزند دے از زن چتری پیدا شود نام اولاد چتری کار که پدر خود پیش گیر  
اولادیک از دختر پیش هم رسد نام اولاد باکجه دهرم پیش کند اولاد دے که از دختر شود  
هم رسد نام آن دهرم شود و کند پدر پیش باشد و مادر از دو برن اولادیک از دختر پیش هم رسد  
نام آن پیش کار که پدر پیش گیر و اولاد دے که از دختر شود و هم رسد نام آن کن بیش شود  
عل نماید پدر شود و باشد مادر آن نیز باید که شود و باشد اولاد دے که از آن هم رسد نام آن  
شود و باید که بطریق پدر عمل نماید و این تفصل که براسه بر چهار برن نوشته شد در متن  
درست است که زنان را بطریق کنه الی خواسته باشند -

**بیان پرت لوم** مادر از قوم برهمن باشد و پدر از سه برن اولاد دے که از چتری  
هم رسد نام آن موت یعنی در دو و اگر اولاد دے که از پیش هم رسد نام آن بیدیدیک اولاد  
از شود و هم رسد نام آن چاندال باشد چاندال زاد دهرم نمی باشد مادر از قوم چتری  
باشد و پدر از دو برن اولاد دے که از پیش هم رسد آنرا مگد گویند اولاد دے که  
از شود و هم رسد آنرا چنانند مادریشانی باشد و پدر از یک برن که شود و باشد اولادیک از آن هم رسد  
آنرا آگو گویند کله است که آن لوم خوب است و پرت لوم بسیار بد است آن لوم آنست  
که پدر از برن اعلی و مادر از برن ادنی باشد پرت لوم آنست که مادر از برن اعلی و پدر از برن  
ادنی باشد در صورت آن لوم اولاد چتری جے شود یعنی ذات مادری باید در صورتیکه زن بر خا  
شود و اگر شوهر از عالم گذشته باشد بر خاے بزرگ قبیل شتر طیکه پسریا باشد و از دیگر مرد اولاد  
هم رسد آن پسرا چتری ج نامند فاما مرد از برن از بون نباشد برن اینهار برن ماد باید آنست  
در بیان یعنی اولاد و دیگر گراش و در شخ هم رسد اگر پدر باکجه باشد و مادر کن نام اولاد در تھ کار  
یعنی اعرابچی از نارباد میدهند کار که آن موافق پدر خودش باشد و اگر پدر مور و ماد شکست  
و مادر باکجه باشد فرزند آن را از ناریس دهند و اگر مادر مور و ماد شکست باشد و پدر چتری یا پیش

یا شود و باشد اولاد انبارت لوم است و اگر دارانش باشد چهری یا بیش یا شود و باشد اولاد آنها  
 پرت لوم است و اگر دارنگاه باشد و پدر شود و باشد اولاد پرت لوم است اگر پدر برهن باشد و مادر  
 مورد و با شکست باشد اولاد واهی گیر شود و اگر پدر برهن باشد و مادر انباشت باشد اولاد و اگر باشد اگر  
 مادر کرنی باشد و پدر برهن یا چهری باشد اولاد برهن یا کجیه و اولاد چهری او اگر شود اگر پدر برهن  
 یا چهری یا بیش باشد و مادر کرنی باشد اولاد آنها لوم میشود و بانی برهن قیاس این جیس  
 تفصیل اولاد هر کدام که جایگاه نوشته شده همانست که زن و مرد با هم کنند اولاد هر ساینده  
 باشند اگر مرد و زن که با آن کنند نوشته باشد اولاد برهن باشد برهن زن از هم جنس  
 و هم برهن و هم قوم یا از برن اسطی یا از برن زبون باشد آن اولاد و بکار نمی آید و اعمال حسنه مثل  
 جگ و شتر و موهوم و امثال آن نمی تواند کرد و زوار نمی تواند گرفت بلکه آن اولاد و در شتر و موهوم  
 طلبیه اگر شود هر زن و باشد و زن از دیگر سیه سیه برهن آن سیه را کند گویند و اگر شود هر مرد باشد  
 و زن از دیگر سیه سیه برهن آن را گویند و زنیکه پیش از کندانی اولاد از کسی برهنه آن سیه را  
 کاین گویند اگر زن پیش از کندانی حامله شده و بعد از کندانی شدن سیه زاید آن سیه را سینه  
 گویند و اما باشد هر یک در صورت مرد و زن از یک برن باشد و حرم این چهار قسم اولاد و حرم  
 شود و در حرم با دھارن و حرم که پیشتر خواهد گفت مقرر نموده اند و در بیان بعضی از خصوصیات  
 ان لوم که از زمان مختلف القوم باشند بترتیب ذات پدر یا مادر یا پدر برهن باشد و مادر و قوم  
 شود و از آن دختر سیه برهن آن دختر را برهن کنند و از آن باز و دختر سیه شود و از آن برهن  
 کنند و اگر چنین اگر شش مرتبه واقع شود و فرزند سیه که بنعم مرتبه متولد شود آن فرزند داخل  
 برهنانست و اگر پدر برهن باشد و مادر پیشانی به ترتیب که در عدد زن و مرد فرزند ششم داخل  
 برهنان است اگر پدر برهن باشد و مادر چهری باشد به ترتیب که در اولاد شود و رانی مذکور شد فرزند  
 پنجم برهن میشود و اگر پدر چهری باشد و مادر بیش فرزند پنجم بطریقی که گذشت داخل چهری است  
 اگر پدر چهری باشد و مادر شود و رانی به ترتیب سیه و فرزند ششم چهری سیه شود و اگر پدر بیش باشد  
 مادر شود و رانی به ترتیب سیه و فرزند پنجم داخل میشود و اما این زمان را باید که بطریق تقدیری  
 خواسته باشند اگر اولاد برهن یا چهری یا بیش که از زمان مختلف القوم انچه که جانند داشته اند



پیدا شده باشد در میان یکدیگر نسبت کنند همین ترتیب که مذکور شد باصل خود باز جمع می شوند.

**در بیان آنکه از کدام چیز زین اعلی برین زبون منتقل میشود اگر اولاد بر همین آیین بر همین را بفزودت گذاشته تا پنج کسی کار چهری کند فرزندانم داخل چهریان میشود و اگر همچنان کار میکنند فرزندانم داخل میشد و اگر همچنان ترتیب کار شود و بکنند فرزندانم مقیم شود و باید شمرده و اگر اولاد چهری تا پنج کسی پسر بر پسر کار بشد بکنند فرزندانم پیش می شود و اگر همچنان کار شود و بکنند فرزندانم ششم شود و اگر اولاد پیش کار شود و بکنند فرزندانم ششم شود و پیش می شود و اگر آباء و اجداد را گذارنده کار دیگر بفزودت و هنگام تنگی میشت پیش گرفته باشند بوقت فراخی ترک آن کار کرده و براینصیت نموده بشود و آباء و اجداد خود عمل نمایند همان برین تمام شد.**

### فصل یازدهم در بیان آنکه شرف و سمارت و کدام آتش بخیر و کار کند

اگر آگن بوتر کرده باشد از شرف نامند و آتش آگن بوتر بکنند آگن بوتر پیش از کشته ای باز نیست از آگن آگن بوتر بکنند باید که آتش در کتله ای غوره انگار در دهن بسوی آتش مذکور میکرد و باشد و طعام از آن آتش می بخورند باشد براس هر کار که آتش ضرر و باشد از آن آتش بگیرد و بشیر خورک برادرند آتش باشد یا از آذر اول جدا شده است و بعد از آن کشته شده است و اگر آگن بوتر می نیست و از برادر جدا شده باشد براس آتش آگن بوتر کشته شده باید که از خانه پیش آتش آورده از سر نو آفسون خوانده آن آتش را نگاه دارد و اگر شوم سرده باشد و آتش کشته شود در آن او را باید که در آتش عموم آهاس که باید کرد و بجا آورد و کلیه آتش کشته

### فصل شانزدهم در بیان آیین گرهت

باید که چون نصف از چهارم پر شرب باقیانند از خواب بیدار شود و آنچه در آن روز باید کرد و بجا آورد و دیگر طلوع آفتاب نزدیکی بهیچ از قصه حاجت فارغ شده دست و پا چنانچه مقرر شد شسته و مسواک نموده سبدها بجا آورد و درازی چوب مسواک دوازده انگشت باشد و از درخت چوب خار دار بگیرد یا از شیردار و سبزه چوب مسواک برابر انگشت خفتر باشد و مقدار کوچکی که از جمله مسواک براسه پاک نمودن دندان از دندان نرم میکنند باید که برابر به نصف بند انگشت باشد و از همان قسم چوب دیگر زبان را پاک میکنند از انگشت و گاه دگل و چوب و بکله و پیل و بکله مسواک بنام گره چوب مسواک را آفسون خوانده از درخت و غیره که می شکندند باید شکست و اگر مسواک در خانه داشته باشد

بوقت کردن این افسون بخواند معنی آن افسون اینست عمر و قوت و نیکبختی و مصلحت و سپردن  
 در جانور و زور و علم و دشمن و وحدت فهم اسے نباتات بمن بد و سندنهیا پیش از مساوگ جائز نیست <sup>مجلس</sup>  
 را مساوگ کردن و شنیدن سر و و دیدن ر قاضی منع است شمع که اگر بوتری نباشد او پیش از  
 غسل سندنهیامی تواند کرد اگر جنابت باشد بے غسل سندنهیامکن نیست بوقت ضرورت اگر بوتری  
 نیز پیش از غسل سندنهیامی تواند کرد و کلیه آنکه بر اسے سندنهیامے صبح اگر جنابت نباشد غسل ضرورت  
 دو اگر بوتری اول غسل بعد از آن سندنهیامو ده جو م بکند غرض بعد از سندنهیامو ده جو م نیایش  
 آفتاب بجا آورد و بعد از آن حسب المقدور معنی سید بخواند بعد از آن میانسا و غیره علم تکرار نماید  
 بعد ه پیش راجه برود و این راجه مخصوص بادشاه و راجه نیست بلکه عبارت است از صاحب  
 حکم و مالداران دیگر است انجا رفته خدمت نماید یعنی خدمت در انجا نیست که علم و فضل خود  
 ظاهر سازد و امثال فرخو ر حالت خود کار بکند فائده و رفعت انجا و خدمت بخا و دون آنست که  
 از انجا بجهت صرف محبت مال یافته میشود و اسے که لا تقدیم دارد که فرما هم آن معنی تواند شد <sup>مجلس</sup>  
 که دو پیش شود و بخانه آمد و باز غسل بجا آورد و اگر در ایام آلت برانے غسل میسر شود بهتر شود و بعد از غسل  
 سندنهیام کند بعد ه بنیت دیوتا و رکعت و پتر ترین که عبارت از آب وادن است بجا آورد و بعد از آن  
 بسندل و گل و برنج افسون خواند و دیو یو چاک کند و دیوتا از قسم تشن و جماد یو و آفتاب اشال آن باشد  
 بعد از آن از طعامے که خواهد خورد و اندکے گرفته بل بشو یو بکند و افسون میخواند ه باشد و این را پنج  
 مبالغ نیز مانند محبت آنکه بنیت پنج قسم طعام می اندازد بر بخت و دیوتا و پتر و منگله  
 و بخت اندکے از طعام بخت به نیت دیوتا و در آتش بعد از دو به نیت اجنه و سنگ و تیت و ایزد  
 و گنا یگار ان و مرصیان و کلاغان و کر ماسے ریزه اندک هر بار بر زمین اندازد و نیایش بنیت  
 نیز کدام هر بار اندک طعام باید انداخت و اینند ه از طعامے که در مایع منجمه اند بکند از آب و غله  
 خام نباید کرد و این کار که دوازده اسے آنست که در کوفتن و آس کردن غله و پاک کردن زمین  
 کر سکان ریزه می میرند از اعمال آن گناه بر طرف میشود و اگر کند بر پشت لازم می آید و هر روز باید که دو مرتبه  
 صبح و شام یاد و پتر و شام وقت طعام این عمل بجا آورد و باید دانست که تناسل طعام این حکم نیست اگر  
 طعام نباشد و میوه بخورد و پتر که گذشت از میوه بل بشو یو بکند و اگر آتش باشد خشن بل بشو یو در آب

بنیاد از بعد بر روی اگر استیت باید و طعام در روزین تمام شد و چیزی باقی نمانده براسه استیت از سر نو بر روی  
 کرده طعام بخورند تا ماه و این طعام بخنق بل نشو و لا نم نیست و سر روز به نیت اروح نیاگان طعام بدو اگر طعام  
 نباشد میوه و اگر میوه نیست شاد آب بدو و همین دستور با ایان بدو و اگر این اعمال که بحجت بخش طعام گفته شد  
 بجا نیار و محض بقصد خوردن خود و نه نزد طعام مخصوص همانا که نوشته شد نیست بلکه که بعد از آن اول بخورد و آن  
 و بعد از آن دختر سه روز که غذا کرده باشد تا ماه و نه روز و نه ماه و نه سالان بعد از آن زمان حاله  
 بعد از آن شخصی که چهار باشد یا شخصی که طاقت گرسنه بودن مطلق نداشته باشد و دختر آن خور و سال سالان  
 و نوکلان را طعام بدو بدو از بهر اینا خود و زن بخورد و بر است این جماعه که اول با نیا طعام دادن جائز است  
 ترتیب احتیاج نیست مطلقا آنست که پیش از خود اینها را بخورد بعد از آن خود بخورد و هر چهار برین را باید  
 که با یون از جمله چهار برین بر کدام برین که باشد طعام بدو بدو و نه یکا میک طعام خوردن نه نشیند بلکه اگر بخور  
 گرفته نشیند و انسون مقرر خوانده باشند آب یکبار بطرف خودش و اگر سه بر است که در آن مجمع و مجلس طعام  
 شخصی که از داخل بری سر زده طعام بخورده باشد باین نظر انگیس خود را از آنجمله جدا ساخت تا ماه و نه روز  
 شتر است که از برین و اگر طعام و آب چیزی سه نگیرد و نه چیزی سه برین اندازد و قول بعضی نیست که در  
 گرفتن و برین انداختن چیزی سه مضایقه نیست تا ماه آدم در آن داخل نشود و بعد از طعام خوردن باز بخور  
 بکند و بعد از این باز علم بخورند اگر نه حیانتهم بعد یکا میک طعام سائل میاید از برین که باشد باید که طعام نخفته  
 با نیا بدو و اگر معتد و نه باشد جاسه خواب و فرش گسترده و اینچنین ممکن باشد و آب بدو بدو و نه یکا میک  
 آنرا از جمله سالیان بنیاد شمر و اگر در یکا میک طعام از خوشیان چای و داری و خود و دوستان یا اهل تلبیه  
 کسی میاید از طعام باید بخورند اگر سائل بر بچاری و مان برست یا سنیاسی باشد یا نیا بچیا بدو بدو  
 آب در دست انداخته بچیا باید داد و بر بیان آنکه بچیا چه چیز را سگید میند و مقدار آنکه  
 برابر تخم خاموس است آنقسم یک لقمه را بچیا گویند و چهار لقمه را بچیکان نامند و شتر زده لقمه را  
 بهشت گویند و چهل و هشت لقمه اگر میگویند و آنرا اگر اسن تیر نامند از هشت هشت غله یعنی  
 و هشت هشت گویند یک گوشت مشود و از هشت گوشت یک میگویشود و از چهار میگویشود یک آد همک میشود و اگر نه باشد شتر  
 و باید باید که گا و کلان و اگر نه شتر باشد بکلان با و بکلان و گوید که این بر است شاست گا و نه بر است و آن نیست  
 و شتر نیست که البته باید و بلکه ای تعلیم است چنانچه میگویند که خانه از شاست و این و دیز برای کشتن

اگر کسی بگوید که براس کشتن گفته اند غلط است براس آنکه در اشوک جاگه و لکیه که اصل کتاب است برین طرز از ایشان  
که اب کلیت یعنی این کلمه نسبت که نزدیک به بر و بعد از طعام تهیه بخورند و ملاصقت نماید و بعضی سمرت نوشته اند که  
منفی اب کلیت کشتن است چنانچه در سه جگه گاه و بزمی کشتن و نمائش در کج کشتن گاه و بزمی است زیرا باید کشت  
اگر بخانه کسی کمتر تری بیاورد و گاه و بزمی در آن حاجت نیست آب و جاس نشستن و بهر در ساسه یکبار بنشیند  
یا بادشاه یا پادشاه یا در دست یا دما یا خمر یا عجم یا مومن و غیره این قسم مردم بخانه کسی بیایند باید که آنها را پذیر  
و طعام بخوراند و اگر همان سال باز بیایند بهر یک حاجت نیست مدد پرک شکر و خجرات را یکجا کرده میازند و اگر غسل  
تثا باشد نیز درست است و دیگر سمرت مسو است که تا زمانیکه در قصر کسی پذیر تری یا در خرد کو حقیقت نه پذیر تری از آنجا  
و اما طعام نباید خورد و بعد از برود و بعد طعام خوردن عیب نیست بیشتر تری و سید پارک و آهتقه بر این اندام  
شخص که سید خوانده باشد و شاستر دیگر نیز دانسته باشد از آن تری گویند و سیدت نیز مانند شفتیکه یک کاشک  
از سید یعنی یک شعبه سید میدانسته باشد از سید پارک میگویند آهتقه آنست که مسافر باشد شفتیکه خواست  
بر محله لوک داشته باشد باید که خدمت اینها بجا آرد و اگر هست را باید که در خاطر خود مقرر سازد که براس  
طعام خوردن البته بخانه مردم باید رفت فاما اگر مردم خوب که طعام آنها براس خوردن جایز باشد  
طلب نمایند برود و طعام بخورد و در هنگام طعام خوردن بلکه هیچ وقت حرف بسیار و دروغ و بهیود  
نگوید و دست و پا و چشم و شکم و غیره را بموجب حرکت نهد و بسیار بخورد و بیشتر تری و مسافر که بعد از  
خوردن طعام سیرفته باشند آرد و از ده و اگر بدیده و دیگر برود تا به صبح میرسد برساند بعد از طعام در آخر  
روز با اتفاق دوستان پران و اتناس و غیره علم بخاند تا شام شود چون شام شد سببها و جوا  
بکند بعد از آن در بستور روز مره با مردی که گفته شد طعام بخورد و فاما شکم سیر بخورد و بعد از آن حساب  
جهو خرج روز مره فمیده بخوابد و بازن حال صحبت دارد بعد از آن بوقت هر مره صورت که نصف  
از چهارم به شرب باقیانده بیدار شود و در بیداری نگوید اعمال خوب آنچه کرده باشد یا خوب  
بیاد آرد و معنی سید که در آن شب به مانده باشد بفهمد و در آن فکر کند بعد از آن کار کرده که  
باید کرد چنانچه سابق گذشته از غسل و غیره بجا آرد و بزرگی از چند چیز حاصل میشود و خواندن علم  
مقید بودن در اعمال خوب و ستوده کلان سال شدن و بزرگ یک قبیله باشد و مال بسیار داشته  
باشد پس اگر هست را لازم است که قویتم بزرگان و بجا بیاورد و نمائش تعظیم شخصی را که در اعمال خوب

مقدم شمار دو همچنان تقطیم بزرگ قبیل را بر تقطیم بزرگ بمقدم را تندی که بمهرنجا و ساله شود تقطیم آن  
 بسیار ضرورت و تقطیم متمول را بر تقطیم بزرگ قبیل مقدم بار و اگر شود در ششاد ساله شود تقطیم او  
 بجای آورد و در میان آنکه گزشت اگر در راه رفتن بجای آنکه ذیل رو بر شود و آنها را به سید خود  
 در کنار بایستد تا آنها بگذرند پس سال شخصی که بار بر سر داشته باشد بادشاه سنانک مرضی آن  
 شخصی که بجهت کند آئی خود میرفته باشد از آب دست دو روانه فضل و اگر را به از یک طرف و از دنیا  
 که نوشته شد هر کدام از طرف مقابل بایستد باید که بر آید به بند و اگر سنانک و بادشاه مقابل  
 واقع شوند باید که سنانک را و بدید سنانک از هر یک که خواهد باشد و آید که اگر بر همین از مقابل  
 بر همین را و بدید اگر دو کس سال مقابل بایستد کس که از راه بدید اگر در هر دو را باشد بر کس که در میان  
 معلوم متناز باشد و بگوید آن راه بدید و در بیان ترتیب بمهر ساندن روزی اول  
 این بر همین سید بر آن که بر همین چتری و پیش باشد و اولاً آنها را که ان لوم باشد خواندن سید گان  
 و خیرات دادن جائز است نهایتش بر همین چنانچه این سه کار دیگر که تقطیم سید میکند و یک  
 بکند و از جاهای خوب خیرات بگیرد و بدین وجه روزی بمهر ساند و اگر بدین طریق میسر نشود ضرورت  
 بر اے اوقات گذار می دیگر سزاعت و سوداگری بکند و بوقت ضرورت از آن سود بگیرد و خود  
 زراعت و سوداگری نکند و همچنان اگر بر اے بر همین سید معلوم از قوم بر همین هم رسد حسب التماس بر همین  
 آن سید را چتری و پیش تسلیم کند نهایتش بر همین سید تا وقتی که میراند آنها را معلوم و استاد خود بداند  
 بعد از آنکه از خواندن فارغ شده بر همین سید استاد آنها شود و خدمت آنها بیاورد - این چتری که  
 اوقات گذار می براق بر بند و محافظت ریزه رعیت نماید و اگر گذر شمشیر زدن اوقات گذر  
 حاصل کند آئین پیش بر اے اوقات گذر سود بگیرد و زراعت و سوداگری  
 کند و محافظت با نور مثل ماده گاو و غیره که آئین شود و در شود و هر دو صورت هم بر  
 تحصیل ثواب و هم بر اے اوقات گذر خدمت و غلامی بر همین و چتری و پیش باید که دو اگر غلامی  
 اوقات گذر نشود از سحاری و زراعت و محافظت با نوران و بارداشتن و دو کان غله نزد  
 و غیره اجناس فروتنی ساختن و داد و ستد در تاصی و مصوری و سود و سازندگی از قسم تقار و نه  
 و غیره اوقات گذر حاصل کند تا بلبز سید کار را بکند که بر همین در آن کشت و تقطیم بر همان بجای آورد و

آئین زلیست بشو و رشو در ربابه که سوا سه زن محال خود بگیرد میل نکند و از آچون  
 غسل و دست و پا شستن مافیل نباشد هر چه براسه شود و مقرر شد و بجا آرد و دیگر نه و با طهارت  
 بماند و از خبر داری و فرزندان و قبیله خود مسالمت نماید و اندازد آسوده نگاهدارد و دست قسم شد و دست  
 بکشد آنکه در روز ماهه مقرر بکند چنانچه روز یک نیاکان از عالم رفته باشند یا شش ماهه کنگت در  
 ماه کنواری این شش ماهه زانفت گویند دوم آنکه هر وقت که بر سر تر بکشد مثل پراگ و غیره برسد یا روز  
 کسوف یا در تولد سپهر شش ماهه بکند آنرا نیمه گویند سوم آنکه براسه انجام کار سه شش ماهه قرار  
 کند و بعد از حاصل شدن آنرا در شش ماهه بکند و آنرا کام گویند این بر سه قسم شش ماهه شود و بجا آرد  
 و پنج جگ که عبارت از بنید یواست شود و میگرد و باشد فاما افون نخاوند و بجا سه سولها بر این  
 کلمه گوید که نمه و بر بیان مسا و هار ان و همر هم بر چهار برن ربابه که آنرا بجا آرد و بجا  
 برو شش زلیست نماید که از و بیع کس آنرا زرسد که زانکشد و حرف راست و دست بگوید و دست  
 بگوید فاما انچیان احتیاج کار برود که درین است گفتن چنانچه آنرا زرسد و در بعضی صورت پنج جاد و غنق  
 جائز داشته اند که در جائیکه گفته اند که آنرا شش شش باشد گوید دوم اگر بن جماع کرده باشد و کس  
 برسد اگر دروغ گوید عیب نیست سوم در جائیکه از دروغ گفتن زنده بماند و کشته نشود چهارم در  
 جائیکه از راست گفتن تمام مال و دینیه و غیره باشد پنجم از دروغ گفتن اگر کار بر همین ساخته شود و در  
 دزدی سعی نماید و دزدی نکند و او را دگر و در غسل کردن و ظاهر بودن مقید باشد و او را  
 در ضبط خود بار و خیرات بدهد و دل زایدست خود نگاهدارد اگر به شخصه روز مره بدایفته باشد و  
 آن بکند و اگر کس پناه یار و آنرا محفوظ نگاه دارد اگر شخصه آرد او برساند و آنرا آن نکوشد و آنرا  
 یافتن خود را از نصیب خود بداند کار یک مقتضای سن خورد و سالی باشد آنرا در خورد و سالی میکرد  
 باشد و ایام جوانی نکند و همچنان آنچه در جوانی میکرد مقتضای آنوقت بود و در بگام میری نکند  
 هر کار یک موافق عمر و عقل و مال خود باید بکند و در پوشاک خواندن و سخن گفتن بطریقی که خود عمل کند  
 بدی و شرارت نکند اگر کسی را در راه و جلال بر بندد و خود را آن حالت نباشد و آنرا نشود و غیبت نکند  
 بوقت احتیاج و ضرورت زراعت و سوداگری که ممنوع است بکند اگر زراعت داشته باشد عادت  
 نکند حرف موافق صورت مجلس گوید و لباس موافق مکان جای مثل در بار و از تراب یا خانه بیرون



ز راحت یک یک چیده جمع کند این عمل را او تنه برت گویند چهار قسم غله که شول و غیره که نام نماندند  
 بلکه آنچه لشکر سلاجم کند بهتر است زیاد و برد و از ده روز غله که پیشتر جاز نیست نماند این طرز زیت نمود  
 را و نبات گذاردن براسه برهنه خانه است باید دانست که برهنه او قسم داده اند یکی جا با و دوم خانه جا  
 است که از تعلیم کردن خیرات گرفتن و جنگ کشاندن خود را برکنار دارد و از قهر بطور تسلط و آنچه جمع کند  
 زیاد و بر صرف و از ده روز گذاردن در دو شالین است که تعلیم کند و خیرات بگیرد و در جنگ بکشد  
 و از ده گاه دارد و با و دوم رست نماید شالین بر چهار قسم است یکی آنکه تعلیم بدو در راحت و سوداگری  
 و محافظت جان و در آن نماید شل گاه و بانی دوم که تعلیم بدو در جنگ بکشد و خیرات بگیرد سوم آنکه تعلیم بدو در جنگ بکشد  
 چهارم آنکه تعلیم کند شالین چهارم از سوم سوم از دوم و دوم از اول بهتر است مرتبه برهنه جا با و  
 از مرتبه برهنه شالین اعلی است آئین گرهت و هر صوم با هر صوم رسیده

فصل ششم در بیان کشتن تاک و هر صوم و هر صوم گرهت و هر صوم

بدانکه سه قسم است یکی آنکه بیدار تمام خوانده غسل کند از باد یا سنگ گونید دوم آنکه بیدار تمام  
 خوانده است و بر همه چرخ را گذارد و آنرا برت سنگ گونید سوم آنکه بیدار تمام خوانده و بر همه چرخ  
 گذارد و آنرا برت سنگ گونید از اینک سنگ گونید شده است او را سنگ گونید بعد از  
 کشتن آن گرهت میشود و بر میان ز لیسیت سنگ تاک مار که از گزشتن فرات گان چند روز بعد  
 بناید خواند گیر و هر چند که در خیره داشته باشد و مصارت اختیار نماید از خشکی جگ نباید گمانید جنگ  
 کشانیده خیره گیر و از احوال تخفیفه ناف باشد از شخص خیرات گیر و اگر خواندن سوای علم قمر مثل  
 بید و پان دو هر صوم شام و غیره یا در صوم و سوای صوم که در خواندن میام بید عمل می آید خیره حاصل  
 گیر و با هر صومیکه و جنگ و غیره هم گمانه توان شد اگر با نام کاسه شود یا بدین طرز از سه حاصل کند  
 معیوب است اگر یکاسه رفت و خیره نیافت آذره شود پشیمان خاطر گردد و وقتیکه از گزشتن غایب  
 بشود از باد شاه یا منی باسی یا از خشکی جگ نموند انگش است و او را باشد خیرات بگیرد و از اینک خیره  
 داشته باشد از گزشتن و این مردم که میوه و جنگ و یا کندی و یک برقی و دیگر مستعد و جنگی  
 و شکر هم کلام نشود و هیچی است که اعمال خوب بر آن بکشد و مردم او را خوب بگویند  
 بگویند و در نمود خوب باشد و در حقیقت بد باشد و اعمال خوب از ته دل نمیکرد و باشد تنگ است

اینجا که در کتاب  
 در عبارت از و  
 باشد



که خوب را بد و بر را نیک و خوب میگویند باشد خوش آمد و مردم میگویند مثل آن که بگوید بهشت غلام  
 است و دوزخ خلاف است حاصل کلام آنکه در اعمال حسنه از ره سبب دلیل شک پیدا میکردند  
 یا کفندی آنت که میدو و تهرم شاسته ترند خوانند و سواسه چپا و تهرم که برجه جاری و گرفت  
 و بان پرست و سنایی باشد آسمان دیگر پیدا کنند مثل سیوره و اشغال آن که  
 آنت که مردم نظر در انداخته بدی مردم نمی اندیشیده باشد یا هر کس را چه قسم از او بد و دشمن  
 کار خود باشد و لاسیت بجا بوسی کند و دغا باز باشد که مخته آنت که اعمال منوعه میکرد باشد  
 میدان برقی آنت که عیب و عیب باشد در اندازی مردم بکند و حریص باشد عیب خود را بچنان  
 دارد و خود را بخدمت خوب و نماید و در زدن و کشتن مردم ساعی باشد اگر اندک عمل حسنه از او صادر  
 شود بسیار کرده و مجرم و نماید و مخته آنت که در همه جا و همه وقت با همی کج باشد این تفصیل  
 براسه آن گفته شد که خود را این اعمال بجا نیاورد و صحت حبا نیال نشود آدمیم بر مقلب باید که  
 همیشه و با پرستش و سفید پاکیزه پوشیده می باشد ریش نبراشد و بدوت را قصر کند و از اینجا  
 نزار و ناخن رست و پا چایچه معلوم است و در می نموده باشد خوشبو سبب باله کل که بر آن شب  
 گذشته باشد و گل بدو را بگویند حایل مللا و اشغال آن اگر باشد بپوشد و اگر داشته باشد پارچه  
 چرخین پاره شده و پوشد پیش بر زنی مخصوص پیش زن خود همراه زن خود طعام بخورد و اگر خور و اولاد  
 زن و همسر یک پارچه پوشد طعام بخورد و پارچه دوم لازم است که بر خود بپوشد البته ماده  
 پیچ خمر بخورد و زینهار کاسه کند که در آن خطر جان باشد مثلاً در سر را به شیر نشسته است  
 راه تردد نباید نمود و اشغال آن در پیچ و تنه حرف نلایم که باعث آزار خلق باشد گوید حرفیکه  
 مناسب مجلس نباشد یا در گفتن آن به تنه آسب برسد گوید و در مجلس نزل بازی اگر بطریق خنده  
 بزنند جایز است و بازی میجویند و در غوغا و دروغ گوید در مال دیگر بطلو  
 تصرف نکند سود پاشیه که مقرر است بگیرد زیاد و از آن بگیرد و حلقه طلا بپوشد از بالا  
 چاه و آتش جسته نزد و در ملکه که در بسیار باشد و در همه جاری یکند ناری پوشد و گشت  
 دوزنار بپوشد عصا سبب بانس در دست بگیرد بعضی گفته اند که ستاک لازم است که سبب  
 با خود نگارد و سبب و دعوتی دوم پارچه خور و مثل انگو چپه سوم پارچه که از بالای آن پوشد یک نفر

پراژ آب دایم با خود نگا دارد و کتاب بنده نگا دارد و اگر بگوید تو تنها ایگاه دایم را بجای آورده  
 انبار کرده باشد یا برهن یار و غن زرد یا غسل یا حیا را بنده یا درخت پیل و درخت بزر در راه رفیق  
 بر سر راه بنیاد آنرا دست راست گذاشته برود و بطرف زرد عبور نماید که آنرا دست چپ واقع نشوند  
 در رویا و سایه درختی که مروم در زیر آن نشسته باشند و سایه هر خنجر که ازین قبیل باشد و سر راه  
 و خانه بستن ماهه گاوان و هر آب که باشد و خاکستر زردینی که مرده یا پاداسوخته باشند و در گن  
 گاوان و در زردینی که قلبه را نی کرده باشند یا کاشته باشند و در کا، سبزه رنده و جانکه چو تره و  
 امثال آن بر آینه نشین ساخته باشند و در خرمن در راه و کوه و در کنار دریا و بزرگیکه گاه فرش  
 نه کرده باشند غایط و تشنه کند از گاه که در جگ بکار نیاید فرش کرده غایط و تشنه کند برود  
 آتش و آفتاب و باد و ماده گاه و قناب و پیکر و لویه و برهن و زن غایط و تشنه کند و پاداسوخته  
 و در بطرف این چیزها نموده این عمل کنند و اینها را دیده نیز انگیزد کند یعنی در آنوقت اینها را بنده  
 سر برهنه غایط و شاش نمکد آفتاب را در وقت طلوع و غروب و دو پھر و وقت کسوف و شعاع  
 آفتاب و قنیکه در آب افتاده باشند نه بنده سواست وقت جماع زن را برهنه نه بنده زن را برهنه  
 جماع ساخته نه بنده زن را در وقتیکه طعام سفورده باشد یا عطسه بیاورد یا خمیازه کشد یا خنجر  
 بطور خود نشسته باشد یا سرمه و دوده در چشم میکشید یا باشد یا تیل و اویشن بر بدن خود میمالد  
 باشد یا برهنه باشد یا از نمده باشد نباید دید و کسی که خوبی خود میخواسته باشد در وقتیکه زن  
 بحالت مسطوره معقیده باشند نه بنده همراه زن نخورد و بول و غایط خود را نه بنده یا وقتیکه اجبار  
 نباشد کسوف و خسوف و ستاره هاننه بنده سایه خود را در آب نه بنده در هنگام بارش باران  
 اگر بجای برود چیریه بر سر پوشیده نرود و در باران بر سر پوشیدن سنگ را منع است که  
 منع نیست و افسون خوانده برود تا برق آسیب نرساند افسون دفع ضرر برق انیمت -

(در اینجا افسون بنده مسطور است معنی آن نیست که این

برق گنایان دارد و در یکبار آهسته آهسته برود و در وقت خواب بجانب مغرب و شمال سر کنند  
 و برهنه بخوابد و در خانه خالی که دیگر کسی در آنجا نباشد خواب کند باید که دوم دوم در آنجا نباشد و الا

میسوب است قف و خون و غایط و بول و ریش و در آب ننید از پوست شالی و غیره و غلکه که از آنرا  
 بپوشی مانند پوست و استخوان خاکستر و بغم و ناخن و مو و یک بر پوست آدم و غیره می باشند و در  
 سر گن در آب ننید از دو بدست و یا آب رائه که بر کفن پار آب آتش گرم کنند و از بالا آتش بگذارد  
 یعنی اگر آتش افتاده است از بالا آتش بر آن جسته زده زود قف و بول و غایط و ناخن و پوست  
 و استخوان و غیره که انداختن آن در آب منع نموده اند و آتش هم ننید از آتش ابدین قف نکند  
 آتش را با نند آتش که در زیر خود نگاه دارد و چنانچه بعضی مردم خود را بر آبی میخوانند و آتش در زیر  
 میگذازند آب و شیر و غیره و آنچه از نوشیدنی است بر دو کف دست برابر جیب نموده بخورد و آنرا  
 با یک کف دست باید خورد و بزرگان که خواجیده باشند آنرا از خواب بیدار کنند بقرعه قمار ساز  
 و باز سی اقسام دیگر که از آن محرم بود و نیاز و مثل حبس از بالا آسد ماده گاو نکند با مرص نجای  
 کار که خلاف آیین خلایق که اینکس در آن میان است یا خلاف دین و شریعت است که اینکس  
 در آنجا داخل شده و آیینی که خلاف آیین نیاکان باشد نه کند بشرطیکه کار که و آنها موافق شریعت  
 باشد بجا یک دو و موافق مردم بود و برسد در آنجا زود و بشناوری اندوز یا بگذرد و در جایی که  
 موس و پرو خاکستر و پوست غنله و انگشت و سفال ریزد و استخوان و پیه و نجاست مثل  
 قف و بغم و شاش و غایط و غیره افتاده باشد نه نشیند اگر گوساله دیگر و شیر آرد و در آنجا  
 باشد بگوید که تغافل بکند در خانه یا در دیهیم یا در شمر یا در خانه کمی در آید باشد از دور  
 برود و از راه نامتعارف زود و از راهی که مسک باشد خلاف شاستر عمل میکرد و باشد  
 خیرات نگیرد از شخصیکه اوقات گذران از بگذرد جان کشی مثل مایه گیر و قصاب و صیاد باشد  
 و از شخصی که تل میبایخته باشد یعنی تلی و از شراب فروش و زنان طوالین و با شاه مسک  
 که خلاف شاستر عمل میکرد باشد خیرات نگیرد و پیشیده نماید که مال چکس منع کرده که خیر  
 نگیرد فاما هر چه این حرف زیر نوشته شده ده مرتبه زبون ترا از بالا خود است مثلاً تلی ده مرتبه  
 زیاده ترا زبانی گیر زبون است علی بن القیاس آملین خواندن بعد و تکرار از  
 نمودن پس از ماه ساد شروع کند در ماه ساد روز یکم و هفت پنجم باشد  
 یا مردن پنجم هر روز که باشد شروع نماید فاما بعد از آنکه باریان ببارد و نباتات برود یا زود یا

سادن خواندن بید شروع کند و اگر احیاناً در ماه سادن اسماک باران باشد و نباتات زوید در  
 ماه بعبادون روزیکه سروان بختبر باشد شروع کند چهار و نیم ماه بید بخواند و باشد بعد از آن راه  
 پوس روزیکه درونی بختبر باشد اگر شش اشمی پوس باشد بیرون و سیه رفته در کنار آب خواندن سیه  
 ترک نماید یعنی تنها خواندن بید ترک کند و الا در نیت سواسه بید خبری دیگر خواند اگر از ماه بعبادون  
 خواندن بید شروع کرده است روز پر و اشکل بچپه ماه مانگه ترک نماید و یک شبانه روز خبری بخواند  
 بعد از آن در اشکل بچپه بید بخواند و در کشتن بچپه بید انگ نیوانده باشد در نگامیکه بید نیایه خواند امنیت  
 روزیکه خواندن بید شروع کند سه روز بعد از آن خواند روزیکه خواندن بید ترک نماید یک شبانه روز بخواند  
 نماز شام اگر غرض ابر بشود روزیکه سبب از فلک صید ظاهر شود زمین طرز رشتن ستاره کلان  
 از آسمان بقصد راس این چهار خبر شبانه روز بید نیاید خواند اگر شکسته و در خشکی یک یک میگذارد  
 باشد و خیش بید و بید نیاید خواند اگر شتر ذری از قبیل خود و بید سه روز بید بخواند و قتی که از کشتن از  
 بید است بخواند یا کمتر که قسم از بید است بخواند یا بر همین قسم از بید است خواند تمام کند که روز  
 و یک شب بید بخواند روز پر و ناشی و اما در سوس و سوس و اشمی و سوس و چوسی و کسوف و خسوف و  
 پروا و در آن روز که در آمد و برآمد فصل که از جمله شش فصل باشد درس بید بگیرد و روزیکه طالع شمس  
 خورده باشد یا خیرات شراره گرفته باشد شبانه روز بید نیاید خواند خشکی در شراره و یکو و شش طالع  
 خورده باشد سه شبانه روز بید نیاید خواند اگر استاد و شاگرد نشسته اند و درس بید گفته میشود و این  
 جانوران که چهار پایه و عوگ و آسم و سنگ و آبر و گربه و موش باشند یک از میان بگذرد و تا سه روز  
 بخواند بشرطیکه جان روز شروع خواندن کرده باشد و اگر درس نوبت نباشد و استاد و شاگرد یا  
 شاگردان با هم نشسته خواند هاسه سابق بخواند و باشند و از تقسیم جانور بگذرد تا یک شبانه روز بخواند روزیکه  
 اندر و چ بر داند یا بیند از شبانه روز بید بخواند و روز از حق اندر و چ بختی کشتن بچپه یا که است و یا  
 روز یک و سوس ماه کنور روز بر خاستن اندر و چ است در بعضی جان نوشته شد که براسه فلان خبر باشد  
 نباید خواند و الا و مثلاً بوقت نماز شام عمل آمده باشد در منصور تا وقت باز نیاید خواند یعنی  
 هشت بید بخواند بعد از گذشتن هشت بید بخواند تا زمانیکه آواز سنگ و غیره که نوشته میشود  
 گوش برسد بید نیاید خواند سنگ و شغال و خرد او و کوه و آواز سنگ و آواز فلان

تمام بیدار از مرخص و غمناک و صدای بازی و صدای او پاک و صدای بجز و صدای مرزنگ  
 و صدای بین آواز پای اعراب و در جاسی نجاست یا سرده یا شور یا چاندل یا قیت نزدیک باشد  
 و در زمین که مرده را سوخته باشد بیدار نماید خواند و در زمین نجس و در وقتیکه خود با طهارت نباشد  
 و هنگامیکه صدای غریبان باران و برق متواتر میشده باشد و میان آب و نصف شب افشار  
 از پیر دوم و سوم است و در وقتیکه با و تندی و زنده باشد بیدار نماید خواند طعام خورده دست  
 پا و قیت دست خشک نشده باشد فی الحال بیدار خواند و در زیر خاکستری باریده باشد و هنگامیکه  
 اطراف و جانب هوا بطرز بنیاید که گویا میوز و هنگام سندهای صبح و شام و هنگام باران  
 که اکثر در بواسی زمستان از خانه می شود و بنویس بخار می شود که هیچ بطن نمی آید و هنگام  
 از جانب یا شاه و در و غیره بیدار خواند و در وقت تندرستی و در جاییکه زبون باشد و بدو و شرب  
 می آید باشد بیدار خواند و قیت که سردتری یا زگرگی نجاست بیدار ترک خواند بیدار کند اگر در وقت  
 بر بیدار خواند و قیت که سوار بر شتر و قیل و اسب و کشتی و درخت و اعراب و جبل و رخت و غیره باشد  
 بیدار خواند و در زمین شوری بیدار خواند و قیت که غلطیده باشد یا سر و پا بر فرش باشد بیدار نماید خواند  
 یا بر پاگذاشته بیدار خواند و در وقت خواندن بیدار اگر هر دو پا گدازد و یک پا خود و البته بر زمین افتد  
 و در یک گوشت یا طعام سوخت خورده باشد بیدار خواند آمین خواندن بیدار تمام رسید یا از زمین  
 گر هفت و سنایک باید که از بالا سایه بکمر و کتفه و معلم و استاد و راجه و سنایک  
 و آچار و در توج و زن و دیگر و البته گذرد و بر سایه آفتاب ایستد بالا خون و غایط و بول  
 دست و لطف و چرخ بدن و او شین که مالیده باشند و آب که از غسل خود بیا که دیگر بر زمین افتاده باشد  
 بنایه ایستد بالا آن پاسه نباید گذاشت از بالا و از زیر سایه میزش و بر جانور که بر گام ایستد  
 سلیقه سوم بی نگردد و بر زمین که بیدار و پیران غیره بسیار شنیده و خوانده باشند از دار و باد شاه خورا  
 بدنگوید و زبون نشمارد و بچکاره نداند و بر پیران که در آن لوجه حلال مقیم باشد از هر فیکه که از آن برسد  
 نگوید عیب شخصی فایز کند و طعام پس خورده و بول و غایط و آب که در آن باشند باشد از خانه  
 بیرون اندازد و شروت و دهرم و سارت و دهرم سیکرده باشد گاو و آتش و بر زمین و غله  
 و طعام منجته را در قیت که چیرے خورده دست نشسته باشد یا با طهارت نباشد دست نرسد

و اینها را به پاماس نکند و اگر نماند مناسب کرد و دست رسانید با طهارت شده و آنچه که در  
 بسر گوش و سینه و دست و زان آب رساند غنیت و خدمت کس نکند کس را نرزد فاما غنیت  
 شخصی و تنیه کسانیکه بانگس آزار برسانند لازم است بر آس آموختن و یاد گرفتن بهر سر و مرد  
 عبید را تنیه نکند فاما بر پیمان برزد مثل چاکب اینها را بهم بکشد نرزد و از سر تا پا نرزد بر پشت و زان  
 اولی است کار صواب و عمل خوب در دل نگذارد که خواهم کرد و اعمال خوب از زبان ذکر کند  
 باید کرد و از اعمال آنچه مقدور باشد از دست و زبان نکند اعمالی که خلاف راه در رسم باشد مثل  
 گاو کشی و غیره بعل نیارد اگر بکند بشت نخواهد یافت فاما در وید و مسافر و برادران حقیقی و مجازی  
 که از یک مادر خواه از دو مادر متولد شده باشند از زبان شوهر و در و خوشا و ندان که با ناست  
 در میان باشد و مومن و پیر و ضعیف که از هفتاد سال زیاده باشد و خردول که عمرش شانزده  
 نشده باشد و مریض و شخصی که بانگس نیارد و او باشد و طالب علم و طبیب مردم تعلیم داری  
 پیری و شخصیکه جگ بکشد و پرومیت و اولاد خود و زن طلال خود و عبید و خواهر که شوهر نداشته باشد  
 مناقشه نماید و خرشته نکند اگر بنا لا بای که دیگر سه کند و وقف نکند و است برسد پنج مشت خاک  
 بر آرد و غسل نکند اگر کسی تالاب کند و راست نموده است فاما هنوز وقف نکرده و کسی بگوید اینجا  
 غسل بکن پنج مشت خاک بر آرد و حاجت نیست از تالاب غسل بکن اگر کسی تالاب راست نموده  
 وقف کرد و در آن تالاب غسل بکن احتیاج بر آرد و پنج مشت خاک نیست از تالاب بگیرد که  
 وقف نکرده باشد پنج مشت گل بر نیارد و بهای هر کار آب بگیرد اگر تالاب رسیده و نمیداند که  
 خدا و طایرین وقف کرده است تا پنج مشت گل از آن تالاب بر آرد و بهیرون اندازد و بعد از آن غسل  
 تالابیکه خود را بسته کرده اگر وقف نموده باشد در هر دو صورت در آن غسل نکند و بر پوران نکند  
 مسطور است که تالابی که خود کند و باشد تا وقف نکند در آنجا غسل نکند ازین آیهها بجهت غسل گل  
 بر نیارد و بهای هر خودش بر بهای شور پوسته باشد و بهای هر که بگیرد یا داخل شده بهر بهای  
 شور پوسته باشد و تالاب بهای هر که و تالاب از است کرده باشد مثل چمک و کور کحیت و غیره آب  
 زینتی که آن زمین از شدت باران نابریه و عین حشره باشد و آب در آن زمین جمع میشود و بجا  
 که از کو بهار تراوش میکرد و باشد و میوه شود باشد تا این قسم آب میسر شود و آب دیگر نکند



حق او کرده باشد قبول نکند شخصی که جاندار راکته اوقات گذر میکرده باشد مثل صیاد و ماهی گیر و قصاب  
و غیره و گاو و شتر آب فروش و شخصیکه زن از زینیه باشد مردانی آن زن در خانه همان شخص میماند باشد  
شخصی که در بدی دیگران مقید باشد دروغ گوئی را از بچی با و فروش و غیره کسیکه مدح مردم میکند  
باشد شخصی که سوامی میفرودخته باشد دست دادم مشغول خوردن باشد دادم شور و غوغا مینماید باشد  
دادم ترسناک باشد شخصیکه بجهت اعمال قبیحه مردم او را بد میگفتند باشد فقیر دادم حیران باشد دادم گرم  
باشد همیشه در گریه باشد آن مردم را که نام بنام گفته شد از هر برن که باشد غدا آنرا نباید گرفت  
و نباید خورد و از جمله شود غدا جماعه ذیل بای گرفت و خوردن آن جایز است شخصیکه در خدمت او گاو و  
اوقات صرف میکرد باشد مثل امیر شخصی که از آبا و اجداد دوست اینکس باشد و غلامیکه از حمه نظام  
خود زائده باشد شخصی که در زراعت شریک اینکس باشد جام شکله یعنی مردی بشکر یک از اول جان  
گوید که من بشما تعلق دارم و از شما هستم کمال یعنی کوزه گران اینکس نامک به انصرام رسید -

### فصل سیم در بیان خوراک برهن و چتری و پیش

غله و غیره خوردنی شخصی که براسه خوردن جایز است اگر برکرا هیت بد بد نباید خورد و گوشت برانوریکه  
مخص براسه خوردن خود کشته باشند نباید خورد و گوشت جانور که بعضی از گوشت هاسه آن جانور  
در جگ یا بجهت خوراک اتفه یعنی مسافر صرف نشده باشد نباید خورد و در ضرورت و قحط سال اگر  
سواسه گوشت خوراک بنم رسد در آن صورت به تصرف جگ و خوراک اتفه خوردن گوشت جایز است  
گوشتی که مخص براسه خوردن خود پخته باشند نباید خورد و طعاسه که در آن موسه یا گرم داخل شده باشد  
نباید خورد چیزیکه ترش نیست و آن چیزیکه از نگاهداشتن ترش شود از آن نباید خورد و سواسه جغرات اگر  
چیزه مثل مصالح و غیره در چیزه داخل نموده نگاهدارد و آن چیزیکه بشتن مدته ترش شود از آن  
نباید خورد و طعاسه را که یکبار پخته باشند و باز دوباره اگر آنها را به پزند نباید خورد و طعاسه که  
شب بران بگذرد و نباید خورد آب مونگ که در آن زنجبیل و میسل دراز انداخته باشند یا شکر نیز بران  
افزوده باشد نباید خورد و پس خورده کسه نباید خورد و طعاسه ساس کرده سگ نباید خورد و برطل سکه  
نظر آدم تپت یعنی مرد و افتاده باشد نباید خورد و طعاسی با که بمکش و زن حایض و چاندال اشغال

در وقت صیاد و ماهی گیر و قصاب و غیره و گاو و شتر آب فروش و شخصیکه زن از زینیه باشد مردانی آن زن در خانه همان شخص میماند باشد



نباید خورد و اگر جماعتی استاده باشند و شخصی آنها را این عبارت بحجت خوردن طعام طلب نماید که کسی  
 چیزی نخورد باید که از آن جماعت برین قسم طلب از آن طعام نخورند اگر غله و طعام از بر همین است  
 و اینرا شود گرفته به بر همان بخش بکند یا غله و طعام شود راست و از بر همین به بر همان بخش نماید  
 و اگر خورده شود سه چاند از این برت بکند جماعتی نشسته طعام میخورند و یکی آنچه چون گرفته ترک طعام  
 خوردن گرفت و دیگران را نیز باید که طعام را ترک بکند کرد و وقت خوردن طعام شخصی برگرد و خود از آب  
 یا خاکستر خط کشیده است بخورد و هر که بر کشیدن خط اینکس از آن گروه جامی شود اول آچون کرده  
 شروع در خوردن طعام بکند و بعد از خوردن آچون بکند و بعد از آن آچون نباید خورد و خوردن  
 چیزی با اگر شب بران بگذرد جایز است بدین تفصیل دو رخ و شکر و قند سیاه و حرات قار و گندم را و جو  
 و بر چای و آرد و ساخته شود و آنرا هم باید خورد و در سمرت شنبکه و دیگر سمرت مسطری است که بر  
 از آرد و جمیع اقسام غله ساخته شود اگر شب بران بگذرد باید خورد و اگر از گشتن به قیام چیزی نماند و  
 و غیره نوشته شده ترش شود باید خورد و اما اگر ضائع و بویوش و نباید خورد و اگر شخصی یا جماعتی آچون  
 شروع در خوردن طعام کرده باشند و بعد از آن دیگری رسیده و او را بجهت خوردن طعام نمایند باید که  
 نخورد و گویند آن مردم از خوردن طعام فارغ شدند بر خیزند و دیگران طعام بخورد و اگر جماعتی بحجت از آن  
 طعام نشسته اند از آنجا خیزد آچون گرفته شروع در خوردن طعام کردند و یک دو داخل شده  
 بشروع کردند باید که اینها بر خیزند و از آن نخورند و اگر برگرد و خود از آب یا خاکستر شیش ازین خط  
 کشیده باشند جایز است که اینها هم بخورند طعام بویوده ماده گاو نباید خورد اگر کلاغ و غیره جانور  
 امثال آن از طعامی چیزی خورده باشند آن طعام را نباید خورد و بطعامی که دانسته باز این  
 باشد نباید خورد و در میان آنکه طعامی که بران شب گذشته باشد و باید خورد که امامت هر چه از  
 روغن زرد یا تیل نمک باشند و چیزی که بران روغن مالیده باشند بهر خیزند شب بران بگذرد باید خورد  
 ماده آرد گندم و جویشی شالود و جو و غیره امثال آن نیز خیزند و شالود و جو و جویشی و جویشی  
 شرط آنست که تا زمانی که خورده و بویوش خورده باشد خورده و بعد از آن خورده و بویوش نباید خورد  
 همه چیز خوردنی نمک خواهد خام که از این ترش و جویشی شود و بعد از آن گشتن چند سرتش شود و باید خورد  
 تا ترش نشد منع نیست و جویشی آرد و آب چیزی که داخل آن شده باشد از آنش طعام نمک

اعتبار کرده باید خورد و زبان معده و می خور و فی را آن گویند شالش آنکه آرد غله هرگز آنرا نجس شدن  
 به آب و نمک آن میشود و میوه هر کدام که باشد اگر آب و نمک و آتش بر سر بدان داخل شود آنان شود  
 بعد از داخل شدن بر سر خیر میوه را مثل طعام اعتبار کرده باید خورد و هر غسکه که پوست او را بر طرف گرد  
 باشد مثل برنج و گندم از داخل شدن آب و آتش داخل آن میشود و پوری که از آرد گندم و روغن  
 می نهند و پوره که آرد گندم و روغن و قند سیاه می نهند و بهوری که جو بریان کرده را گویند و شالو و خوات  
 باخم مغز و ج کرده و شالو و آرد و جو و تیل و شیر برنج و شاک اگر شب برینا گذشته باشد باید خورد  
 فاما اگر در حالت آنها قیوسه راه سیاه نباید خورد و در میان شیر که نباید خورد  
 روز یک که گاو را زانجا بر تار و زیکه گاو را زانجا و جمع شود شیر آن تخور و مقر است که دو وقت صبح و شام شیر  
 می دوشند اگر بسبب ماده آنچنان شد که دو وقت شیر نمیدهد و یک وقت شیر میدهد پیشتر آنرا نباید خورد  
 شیر ماده گاو که بچه موجود نباشد بچه دیگر سوره آورده بدوشند نباید خورد ماده گاو و گاو میش  
 و بز و غیره روز یک نباید از آن روز ماده روز شیر از آنرا نباید خورد و بچه ماده گاو که همیشه بعد از آمدن  
 می مرده باشد شیر آنرا نباید خورد و شیر ماده گاو که یکبار و بچه بزاید نباید خورد و شیر  
 ماده گاو که همیشه بطور خود سیلان می شده باشد نباید خورد و این حکم در همه جا تنها بر شیر  
 نیست شیر و خجرات و روغن و ماست هیچ چیز اینها نباید خورد و شال و سرگین اینها محبوب نیست  
 شیر شتر و شیر جمیع جانوران که قسم آنها نه شکافته باشند و شیر جمیع جانوران که دو پستان داشته باشند  
 موائه بز نباید خورد و شال و سرگین اینها نیز نجس و حرام است و شال و شیر جانوران صحرائی موائه  
 گاو میش حرام است و شیر و شال و روغن و سرگین خرماده حرام است طعاسی که بخت  
 نذر و بل و قوتی نچته سوره بوده باشند پیش از بل و نذر نباید خورد و مصالح که بخت بموم طیار کرده باشند  
 پیش از بموم از آن مصالح نباید خورد و آنچه از بموم بقیه ماند خوردن آن بسیار نجس است گل و غیره  
 آنچه از درخت سمجنه حاصل شود نباید خورد و صمغ درختان بشرطیکه صمغ سفید یا سرخ باشد و از  
 شکافتن درخت برآمده است نباید خورد و صمغ سفید اگر بلور خود و برآید بخورد صمغ که بلور خود و برنج  
 برآمده است نباید خورد و اگر گوزه و گافور براسه خوردن جایز است آنکه بعد از شکافتن درخت  
 حاصل شود هر چند سرخ نباشد نباید خورد و مثل تازی و گوشت جانور که بخت مگ آنرا گذشته باشد

چهارک  
صحرای  
پهل

آزماينک گوشت آن در جگ صرف نشود نبايد خورد و هر چه از سينه که در آنجا سرگين و نجاست  
افتاده باشد برويد نبايد خورد و غيره را که آدم يا جانور خورده باشند و تخم آن از شکم بر آيد  
از تخم نکودر جگر برويد نبايد خورد و کتومسي را نبايد خورد و جانور اينکه گوشت خام ميخورد و باشد گوشت  
انسان نبايد خورد گوشت باز و جره و گيده و غيره و امثال آن که گوشت خام ميخورد و باشد نبايد  
خورد و گوشت پييده گوشت طوطي و گوشت جانور اينکه گوشت و غيره و نه بگوشت مقدار کنده ميخورد  
باشد مثلاً باز و غيره گوشت مهيبي و ساريس و گوشت جانور که تخم او نشکافته باشند مثلاً  
اسپ و غيره و گوشت شترک يعني نميس گوشت جانور پرنده که در ديو سگرت کرده باشد مثل کبوتر  
و غيره نبايد خورد گوشت زراغ و مرغ آب و کچلي چکواي اينه سرخايشا که يعني ميا او بوياريني بکند  
و گوشت جانور که بناخن خوراک از جگر پاشيده بي خورده باشند مثل کچور و غيره نبايد خورد و در قسم  
جانور که خوراک خود بناخن پاک ميکنند گوشت طاوس و کوه و امثال آن بايد خورد و گوشت مرغی  
که در ديو سگ باشد و آن عبارت از خروس زرماده است نبايد خورد و گوشت کبوتر و فاخته  
و شترک و گرس و زراغ و کوه و خروس زرماده و حواصیل نبايد خورد و و طها ميکند از کچور و برنج يابوک  
و برنج با مصاح کجا کرده بچته باشند و طها ميکند از برنج و شير و قند سياه بچته باشند آنرا در عرف  
رسا دل گویند و شير برنج و انچه از آرد و گندم بے روغن بچته باشند مثل نان و طها ميکند از آرد گندم  
بار و روغن بچته باشند مثل پوري اگر بنيت ديوانا يا خوراک است بچته بچته باشد و محض براسه خوردن  
بچته باشد بد است نبايد خورد و پانچت آن بسيار است چشير گفت که محض براسه خوردن خود  
طعام طير نمکند مطلب از کرا را اين چيز است که اينها را مطلق محض براسه خود نبايد بچت گوشت  
کنجک آبادي و صحرای نبايد خورد و مطلب آنکه کنجک نبايد خورد گوشت کلايه سياه و گبر و گنده  
گوشت پرنده که در انگشتان دست آنها حاصل نميباشد و مثل دهم بچته باشد مثل شترک  
و غيره نبايد خورد گوشت مولا و هر جانور و غيره که گفته نشود که کدام جانور است و گوشت نيکليک نبايد خورد  
گوشت جانور که پايه او سرخ باشد يعني گوشت کوفس و غيره و نبايد خورد و در جاسته که  
جانور آن را کشته براسه فروختن حي آورده باشند گوشت تسليخ آنرا نبايد خورد و از شش جسيه  
نباید خورد و شش لکوره و بي پيچيده گویند و آن مکان ديون را دست در اندام هر جانور

گوشت قدید و ماهی نباید خورد چه چرخه خالص شده باشد نباید خورد و گوشت دو سالگ ناری و سالک حسن  
و سالک معصوم و کوبه می باید بخان و کوبه دار گلی و خاک که میسوا باشد نباید خورد و گوشت دو قسم  
میباشد یکی دراز و دوم گم و دراز بخورد و نباید خورد و میوه و گل که غیر موسم و بیوقت شود نباید  
خورد میوه درخت برود درخت پاکر و درخت پیل و میوه کتیر و میوه کدم نباید خورد و تا ملنگ نباید  
خورد میوه نیب نباید خورد و از شیر مرغ تا اینجا هر چه منع کرده است اگر شخصی چیزی را از اینها دانسته  
بخورد سه شنباز روز روز باید داشت تا پاک شود و اگر ندانسته اند که خورده باشد چهار پر روز  
که یک روز باشد روز به بار و اگر ندانسته بسیار خورده باشد یک شنباز روز روز به بار و دو قبول  
دیگر اگر شخصی این چیز را سه منوعه نامت بسیار سه را خورده باشد باید که دوازده روز روز به بار  
و درین دوازده روز شش ماهه گا و گوشت و آرد و جوی خورده باشد مرغ و بیه که خرد و س باشد  
و کوبه و پخته یعنی پیاز و خوک و بیه و سیر و گرنجن نباید خورد و صورت پیا زانیت که گره و سینه  
کلاست و صورت سیر و آرد و صورت گرنجن افیت که گره او بشبیه سیر است و سرخ  
میباشد و گره و خور و می باشد (انچه از مردم معتبر و کتب طبابت تحقیق شده است که گرنجن  
گذر را میگویند هندوی گاجر بعضی شلغم را نامند اصح آنست که گذراست) با عقدا و بنا کشر  
که گرنجن شلغم را گویند اگر کسی ازین شش چیز که نوشته شده دانسته بکشد بخورد و چای در این باید کرد و اگر دانسته  
نامد تهنه بخورد و پخته یعنی سرود و میوه و آرد و هر م میرود و اگر ندانسته مدتی بخورد ساعت پن که چیه  
یا چای در این بطرز سنیا سی بکند و اگر ندانسته که چند بار بخورد و قبول شکم که کفیشتر آرد و از ده شب  
شیر خورده و سواے آن هیچ تناول ننماید و جانور اینکه پنج ناخن داشته باشند انچه بجهت خوردن  
حلال است و آن جمله پنج جانور است سید حاکم و در هندوی که بکشد گویند که قسم از شیر است شاتیش  
خور و لی باشد و سگ را نیز از گوشت ها باغنه شک بشت شکلی خرگوش (گوشت ها گوشت را میگویند بانه و  
خرگوش در عالم مشهور آمده شکلی سیاهی گویند تحقیق نموده شده) گوشت بوزنه و گریه و غیره  
پنج ناخن دار سواے پنج جانور مذکور که حلال نموده حرام است که گدن حلال است بقول  
رکنه گوشت که گدن سواے روز شمرده نباید خورد و ماهی که براس خوردن حلال است ماهی  
که دهن او مثل شیر کلان می باشد (در طرف گوشت که پور از آبگیری گوشت را بدین در و چوبه



تفیس آن بهشت کس نیست یک آنکه در کشتن صلاح بدید که باید کشته دوم شخصی که افسون  
خوانده جانور را بکشد سوم شخصی که پوست بکشد و بریده بند بند جدا کند چهارم فروشنده پنجم  
خرید کننده ششم کسی که طبع نماید هفتم شخصی که جانور را از جاسه بیار و دیگر گفته بدو ششم  
کسی که بخورد و اگر جانور را بنام و نیت و تو اما مقرر کرده بکشد گناه نیت مشغوف خوردن گوشت  
نباید بود و در بیان قاعده ترک خوردن گوشت شخصی که از هر چهار برین سنگ  
کرده خوردن گوشت سواست گوشت جگ بگذارد و هر چند آن شخص در گریخت و حرم  
باشد بمنزله عابد مراض که بجنود می نشیند گوشت می خورد و اگر شخصی سواست گوشت جگ  
و گوشت شراب و سنگ کرده بگذارد و مطلق گوشت نخورد و در هر یک از این که بخوردون  
گوشت بگذرد و صواب یک شود و جگ می باید تفیس خوراک حلال و حرام تمام شد  
**فصل ششم در بیان پاک ساختن جگر که بخش شده باشد**

جزایم که بشتن آب سرد پاک شوند بشرطیکه شخصی که طعام خورده دست و دهن ناسته باشند دست  
آن شخص آلوده و چیرس آن ظروف از دست او جدا شده نه چسبیده باشد ظروف طلا و نقره  
و مروارید و زهره و صدف و غیره آنچه از آب بهر سبب باشد سنگ بشرطیکه ظروف نقاشی باشد  
ساک یعنی سبزی تنبوه و غیره لیسان سن موج آنچه از درخت و کاه حاصل شده باشد بخی  
مثل ترب و ادوک و زرد چوب میوه آینه و غیره چیزی که از چرم ساخته باشند مثل پایش و شک  
پارچه ظروف بانش ظروف جگ که از چوب میازند اگر باین چیز پاک نوشته شده

آن قسم دست برسد که چربی و روغن یا تیل یا بنیا بچسبیده بدین طرز پاک نمی شوند ظروفیکه بجهت پختن  
طعام جگ موجود کرده باشند ظروفیکه در آن غله و غیره نگاه میداشته باشند و ظروفیکه  
از آن روغن و تیل و در جگ سوم میگذرانند یا بنیا اگر دست شخصی که بعد از طعام خوردن دست و دهن  
نستاده باشد برسد بدان مطلق چیرس از دست او جدا شده بچسبید آب گرم بشوید پاک می شوند  
اگر دست آن شخص که طعام خورده دست و دهن نسته است بدان طرز رسید که چیرس از دست  
او جدا شده یا بنیا چسبیده اگر ظروف فلزات یا از قسم مروارید یا از قسم سنگ است بجا کسراگر  
نما کسرا باشد بگل یا بیده بعد از آن آب بشوید اگر دهن کلاغ یا پرند سیاه یا این ظروف بر سه

بسنگ باله بعد از آن بشوید اگر اندک از دوسه طرف و نه اهل مسگران به تراشند اولی است  
 طرف چوب که در آن نخورده باشند تیرشیدن پاک میشود و سوسه گریه و موش هر جا نوبه که  
 مثل سنگ یاد داشته باشند بظروف دهن برسانند آن طرف را تراشند استعمال نباید کرد  
 باد و موش از هر قسم جاکه بر خیزد و بخیزد برسد آن چیز ناپاک نمی شود گریه اگر انیکس را مساس کند  
 ناپاک نمیشود اگر انیکس بقتید گریه را مساس کند غسل لازم است از دیگر سحرت نوشته شمشیر که  
 از چوب در جگ میسازند و غلافشان و چرم که در جگ می آرند و موش و از کھلی و غله و اجاره اگر  
 بانیاد دست نداشت برسد آب گرم بشویند ناپاک شود و اگر توده غله یا انبار یا چوب یا توده طرف  
 دست چاندل و غیره ازین قبیل بآن برسد در آن متاع لگه کند اگر کبیر از نصف دست رسیده  
 متاع دست رسیده را بشوید و بباقی آب بقیضا گذارد نصف یا از نصف زیاده دست رسیده  
 بایشست بشرطیکه باریک آدم باشد و اگر متاع آتقد راست که یک آدم تواند برداشت بر سر آب  
 بقیضا گذارد چرخ از پیش خورده از دست جدا شده بخیزد چسپیده باشد تا از زمان خاک بالیده با  
 بشویند که رنگ و بوسه آن برود و این آئین بر آس پاک نمودن هر چیزی است و تفصیل بک نمودن هر  
 جدا تر گفته خواهد شد اگر غله بسیار مردم بسیار آورده جمع کردند و پاره از آن مردم پاک باشند پاره  
 ناپاک آس پاک نمودن آن غله آب باید فشانند چوبی آلات و آنچه از شاخ گاو میش و آنچه از استخوان  
 نیل و غیره ساخته باشند اگر آنها بشستن از آب و خاک پاک شوند بهتر است و اگر بدانند که باین طرز  
 آلودگی از آنها منبر و در باشد الوقت پاک میشود طر و فیک از پوست کدو و ناریل و جیل و غیره از قسم  
 میوه و غیره ساخته باشند و نجس شود آب و خاک شسته بعد از آن بموسه دم ماده گاو مال  
 پاک شود و اگر طرف جگ نجس شده باشند بعضی را به واسعه که نوسه از خض است و بعضی را به شیا  
 پارچه لشن بعد از شستن باله پاک شوند اگر پارچه پیشین مثل شال و قالی و شطرنجی و غیره که از شتم  
 گو سفند می سازند و پارچه پریشی شل و آرائی و غیره و پارچه تسری اگر نجس شوند به رویه و شاش  
 ماده گاو آب بشوید بعد از آن آب خالص بشوید ناپاک شود و پارچه یا چیزی که از پوست درخت ساخته  
 باشند مثل برباد و ثا و غیره اگر نجس شود آب و شاش ماده گاو و یا شیر و میوه درخت جیل  
 یکجا کرده شسته بعد از آن به آب خالص بشوید پاک می شود پارچه که از شتم بر کوهی باشد اگر نجس شود

از ابار گیک و آب و شاش ماده گاو و ربه بشوید تا پاک شود و انقسم شستن پاک نمودن از ابتدا سه  
 شستن طرّف شاخ و استخوان و پوست سیوه درخت در صورتی است که پس خورده شد و بن آن  
 چسبیده باشد و اگر در میان چیره باشد که بعد از شستن ضایع میشود و نجاست سهل کم آن را  
 است همانقدر تا با نوقت بشوید که بدان شستن ضایع بشود و بعد بر آن آب بنفشانه و در سایه خشک کند  
 تا پاک شود و اینجامرجه نوشته شد عبارت از نجاست طعام پس خورده است اگر این چیز را گفته شد  
 نجاست مثل غایط و غیره برسد پس بر آب پاک شدن هر کدام چنانچه تفصیل گفته است بشوید باقی این  
 آب پاک نمی شوند اگر آنها را به پوست غلّه و نمک و قند سیاه و کهار و شیر میوه درخت بل داخل کرد  
 بشوید بهتر است و **در میان چیره** که از رسیدن طعام پس خورده نجس شده باشد و آنها را  
 نشوید و نباید شست و در آفتاب خشک کرده بمالد بعد آب افشانند همین قدر کافی باشد و آن است  
 نهالی تکیه یا چیره رنگین اگر از زعفران یا صحر یا زرد چوب و غیره که رنگ آن از شستن ضایع می  
 اینها را رنگ کرده باشند اگر با نامل غایط و غیره رسیده باشد باید شست بقول شکر که همیشه  
 جمیع اقسام یا چیره رنگین اگر از شستن ضایع شود شستن حاجت نیست آب افشاندن در صورتیکه  
 نجاست رسیده باشد کافی است مائ و یا چیره پوست السی ساخته باشند و نجس شود آنها را با سر  
 زرد و آب و شاش ماده گاو و بشوید پاک شوند بطرف گلی اگر دست نداشتند بار و عن چسبیده بر  
 از کار میرود و اگر باز در آتش ببرد اگر درست بر آید پاک است و اگر دست چاندل یا خشک مثل مال  
 باشد و شراب و خون و غیره نجاست بطرف گلی برسد پاک نمی شود باید از آخت اگر غلّه و غیره  
 برسد شستن پاک میشود اگر دست چاندل بطرف گلی برسد بهیچ وجه پاک نمی شود دست در گزید  
 گاو و باورچی در کار خود پاک است بادشاه و ملازمان بادشاه و معمار و طبیب و اس یا اعلام  
 اگر در ماتم باشند بخیل کردن فوراً پاک میشوند چیزی که بجهت فروختن در دوکان آورده باشند  
 آن همیشه پاک است نجس نشود و از خانه اهل سوگ غلّه و چیز دیگر منع است مالم از خانه تعال که کارش  
 فروختن است منع نیست بر معمار سی و سنیا سی که آنها را بچهارگون متن مقرر نموده اند اگر نجار شخصی  
 بجهت بچهار یا نه و کن صاحب خانه آچون گرفته بچهار بد عیب نیست پاک است و همچنان  
 اگر اینها بچهار گرفته بر آید میروند معیوب نیست اگر بدین آن دست یا دهن نرسد شستن



و زمین خود حاجت نیست پاک نمودن زمین بر هفت قسم است جاروب دادن سکونت در زمین که  
 نجاسته افتاده باشد آن نجاست خود بخود بر طرف شود و اثرش ازلان نماید این قسم زمین اما آن  
 دت ماده گا و گراویندن آفتان شیر و شاش ماده گا و آب سرگین ماده گا و بارین باران کنندن  
 و تراشیدن آب سرگین ماده گا و اندودن در سرگین ماده گا و قفاوت نیست هر دو بر یک قسم است نجاست  
 زمین بر سه قسم است صورت پاک نمودن هر کدام نوشته میشود زمین قسم اول آنکه  
 در زمین که آدم میوخته باشند ایدته دید چاندل در آن سکونت گرفته باشد به پنج طرز پاک  
 باید کرد بر طرف شدن نجاست خود بخود سوختن ماده گا و گراویندن آفتان شیر و شاش ماده گا و  
 و سرگین گا و آب کنندن و تراشیدن در زمین که آدم متولد شود یا بمیرد یا نجاست بسیار در آن  
 افتاده باشد به چهار قسم پاک باید کرد بر طرف شدن نجاست خود بخود ماده گا و گراویندن آفتان  
 شیر و غیره که نوشته شد کنندن و تراشیدن زمین قسم دوم آنکه در زمین که سنگ  
 و خوک و خرگوش بسیار در آنجا مانده باشد بر سه قسم پاک باید کرد ماده گا و گراویندن آفتان  
 شیر و شاش سرگین ماده گا و آب کنندن و تراشیدن در زمین که شیر یا مرغ خاکی دت دید  
 در آنجا مانده باشد بر دو قسم پاک میشود آفتان شیر و غیره کنندن و تراشیدن زمین قسم  
 سوم آنکه در زمین که انکشت و پوست غله مثل حبوس و غیره و موس و استخوان و خاکستر  
 دت بسیار در آنجا مانده باشد بکنندن و تراشیدن پاک می شود بعد از این قسم پاک کردن  
 لازم است که هر سه قسم زمین را در جمیع صورت جاروب برده و سرگین گا و بنیز از دو در خانه  
 هر دو در جاروب دادن و بسگین گا و چوکا دادن لازم است در چیز خوردنی اگر دم یعنی نفس  
 ماده گا و بر سه یا موس هر اعضا که باشد یا گیس یا گرم و کیث و موس چه و غیره ازین قبیل داخل شود  
 بخیاک و آب و خاکستر بنیزد و بخورد و نظیر بخر خوردنی کرده را سه هر کدام هر چه ازینها مناسب  
 داند بکنند قول گوتم که کشت است که اگر طعام یا چیز دیگر بموس و گوس و غیره که در صدر نوشته  
 بکجا طبع شده باشد نباید خورد و اگر بعد از طبع شدن افتاده باشد فی الحال آنرا دور بکنند و طعام  
 آفتان آب و غیره پاک سازد و بخورد و در بیان تفصیل پاک نمودن اگر ظرف  
 مس رجعت و سرب و سنج و قلعی نجس شده باشد نجاست و ترشی و شک و آب بشوید اگر گرم

نجس شود آب و خاکستری کافیت و بر آید از آن سه مضر تنها آب باید شست اگر ظروف روغن  
 و آهن نجس شود نجاست شراب بشوید نجاست هر چیزی از اینها که گفته شد به هر چه بر طرف شود باید  
 لازم نیست که ظروف را سه روز بدین طرز بشوید و آنچه در اینجا گفته بالاتر از آن آیین پاک نمودن  
 اگر نجاست لبستن یکبار برود و مکرر باید شست اگر ظروف روغن را ماده گاو بوسیده باشد یا گوسه  
 شود و روان افتاده باشد یا دست چاغل رسیده باشد یا سنگ و زجاج آنرا نجس کرده باشد آب  
 و خاکستری باید شست هر چیزی را که از پاچه چنان توان گذرانید مثل روغن و غیره که سه چکر اگر  
 نجس شود از پاچه گذرانیده در ظروف بنیاد پاک میشود و انقیصم پاک کردن روغن و غیره در انقصور  
 است که گرم مثل مویچه و لکس غیره و روان افتاده باشد اگر در روغن و غیره که خاصیت بکین  
 دارد و موی یا گوشت یا از این قسم نجاست دیگر داخل شد یا سنگ یا کلاغ در آن دهن انداخته قدر  
 خوردند باید دید که آن چیزی چه مقدار است اگر از یک پرسته زیاده باشد هر جنس که باشد اگر روغن  
 باشد روغن اندازد اگر تیل باشد تیل اندازد و همان جنس را در ظرفی که آن جنس در آن میباشد  
 آنقدر بنیاد که ظرف پر شود و چیزی را اندازد بالاس آن بر زمین بریزد و آن زمان پاک میشود و اگر از  
 یک پرسته کم باشد بنیاد و دو نگاه دارد و فاما هنگام و حالت و ملک نگاه کند یعنی دیگر میشود  
 یا نه اگر میرسد شده باشد بنیاد و دو نگاه دارد و اگر روغن و آب و عسل و تیل و شیر و آنچه از شیر  
 ساخته باشد در ظروف شود و آب و اگر روغن و آب و عسل و تیل و شیر و آنچه از شیر  
 شود و شیر و روغن و عسل را در ظرف خود اندوده باشد در ظروف خود انداخته بپوشاند  
 و از پاچه بگذراند پاک می شود اگر شور و پرت لوم چیزی که در روغن نچته شده باشد بپوشاند  
 بالاسه آتش بخارداشته بخورد اگر خون یا بغم یا نجاست و غیره بدن یا پاچه یا ظروف  
 برسد و بجزیر یا نیکه یا بن نوشته شد تواند شست اول گل مالد بعد از آن آب بشوید فاما  
 آنوقت بشوید که رنگ و بوسه آن نجاست برود آن زمان پاک میشود و نهایش پاچه ظروف  
 تمام باید شست اگر نجاست نظیف گل برسد پاک نمی شود و تفصیل نجاست استخوان آدم  
 میت منی غایط خون شاش خون جنین پشه پوست عروق اشک مغز استخوان چرک چشم  
 بغم شرب چرک گوش ناخن از این چیزها آنچه تعلق با انسان دارد و تعلق از آدم جدا بشوند

داخل نجاست میشود تا زمانیکه هر چیز بجای خود است نجس است اگر این چیز یا از دیگرے باینکس  
بالا تر از ناف سوارے هر دو دست برسد غسل باید کرد و اگر این چیز یا از خود همین مکان برسد آن کثرت  
بشود و آچون کنبه پاک میشود اگر این چیز بایه نجس خواه از دیگرے خواه از خود باندام یا بمن تراشید  
و بهر دو دست برسد آن مکان بشود و آچون کنبه پاک می شود و اگر با این ل تلی خاطر نمی شده با  
از بهمن برسد که من پاک شد و اگر ظرف باشد برسد که این ظرف پاک شد اگر بهمن در جاب  
بگوید که پاک شد می پاک میشود و الا نه از سر نو بشود براس پاک کردن هر چیزی که نام نه برده شد اگر  
نجس شود بشود و اگر شستن بجهت آنکه ضائع خواهد شد ممکن نباشد آب بر آن بقیا پاک می شود  
اگر آب یا چیزی دیگر را سگ یا کلاغ یا خیر و دیگر بچشیدن نجس می کرده باشند و اینکس از اینکس  
خبر نیست عیب ندارد و قول دیگر آنست که اگر در هر سال یک کرچه کبوتر از این قسم چیز پاکیزه دانسته  
خورده باشد تمام سال پاک میشود براس دانسته خوردن این قسم پریشیت کنبه اگر از آن آب نخورد  
باشد و عمل دیگر دانسته کرده باشد پریشیت احتیاج نیست و اگر بفرش و جامه و هر چه سوارے  
خوردن و آشامیدن است سگ و غیره مساس کنبه و اینکس اطلاع نباشد عیب نیست و اگر در  
زمین پاک یا کوزه آفتد آب که یک ماده گاو و آنرا شکم سیر تواند خورد و باشد بشرطیکه رنگ و مزه  
و بوے آن تغییر نشده باشد و دست چانڈال و غیره مرد و دبان رسیده باشد براس آچون غیر  
باید گرفت که پاک است و اگر آفتد آب در جاسے بنے خاوند میان طرف یافته شود پاک نیست  
براس آنکه در ظرف شبه می شود و اگر ظرف پاک آب از چاه بر آورده باشند آن آب پاک است  
اگر آب باران در ظرف پاک نگاه دارد پاک است و برابر گساجل است و قبول و قبول رکبیش سوار  
آب گنگ بر آس که کیشب بگذرد استعمال نباید کرد و بجهت براس خوردن منع نیست براس  
غسل و غیره نظارت منع است آلاب و باولی و چاهے را که چانڈال و پیت ساخته باشند  
آب آن براس خوردن و غسل نباید گرفت که پاک نیست گوشه که براس خوردن حلال باشد  
آن جانور را اگر سگ زده باشد یا چانڈال و باز و سیاه و پهلپه و غیره جانور شکار می زده آورده  
باشد پاک است بشرطیکه از آن میان نخورده باشند شاع آفتاب شاع چیز که باشد مثل ماه  
و ستاره و آتش و غیره همیشه پاک است گر دگ و کلاغ و شتر و خر و آدو یعنی بوم و خوک

و مرغان و بیه و بز و گداز می بیند خرماده و گوشت پند و گرو که از جادو بر می خیزد نجس است و عموال  
 کم میکند سوسه این گرد و ما هر گداز که برسد پاک است ماده گاو و اسب و سایه در حقان و زمین و باد و گیس  
 و شبنم و کهر پاک است گوشت از پستان شیر مخور و دست از ناشسته شیر سید و شند عیب نیست شیر  
 پاک است خور و سالان از نایکه شیر مخور و دست تراشی نشده و حیوانات همان قسم بانگ دست برسانند  
 عیب نیست و این کس از رسیدن باد پاک می شود و دهن بر آب پاک است و دهن ماده گاو و غایط و چرک  
 آدم پاک نیست و پاک نمی شود اگر از زیر ساه و رخت گوار گدازد و زنگنه زنگنه باید گشت اگر چنانچه  
 یا آدم نجس بر راه رفته باشد اگر شب است بشعاع ماه آن راه پاک میشود و اگر روز است بشعاع  
 آفتاب و باد آن راه پاک می شود و قطره و باده و لث که از دهن آدم بر آید و از سگ و دیگر سگ یا از خود خود  
 یا از بدن حیوان یا بجای دیگر بفتد نجس نمیکند اگر عرق خود بر خود بفتد عیب نیست اگر موسی سلبت  
 و در دهن بفتد پاک است اما پاک نمی شود و احتیاج شستن نیست اگر چرخ خوردنی در دندان چسبیده باشد  
 و بعد از ساه خود بخورد و بعد از آن از دهن بنیازد و اینکس در صورت نجس نمی شود اگر نیفتد و هانطور  
 بماند و این صورت نیز نجس نیست قول گوئیم که بیشتر آنکه اگر آن چیز که بدندان چسبیده است یا در میان  
 فاصله دندان مانده بسیار خور و است زبان آن غیر سب پاک است و اگر کلان است و زبان آن را است  
 میکند تا جدا شدن آن آدم پاک نمی شود و قول دیگر آن است که اگر آن چیز که بدندان چسبیده یا در  
 فاصله دندان مانده اگر جدا شود و فرو بر و نجس نمیکند و اگر از دهن بیرون آید و نجس نمی سازد و اگر  
 چیزه بخورد و اثر چربی آن بشستن از دهن و دهن بر و پاک نمی سازد و اگر چیزه بخورد و اثر چربی آن  
 بشستن از دهن و دهن بر و پاک نمی سازد و اگر چیزه بخورد و بعد از آن دهن باید شست و اگر  
 برگ بتول بر آید خوردن و شکر و میوه آچون لازم نیست اگر انگشت بکشد از دهن لب دهن  
 کرده باشد آچون باید کرد و اگر برگ بتول خورده است یا میوه خورده است و چیزه از آن بدندان  
 چسبیده مانده یا طعمه خورده دهن شست و اثر چربی آن در دهن و دست باقی است نجس  
 نمیکند بر آید غسل و غیره چیزه که در شسته می شود آچون در آخرین اعمال باید که غسل آب و شیر  
 و غیره و فیکه نوشند هنگام غلبه بعد از خواب بعد از طعام راسته رفته باشد گریه کرده باشد  
 چنگام صواک کردن از کج دروغ گفته باشد بر آید خوردن و نف بنیازد و دو پارچه را بد کند

پارچه دیگر می شود بر آس خواندن و تعلیم نمودن و خوردن هر چند پاک باشد و آنچه اول در دو  
 آنچه آخر تکبیر بر آس غسل و خوردن مشروبات اول یک آنچه و آنچه دیگر و در راه و  
 کوه اگر گل و سرگین داده گا و آب و مغال ریزه و غیره را سنگ یا کلاغ یا چا نڈال مساس کند و به  
 برسدین باد پاک می شود و انگلیس را بنج می کند خانه که از خشت است اگر آنرا چا نڈال مساس کند  
 با شادن باد پاک می شود و خانه که از گاه و برگ می جوید ساخته باشند اگر آنرا چا نڈال مساس کند  
 با شادن آب پاک می شوند گر به همیشه ناپاک است نماندیش خود آن دست نباید کرد این پاک  
 نمودن با تمام رسید

## فصل بیست و یکم در بیان مصرف خیرات

بر عباد از ریاضت اول بر همین راه پیدا نمود و موجب موجب و ساقی بر همین ان بود که  
 و اعمال صواب بشود و اینها بنوعی زیست نمایند که باعث آسودگی و رتبه و تیر باشند پس  
 ظاهر شد که اگر خیرات به بر همین بدو صواب کلیه حاصل می شود از چتر می و بیش و شود و هم در ذات  
 و اعمال پسندیده بر همین فایز است و در میان بر همین بر همین که در خواندن مجید و شنیدن سخن  
 بر آن و غیره سبقت گرفته باشد بزرگ است و در میان این قسم بر همین که در بجا آوردن  
 اعمال پسندیده محبوبی که مقرر است مقید باشد زیاده است و در میان این قسم بر همین بر همین  
 که حواس خمسہ را از بون ساخته مشغول خدا طلبی باشد بزرگ است اگر از بر همین بر همین تنها یک  
 صفت موصوف باشد چنانچه عالم است و پس یا مراض است و دیگر هیچ و یا در ذات بر همین است  
 باشتاد و اعال خوب سامی است و دیگر چیزه ناین قسم بر همین اگر چه مصرف خیرات  
 است تا ما چنانچه باید نیست در بر همین که این همه صفات جمع شده باشد آن بر همین مصرف  
 خیرات است و بالاتر از آن نیست و آنرا پسندون یا تو گویند و بر بیان آنکه اگر کسی  
 با این همه صفات موصوف نباشد و هر کدام یک صفت دارد کدام یک بهتر است بر همین  
 چهار قسم است ذات بر همین بر همین عالم بر همین مشغول اعمال حسنہ بر همین عابد مراض از اول  
 و بر همین و از دو بر همین سوین و از سوین چهار بر همین خوب است تا چهار بر همین باشد پس بر همین  
 بدو بر همین تا بدو بر همین باشد با دلین ماده گا و وزین و کنجد و مسلمانند

## فصل بیست و دوم در بیان ترتیب و اول خیرات

باید که اول مطابق مقرر ششکلیک کند ماده گاو و زمین و گنجد و طلا هر چه بر آید خیرات باشد برین  
که بعضی تها که گفته شد موصوف باشد بدین طریقه خود نیز بر حقیقت صفات آن برین دانایا باشد  
و تشخیص بدین صفات موصوف نباشد و پست و مردود باشد اگر خوبی خود بخواند باو هیچ مذد و اگر  
شخصه که بدین صفات موصوف نباشد بدین وقت و اول خیرات نباشد و بدین وقت بر حقیقت نباشد  
و بدین یکا برست طلبیده بدین پیرایه بر گفته بدین آقا مس دان میگویند اگر شخصی زرے یافت  
یا به تیرت رسید یا به گام دان خیرات است مثل شکر آنت و دوا و شی و غیره و در حالت برین  
که بعضی صفات مقرر موجود باشد بر حقیقت نام شخصی را که بدین صفات است و آن شخص او را میداند و خاطر  
گذرانیده ششکلیک کند و بر آید او بفرستد تا با به آیت برین غیر معترف خیرات مذد و اگر  
بعد از ششکلیک بطور پست که آن برین ترکیب گنایان کبیره یعنی پست شده آن خیرات باو مذد  
و بدین یکا بدین شخصی که از خواندن و عبادات عاری باشد باید که طلا و ماده گاو و زمین و گنجد خیرات  
بگیرد و اگر بخیر خود را و شخصی که باو میدد بدین رخ بر و خیرات دو قسم است یکی آنکه هر روز مقرر  
کرده است و آن را یومیه میدد و دوم آنکه در تیرت یا در روز مقرر که میدد باید که در تیرت و روز باشد  
متبر که مثل شکر آنت و غیره از یومیه مقرر زیاده بدین نام باید که بدین برین موصوف بعضی صفات مذکور باشد  
دیگر باید که حسب القدر و بر روز پیرایه مقرر خیرات بدین اگر کسی خیرات طلبیده باو بدین و او در دان  
خیرات غلغلین نشود و فرخاک شده بدین و اگر بجهان شخصی رفته خیرات بدین صواب آن بے نهایت است  
و اگر طلبیده خیرات بدین صواب هر کسی بجز از است و اگر بعد از سوال کرد بدین بدین صواب هر کسی بجز  
است ترتیب و دان ماده گاو و شاخ آنرا بطلا و سم آنرا به نفره بگیرد باید که گاو و شمشک نباشد مسکین  
و سوار و ملازم باشد یا چرخ و ظرف و زمین همراه ماده گاو و بدین و گاو و شیر و آب باشد و حسب القدر  
جزوے نقد خیرات بدین صواب و دان آن اینست هر قدر موسی که بر اعضا سے آن ماده گاو و  
آنقدر سال شخصی که خیرات میدد آنرا در بهشت نگاه دارد و اگر ماده گاو و کپلا باشد شخصی که خیرات  
میدد آنرا باو دانه که سی دیگر شش از گذشته و شش از آنکه از گنایان پاک ساخته هر قدر موسی  
که بر اعضا سے آن ماده گاو و باشد آنقدر سال در بهشت نگاه دارد و اگر ماده گاو و دیگر بجز پیرایه باشد

چنانچه بعضی از آن بچه بیرون آمده باشد بدین شخصه که آنرا سید هر قدر موسی که بر او خفاست آن را گوید  
و بچایست همانقدر بگردد و بهشت بماند براسه دادن خیرات در همه جا بر همین بصفت موصوف مطالب  
است و بواسطه بچه تا وقتی که بیرون آمده و باقی در شکم ماده گاو است آن قسم ماده گاو را که خیرات است  
گویند تمام زمین را خیرات میدهند اگر طلا و نقره میسر نیاید ماده گاو شیر دارد بدین نام ماده گاو عقیقه یا  
اگر هرگز شیر نخورد و دادند ماده گاو یکدزدانیده است و لایق را نمیدان است و حقیقت شیر دادن  
معلوم نیست باید داد ماده گاو بشیر طبعی لاغر و سرخ نباشد بدین این قسم ماده گاو هم اگر بشیر و مضر  
بدیده بهشت میرود در بیان خیرات که برابر دادن خیرات ماده گاو است شخصه اندر اسب کوفته و  
بازده آمده است با وسواری داده نمیزد برساند یا جاسه خواب و فرش گسترده و طعام باو بدهد  
تا آنرا را در طرف شود و برابر خیرات ماده گاو است اگر خدمت مرضی بکند باو او بدیده همان حکم  
دارد و پرستش و توکمانیز برابر این است اگر بخانه بر زمین یا بنجانه چغری یا بنجانه چشیش  
یا بنجانه چغری بر زمین آید باید که پاسه آنها را بشوید و طعام بخوراند و پس خورده آنها را بیرون  
ببرد این اعمال نیز برابر دادن ماده گاو است زمین باید داد فاماز میسند که قابل زراعت باشد چراغ  
بنجانه بر زمین و در آن سکه یا پیه تکی باید داد براسه بودن مسافران فامد و مسافر باید راحت مسافر  
و باید داد و تهریم جن خود بدیده طلا و گاو که بار تواند برداشت و پارچه و طعام و آب و کنجد  
و روغن زرد اگر بدیده بهشت میرود

### فصل بیست و سوم در بیان نتیجه خیرات اول بعضی خیرات

اگر آب بدیده سیراب باشد اگر عسل بدیده آرام و آسایش بی نهایت بیاید اگر کنجد بدیده و اولاد خوب  
بیاید اگر چراغ بدیده چشمه سار روشن و خوب بیاید اگر پارچه بدیده چند لوک بیاید اگر اسب بدیده کمان  
لوک بیاید اگر دانسته یا نادانسته گناهی کرده باشد برابر پوست گاو زمین بدیده از گناهان پاک می شود  
بیان مقدار پوست گاو هفت دست مقدار یک دژ است و سی دژ را نوزق گویند زمین که حاصل  
ضرب لول و عرض آن ده نوزق باشد آنرا چرم ماده گاو گویند فامه راست ساخته یا خریه بدیده  
و فلز بدیده شمشیر که پناه بیاید یا کلس پناه بدیده پاسه پوش بدیده کلاه باران یا خیر که بدان ماند و نوزق آب  
باران و آفتاب بکند باید و او جمیل و گل بدیده زعفران و صندل و غیره عطریات بدیده بمل و اعجاز

و غیره مرکب سواری بدید و بار داری بدید و درخت انبه و غیره درخت میوه دارد بدید از قسم اطعمه و شیرین  
و غیره هر چه مقبول طبع انیکس باشد بجهت صواب بدید پلنگ و مفروش خواب بدید اگر این چیز را  
که نوشته شده بدیغنی بشود و اعمال صواب خود بدیغنی و دوستی و مادر و پدر بدید از دادن ثواب  
ثواب می آفرید و اگر کسی بخاطر بار و که چنانچه اعمال حسنه داده میشود اعمال ذمیمه نیز باید داد بدیغنی  
اعمال ذمیمه ساقط نمی شود بلکه ذمیمه دو برابر گون میشود اگر گریزه اعمال ذمیمه طبع زرست اعمال  
ذمیمه دیگر بگریزد و هر قدر ذمیمه بگریزد و دوزخ را گون بر ذمیمه خود ثابت میکند اگر در جای خوب  
مثل ترنمه و وقت خوب مثل شکر آست و به برهن خوب مثل شتر و می خیرات بدید ثواب  
آن بسیار است و اگر همین طور برقت بسیار بر جهان بدید ثواب آن کم است و در میان  
خیرات که بطریق خواندن علم داده شود صورتش آنست که بدیگر کسی علم تعلیم کند تا آفرید کار و الفقه  
یا کتب آید بدید بدان این خیرات همیشه در بر حصه لوک بماند و از انجا بر نیاید زیادتی صواب رود  
تعلیم علم از آن جهت است که پذیرد از آن می پذیرد علم زوال پذیر نیست -

### فصل بیست و چهارم در بیان آنکه خیرات خیرات نکرده باشد

و صواب خیرات در انصورت حاصل شود که نام است برهنه که تجمه مفات موصوف است و مستحق  
خیرات گرفتن است فاما خیرات نیکو در هر صوابیکه بدیغنی از دادن بشود با و نیز می رسد صورتش آنکه مثلا  
اگر کسی با داس بدید و او در کند بگریزد و صواب خیرات اسپ می یابد بهین دستور بهر آن که نگردد  
صواب دادن آن می یابد و در میان آنکه چیزی که بطلب بخانه انیکس آمد خیرات بدید و از آن  
هر چند آن شخص اعمال قبیحه کرده باشد این خیرات را که نوشته میشود و نمکند و آن نیست گش مجری  
مثل ساگ شیرابی خوشبو که گل خیرات زمین زراعت و خانه گوشت پلنگ و فقرات آب  
در وقت شکل در خانه هر کس که پناه بیاید بگریزد و بر بیان نموده خانه جو آب سوهیج مثل ادرک  
و زرد چوب و روغن زرد و گل چوب سوختنی از زلفه طعام نخچه که بجهت خوردن تجویر شده فاما  
از چهار قسم کس اینها را هم بهیچ وجه بگریزد و آن چهار کس اینست زنان مطهره و فاحشه و خواجه سدا  
و عیقن و آدمیت چاندال و امثال آن دشمن بجهت پرستش و دوا و خوراک اتفه و بجهت پتر  
را دستا بجهت قوت زن و اطفال و مادر و پدر و بجهت قوت خود از همه با خیرات باید گرفت



نما در صورت جم از چهار جا به مسطور نگیرد بیان خیرات تمام شد.

## فصل بیست و نهم در بیان ترتیب شراد

آدم متوفی را زبان هندوی بنیت گویند آنچه بخوابش و خوشنودی خود به بنیت اروح آن  
غله یا نقد عوض غله بدادند شراد گویند و آن بر دو قسم است یکی آنکه به بنیت سه کس  
مثل پدر و جد کمال شراد گویند و آنرا پارس گویند دوم آنکه تنها برای یک کس شراد گویند  
آنرا ایکو دشت گویند و گناهیم که قسم مخفی شود یک جزو گویند شراده کنگاگت و اماوس  
و غیره روزی و مقرر می داخل هر روز است و این را رفت گویند دوم را نعت گویند  
و صورتش آنست که ایا با بجای رسید که تیر تمد است یا پس متولد شد شراد باید کرد و در  
کام گویند مثال آنست که بخت حصول مثله شراد جزو کرده باشد و بعد از کامیاب شدن  
شراد بخند باز آنهم بر پنج وجه است یکی آنکه هر روز گویند دوم آنکه در روزی سه مرتبه  
گویند سوم آنکه در هنگام تولد پسر شراد گویند چهارم آنکه ایکو دشت گویند پنجم آنکه از فوتیدن  
در روز و از دم شراد می کنند و آنرا اسپندی گران گویند شراد هر روز آنست که هر روز  
طعام به برهمنان به بنیت پدر بد شراد ایام تبرک آنست که در اماوس و غیره آنچه نوشته  
میشود بکند اماوس بشرطیکه در دور روز که اماوس و چودس یافته می شود بکند و در پنج حصه  
مقرر کرده سه حصه از اول روز ترک کند ابتدا سه حصه چهارم را که پراهنه گویند بگر و اگر در وقت  
اماوس یافته شود شراد گویند اگر در هر دور روز که چودس و اماوس باشد اماوس در آن  
می شود پس در روزیکه در پراهنه آن روز زیاده یافته شود شراد گویند و اگر در هر دور  
برابر باشد در روز دوم شراد گویند و در جمع شراد که مثل اماوس یا ششی یا نونی حصه را  
دید و بکند این ضابطه مرعی باید داشت چهار ششی که شش بجهت و شش شراد و نام بود  
بهیئت در لکهن و پس شش شراد لکهن و بیالگن می شود و پنج حصه ماه کنوار و روز شکر است  
خصوصا چهار شکر است شش که و ثولا ذکر است و کروتی که بر زمین خوب بدست میفتد و باید  
که این قسم بر زمین باز بست آمدن محالست بی پات روز تریوشی که خنجر گاه باشد و آفتاب  
از بهشت نخته باشد آن روز را گنج چاه گویند و این تریوشی در کنگاگت ماه کنوار سه شود

نایقش پنداردون و برین تریو دشی متع است روز کوف و خوف چهار جو گاد و آن چهار روز است  
 که در هر روز یک جگ ابتدا شده روز یک یکا یک بخاطر پند شراد و باید که روز یک متع خوب  
 لایق شراد و بست بیاید مثل گوشت خوب چارده متع که هر کدام متع در هر روز پند شده است  
 سه نومی که شن بچه ماه کنوار و کاک و آگن تفصیل ایام متبر که تمام شد شراد و سوم آنکه در هنگام  
 شدن پس بکشد شراد و چهارم آنکه بنام والدین بکند و آنرا یکو دشت گویند شراد و پنجم آنکه  
 بعد از فوت شدن شخصی روز و از دهم شراد و بکشد بر بنی که سواسه شراد و هر روز براسه  
 شراد و دیگر سه باید چه قسم و بکدام صفات موصوف باشد اول آنکه خواند و هر چهار تبید باشد  
 بیشتر طیکه آنچه خواند و است آنرا خبر اموش نگرده باشد دوم آنکه آنحال نذر و نایقش پند خوانده است  
 و بسیار شنیده است و آنرا شر و تری گویند سوم آنکه راه حق سبحانه تعالی خوب دانسته باشد  
 و آنرا بر همه گیانی گویند باید که در هر سه بر همین میان عیارت پذیرد جوان معنی متبر و همین که از  
 اقسام بید است میداند باشد بر بنی که همیشه سام که جزو سه از سام تبید است بخواند آنرا  
 همیشه ساما گویند بر بنی که جزو سه از دگ بید بطریق مقرر بخواند آنرا سه گویند و بر بنی که  
 جزو سه از دگ بید و تبید بطریق مقرر بخواند آنرا سوپز نامند جزو سه از تبید عیارت از  
 یک شعبه تبید است و آنرا در هند و سی شاکا گویند اگر این قسم بر همین پند اشو و خوب است اگر  
 شر و بر هم رسد بر بنیانیکه نوشته شده شود براسه شراد و خوب اند و خبر زاده بر بنی که جگ  
 کنایه باشد و اما دشمنیکه جگ کنایه باشد خسر مومن بر بنی که جزو سه از تبید بطریق  
 مقرر بخواند آنرا اتر یا چکیت گویند و خسر مریه خوشان و ابل قنید بر بنی که در اعمال خود  
 قائم باشد بر بنی که عابد و متراض باشد بر بنی که براسه اگنو تریخ کند داشته باشد یا علم  
 اگنو تریخ کند خوانده باشد بر محی آری بر همین خادم مادر و پدر بر بنی که در و انبسن راه حق  
 سبحانه تعالی کامل باشد سواسه این بر همین براسه کناییدن شراد و جای نیست اگر از این قسم  
 بر بنیان که گفته شد شراد و بکند ثواب بے نایت حاصل شود و بر بنیانیکه در شراد و نباید  
 طلبید برین تفصیل اند مرضی که از جمله مشتب مرض کلان مرضی با و راه یافته باشد تفصیل  
 مشتب مرضی سابق ذکر شده و بر بنی که عضو سه از اعفاسه از زیاده باشد یا کم باشد که در چشم



بر من را دل تحقیق باید کرد و یکایک آزرده نمی شده و باشد بر همین و شش که شش را و می کنند بل و زبان لازم  
دوست افعال بد کند و بر منباز که نیت و داده است بوقت این بر این طلب نمود و بشیرین زبانی که می باید  
بعد از آن پاسه آنها بشود و چون بکند و بجا نیکه سه را داده باشد بشاند و خود در دست  
و چیه داشته باشد اگر چه براسه این کار بر این مقرر نموده اند اما اگر ابتدا یک گهری پیش از دو و پیه  
کرده باشد گهری دیگر تمام کند خوب است و این وقت را کتپ کال گویند و بر بیان بر پنج اسم که روز را  
پنج حصه قرار داده اند پرات و شکم و مدھیان و اپراهن و سائیکال طریق این کتپ کال  
که مقدار روز را پانزده حصه کرده هفت حصه از اول ترک کند ششم بر حصه باشد کتپ کال  
و از ابتدا ششم حصه تا چهار حصه دیگر که مجموع تا آن وقت از جمله پانزده حصه روز و از ده حصه  
میگذرد براسه شش را خوب است و بر بیان آنکه شش پیرا و شش و کتپ بیگویند و این  
بر شش خبر و در گذشته گناهان اند ششم حصه روز از جمله پانزده حصه چنانچه بتفصیل مرقوم شد  
طریق شش کردن کال گوی که از میان می آید بھوش و غیره گویند بھوش پوشیدن فرش  
کردن فقره و بھوش بھوشه کا و نواسه و فقره معنی کتپ است که گویند و گویند و نیت می  
سوزن را گویند مطلب آنکه سوزنه گناهان در شش را و کتپ الی و در مارادون و بنگام متولد شدن پس  
و آنچه از قسم خوشحالی باشد به نیت بشود و اگر چهار بر همین ۱۲ بخورند و به نیت پدر و جد و کلان  
شش بر همین به نیت جد مادری و پدر جد مادری و جد مادری شش بر همین که مجموع  
پس شده باشند بخورند و بعضی در نیت آن جایز داشته اند که مجموع شش باشد اگر  
شش مادر و پدر و جد مادری علوه کند براسه هر کدام چهار بشود و او که عبادت از چهار بر  
است لازم است اگر هر سه را یکی کند چهار بر همین کافیت ترتیب شش و او که شش  
به نیت بشود و او یک بر همین به نیت پدر و جد و جد کلان سه بر همین بهمان ترتیب به نیت مادر  
سه و همین دستور به نیت جد مادری سه بر همین اطعام بخوراند و جمیع شش را و مادر و جد  
باید کرد که از بالا پوشیده باشند و چهار طرف آن پرده کرده باشند و خانه را از سر گزیده کاو  
چو کا داده باشند و زمین جنوب دویہ نشیب باشد و قول بعضی آنست که در شش را و  
متبر که به نیت بشود و او بر همین مشرق روید نشاند و بر منباز که به نیت پدر و غیره نشاند

شمال رویه نباشد و اگر میسر نباشد براس همه یک یک بر زمین نباشند در شرود چپا که سه یک چهار یک  
 فواید باشد سه شود بر زمین کافیت و در شرود برده که ایام سور باشد همه جاب نیت پدر زمین  
 بشوید و علیحد و بربیت مادر بر زمین بشوید و علیحد و بربیت جد و دوی بر زمین بشوید و علیحد  
 کند و اگر نخواهد براس همه یک کند و اگر احیاناً در زمین نیاید یک را بشوید و او قرار بدو یک را بربیت  
 آباد و طعام بخوراند و اگر یک بر زمین هم رسد و چون براس بشوید و بر زمین دوم لازم است طعام  
 حصه بر زمین بشوید و او را نگاه دارد و اگر بر چهار می باید بخوراند و اگر بر چهار می نباشد در آتش بوم کند  
 در دیگر مرت مرقوم است که اگر اسطوخودوس بر زمین هم رسد بر زمین از دجه قرار بدو و سوال و جواب  
 هر دو خود میگفت باشد ترتیب طعام خورائیدن بر زمینان شر و هو اول است  
 بر زمینان بشوید و او را از دست خود اندک اندک آب برساند بعد از آن یک دجه خواهد بود و دجه گرفته  
 هر دو و هر یک را یکبار کرده در دست بر زمینان بشوید و او را بدو زمین ترتیب و دجه براس شستن آنها  
 بدو و او را دجه شستن بطرف دست راست بر زمینان بشوید و او را بدو بعد از آن بجه بر زمینان بگوید که  
 بشوید و او را علیحد و او را بگوید که اطلب بعد و افسون مقرر خوانده بشوید و او را اطلب نماید در وقت  
 جو گرفته بر سر بر زمینان بشوید و او را از دور پرستش دیت و او را با وقت شر و هو زار باید که بر دو زمین  
 باشد ترتیب نشاندن هر دو بشوید و او را است که اول سکه را در پیش رو نشاند و دوم را دست  
 چپ او نباشد و در وقت پرستش دیت و او را با شمال رویه بنشیند و زینت که پیش بر زمینان  
 بشوید و او را است جو میدارد و بالا سه جو و طرف از مس خواه برنج یا از فلذات دیگر بسوی زمین  
 نگاه دارد میان اطراف انگشتری که از دجه میازند نگاه دارد و بعد از آن دو دو دجه بر روی  
 سر که از آن طرف نگاه دارد و افسون خوانده میان اطراف آب وجود چندان دگل میدارد  
 بعد از آن هر دو انگشتری دجه از میان طرف گرفته و افسون خوانده با آب در دست بر زمینان  
 بشوید و او را بدو بعد از آن چندان دگل و دحوب و وی و قدر سه پارچه بهان بر زمینان بدو  
 براس شسته و مالیدن بدن چندان زعفران کافور اگر پاک انگشتری که در شرود جانز است و اینها  
 خوب اند و چوبی بیابانی سکه که از آب بر ویرش کنول و هر سکه که سفید باشد سکه که در شرود  
 جانز نیت اینست سکه که بوسه نداشته باشد سکه که بوسه بدو نباشد و سکه که در شرود آن

درخت میان جبهه شترک باشد و آن جمیع از یک قبیلک باشد مثل درخت نشین تمام دیده گلهاس  
 سرخ سوسه زعفران و سوسه گلهاس سرخ که از آب برتند گل درخت خار و اگر گل آن درخت  
 که گل سفید و خوشبو باشد آنچه براسه بخور جائز است گوگل خندان خود و دیو و اگر بخور سینه و هوپ  
 گوگل بد به روغن و عمل آن یکجا که ده بخور بد به بخور پخته که از حیوان ببرد نباید و او مثل شکر  
 ترتیب چرخ از روغن زرد و روغن کنجد و هر چربی و منقش استخوان نباشد پارچه که باید و اول باشد  
 جاسه پاره نشده باشد شسته و سفید ریمان کنده داشته باشد یکسخت پوشیده باشد چون  
 ازین فارغ شد شروع در پرستش و شتر و حیوانات بکند اول زمار بدوش راست بنید از دو  
 بر و جنوب بنشیند و دست بر همان آب بدید از آن یک در بجه خواهد و بعد گرفته هر دو دست را  
 یکجا کرده و در سر جانب یخ سوراخ کرده سرد و در آن سوراخ بگذارد و اینها در دست بر همان  
 بدید از آن از دو بجه همین ترتیب ساخته بخت نشستن بر همان از طرف چپ بدید از آب بدست  
 بر همان بدید هر یک که دست بر زمین از هر قسم چیزی بدول و از آب بدست و میسایند و باشد چنان  
 نیت نیاگان را در و قبالت نزدیک بر بر همان بشوید و اینها بدول سیکه از نیت بدست دوم را بدست  
 چپ اول سوم را بدست چپ دوم بنشیند از آن از اینها سوال کند که تیران را طلب نمایم بر همان  
 باید که خواب بدید که طلبید از آن افسون خواهد و کنیز نشاند و طلب نماید از آن افسون دیگر  
 بخاند و در پرستش و یوما هر جا گفته است در پرستش نیاگان بکنده باید صرف کرد و گفته است  
 بدستور بر بر همان بشوید و بدید از آن که پیش بر بر همان بکند انداخت پیش هر کدام بر برین طرف  
 خواه جلوسه طرف از فقره و غیره فلذات هر چه باشد بگذارد و از سه طرف کم نباشد فاما  
 اول در بجه آب و غیره آنچه پیش ازین گفته است و در فرد فبا انداخته پیش بر بر همان باید گذشت  
 وقت و این را گفته نام گو تر نیاگان بر زبان بیاورد و بعد از آن آب اگر گداز جمیع طرف و فاما گرفته و در  
 یک طرف جمیع کند بعد از آن یک در بجه بنوسه بر زمین بگذارد که نوک آن دو به جنوب باشد آن  
 آب را بر آن انداخته از آن طرف بپوشد بعد از آن در بجه که میان طرف و فاما بدیالاسه آن طرف  
 بگذارد و بعد از آن خوشبو و دود و دود چنانچه بخت دیوتا گفته بود و بعد از آن دو بار  
 نام نیاگان سه باره باشد بعد از آن در یک طرف بر رخ نیت بنید از دو در یک طرف روغن

و از برهمنان براسه هوم رخصا بگیرد و زنا بر دوش راست گذاشته نزدیک آتش رفته  
 و دو درجه در بر دوش گرفته و من را در پنج پنجه بیندازد و از آن هوم کند و از آن  
 درجه را که در دست داشت شکسته میان آتش بیندازد و در بر جا که طرف گفته است نشاند  
 ترا که از نقره باشد و اگر نقره نباشد از مس یا برنج هر چه میسر شود سوانه غروف گلی تول یا کنگره  
 رکبش آن که اگر آگن پوتر است این هوم که گفته شد در آگن کند بکشد و اگر آگن پوتری نیست  
 در دست بر زمین و خواه در آب هوم کند قول دیگر آنکه شراد و بهر شست قسم است اگر آگن پوتری  
 شراد و میکند در چهار قسم که اول نوشته خواهد شد در کنگره آگن هوم کند و در چهار قسم اخیر  
 در دست بر زمین هوم کند و اگر آگن پوتری نیست در بر شست قسم در دست بر زمین هوم کند  
 چهار شراد و قسم اول اینست چهار ستمی کرشن بچیه مینیت و شش شراد و نو می کرشن بچیه  
 بنیت و شش شراد و که در پنج یا چشبه کرشن هر دو اندوه ماه مقرر است شراد و روز ناماوس  
 و پتر بچیه و غیره چهار شراد و اخیر شراد و کارنگ که روز پنجشنبه یا جمعه حصول مطلب میکند شراد و  
 که روز تولد پس با کرشن زنا یا کنگره می یا کنگره تا لالاب یا شاندن باغ یا مقرر ساختن دیوتا  
 کند چهار شراد و اشتمی کرشن بچیه مینیت و شش شراد و که بهر نیت یک کس کرده باشد  
 و آنرا و یک و در شست گویند غل غل هوم که در دست بر زمین انداخته است باید که بر زمین آنرا  
 بعد از خوردن طعام دیگر که بهجت خوردن او داده باشد یا آن یکا کرده بخورد اگر چه آن بخورد  
 نیاگان خوش شود و سایر ستمی شونده شراد و روز ناماوس لازم است اگر کند صاحب برایش شست شود  
 بعد از آن افسون خوانده آب بر آن طعام معیانه بعد از آن افسون خوانده انگشت بر برهمنان و  
 و طعام برساند بعد از آن آب و خود درجه در دست گرفته طعام بر برهمنان پخش نماید و از شنگل کند  
 بعد از آن طعام حصه نیاگان را آب و کند و درجه در دست گرفته و نام و گو تر نیاگان بر دوش شنگل کند  
 بعد از آن در دست بر برهمنان و در آب افسون خوانده بدنه ناماوس بنوشند بعد از آن گایتری دو افسون و گو تر  
 بر برهمنان گوید که بهجت خاطر و دل طبیعت طعام بخورد بر برهمنان که به نیت نیاگان طعام می خورد باید که از شاک  
 طعام خوردن حرف نزند و دیگر آنکه مقرر است که شتمی که پدرش نوشته باشد اگر روز ناماوس  
 شراد و به نیت پدر کند و صاحبی ستمی شود و این شست باید که و باید دانست که خوردن بر پنج قسم است

یکے را نماید باید خورد و دوم آنکه بے غاییدن میتوان خورد و سوم لمبیدین خورده شود چنان  
 آنکه یکیدن خورده شود و میل نشکر پنجم آشامیدن خورده شود باید که طعمی که بر بهمنان بخورند  
 از هر پنج قسم هر کدام که خواست طبیعت آنها بیشتر باشد بخورند یا طعمی که نیاگان او دوست میدارند  
 یا طعمی که خودش بر آن راغب است بر بهمنان بخورند و باید که طعام پوشیده که باشد ممل پوشیده  
 اینست برنج لنگنی و جفتوه و دیگر برنج که بسیار باریک و سفید و اعلی باشد جو گندم و گندم اش  
 برنج پاستی و تنی و غیره غله سحرانی کال شکا اتمی جفتیگالایکی زنجبیل مرج انگوژده قند سیاه  
 شکر کافور نمک سینه هانک با خنجر کھل زاریل کید کتار شیر و جوات و  
 دروغن و غیره آنچه از ماده گافاز است شیر شند برنج گوشت سواے این پوشیده دیگر هم  
 در بعضی سمرت نوشته اند و بر بهمنان چنین که در شرادو نماید خورند گوشت و مرغ مقدس بخورند  
 گوشتی مرغ گوشت که بزبان پوزب کھاری میگنند و بسیار از ج مالش پیچیده و با روغن باد  
 باد بخان کالان ساگ پوسه چنین که از انگرانس ساخته باشند و پیل پنج کباب پیچی و بادیان نمک  
 زنگار نمک شونیز شیر و جوات و دروغن از گاو میش ماده گاو و قلماس و در بندوی سر صبه گاو  
 شیراده گاو که از از امیدن ده روز بر آن گذشته باشد برنج شالی پخته و دیگر غله که پوست او  
 بسیار و غله اندک باشد که بسیار ریخته شود نصف باریک نصف درشت می باشد باید دانست  
 که طعام ممنوعه را بر اے آن تفصیل گفت اگر هنگام ضرورت جنس پوشیده بهم نزدیک سواے  
 این ممنوعه دیگر جنس هر چه پیرسد بخورند شکر که شرادو میکند باید که در غضب نشود و اضطرابی  
 نکند و بصحیف خاطر باشد آفتقر طعام پیش بر بهمن بگذارد که شکم سیر بخورد و بقیه با طعام بقیه  
 بعلامه و نوکر که صاف دل و راست کردار باشد بخورند بحجت آنکه حصه تیران و اس برگ است  
 و اگر این قسم طعام و نوکر نباشد در زمین گویند از آنیکه بر بهمنان از خوردن طعام فارغ  
 شود شخصیکه شرادو میکند افون مقرر و پدید میخیزد باشد بعد از آنکه بر بهمنان شکم سیر شوند  
 خود گاتیری و دو افون مقرر و پدید بخورند بعد از آنکه برنج و غیره غله پخته در دست گرفته  
 از بر بهمنان سوال کنند که شما سیر شدید و آنها گویند که سیر شدیم بعد سوال کنند که طعام قیامت  
 چه کنیم آنها جواب بدند که شما ایرانی و دوستان خود و بخورید بعد از آن پیش بر بهمنان که نیست



نیاگان آنهارا طعام خورایند است اول درجه نوک بجنوب رویه بر زمین گذارد و آب کنگد  
 بران انداخته بلا س آن برنج سخته مذکور را که در دست داشت گذارد و بعد هر مرتبه دوم بالا  
 آن آب و کنگد بنفشه و بعد در دست برهمنان آب بجهت آچون افسون خوانده بدین آهنا  
 افسون خوانده بنوشند این خورایند طعام به برهمنان تمام شد و در بیان ترتیب این  
 طعامیکه از بقیه سوم باقی مانده و طعامیکه از خورایند برهمنان در مطبخ باقی مانده بقایا  
 هر دو طعام را جمع کند و قدری کنگد در آن بنیزد و اگر آگن بهتر است و سوم آگن بهتر میگردد  
 باشد نزد یک کنگد آگن بنشیند و اگر آگن بهتری نیست یا شعله است که آگن بهتری گرفتن جایز  
 نیست نزد یک مکانی که برهمنان طعام خورده اند و بجنوب بنشیند و نوک درجه بر زمین  
 رو بجنوب کرده چند بدین شرح جدا آرد سی تا سه کرسی به ترتیب جدی پرسی باید کرد و بعد از آن  
 به برهمنان آچون بدید و بخورد و بخورد و خیر و خوبی نصیب شود و برهمنان گویند همچنین شود و بعد از آن  
 در دست برهمنان آب بدید و بعد حب الهند در بنیت و دیو تا طلوع به نیت نیاگان نقره و سرب  
 خیرات بدید و از آن آب که در طرف باشد بر زمین بنفشه و بعد از آن در خواست خوشنود  
 بشوید و او نیاگان کرده افسون مقرر به سید بخواند و در برهمنان گردیده و نشتکار بگوید بعد  
 فرستد که به نیت آمدن نیاگان و از آگون گذاشته بود و داشته راست بکنند و نیاگان را  
 دست بدید و سایند و افسون خوانده بخت کند بعد از آن برهمنان را اگر از زبان دیده اند و از  
 و اگر از دیده جدا اند تا سر حد برسانند و بخت گرفته برگردد و او آنچه از پند و ان طعام باقی مانده  
 یا ایدان دوستان و خوشیان بخورد و اگر بخورد و به شجاعت بر او لازم می آید گوشت اگر خواهد بخورد  
 و الا نه خیر فاما برهمنان دیگر گوشت البته بخورد و شعله که شراره کرده و او را بهفت خیر روز شراره  
 ترک باید و در مسواک برگ تمیز خوردن غسل متیل بالیه روز و داشتن جاع تناول طعام  
 دیگر س و دوبار خوردن او بدین شعله که طعام شراره خورده است آن روز بهشت خیر ترک بدید  
 خوردن طعام و غده دوم در آن رفتن یعنی در جاییکه ساکن است از اینجا قصد دیده دیگر کند یعنی  
 گفته اند که از دو کرده زیاد نمود و بار بدار و و سید و غیره علوم خواند جاع کند خیرات بدید خیرات  
 از جاسه دیگر گیرد و به نیت ترتیب با هم بخورد و شعله که شراره بخورد و به نیت ترتیب با هم بخورد و شعله



طام نیت که باشد در شراد و چون شب بران بگذرد و اثر انباید غور و آیین شراد و ایکو در شب تمام  
 در بیان ترتیب شراد و سپیدی کرن طرف اگر چه بر همان که خوشبوست و آب و کبند  
 داشته باشد چار بکند به ترتیب شراد و هاسه سابق تفاوت بهین است که در اینجا چار طرف  
 باشد و چار بر همین لازم است اول یک طرف به نیت پدر مرده کرده شراد و برسم ایکو در  
 بکند و به باقی را ابتدا از جد گرفته برسم شراد و ایام متبرکه شراد و بکند آب طرف اول گرفته  
 اندک اندک در سه طرف اندازد و ناماند که در آن طرف نیم گذارد و این آب را در دست برین  
 انداخته شراد و برسم ایکو در شب بالضرام رسا شراد و سپیدی کرن براسه مادر هم بکند و  
 شراد و ایام متبرکه شراد و مادر علیحد و جائز نیست باید یکجا نام هم برد و شراد و سپیدی کرن  
 چند نیز چار باید کرد و چند اول را بعد از شراد و سه حصه بکند و آن سه حصه را در سه حصه چند دیگر  
 داخل کند بدین ترتیب پدر از بریت بر می آید بقول جاگیه و لکیده آخرت غلط است و میگوید که  
 در پران مار کند و مرقوم است که شخصی که میسر و از روز فوت شدن تا یکسال در بریت  
 می باشد در اینجا از عمر گرسنگی و تشنگی سخت عاجز می شود تا زمانیکه به نیت او می باشد و شراد و  
 نکند از بریت خلاص نمی شود هر چه پیش از می باشد و شراد و براسه او بکند ضایع است و آن شراد و  
 شراد و نیت شراد و روز و از دهم از فوت شدن شراد و بعد از یک نیم ماه از فوت شدن  
 شراد و بعد از شش ماه از فوت شدن دو اذنه شراد و در تمام که همراه یک شراد و شانزدهم  
 بعد یکسال از فوت شدن بعد از شراد و سپیدی کرن شراد و ایکو در شب نباید کرد و اگر بعد از سپیدی  
 شراد و ایکو در شب بکند نام بریت نه بد و اگر پدر فوتیده است و جد در قید حیات است و شراد و  
 سپیدی کرن بکند باید که از ابتدا سه جد کلان سه کرسی گرفته بطریق صدر شراد و بکند و چند  
 در آن سه چند که به نیت آن سه کس نموده داخل کند اگر جد و جد کلان هر دو حیات باشند  
 بهین ترتیب از جد جدا اعتبار نموده شراد و بکند تا به نصف میت اکثر این را بقول گذارد و میگوید  
 که غلط است در میضرت سپیدی کرن نمی شود بفع و دیگران جائز داشته اند تا پیش از  
 از شراد و بهره و حصه می یابند و کرسی بهنم از سپیدی می برسد آید کرسی چارم که در سه چند  
 بنام پدر و جد و جد کلان میسر برسد یا نبند و کرسی نیم از دو چند که بنام جد و جد کلان برسد یا نبند

ذکر می ششم از یک پنہ کہ بہ نیت جد کلان بر بدست یاقوت مجرب و دھوا از سہ پنہ ہر شش کر ہی  
 سے یا نید ششہ را کہ مجرب یا مادہ گاو کشتہ باشد یا اچھے باشد شرادو سپند ہی کرین بہ نیت او  
 بیاہر نیت در جیسہ شرادو نام اورا ترک کرد و بنام نیاکان شرادو بکنند زن کہ فوت شود اگر کشتہ  
 آمد بخیر ہی اکثر بواہ یا گاندہ حرب بواہ و یا راجیس بواہ و یا تیلح بواہ مشہ و باشد یا در آن دختر خیر  
 خدرا بجا سے پیر داشتہ باشد گو تر آئندہ شرادو بنام پدر آئندہ بواہ خدرا گو تر آئندہ بواہ  
 بر آچھے بواہ یا دیو بواہ یا انکھ بواہ یا پاجایت بواہ مشہ باشد گو تر آئندہ موافق گو تر شوہر آئندہ  
 خداندن درست است و اگر گو تر آئندہ را بگویند نیز جاریہ است ہر دو قسم را درین چہا کہ خدائی برآ  
 آن تجویز کردہ اند کہ نظر بر گدشتگان قبیلہ خود کردہ ہر راست کہ رفتہ باشد بہمان راہ سلوک  
 بایکد و سہر کہ راہ و روش یکسان نباشد بعضے را گو تر شوہر و بعضے را گو تر پدر آئندہ اندہ باشند  
 از ہر دو جہہ ہر کدام کہ مقبول و مطلوب انگیس بنشد بہان گھر را نام بر دیند نیت شرادو مادر کہ در گام  
 سپندی کرین حیدہ اگر شوہر آن زن در حیات باشد سہ پنہ بنام ہمد و جد کلان و جد کلان تر  
 ساختہ آن پنہ را درین سہ پنہ داخل کنند و اگر شوہر شمرده باشد در پنہ کہ بنام شوہر شمر  
 باشد داخل کجند بعد پنہ نام شوہر شمر را شکتہ در پنہ دیگران داخل کنند اگر زن شخصہ فوت  
 شدہ و از آن زن پسر سے نیست باید کہ شوہر شرادو سپندی کرین براسے او بکنند و پنہ آزا  
 در سہ پنہ از ابتدا سے مادر خود کہ کسی حساب کردہ داخل بکنند و اگر در حیات باشد ابتدا از  
 جد کنند اگر شوہر براسے زن شرادو سپندی کرین بکنند و پدر و مادر شخصہ کہ شرادو می کنند زدند  
 باید کہ بنام پدر و جد آن زن در سپندی کرین پنہ داخل بکنند زن سے کہ سہ پگانہ سے شود  
 یعنی با شوہر سوختہ باشد پنہ آزا جدا بکنند یا پنہ پدر یا بکنند اولادیکہ از کتختائی اشد بواہ و  
 گاندہ حرب بواہ و راجیس بواہ و پتالچ بواہ مشہ و باشد و یا پسر دختر باشد و اینہا شرادو  
 مادر بکتہ باید کہ پنہ شرادو سپندی کرین مادر بہ پنہ جد مادری داخل بکتہ اگر اولاد از کتختائی  
 بر آچھے بواہ یا دیو بواہ و اگر کتہ بواہ و پاجایت بواہ مشہ و باشد پنہ شرادو سپندی کرین کہ  
 آئندہ بکتہ بہر دو طرف داخل میشود پنہ بہ پنہ پدر داخل کنند و اگر بہر حیات باشد بکتہ اگر جد  
 حیات باشد بہ جدہ و اگر رسم قبیلہ بغیر دیگر باشد بران روش عمل کنند و رحمان جان <sup>حاج</sup> <sub>ہم</sub>

شراره مادر در اینجا بکند هر چهار ششمنی که شش پنجم و شش ششمین را داشته گونید  
 برده شراره شش تولد پس و کتختائی و غیره شراره گیشا شراره روزیکه فوئیده است و در هر شراره  
 سه نیت بکند که بنام مادر دوم بنام جد سوم بنام جد کلان باقی شراره مادر با شراره  
 پدر یکجا بکند چنانکه شراره پدر که درون بر فرزند لازم است همان قسم شراره جد مادری بر نواسه  
 لازم است فاما اگر جد مادری پس داشته باشد بر نواسه لازم نیست فاما اگر در آن صورت هم  
 بکند ثواب بسیار شراره وادی شخصی که روز سپیدی کران با جد مادری شده باشد از لازم است که شراره جد مادری  
 به روز ناما و سکر و شراره و سپیدی کران بیک بعد از یکسال از فوت شدن کند اگر پیش یکسال کرد باشد تا یکسال بیکه پدر و مادر  
 داشته باشد بیکه و آب و شربت در غله به برهن بد شراره سپیدی کران سوابی از چهار روز  
 جایز نیست روز و دوازدهم از فوت شدن بعد از یک نیم ماه از فوت شدن روز تولد شدن پس  
 و کتختائی و غیره و امثال آن بعد از یک سال فاما چهار بار شراره بکند در آن چهار روز یک روز  
 کافیت اگر پس از آن سویت است شراره میکند باید اگر سوتری بوده است باید که شراره سپیدی کران  
 در روز دوازدهم بکند اگر گشته سوتری نیست در آن سه روز هر روز یک شراره سپیدی کران  
 بکند یعنی گفته اند که شانزده شراره را چنانچه تفصیل نام آنها در صدر گذشت هر چند شراره سپیدی کران  
 کرده باشد روزی سه مرتبه بکند قول بعضی آنست که پیش از شراره سپیدی کران شراره  
 شراره را سه آنکه وقت برسد در یک وقت بکند و روز دوازدهم شراره سپیدی کران بکند  
 فاما شش اول خوب است و شش دوم زبون است و در هر شانزده شراره اگر مطابق شش دوم  
 عمل بکند بصله شراره ایکو در شش عمل باید کرد و اگر به شش اول عمل کند باید که بصله شراره  
 ایام متبرکه شراره کند یعنی سه پند بد و بعضی در تصویر هم بصله شراره ایکو در شش  
 تجویز کرده اند مناسب آنکه بدستوریکه در هر سال کرده است بکند یا چنانچه بزرگان او کرده  
 باشند بکند اگر شش فوت شده است و چهار پس و از هر چهار پس را لازم نیست که  
 شراره سپیدی کران بکند یک کافیت و تا پس کلان باشد پس عز و کند سیاهی  
 که فوت بشود بر سه او شانزده شراره و شراره سپیدی کران نباید کرد بر سه او در روز  
 یا دهم از فوت شدن شراره بکند بصله ایکو در شش در هیچ وقت بر سیاهی شراره

نباید کرد اگر شخصی فوت شده است و پسر نزار و دایه پسر و در دست است بر کس که در آتش داده باشد  
 و پند روز اول داده است باید که ناده روز همان شخص چند بدو خواهد گم تر باشد خواه خلاص گوتر  
 زن باشد خواه مرد هر که آتش داده است ناده روز پند بدو در سحر و تیش مرقوم است که بر آ  
 شود روز و از دهم شروع میکنند می گران باید که دنا انسون نباید خواند شراد و سید می گران  
 اگر پسر کرده باشد باید که شتر و دوا یکساله و شراد و ایام هاسه متبر که البته بکنند اگر بکنند عا  
 سه شود اگر سواسه پسر شراد و سید می و دیگر سه کرده باشد دیگر شراد و بر او فرض نیست  
 اگر بخوابد بکنند اگر نخواهند اگر شخصی مرده است و تاریخ روز فوت شدن شخص معلوم نشد  
 باید که روز سه که ششده است همان روز یا روز و اما و س در ماهی که ششده است یا اما و س  
 ماهی که در آن ماه خبر فوت بشود و قرار بدو یا و دیگر از خانه مسافر شده بود آن روز قرار بدو اگر  
 پیرا گن پوتری فوت شده باید که کار شراد و تا یکیم ماه از روز سوختن مطابق مقرری عمل اردو باقی  
 اند و مردن حساب کرده بکنند ششده گن پوتری نیست جمیع کار و از روز مردن حساب باید که و پنج  
 بیغی گفته اند که چون شراد و روز یا دهم میکنند یک میشود غلط است صحبت آنکه ایام سوگ  
 پیرا سه بر کدام طبقه مختلف است چنانچه شود در آتیک ماه سوگ است حساب آنست که روز  
 یا دهم در عین وقت شراد و پاک سه شود و همین که از شراد و فارغ شد باز سوگی است پاک  
 سهان وقت میشود که از سوگ بر آید روز چهارم در هر سال شراد و باید که و بطریق و شش و اگر انکو و  
 بکنند و شراد و دیگر بکنند و اوقات پیرا میگنید قول بعضی از رکعت شتران آنست که بر روز اما و س  
 یا در روزی از پیرا چجه که ایام هاسه مقرر شراد و است که فوت شد باید که به نیت  
 شراد و بطریق ایام متبر که بکنند یعنی سه پند بدو در ایام هاسه دیگر اگر فوت شود شراد و چها  
 بطریق ایکو و شش بکنند یعنی یک پند بدو و قول بعضی از رکعت شتران آنست که پسر بر دوازده  
 قسم باشد از آنکه و قسم پسر یک که آنکه از خود پیدا شده باشد و هم آنکه از زن پیدا  
 شده باشد از آنکه و گنید اگر شراد و بکنند در جمیع ایام سه پند بدو اگر پسران از دهم  
 دیگر از شراد و بطریق ایکو و شش بکنند اما قول صحیح آنست که اگر بر روز اما و س یا در روزی  
 از روز هاسه پیرا چجه فوت شود شراد و از آن طریق ایام متبر که باید کرد و در باقی روز اگر فوت

شد و باشد اختیار دارد و خواه الیکو درست بکند خواه سه پنڈ بد بد بر ناسے خود یا بطریق دیگر  
نیایگان خود عمل نماید شکر ده سنسیاسی روز چھیاہ بکند بطریق ایام متبرکہ سه پنڈ بد بد بد بد بد  
باد و گاو بخوراند یا بد بد بخوراند یا بد بد بد اگر اینها موجود نباشند در آتش بسوزند یا در آب عمیق  
بنیزانند تا زمانی که بر پنهان طعام میخورده باشند زنیسه را که در این پنڈ پران کرده پاک بکنند  
و در میان چیز ناسے که در شراب و اگر بد ثواب بسیار حاصل شود آن چیز را که در شراب  
موجود میگفتند اندک بد بد بد بد بد و غیره اگر اینها موجود نباشند آب و پنجه ناسے خود و فی مثل اردی  
و غیره و میوه اگر اینها را که نوشته شد در شراب و بخوراند تا یک ماه تیران سیر سے شوند و در میان  
چیزیکه از خواجین آسمان تیران بسیار سیر میشوند اگر آب که براسے خوردن جایز است بخوراند تا ده  
سیر سے شوند اگر گوشت آهوسے سه خد بخوراند تا سه ماه سیر میمانند اگر گوشت بز و قو حصار  
بخوراند تا چهار ماه تیران سیر میشوند اگر گوشت پرنداسے خوردنی بخوراند تا پنج ماه تیران سیر  
میشوند اگر گوشت بز بخوراند تا شش ماه تیران سیر سے شوند اگر گوشت پتیل بخوراند تا هفت ماه  
تیران سیر میشوند اگر گوشت آهوسے بسیار بخوراند تا هشت ماه سیر سے شوند اگر گوشت سار  
که از پوست آن سار بد شمشیر و غیره میمانند بخوراند تا نه ماه سیر میشوند اگر گوشت خوک صحرایی  
بخوراند تا ده ماه سیر سے شوند اگر گوشت خرگوش بخوراند تا یازده ماه سیر سے شوند اگر شیر باد گاو  
یا شیر بز بخوراند تا دوازده ماه سیر میمانند اگر گوشت کرگ یا گوشت ماسلک که قسمی از آبی است  
و پولک آن بسیار کلان می شود یا غله صحرایی خود و مثل بز پنج بسیار و تنی و غیره یا گوشت بز  
و غیره جانور خودی که سرخ باشند یا گوشت بز سفید کلان سال که در هنگام آب خوردن  
خوک هر دو گوش از آب برسد و ضعی باشد یا غله صحرایی یا کمال شک بخوراند یا در گیاه شکرده کرد  
چیزے خیرات بد بد بد بد بد و در واد و در واد یا در نمکیا یا در نمکیا یا در واد و در واد و در واد و در واد  
بکند و غیرت بد بد صواب اندر احد سے و ناسے نیست اگر در تروشی یا بر کچھ گھا پنختر باشد و شراب  
بکند ثواب آنرا خدا سے نیست این چیز را که براسے خوانند در شراب و در مقرر کرد و برای هر چهار  
برن است قول پولست و کعبه شریف است که اگر چه غله صحرایی و غله خود و گوشت و عسل براسے  
طعام شراب گفته اند تا مناسب آنکه برین غله صحرایی خود و و حصیری و عسل یا گوشت و







بر توج آمده باشد در همین وقت اختلال ظهور انجا میاید و آنست که ضایع کننده کار باکیست و ضایع  
 شدن کار چه چیز است اگر پیش وینایش ضایع کننده کار با بجا نیاید چه در ابتدا چه در میان و وقت  
 کار ضایع شود بر تمام و بیش و بیش این هر سه بزرگان گنیش را که از جمله جمیع خدمتکاران جمیع سرور  
 عنایت فرموده قرار دادند که اگر کسی در ابتدا کار خدمت تو بجا نیاید و خواب که بسینه زوری کار بیشتر  
 بر و صورت نه بند پس ضایع کننده کار با گنیش شد شخصی که خواب بسینه زوری بسته را سینه خدمت  
 گنیش کار را پیش بر و گنیش بران غضب میکند و نشانه غضب نمودن گنیش آنست که آن شخص در  
 خواب به بنید که بر کنار دریا نشسته است و یکایک خاک کنار جدا شده با آن شخص در آب افتاد و او را  
 غرق شده به بنید و بیم لاکت دارد و او را هر دو سه را در خواب به بنید که سر تراشیده اند و سر بر نه اند  
 یا لباس نیلگون و سرخ پله لبس اند یا در خواب خود را به بنید که بر جانورانی که گوشت خام میخورند  
 مثل شیر و غیره عوار شده است یا چنانکه دل و خردش سر چار و دو خود جدا شده کند یا در خواب به بنید که  
 بفرغ خاطر راه میرفت یغنی از عقب زیر کرده می آید و آنچه همان شخص به میله روی به بنید آنست  
 که یکایک بپنج سبب جمیع خاطر بود و هر کدام که بنید شد صورتی نیاید بپنج وجه و بپنج سبب  
 آند و گین می شده باشد یا پیرا داشته است و جمیع صفاتی که پادشاهان را سینه باید و موصوف است  
 و پادشاهی نیرسد یا خرم صاحب جمال جمیع فعل حسد را سینه است و قبیله موجود است شویهر  
 خاطر خواه نمی آید یا زن حامله بعد از گذشتن وقت مقرر و وضع حمل نمیکند و همانطور حمل مستحکم شده  
 مانده است یا زن حایض میشود و حمل نمی آید یا برهنه می شود و عیون مید خوانده است  
 فاما بر تریا چار نیرسد یعنی کسی پیش و علم نمی خواند و یا برهنه مالک عالم است و بعضیات حمیده  
 آراسته است خواندن بلکه شنیدن علم او را میسر نمی شود یا در هر سوداگری با پرست فاما در سودا  
 نفس می بیند یا در علم زراعت سرآمد روزگار است فاما حصول زراعت خاطر خواه نمی شود و گاهی که  
 هر کس از هر کار که کرد اوقات گذر خود میکند و در آن کار سود نمی بیند باید دانست که گنیش از و  
 آزرده شده است ترتیب خوشنودی کردن گنیش دقیق آزرده شده باشد باید که در ساعت نیک  
 روزانه بنویسد که بتفصیل نوشته میشود غسل بکند آئین این غسل آرد و سرش زرد را در روغن زرد  
 خیم کرده بدن خود را بدین باله را لایه لایه کیس و غیره سرب او کند و چیدن و خورد و مشک و غیره

خوشبو که از اسرب گنده گویند بر سر مالیه بعد از آن بالا سه بعد راس نبشند و چار بر همین که  
 بر آن و غیره بسیار بشنند و باشند و علم بنده خوانده باشند و بطریق خوب است میگرد و باشند و خوش  
 محارره باشند و از وقت هر ساعت کلیان یعنی بسودی آن شخص که غسل میکند میخواسته باشند  
 و افسونهای مقرر خوانده آب بر وجه بزنند و باشند چار کوزه گلی نو ببارد که هیچ جاسی آنها  
 سوراخ نشده باشد و نه شکسته باشند و گنده نباشند و هر چار یک یک باشند از تالاسه عمیق  
 یا میسب عظیم یا ریاسه که هرگز خشک نمیشده باشد یا از مکان اتصال دودر یا بر چار کوزه  
 گلی را بر کوزه ببارد و خاک پنج جا بگردد و چون و چندان و عود و زعفران و گوی در آن آب بنشیند و تفصیل  
 خاک پنج جا جاسی عین اسپان جاسی استن فیلان جاسی بودن مار که به باغی مشهور است  
 مکایک و دودر یا باقیم اتصال گرفته باشند خاک چاه یا قصر آلاب بعد از آن زینتی را بر گناده گاه  
 چو کا بد و بالا سه آن از پنج رنگ چو کوبید بعد از آن پوست گاو و سرخ بطریقی که در هر پوست  
 جانب موسی در تر باشد بالا سه آن چو کوبید از هر پیشته که سران بطرف مشرق باشد  
 بالا سه آن آسن خوب از چوب شری بر آن بنشیند و بالا سه آن از چوب سفید بنشیند و زمین بعد از آن  
 گویند و خود بر آن بنشیند بعد از آن در زمین بر چار کوزه گلی که گفته شد برگ درخت انبه و غیره  
 پنج درخت گندم یا در و بسج گل دو گردن کوزه یا بنشیند و دو کوزه بار البندل یا لاله بسیار چو کوب  
 کوزه بار یا بر چوب کوزه بر سمت گندم و یک به شرق یک به غرب یک به شمال یک به جنوب بنشیند  
 زنی که شوهرش زنده باشد و ولاد داشته باشد و جمیع خوبها موصوف باشد بطلبه تا رتب  
 آرتی و قسقه بجا آرد بعد از آن بر همین که چارج است افسون خوانده از کوزه که بطرف مشرق است  
 غسل بکند بعد از آن افسون خوانده از کوزه که بطرف جنوب است غسل بکند بعد از آن افسون خوانده  
 از کوزه طرف مغرب غسل بکند پس از آن بر سه افسون خوانده از کوزه طرف شمال غسل بکند بعد از آن  
 در دست چپ طرف پراستی سر و در دست شورو اگر از چوب گوی ساخته باشند  
 گرفته شش مرتبه افسون خوانده بر شش بار آن تیل بر سر آن بنشیند و بعد از آن که در زمین که  
 بر گناده گاه چو کا واده باشند چو زه و خور و چار گوشه که عبارت از سیدی است از رنگ  
 یا خاک بزار و بعد از آن بالا سه جان بیدی چو بگذاشته و آتش سوخته بر پنج پیر و باز همان پنج

چتر را شش افزون خوانده در جهان آنش چوم کند و آنچه بر پنج نخته باقی مانده از آن قدر سه گرفته بر نیت  
 بر شش دگ پال جدا جدا بر زمین جدا جدا از آن افزون خوانده گنیش و پارتی را تمسک رکند بعد از آن غلغل  
 طبله در بعد بران گذارد و بر چهار بران گنیش و آنچه آویسی باقی ماند بران علیه فشان بند و از او رشته  
 و افزون خوانده در چهار راه جدا جدا و تفصیل بدان گنیش و وی بر پنج خام که یکبار گرفته باشند و او بگذرد  
 و بر پنج نخته یکجا بنوده و باقی نخته و خام گوشت خام و نخته گلکاسه رنگ بزرگ عود و در عثمان و مندل  
 و غیره خوشبو سه قسم شرب شرب قندی شرب که از غله ساخته باشند شرب که از عمل ساخته  
 باشند طعام که از غله نخته بران صورت ساخته باشند پوری پوه و دود خیر کرده و غلغل ساخته در رون  
 بریزد و در رشته گذارند از آن تسبیح ساز و خوات و بر پنج نخته آینه شیر بر پنج آرد بر پنج بافتند سیاه نخته  
 که دو بسته و این چیز را بر پارس و زوز و غیره لالان نهاده افزون خوانده پیش گنیش و وی بگذرد و در گل  
 با آب آینه گنیش و وی اگر گندیده بود با آب و سرسفت و گل هر دو دست بر کرده پیش آنها بگذارد  
 بعد از آن ایستاده شده افزون بخواند و یا اگر گنیش و وی شوشل شود بعد از آن پارسه سفید پاکیزه شود  
 و مندل سفید باله و حایل گل سفید پوشد و حسب المقدور بر همان طعام بخواند بعد از آن آویستاد  
 سیف شخصی که پیش او بنده باشد یا بر تنه که این اعمال باستقواب و بجا آید باشد و پارسه  
 بر حسب المقدور بر بر همان به نیت گنیش خیرات بدید باید دانست که تقدیم و تاخیر این اعمال  
 مفوم نشد با بران ترتیب آنرا به نگارنده نویسد اول استاد و چهار بر همین دیگر قرار بدید بعد  
 بعد از آن با زو بعد از نزدیک بعد از آن صورت گنیش و وی ساخته نگاه دارد و بر شش کند بعد  
 بر پنج بر سه چوم بدید بعد از بر بعد از آن بنشیند نگاه بر همان به دو خیریت او بخواند بعد از آن  
 چهار گوشه غسل کند بعد از آن بالا سه سر و تیل چنانچه گفته اند بنشیند و بعد از آن از بر پنج نخته چوم  
 کند بعد از آن بر شش دگ پال در همان زمین بل بدید شخصیکه غسل میکند بعد از غسل پارسه سفید شود  
 و خوشبو سه باله و حایل گل پوشد بعد از باقی اتفاق استاد و بر گنیش و وی بل بدید بعد از شش اینها  
 بر زمین بگذارد بعد از آب دگل یکبار کرده اگر گندیده بود بعد از خوب و گل و سرسفت خدمت کنند  
 و نیایش بجا آورد و آنچه از بل اینها باقی مانده در غدا افشان انداخته میان چهار راه  
 بگذارد و بعد از چهار چرخ که نرد از هر طرفی را که چرخه در خیرت بدید المقدور بر زمین طعام بخواند

## فصل سب و هفتم در بیان ترتیب گزینش

و فیک از جمله نه ستاره ستاره الجالغ منتهی نحوس باشد و خواهد که ضرر آن نزد بدین ترتیب پیش  
 ناید اگر غالب دنیا باشد یا خوشی دیگر از دو کند یا در حقوسته گرفتار باشد باید که هر نه ستاره را برین  
 آیین خدمت بجایار و اول صورت هر نه ستاره را با از صورت آفتاب از من و صورت ماه از  
 بود صورت مریخ از چوب رکت چند صورت عطار و مشتری از طلا و صورت زهره از نقره صورت  
 زحل از آهن صورت راجو از سرب صورت کیت از روغن لبا از دو اگر انیا ممکن نباشد و دسترس  
 بدان غایب باید که صورت هر کدام را با بر چهره از همان قسم رنگها که گفته شده و بان رنگها موافقت  
 داشته باشد خوب یا بد اگر انیم مقدور ممکن نباشد بر دس زمین از رکت چند و غیره خوشبو  
 موافق رنگ هر کدام صورت بکشد و بر میان صورت هر نه ستاره موافق نوشته متبیین این صورت  
 آفتاب بر گل کنول نشسته و گل کنول در دست دارد و دست دوم بر اس دعاسه خیر بالا کرده و شعاع  
 آن بصورت آن زردیست که اندرون گل نیلوفر می باشد و هفت اسپ که موسوم بر سپت است و نه  
 میکشد سوار است و دو دست دارد و صورت آفتاب یا چرخ سفید پوشیده و ده اسپ بر تخته آرا میکشد  
 و زیور سفید پوشیده و یک دست گز و دست دوم بر اس دعاسه خیر گفن بالا کرده و دست دارد  
 صورت مریخ حایل گل سرخ و پا چرخ سفید پوشیده چهار دست دارد و یک دست نیزه و یک دست  
 ترمول و در یک دست گز و یک دست بر اس دعاسه خیر بالا کرده بر پیش سوار است صورت عفت آرد  
 حایل گل زرد و پا چرخ زرد پوشیده و برنگ گل صد برگ رنگ چهره اوست چهار دست دارد و در یک دست  
 شمیر در یک دست سپر و یک دست گز و یک دست بر اس دعاسه خیر بالا کرده بر شیر سوار است و در  
 مشتری گل زرد و پا چرخ زرد پوشیده و خودش نیزه است بر شیر سوار چهار دست دارد و در یک دست نیزه  
 در یک دست تسبیح و در آنچه در یک دست کندل و یک دست بر اس دعاسه خیر بالا کرده صورت زرد  
 رنگ خودش سفید دیگر همه موافق مشتری صورت زحل رنگ نیل و او را چهار دست است و در یک دست  
 ترمول و یک دست بر اس دعاسه خیر بالا کرده در یک دست کمان و در یک دست تیر و او دو برگیده سوار است  
 صورت راجو که بر منبر چهار دست دارد و در یک دست شمیر و یک دست سپر و یک دست ترمول و یک  
 بر اس دعاسه خیر بالا کرده رنگ خودش نیلگون بر شیر سوار است صورت کیت رنگ خودش

برنگ دو دواست و دو دست دارد و گویا به نظر بر گیت ده سوار در یک دست گزدار دو دست دوم براسه و عاقل خیرا کرده فاما قول بخت آنست که گیت بسیار اند باید که صورت کلاه بر سر جمیع آنف بنویسد در روز سه هر کدام را بر پیر باگشتان خود بکشد و پشت انگشت یاد او از ده انگشت بکند محل نگار داشتن صورت هر کدام آنست و در صورت آفتاب بگذارد و در جنوب انصورت قرین بگذارد و شمال مشتری میان شمال و مشرق عطار دو در مشرق و تیره میان جنوب و مشرق و آفتاب به سمت مغرب زحل میان مغرب و جنوب رأس میان مغرب و شمال و تیره بگذارد و بعد به برج سفید گرفته همه را طلب نماید بگل خوشبو و پارچه هر کدام را بر پشتش نماید تا این چیز را باید که برنگ هر کدام بسیار باشد و بن بدو گل براسه هر کدام بسوزد و انسون بخواند باشد بعد از آن آتش روشن کرده بر تریه که خواهم گفت به نیت هر کدام از این بسیار با هم بکند بعد از آن بر بنجه که باقی بماند بکشد و آتش از آن بکند چوب براسه سوختن باید که در از می از سر انگشت سبابه تا سر انگشت باشتان و از ای و در مهندوی پراویس گویند و چوب هم اند که تر باشد و از میان نشکافته باشد و با پوست باشد و قوی و خوب باشد شکسته نباشد براسه هم آفتاب از چوب اک بگیرد و براسه هم آفتاب از دهاک بگیرد و براسه تریخ از چوب گنیر براسه عطار و از لث جهره و براسه مشتری از میل و براسه زهره از گول و براسه زحل از چوب چند که از اسمین نیز گویند و براسه آس از دوب و بر آس و تیره از در بجا از انسون براسه هر کدام بکند و براسه هم هر کدام بکشد و پشت هر دو چوب بگیرد و اگر اینقدر به هم نرسد بخت و پشت عدد چوب ضرورت از عمل دروغن از دوشیر و خجرات هر چه برسد چوبها را باید به همان چوبها بکند تفصیل طعام براسه نیت ستاره یاس مذکور براسه آفتاب بر پنج پنجه و قند سیاه براسه و آفتاب شیر بر پنج براسه عرق غله صحرای خود و براسه عطار و بر پنج سامعی پنجه و شیر براسه مشتری بر پنج پنجه و خجرات براسه زهره بر پنج پنجه و دروغن براسه زحل بکند و بر پنج پنجه براسه آس گوشت خردنی پنجه یا بر پنج پنجه براسه تیره بر پنج پنجه گوناگون طعام نیت بر ستاره که تفصیل نوشته شده به بر بنیان بخورند تعداد بر همین شرط نیست حسب القدر بخورند و اگر این چیز را نگفته شد شیر نشود و هر چه از پنج پنجه و غیره بخورند

بعد از آن بدینت آفتاب ماده گاو بدینت قناب ناخوس و بدینت مرغ گاو بدینت عطار و  
 طلا بدینت مشترمی پارچه زرد و بدینت زنبره اسب پانز که مفید روی ایل باشد و بدینت حل و گاو  
 سیاه بدینت راس اسب کارد و غیره و بدینت دلب نیز همین اثرات بدد و اگر میسر نباشد آنچه  
 بتواند خیرات بدد و ستاره که بطالع او منحوس باشد پریشانش آن بسیار بجا آید و بر مصالح ستاره ها  
 و عاقله خیر کرده است که اگر ستاره بطالع شخصی منحوس باشد آن شخص پریشانش او نماید اثر بر طر  
 شود و بادشاهان راسه باید که البته نیایش این نه ستاره بجا آید و این نیایش نه ستاره بالظفر م  
 شود

### فصل سبت و هشتم در بیان بعضی امین پادشاه

این که رحمت پیش ازین گفته شد تا پادشاه را سواست که چیرا آنچه لازم است گفته میشود  
 این را اگر در هر م گویند پادشاه راسه باید که کار یک پیش نهاد و بهمت خود باز در آن سعی نماید که  
 بالظفر م رسد و نیز درین فکر نباشد که چه خواهد شد مشورت کرده شروع و کار بکنند اگر یک خدمت  
 خوب بجا آید و آنرا در خاطر داشته باشد و اگر کسی بدی کند آنرا فراموش نکند خدمت عابدان و اخلا  
 بجا آید و در لایم باشد و از چو آئین با سه سنگ نیک هر چه مناسب حال پادشاه باشد و غلات آئین  
 پادشاهی نباشد عمل آورد و تند و تیز نباشد و فیکه باعث آزار خلق نباشد و جو گوید سخن و باذل باشد  
 از آمدن و جمع مال دنیوی خود شوق نگردد و همچنان از رفتن آن آزرده نشود و زود آرد و باید حاصل و زاده  
 باشد و دلاور باشد راست گو باشد همیشه با همارت باشد هر کار یک پیش گیر دستوری در آن بکار نبرد  
 کوشش نماید آرد و مآخه شود و آنچه بشود و فراموش نکند با شیرین و مفضلان بد باشد سعی در یاد گرفتن  
 هند خوب بکند غیبت و بدگویی نکند در دعوای مستقیم باشد بر تامل و مشورت  
 آرزو و خواهش طبیعت و غضب نباشد آرزو و طبیعت و غضب نه زده قسم است از  
 جمله آرزو و طبیعت ده است شکار قمار خواب روز غیبت هر دم گفتن مایل زدن  
 شتاب رقص سه و دستاره و در باب و غیره فصول گشت آرزو و غضب  
 بهشت است در غیبت دیگران بودن سببش کردن سبب آن را گویند  
 که ناخوسه محض بسینه زوری خواهد که کار سه بکند مثلاً گرفتن مار قتل با دغا  
 حقد عیب جوئی از بے انصافی مال کس خیل کردن سخت زبانی زدن کوب

از جمله این همزه هفت قسم بسیار بدست شراپ خردون قرار با حق بایک زنمان بودن مشغول شکار  
گشتن حرف نا بلایم گفتن دشنام دادن کار خود از غضب ضایع کردن راجه را باید که داناسه علوم باشد  
شجاع باشد ترسند نه باشد کار که ظاهر شده باشد و حکمت در پنهان داشتن آن باشد نویسنده  
که پنهان باشد چهره راسه شناخته باشد ترتیب سیاست و جرمانه و پاداش اعمال بنده باشد  
آمین زراعت و سوداگری و امرالش مال و اسودگی چهار پانین میدانسته باشد از هفت رکن و دشمن  
داخل کرده غفلت نمواند کرد راجه را باید که از احوال هر وقت مذکور غافل نباشد در محافظت آن بکوشد  
سیکس خود دوم وزیر سوم اهل قبلیه چهارم خزانه پنجم ملک ششم قلعه هفتم قوت که اگر بسیار باشد  
رگ میدستام بدین تجربه بداند این قسم راجه را که موصوفی به صفات مذکوره باشد باید که هفت هشت  
وزیر بکند آیین وزیر کار که باید که دیاناید که مرضی راجه در چه چیز است بدان قدیم خدمت باشد بدین  
خدمت نیاگان بجای آورده باشد از خوشحالی خوشحال و از دلگیری دلگیر شود از چیزی که دهرم و از تنه و کام  
هر سه بنظر بد خبردار باشد شجاع باشد کار که میکند که انجام آن چه خواهد شد اگر از قبلیه راجه  
وزیر باشد تهر است فاضل باشد که امتحان آن وزیر کرده باشد راجه کار که بکند بعضی اوقات  
با جمیع وزرا بعضی اوقات جدا جدا انگاشش کند قول آنرا بخوش بخاطر آورده آنچه معتدل باشد بجا آید  
با دوست نیز انگاشش بخند آیین دوست که براسه راجه لازم است دوستدار باشد و عیب دشمن  
پنهان ندارد و منجم باشد علم شاستر و راه روش مردم میدانسته باشد ترتیب سیاست و جرمانه بنده  
باشد از تهر بن بد میدانسته باشد راجه را باید که ملک بجای آورد خیرات بسیار بدو از جنگ ثواب خیرات  
دادن بسیار است در جنگ بعضی چیزها فادش میشود که براسه آن پراشتیست باید که در جنگ جانور  
کشته می شود در خیرات که بر پنهان بدو بکس آزار نرساند و کشته نمی شود خیرات از جنگ  
فاضل است راجه از ناسه که موافق حق و حساب باید بطرز سوداگری و غیره از آن چیز می بتیغ  
و این نفع شود از جمله آن خیرات بدین زمین خیرات دادن ندراسه راجه بدو که میسر رسد اگر زمین بدو  
یا روزی میسالیان براسه که قرار بدو در زمین خیرات باز تصرف نهند باید که آنچه بدو متک  
خط در میان آورد و تا وقت مناقشه نشود متک بر راجه یا تنه مسن بنویسد نام چارگری از  
خود و نام شصت که باو میدهد و هنر و اعمال آنرا در متک ثبت نماید مقدار خیرات بنویسد و در آنجا



مقدار مسافت آن زمین از دیر نبولید تفصیل آبادانی و شور و آلاب و شاپاره در آن باید نوشت  
 در آن تسک بنویسد و بنویسد که این نوشته بمن قبول است نام خود و پدر خود بنویسد علامت  
 مقرر می خود بر آن کند مثل صورت شمیر و غیره و کند و بشمار که سال دماه باشد در تسک بنویسد  
 خود بنویسد نام کینکه زمین پیچیده داده باشند در تسک باید نوشت و نشی مقرر می بموجب  
 حکم راجه بر قضیه و بر و فرموده باشد بر و آنچه بنویسد و بر آن کند بنویسد که بادشاهان آیند  
 به حالت آن تغییر را ندهند و بادشاه است که بحال وارد نماید و از خیرات و هدیه ثواب می یابد  
 و اگر مناقشه در آن زمین بهم رسد راجه بخویر نموده حق بحدت رساند و بر میان جایگزین بخت  
 بودن و استقامت راجه مناسب است ملک خوب و خوش هوا و بجا نور ساز و آرا باشد و در و گاه  
 و کسب و نوکری به کس دست و پد هموار باشد آب و علف فراوان باشد میوه و پنخ خوردنی  
 و گل بسیار باشد باشد که و جنگل اندک باشد در همچو با قلع با از و قلع شش قسم است  
 در جاییکه اطراف آن بخت فرو آمدن لشکر غنیمت باشد قلع با از و در جاییکه پشته بلند باشد  
 یا در جاییکه گوله ضرب زن بآن نرسد قلع با از و قلع آب و قلع جنگل قلع مردم قلع کوه براس  
 محافظت و حرم که کیش و آیین باشد فاضل و عالم داناس را مقرر سازد براس نگاشت  
 اگر فتنه جزا نه نیز فاضل و عالم باید که از اعمال بد و نیک خبردار باشد و براس محافظت مرکز  
 حرم را جسد مقرر کند براس کار پاس زبون آدم زبون تعیین نماید این نوکران مامور  
 مذکور را باید که محور فاس پای شاه باشد و حکم کار می کنند و اگر فتنه و صورت نمودن خزانه  
 احتیاط کار بر بند و دانا و عالم باشند از ماله که بزرگوار و سعه خود در جنگ پیدا کرده باشند  
 خیرات بدو از خیرات دیگر ثواب آن بسیار است رعیت و ابنوسه پرورش نماید که آسوده و  
 سلمیم و هر اس آباد باشند و میکده در جنگ از لشکر راجه آراجه بخت ملک گیری باستقلال  
 تمام گشته شوند بسد لوک میروند در براق زهر و غیره و غل نباید که اگر لشکر شکست بخورد  
 و چند س از آن جدا شده بجنگ بروند گشته شوند و هر قدم ثواب آسومیده جنگ می یابند  
 اگر نیز تخمین لشکر غنیمت را نباید گشت که داخل خون است و در میان تفصیل مرد می که  
 در جنگ نباید گشت شمشیر که گوید من از تو ام حاضر و مثل خواجده سرا و قضا شهنش که براق

نداشتند باشد شخصیکه مشغول جنگ دیگر است باشد شخصیکه ترک جنگ داده باشد شخصیکه صحبت تماشا  
 جنگ آید باشد سوار پیاده انگشت سوار یکدیگر اسپ شود و فیلان بملیان که مرکب سوار سی میرانده باشد  
 شخصیکه موسه سوار و شده باشد شخصیکه بر درخت شده باشد وکیل که آمد وقت میان دو اعدا میگرد  
 باشد هنگام آب و طعام در هنگام فرو آوردن کفش زن بکنش را باید که آدم به بکتر را که برفت  
 آزار و جنگ برهنه گویند نزد فیل داده و اسپ که بران شخص سوار نیست و بطور خود میگرد و با فروش  
 و چارن برهنه راجه راجه باید که راجه بدست خود بکشد و یکدیگر را نمیرسد که بران براق اندازد  
 راجه را لازم است که هر روز صبح بول و دل و خراج را ملاحظه نماید بعد از آن باد و دمی و احوال پر سی  
 مشغول شود و بپوش و غسل کرده طعام بخورد بعد از آلات طهارت و نقره را هر چه میاید خود به بند و بفرماید  
 که به محافظت در خزانه نگاهداری مطلب آنکه با احوال خزان رسد و از آن غافل نشود با موسسانه را که  
 تفرغ وضع نموده بجهت خبر گیری با طرف و جوانب بفرستند هنگامیکه برگشته بیایند آنها را در خلوت بگرد  
 و پیش کس ظاهر نازد و اطمینان که بجای بفرستند و آنها بیایند در مجلس آنها را به بنید و بحقیقت و  
 رسیده اگر بنیاد باز بفرستد اطمینان برسد قسم است که آنکه بجای برود و وقت و اوضاع را دیده  
 آنچه مناسب باشد بگوید دوم آنکه چنانچه که برده باشد با نقد برسد کم و زیاده بگوید سوم آنکه خط باشد  
 و جواب بیاورد پس بعد از دو بپوشانند و حرم سربرو و دو بازمان مشغول گردد و خلوت کرده که کنگش نماید  
 سر و بشوید و یا تماشا و رقص بگذارد بعد از آن رخت پوشیده و براق بسته در دیوانخانه نشیند  
 و ارسد و فیل و اسب ملاحظه نماید و غزل و نصب چو کید از آن مناسب وقت و حال بجای آرد و بعد از  
 شام شدن بندها کرده و براق گرفته تنها با موسسانه را که چنان نگا داشته بود طلبیده و احوال  
 بپرسد و بحقیقت و ارسد و براق در دست خود داشته باشد بعد از آن متصدیان خود را طلبیده و معالمت  
 خود و ارسد بعد از آن ساعته بایل موسیقی متوجه شده بجهت خوردن طعام برخیزد و قدری راه  
 طے نموده مردم را رخصت کند و خود بحرم سربرو و در آنجا حسب لحد و در چهره بنیاد بعد از آن  
 آواز نواز چون یک پیرشت بگذرد و شغیفه بنیاد رود و چهارم پیرشت شب که باقیانند با و از میان  
 مضامین غیره ساز آید و باید با صفاخت راجه را باید که بیدار شده با اتفاق علمایان خود تنها  
 بعلم و ارسد و معالمت ضروری که در آن روز باید که در بنیاد بیاورد و در بنیاد نشیند و بپوشد



تاریخت غنیم خود بخود آمل شود راجه اگر ملک دیگر سے بقرن خود آورد و خواهد که آنرا بشرف خود نگه دارد  
باید که در گرفتن خراج و غیره امور بدست و حمل آن ملک سلوک نماید و بقابل ملک قدیم خود عمل نکند غنی  
در قلع و قمع کرده راه زراعت و کاه و آب مسدود سازد و راجه را از خود لازم است که تا زانی که انکار خسته  
شود بکشته بگذارد و راجه در جاسے که ملک دوست مقرر است که در چهار طرف دوازده راجه خواهند بود  
در هر سمت سه راجه پس راجه که ملک او به ملک این راجه پیوسته است دشمن است و هر راجه که آن طرف  
ملک دشمن است دوست است و هر راجه که ملک او آن طرف ملک دوست است نه دوست و نه دشمن  
چون که باو کاسبیت پس چهار دشمن نشاند و چهار دوست و چهار کاسبی اند که با آنها کاسبیت  
دشمن راجه چند قسم است شکی مثل برادر و عم و عمو و زاده که مدعی سلطنت باشند و هم آنکه راجه مقام  
کشتن دانا را و باشد یا آنها دین فکر باشند سوم راجه که ملک استقل باشد و دوستان نیز به سه قسم اند  
نیک آنکه مثل غنیم و خواهرزاده و فاله باشند و هم شخصی که باو احسان نموده باشد یا از احسان و نیکی  
بایسته باشد سوم راجه که ملک او آن طرف ملک غنیم باشد باقی دیگر از طبقه دوستان و دشمنان خارج  
باشند آنها را عبارت هندی او داسین گویند یعنی بیج چیز کار سے ندارد و نوکر زن اگر دوست دانا  
دوست اند و الا نه دشمن باید دانست راجه کاسبی که دشمن اند آنها را بجای قسم علیحدہ علیحدہ بقیه باید دانست  
هر که نزدیک است بر و سوار می نماید تا او در وقت سوار می کند که لشکر او زبون شده باشد و هر که لشکر  
کم دارد و قلع و دوست ندارد و آنرا از بیج براندازد و آنکه قلع و دوست دارد و اما لشکرش کم است آنرا  
آزاد برساند و آنکه ملک و لشکر بسیار دارد و دین زور و راست باو ساخته جزو پشیکش بگیرد و اخیر  
بدیداید لشکر او رخنه کند راجه کاسبی که دوست باشند با آنها دو قسم سلوک کند اگر کم خرج باشند و  
خرج بدد اگر ادا را باشند و لشکر بسیار داشته باشند کار سے کند که لشکر او کم شود و هر راجه که خرج  
بدد و فرمان پذیر باشد در بر انداختن آن نباید شد این چیز را که نوشته میشود مہینہ باید که در قول و عقد  
جنگ سوار می جنگ پناه آوردن از دست زور و در لشکر خود را و طرف فرستادن راجه هر کار که  
بخدمت ملکی را که نخواهد اول بشیرین زبانی بعد و بچیز دادن بعد و بتندی نمودن شروع کند اگر صورت  
نه بند و بزدن و بستن سر انجام بدد اگر خواهد که کاسبی برود یا لشکر را از خود جدا کرده بجای بگذرد  
یا قسم ملک میبندد باشد یا خواهد که سکے را بکشد این قسم چیز را وقت و هنگام دید و بعد آورد

بر ملک غنیم دست قیاید رفت که غله در زراعت ایستاده باشد و آب و علف و سمیه در اسباب فراوان  
باشد و لشکر غنیم زیورن شده باشد و لشکر واسپ و فیل انگیس آسوده باشند تنها بر توکل نیاید بود  
که کار با خود بخود ساخته خواهد شد چنانکه تا به جایار دار و نه میده محبت نماند اگر تنها بر توکل می بود  
علم طبابت نمی ساختند و تلاش در کار با باید کرد و از پیشوایان باید بود و صورت بافتن کار با از  
چهار چیز میگونیذ اول نصیب دوم شجاعت الهی سوم محکام و وقت چهارم سعی و تلاش یعنی  
از نصیب بعضی از شجاعت الهی بعضی از رسیدن وقت بعضی از تلاش فاما هیچ آنست که  
و قتیکه خواهمش الهی و تلاش و غیره هر چهار که نوشته شد جمع شود مقصد صورت می آید و چنانچه  
در تفسیر و هل از یکپاراه تواند رفت براسی نفع گرفتن بر ملک غنیم باید رفت فایده بر سه قسم است  
بافتن طلا و زمین و دوستان ملک غنیم از طلا و خزانه بپرساییدن و دوستان او سله تراست آن  
نگذار و دوستان را بر استی و شیرین زبانی و زور دادن از خود باید کرد و هفت چیز از لوازم سلطنت  
و آزمای هفت اعضاء سلطنت گویند اول راجه خوب و بر و پرومیت و امثال آن راجا با ملک  
خزانة فیل واسپ و پیاده و رتبه که آنرا چهار قسم لشکر نامند دوستان این قسم راجه برین مردم  
جرمانه مقرر کنند و بعضی را یکصد نفر و خورگناه شصتیکه از رنگدزدی اوقات گذر میکردند و باشند قلاع  
و قلایا و قریب و میده شصتیکه زن و مال دیگر بر سر و خونی و قتیکه و حرم پیدایش سیاست  
نیز آفریدند تا محافظت و معریم نباید سیاست مطابق کتاب سمرت باید کرد و اگر خلاف آن بکند  
دین و دنیا هر دو میرود اگر بر شخصی ظلم بشود و حاکم آن ناحیت بداد آن نرسد راجه را باید که خود  
از دوسه عدالت بدارد آن پرواز در راجه را باید که شش خصلت بگذارد و خواهمش نفس  
غصه طمع میجو رسی بکیر خوبی دیگر و نه دیدن اگر راجه موافق عدالت بگمارد بر سر او بدست  
میرود و برادر و پسند و چارچ و خسر و نامون و غیره بر کس که خلاف قاعده عمل کند آثار اینهمه  
بدید اگر سزا ندهد راجه خراب بشود اگر از مادر و دیده و سناسک و پرومیت و تنیاسی و آن پرست  
و بر همین که شر و تری باشد عمل بدست راجه را میسر رسد که با اینها سزا بدید چرا که با اینها  
میرسد که راجه را راه راست بنمایند فاما این مردم هم راه در و ش خوب و با مهارت زیست  
میکردند باشند غرض کار سیاست از آنک ترین مهمات سلطنت است بر بعضی اعتراض باید کرد



اعتبار کنند جریه بر سه قسم است اول تم ساهس دوم ساهس او هم ساهس و در جایی که او تم ساهس  
 بگوید که از او شتادین برماند باید گرفت نصف آنرا جرمانه دوم ساهس گویند نصف جرمانه دوم ساهس را  
 او هم ساهس گویند قول مشهور کثیر است که در او تم ساهس هزار پن و در دوم ساهس پانصد پن  
 و در او هم ساهس و صد پن جریه باید گرفت اما اگر گناه نادانسته کرده باشد در آن صورت این قسم  
 جریه که مشهور کثیر گفته بگوید جرمانه چهار قسم است یعنی آنکه بگوید لعنت بر تو دوم آنکه دشنام بگوید  
 و حرفه درشت نالدایم بگوید و سخت و تند بگوید سوم زجر جسمانه گرفتن چهارم در قید کردن بستن  
 و زدن و کشتن اگر یک جرمانه قسم اول کار زناخته شود بطرز دوم نه پوزد و دهان نوع نامزد نشود و از دوم  
 گذشته بیوم و از سوم چهارم زود اول گناه را بپند در تلک گناه کرده اند آنرا مجتهد موسم دارد  
 نظر میاید و قوت بدنی گناهکار نکند و ملاحظه نماید کلافی در خود سالی و جوانی و مالک از سی آن گناهکار را  
 بتطرد آورد و اعمال و گناه بیک کرده است آنرا بپند دانسته گناه کرده است یاد دانسته مکر خطا کرده  
 یا بجایار گناه نموده راجه کلان را یا بر دار تلک راجه در تلک او را بسته و اگر کرده باشد با سرور  
 جاسه مثل زمیندار و غیره باید که بدین ترتیب عمل نماید تمام شد آچار او حیا سے از کتاب متاکثیر  
 مقالہ اول متضمن است و نه فصل

## مقالہ دوم

بیمار او حیا سے کہ عبارت از معاملات باشد متضمن است بر چل و پنج فصل

راجہ را لازم است کہ نگاہ بانی خلاق بکند و این سعیت و موعودت حاصل میشود کہ زبردستان را  
 نزول سازد و هر روز در بار عام باد و بی مغلوبان مشغول باشد اول باید دانست کہ طرز و رسیدن  
 این کار بر چگونه است لاجرم متعالی دوم نوشته میشود راجه بافقان بر زمین و اناسے سمرت جمیع  
 علوم عام باد و بی مشغول شود و مطابق کتاب سمرت بعمل آورد و راجه غضب و طبع از خود دور ساخته  
 و او بی نماید بناقش را بزبان علمے کہ اہل عذب و یاد گویند و این دھرم کہ محافظت خلاق نماید متضمن

بمجلس چهری نیست بر کس انجمن سلطنت برسد محافظت نماید و هر چه بدان شخص است  
 پشت ششقه را گویند که برسد و بیا کر آن و در هر م شاستر رسید باشد اتفاق این قسم  
 بر همین که این هر سه علم خوانده باشد و ادبی نماید و صاحب حکم راجه است اگر راجه صاحب  
 تقصیر را سزا ندید یا بگناه را سزا بدد در ذین اقامه خواهد شد و بکنیم خواهد رفت و حکم  
 در برابر برشته طریق است یا موافق کتب سمرت یا مطابق معمول آن ملک یا معصادق حکم  
 و ضابطه که راجه مقرر کرده باشد این هر دو خلاف سمرت نباشند راجه را باید که مردی باشد که  
 بهمان او بیا کر آن و غیره و سید خوانده و واقف و هر چه شاستر و راست گو باشد و دوست و دشمن را  
 یکسان نپذیرد و بنحله اقوام و راجه او تخم باشد خصوصاً بر سمرت باشد از کار کان عدالت خود مقرر نماید  
 تا این مردم در یکجا که دادوی باشد شریک راجه باشد و بر اے نفع خود که مال جمع کند و دادوی نه نماید  
 برای ثواب داد بدو سه کس برای عدالت مقرر کند قول بر بیت لکه برای نیکار که مجلس پنج یا هفت نفر را  
 عالم و فاضل اگر در مجلس دادوی حاضر باشد هر چند راجه از آن نه برسد و او را لازم است که مطابق  
 کتب راه نمائی بکند راجه اگر خلاف این حکم میکرد و باشد اهل مجلس را که بر اے اینکار مقرر کرده باشد  
 لازم است که راجه را منع کند و اگر این مردم چشم پوشی بکنند پس نصف گناه در برابر گناه است که  
 بر راجه لازم میشود و بر میان مردم میشود و مردم دیگر سولے جماعه که مقرر شده باشد اگر اینجا  
 نشسته باشند بر این گناه لازم نمیشود و اما اگر اینجا هم دانسته چشم پوشی بکنند و حوت راست  
 نه گویند گناه گارے شوند باید که در مجلس نه و و اگر بدو حوت راست بگویند چندے از بنو یا زبان مجتبر  
 راست گو را نیز در مجلس دادوی حاضر نماید داشت و اگر راجه را فرصت نباشد یک بر همین را که جمیع  
 صفات حمیده و معروف باشد بحجت دادوی مطلوبان مقرر کنند سولے بر همین بحجت این کار  
 منع است و اگر بر همین بهم رسد چهری یا بیش مقرر سازد و آن شخص که بمنزله قاضی است بزبان  
 هندی پرا تو بیاک گویند که رشوت گرفته یا از دسے دوستی یا از ترس شخصی خلاف آئین حکم  
 کرده باشد راجه را باید که از آن قاضی و مردم دیگر که درین کار شریک او باشند جماعه اده است  
 ز دسے یا ماسه که در آن مناقشه است از هر کدام جریمه بگیرد و اگر مناقشه در چیزے باشد  
 که زیر نیست پس اینچ بعد از تشخیص محامد در دو غلوز بدد و است آن جریمه بگیرد و اگر نداشت



این فعل از آنست که زده باشد برماند نباید گرفت چون گفته اند که بر همین داناید گشت و از بر همین جرم  
 نباید گرفت و از دمیہ اخراج نباید کرد و دشنام نباید داد و عزمت نباید کرد و بر طرف نثار و آئین  
 بر همینانے اندک بخواندن و تعلیم نمودن و غیره آئین های که براسے بر همین مقرر شده مشغول باش  
 و آنست که نوکر مشغول خدمت قبول میکنند و خلاف آئین مقرر زاریت مینمایند یا اندامها و غیره  
 موافق نگاه لازم است ساقچه در بزرده جای شود اول قرض و دوم امانت سوم در فروختن مال  
 شخصیکه غایب باشد چهارم در موتیکه بکار در و غلوشده باشد باز دعوی بکند پنجم در خرید  
 به کسی بجهت آن پسند تا از آن براسے خود نفع حاصل کند و بوقت طلب اصل مال و این هم  
 ششم در گرفتن اجوره و دامپان این قسم هفتم در شرکت هشتم در خرید و فروخت تمام ساقچه  
 علامت آقا و ششم خرشده جد و دایه و ششم در دشنام و دزد و ششم در دزدی و دزدی چهارم  
 در شگون و کشتن باز و ششم در گرفتن زن دیگر ساقچه در دشنام و زن و شومهر و شومهر و شومهر  
 میراث جز و شومهر در شرط و گرو بستن مثل قمار بازی اگر چه بزرده را نام برد اما گوناگون است  
 آنگاه نام بشمار و اگر شغف آمد و فریادی بشود راجع را باید که بان حقیقت وار سیده و او آزار بد  
 و الا نه بے آنکه او باید و بعض خبردار شدن از جاسے دیگر راجع را نیز سید که بان حقیقت وار  
 و یکتره اگر خود آند بار دیگر وکیل بفرستد و او آزار بد و بعض شود بر از زن نه پرسد و بعض آقا از  
 نوکر نه پرسد وکیل کرده باشد +

## فصل اول در میان آداب تفحص و تفتیش ساقچه فریادی

و تفحص فریادی آمده فریاد کرد و چه قسم از آن بد پرسد اول پرسد که براسے چه آمده و کدام کس بر  
 ستم نموده است و چه ستم رسیده است و در چه وقت و در کدام ملک ستم رسیده است و اگر گوی در کجا  
 آزار داده است بعد از پرسیدن گفت که بگوید که آیا این کار ستموار پرسش است یا نه بعد از آنکه پرسش  
 کس فرستاده مدعا علیه را در طلب نماید علامت طلب که مردم بدانند از راجع است بد بد خواه  
 نوشته بد بد خواه کس بفرستد مرد سے را که در مجلس داد و داری نباید طلبید انبست بیار و در سال  
 پر کینه شخصیکه در جاسے تخت لغاوه باشد شخصیکه در کار ضروری مثل کتبی و غیره مشغول باش

شخصه را که کار اکنس فی الحال قایل میشد و باشد شخصیکه در ماتم باشد شخصیکه حکم راجع به پاسه  
 میرفته باشد و در میکه در تپناک و دوتوالی و این قسم کار مشغول باشند آدم مست و دیوانه بسته مشغول  
 عاجز و کور شخصه را بسته و نهاده صاحب او طلب نماید زیرا که در نهاده او کسی نباشد و از این تنبیه  
 مردم بزرگ زیرا که فی الحال زامیده باشد و ضرر مردم بزرگ در اصل زمان صاحب معامله میشود  
 شوهر یا دیگر کسی که آن زن داشته باشد آنرا باید طلبید که زیرا که در خانه بر او باشد آنرا باید طلبید  
 زن فاحشه و زن مردم زبون مثل سبزی فروش را باید طلبید زیرا که شوهر یا صاحب از خانه  
 بدر کرده باشد آنرا باید طلبید و صاحب ملک هنگام ضرر و عید که ساسنه در زمانه را منع کرد اگر  
 طلبید میبوی نیست و عا علیه اگر بحجت آنکه از او بازخواست شود و سبب آنی شده ترک و نیاداد  
 باشد براسه معامله کسان باید طلبید و ناتیض بر او طلب نباید که و فرادوی را تکیه را باید پرسید تا تعذر او  
 کرد را ثبات رسد اگر در تعذر اختلاف کند و روغ میگوید چهار قسم دومی است که مدعی بخود  
 میدهد اگر عا علیه قبول نکند از او جرمانه باید گرفت شکی آنکه براسه طلب تو حکم است آدم بجای  
 نزدی و مدعا علیه بود و میگوید که نازم معامله من مفروض نشوی بجای سفر کنی و او بسفر برود  
 یا بگوید که در دور و زیاده و پیر از اینجا بجای نزدی و او قبول نماید چهارم آنکه مدعی از  
 در میانست بکس و پیشه خود مشغول نشوی اگر در هر چهار صورت مدعی دومی داده باشد  
 و او قبول نکرده اختلاف نموده باشد از آن جرمانه باید گرفت و ناتیض از این قسم مردم که نوشته  
 میشود جرمانه بگیرد اگر در صحرای دومی بدید که همین جا باش و مدعا علیه قبول نکرده عیب نیست یا  
 در جاسه که دومی داده بود و آنجا آب زور کرد و یا قورسے رود و او از اینجا نقل مکان نمود و شیت  
 اگر در ماتم افتاد و یا بیماری صعب رو سده داده یا در جنگ مشغول شده یا از در دیگری رود و او  
 یا دعوی دارد دیگر کسی گرفته بود یا در خدمت آچه مشغول شده یا گا و بان در گا و بانی بود و باشد  
 و دیگر کسی همراه نداشته یا مزروع در کشتن زراعت مشغول بود از غیر مردم اگر خلافت و عدل  
 شود جز برین نباید گرفت و سپاهی را اگر جنگ رو سده داده یا ستار در عمارت مشغول بود و  
 از آنها جرمانه نباید گرفت و کسی را که منع کرد نباید طلبید اگر کسی را برادر یا دوست یا  
 غیرستند با حقیقت گفته بود و میبوی نیست و سواسه آنها اگر دیگر کسی در معامله دخل نماید از آن

جرمانه باید گرفت در هنگامیکه مدعا علیه بموجب طلب آمده و حاضر شده آنچه مدعی تقریر کند بشانده عیال  
باید نوشت وقت در روز و ماه و سال و ملک و در اینجا سیکه آن کار شده و وقت و اسم باید نوشت اگر  
مدعی خلاص تقریر سابق میباشد مدعا علیه بنویسد منظور نکند و موافق تقریر اول بنویسد مدعی را  
درین پنج چیز دروغگو باید دانست در تقریر خلاص کند قسم قبول نکند و محکم که براسه دروغ گفتن  
و جرمانه قرار بدهند قبول نکنند بوقت طلب حاضر نشود در طلب نمودن بگیرند جواب نتواند داد  
باعث توقف که مناقشه نمود باید نوشت مقدار زرد صورت مناقشه باید نوشت در جایکه مناقشه  
در باغات زمین و مالات و غیره ازین بابست چیزیکه متحرک نیست باشد آنجا ده چیز باید نوشت  
ملک - مقام - حدود و اربعه - نام - و قوم - و نام  
پدر و جد و بقین - نام همسایه - نام قلعه - مقدار - کیفیت عمده بارشانی  
در چیزیکه نفس و نفسین نماید که چیزیکه ممکن الوجود نباشد مثل آنکه ششها گوید که شاخ خرگوش مرغان  
گرفته است سخن معنی بیفایده مثل آنکه ششها گوید فلان شخص بر ماسه خندید یا گنگ مرد  
داوده در جایکه گفته یک کس تمام شهر یا ملک ضرر میرسد باشد چیزیکه باید منع کرده باشد در انکار  
کے مباحثه نماید این مقدمات را نباید شنید شخصیکه در پیش را قیاد یا دیگرے فریاد کرده دروغ  
شده باشد یک کس از طرف تمام ملک یا شهر حرف میزند باشد در جایکه فریادی نباید در دعا  
خود ابعبارت منع تقریر تواند کرد و دیگرے آنرا شنیده حاضر نشان نماید باید شنید اگر شخصیکه  
دعوی چیز بسیارے کند و بعد از تحقیق کمتر از آن به ثبوت رسد همان قدر که ثابت شود منظور  
باید کرد و در تحقیق که درین یکیک چیز را تحقیق نکند محبت آنکه اگر دعوی چهار قسم خیر است هر چهار  
یک را شخص کردن متعذر است اگر شرک مدعی فریاد کند یا دعوی بجهان رسد و کسی فریاد کند یا باراد  
فریاد میکند باید شنید اگر گماشته مدعی فریاد نماید یا شنید ناعیش عار مرد و اسے نیز زمین شتر  
باید کرد اول تقریر مدعی و مدعا علیه را بشانده یکدیگر مسوده بکنند بعد از آن ابعبارت خوب بر کاغذ بگر  
نویسد اگر تحقیق کرده تقریر را نتواند ازین مردم که بمنزله قاضی اند جز سیه مثل سابق باید گرفت  
تقریر مدعا علیه همان را باید شنید که جواب مدعی باشد و شک در عیال را و منفعت عیال است که در آن  
شک پیدا شود و نیست مثلاً مدعی میگوید که صد توله طلا از من گرفته است او گوید گرفته ام نامایک توله

خوب نیست از آنکه از دعوی مدعی قبول میکند و جواب دعا علیه بر چهار قسم است که اگر قبول میکند  
 دوم آنکه لکاو نماید انکار نیز چهار گونه است یکی آنکه بگوید من ازین مقدمه اطلاع ندارم دوم آنکه بگوید  
 این دروغ است سوم آنکه بگوید من در آنوقت تولد نشده بودم چهارم آنکه بگوید میان ما و این مرد قتل  
 مباحثه شده و این مرد دروغگو شده است مدعی علیه اگر در تقریر اختلاف کند نباید شنید و اگر بگوید که  
 این مرد گریست بر من نیست آنرا هم نباید شنید یا بگوید که این مغفل است دعوی بسیار کم میکند و  
 این جواب مغفور نباید داشت شاید و قسم از یک کس باید طلبید در جائیکه دعا علیه بگوید که میان من و  
 این مرد قتل ازین مباحثه شده و من راست گویم و او را هم و یا بگوید که من گفته بودم و واپس دادم  
 در اینجا شاید یا قسم از دعا علیه طلب باید کرد و در اینجا سبک بر تافعی از تقاضای جانیین ظاهر شود که این مقدمه  
 همچنین است در اینجا شاید و قسم احتیاج در کار نیست از جمله دعوی مدعی هر دعوی که عمده باشد  
 اول آنرا تحقیق باید کرد اگر یک سبک بر یک دعوی اسباب مال دیگر کرد که از من است و در فلان مدت  
 از پیش من گم شده بود و او باین کرد که پیش ازین تاریخ این اسباب قسم در اینجا شاید یا قسم  
 از شخصه که مال دست طلب باید کرد حاصل کلام آنکه هر کس که مدعی باشد شاید یا و یا قسم بخورد  
 و اینکه از مدعی علیه در بعضی جا نوشت که شاید باید طلبید براسه آنست که او اقرار نمود و باز گفت  
 که واپس دادم در صورت این مدعی شد براسه آن شاید و قسم از او طلب نمود و اگر مدعی باشد یا قسم  
 دعوی خود را ثابت کرد و مال خود را از مدعی علیه بگیرد و از آنیکه معامله یک کس در میان باشد در عین  
 معرکه معامله دیگر را نباید تحقیق کرد اگر یک سبک بر یک دعوی کرد و دیگر سبک بر آن همان کس دعوی  
 تا تحقیق شدن دعوی شخصی اولین دعوی دیگر سبک نباید شنید مدعی اگر میباید دعوی میکند  
 دروغگو شود و از جرمه باید گرفت اگر شخصه بزرگتر مدعی را که دعوی راست کرده بود و دروغگو  
 باز از سر نو مدعی دعوی میزند که و سابق گذشت که تا منقح شدن یک معامله قضیه دیگر نباید رسید  
 فاما اگر معامله بزرگ در میانست و دو کس با هم جنگ کنان آمدند بایک سبک زهر داده درین قسم  
 جا یا آنرا سو قوت داشته اول این را شخص باید کرد و در ششام دادن و زدن هر کس میشدنی  
 نمود و عا حسب تقصیر میبایست که اگر و زدن یا در ششام دادن هر دو بیکبار دست برآورده اند  
 یا زبان دراز نموده اند و تحقیق نمیشود که پیشدستی از کس است از هر دو برابر جریمه باید گرفت عا حسب

در مجلس او را باید که از مدعی و مدعا علیه ضامن بگیرد و اگر ضامن نداشته باشد محصل همراه او باید کرد  
و به خصوص از خبری که از آنها بداند مقدار زور که بجهلان بداند آنست که مقدار زور که نگهبان محصل  
باشد باعث ضامن از رفتن آنست که دعوی کرده غیر حاضر نشود و اگر غیر حاضر شود ضامن جواب  
مسئله گویند و اگر مدعی علیه نکر شود و دعوی مدعی با ثبات رسیده بر قدر مال که مدعی برسد همانقدر  
از مدعی علیه جبران باید گرفت اگر شخصه بشخصه دعوی کرد و با ثبات رسیده و در دعوای او بر او مال  
و دعوی او در دعوای او جبران بگیرد و اگر کسی بجای دعوی کرده و مدعا علیه گوید که گرفته بودم و باز او پس  
دارم و ثانی الحال مدعا علیه در دعوای او اصل مال بر مدعی بداند و در برابر آن جبران بگیرد و جبران از  
دین او را باید گرفت از محصل جبران بگیرد.

### فصل دوم

در بیان آنکه در محصل عیب باید گرفت و فی الحال شخص باید کرد و در جای که کسی سکته داشته باشد  
و زدی دشنام دهد و دین داده گاو مناقشه که از جیت زنا زن دیگر باشد مناقشه که در دعوی  
غلام باشد مناقشه که از رنگد رتبت باشد مناقشه در دادن زهر و زخمی نمودن باشد  
در جایی که دیگر اگر عده بگیرد معیوب نیست.

### فصل سوم

در بیان آنکه مدعی باید که از تقصیر آنها را در دعوای او مدعی باید دانست در جایی که گیر دلب و زبان خشک شده  
باشد و از آنست پسیده باشد در پیشانی عرق سده باشد رنگ رو تغییر شده باشد و خلق خشک  
میشد و باشد و حرف درشت تواند گفت و دشنام و فحش بسیار میگفتد باشد چشم در مقابل نتواند  
نگاه داشت و هر حرف را جواب تواند گفت و لب بدندان میگذرد باشد اگر این او با سده که بیان  
طبیعت شخصی باشد یا تو در مجلس را کرده است و از هر آنکه بر گز مجلس را غیر ندیده بود و صاحب انحال شده  
میگوید نیست و تنها همین حجت که مدعی باشد یا مدعی علیه اینجور کلمات شود و آنها را بدو بخ مسلوب باید کرد  
بتحقیقت و باید رسید و تحقیق معاند باید کرد.

### فصل چهارم

در بیان آنکه اگر کسی را بگوید که اینها هستند بشکایت بکند و دعوی کرد و نامشخص شدن دعوی از زمانه

مدعی علیه بزود خود چیز سے تصرف شد و یاد عوی کرد و گزینده رفت یا بر سه عسکه که جواب نگویید

### فصل پنجم در بیان مناقضه و تضاد

اگر زمینیه بوده و راجه از اسبیکه داده بود و آن شخص چندگاه تصرف بود و در یک دستم گذاشت  
رفت بعد از آن دیگر سه تصرف شده و چندگاه عمل نموده رفت و برده یکبار و عوی کنان  
و بر دو گواه تصرف خود با آوردن درین صورت بنهاد و اولین بیدار اگر گایان او یکی گواهی بدین  
که راجه از خاک و نذالین خرید و بدوینی داده است بدوین بداند

### فصل ششم در بیان تضاد و مناقضه

اگر مدعی باید عا علیه نوشته بدین که اگر در دنگو شوم اینقدر بزمانه بدیم بعد از دو روز و غنوشان آفتد  
جرمانه و در شرط گیر و زجرمانه و شرط را راجه گیر و مال را مدعی تصرف شود و اگر مدعی در دنگوشده  
همان قدر جرمانه و شرط که نوشته داده و راجه از و بگیرد اگر شخصی باشد شخصی دعوی چهار چیز کرد و آن شخص حار  
قبول نمود و منکر شد مدعی از جمله چهار چیز یک چیز اثبات رسانید و درین صورت هر چهار چیز با نداد  
در ابتدا سه دعوی یک چیز نموده باشد همان را باید رد باند و عوی که بعد آن بکند منکر نیست راجه  
باید که در او دعوی کالی نکند

### فصل هفتم در بیان بعضی دعوی

اگر کسی که دعوی مالی کرد و شاهد زیاد یا کم از تقریر او بیان نمود و قول شاهد معتبر نباید داشت یک یکی  
دعوی کرد که بیدرتو این قدر داده بود و پدرش از عالم رفته است و پسر بران و قوف ندارد  
و منکر شد و در نیصورت هر قدر را گواه بیاد و بیا نداد حکم از حقه شاستر که از انیت شاستر نزنوید  
حکم و حرم شاستر زیاد و معتبر باید دانست چنانچه در از حقه شاستر نوشته اند که ات تایی را که از  
هر قسم که باشد باید گشت تفصیل ات تایی این است که شخصی که بموجب بنانه یا بدیهه شخصی آتش داده  
سوخته باشد یا قصد سوختن بکند شخصی که بکس زهر داده باشد شخصی که راق کشیده بقصد کشن می آید  
باشد این کس را در البته بکشد هر کس که خواب باشد یا براق بپوشد و دست بالا که دعوی آمده باشد  
در تمام بساط زمین و زن را کشید و بگیرد و در از حقه شاستر نوشته اند که اگر ات تایی حاکم و پسر  
و نور و سال و بر چنین فاضل باشد آنرا اجم باید گشت و در حرم شاستر نوشته اند که از نذر است

در بین و معلوم و آوده گاو و عابد و پدر و مادر و دیگران را باید کشت بر زمین و آوده گاو و دگر و تراب و حیوانات  
کشت اگر بر زمین بقصد کشتن شخصی سے آوده باشد و انکس اگر کشته شود و را پاک سازد خلاص نشود  
و اگر قصد کشتن آن بر زمین نکرده و گفت که بگیر و در گرفت و گیر بر زمین جان بکن سپرد و آن صورت  
بر آن جرم نیست فاما الفاء و انکس لازم است میاید اگر در یک میان دو کتب سمرت اختلاف  
باشد در اینجا موافق معمول ملک حکم باید کرد و یا آنچه بخاطر فاضل و دانا و خوب بگذرد حکم بگذرد

### فصل پنجم در بیان صورت ملکیت

در بین سه صورت مال از خود و سه صورت ملک منصرف خودن شاید آوردن اگر او هر چه  
میچ نباشد قسم مجوز و اگر چه در منصرف بودن شک می افتد شاید بزرگ گرفته باشد فاما باز میگوید  
که چرا در وقت دیدن تصرف غیر سے گذاشت و هر یک در دو اگر متک گواه نباشد قسم مجوز و

### فصل ششم

در بیان آنکه شاید قبر است بقصد یا قسم در معاملات خون و غیره و در بعضی جا سبب اگر دو کس جنگ کنند  
آند و سبب شاید آرد و دیگر سے قسم مجوز در اینجا شاید قبر است اگر یک دعوی کنان آمد که  
بقطان مقدار سو و این قدر مبلغ بختانی قرض داد و او ام او شنید و متک است و هیچ قبول نمیکند  
و گواه آرد و گواه بدین صورت گواهی داد که در دادن مال اطلاع دارم فاما در مقدار مال مرا  
و تو سے نیست و اینجا دعوی اگر قسم مجوز و قسم نباید گرفت و از رو سے فصدگی باید پرسید که در اینجا  
سود کل مبلغ توجید میشد بدین طریق بکل مال اصل پے باید بروید و باید دانست که دعوی می  
درست است اگر فریاد از دگر خون باشد فاما خوب نیست که در محروم وقت شب یا بعنوان و دیگر در  
تنهایی کرده کشته باشد یا مال کسی در تنهایی بزرگ گرفته باشد در اینجا قسم باید گرفت و در فریاد  
امانت که به تنهایی سپرده باشد قسم باید گرفت اگر در جانبین گواهیان باشند یا ساقط طالب العلم و در  
علم باشد یا رنج منافعه نمیشد باشد یا در کس خلاف حکمی نموده اند ساقش مناقشه دانست  
که اول کدام شریعت این کار کرد و در آن گواه نباشد مثل مناقشه و شتام که در ابتدا کدام  
یک و شتام داد و یا کسی بزرگ کار سے کرده باشد و شاید نه بنید در اینجا قسم باید گرفت و در جای  
معاذ فوج و در حره مثل کاغذی بیو یا بیان یا مناقشه یک جماع مردم باشد اینجا کاغذ سبب

و گاه دو قسم در کار و اعتبار نیست در یکجا معمول منظور است دیگر چه چیز از قسم سند و غیره در کار نیست  
 بشرط و اوزار و عویلی شخصی که از در تبار یک طرف است یا شارع عام در وین شهر یا نادان و در وین خان  
 در یکجا آنچه شده از قدیم است معتبر است درین جا باشد معتبر است در وادو سند و عویلی که در خرید  
 و فروخت که بعد از فروختن هر چند از گرفته باشد فروشنده نمی تواند برگشت و در قمار بازی اگر مدعی  
 و بدعا علیه بر دو گاه و تمسک داشته باشد اگر مناقشه از بگذرد درست است و اینجا شد هر کس که مال  
 او این باشد منظور است یعنی هر کدام که در آن سند حاصل کرده باشد معتبر است در بعضی جاهاست و این  
 منظور باید که در جای دیگر دیده یا خانه یا زمین یا باغ به هر دو گاه داشته باشد از چند سال بدیگر و در نیاب  
 سند داده سند سه که شخص او این باید درست است در جای که مناقشه از بگذرد زمین یا دیگر خراش  
 باشد و پرونده غیرت باید هر کس اول سند گرفته همان درست است در خریدن عویلی باغ  
 و غیره هر کس اول خریده و سند گرفته همان درست است هر چند خریدار یا شخصی که اول گرفته است  
 و در آن ملک تصرف نکرده باشد مال همان کس است که اول گرفته است مافی الحال مقرر نمود که  
 اندک تصرف لازم است اگر مطلقا تصرف کرده باشد و دستنجم رساییده باشد مال او نمی شود  
 هر کس که سند دارد و تصرف ننموده مال او است اگر شخصی که در هر صورت که میسر شد هشت سال  
 و عوی که در وین هشت سال دعوی کرده دعوی او منظور نیست و همین صورت در نزد واسطی  
 و فیل ده سال حساب است قول گوتم که هشت سال است که در هشت صورت مال از خود دست نشود  
 مالیکه میراث رسیده باشد خریده باشد و در قسمت بر او روی یافته باشد و در زمین دیه آباد و دیگر  
 باشد هر کس مال آباد شد زمین او است مگر آنکه بر زمین از خیرات یافته باشد جائیکه راجع و دیگری  
 بزور شمشیر گرفته باشد مالیکه بشود و در بزر و باز و پیدا کرده باشد مثل شود اگر کسی و عوی قدر الحاق  
 یافته باشند آنکه گفته اند که در زمین بعد از هشت سال و در نزد و غیره بعد از ده سال و عوی  
 منظور نیست بجا است نمایش بعد از هشت سال محاملات زمین و بعد از ده سال بعد و در  
 و عوی نمی تواند که مال اصل خود را می تواند گرفت و این قول گوتم اصح است که مال اصل را  
 صاحب مال بگیرد و اینجا آن غاصب جرمانه بگیرد و اگر مفلوم فریاد میکرده است یا صاحب مال  
 و در دست رفته باشد و غاصب بزور مال او را نداده است در صورت مال خود را یا غاصب



و دفع سے تراشد گرفت مالیکه لایق دادن میباشد و شخصه بدو یا شخیصک قابل گرفتن کچیرے نماند  
 و او انجا بگریزد و اجب کید و شتاب و پین از هر کدام جرمانه بگیرد و باز بگریزد اگر مال این جاعه که منقص میگردد  
 شخصه بزرنگ باشد باشد بر چند روزین بست سال و در مال ده سال گذشته باشد با دفع ثلثات  
 میتوان گرفت زمین حدود مال خود و مال دادم بیکه شعور امانت شخصه را که بزرگوار و داد باشد  
 در صورت آن امانت است ز رفعت شمار کرده سپرده باشد مالیکه زمان و راجه سپرده باشد مال  
 بر زمین شری و زمی مال بسیار و در چهار راجه را باید که ازین غاصب اگر قدرت داشته باشد جرمانه  
 برابر مال بگیرد و الا نه چهارم حصه بگیرد اگر غاصب مال را باشد زیاد و الا مال غصب جرمانه باید  
 گرفت براسه آنکه جرمانه بجهت آنست که غرور غاصب برود و غرور متحمل و مستحق سپرد و که در بسیار  
 بدو و اگر غاصب عاجز است و مالیت کم داشته باشد از چهارم حصه هم کمتر بگیرد و اگر هیچ نداشته باشد  
 زمان قینه کند و جرمانه نماند

### فصل و پنجم در عیال و عیال

بر چهار گونه است اول قینه بزبان غاصب و ششام دوم و ششام سیوم مال گرفتن چهارم  
 بستن و زدن و کشتن قینه چهارم بر بر زمین نباید کرد و باید که در زمین سزاوار کشتن شود و مالش بگیرد  
 و موسی سرش تراشیده از فکر خود و کند براسه دفع نمودن اعضا و سبب دامن براسه  
 گناهان ده محل است مخصوص مخصوص شکم زبان دست پاچه چشم می گوشت تمام مال گرفتن کشتن از  
 هر عضو که گناه رسد زود باشد همان را سزاوار بدو نماند قینه که بر اعضا نباید کرد و بر زمین بکشد  
 اگر مال نداشته باشد و مید کرد و خدمت بفرمایند یا بر زمین را قید نباید کرد و در خدمت نباید فرمود  
 و سزا که در آئینه تفصیل خواهد گفت در گناه او تم سبب میگیرد و بدو بدو آنست کشتن تمام مال گرفتن  
 از شر اخراج نمودن بر عضو و دفع نمودن دفع نمودن اعضا بر زمین اگر بزبان او سبب دامن  
 زنا نموده باشد صورت عضو مخصوص زمان بریشانی او داغ کرده و بر سر او کرده و از سر بر کند  
 و اگر بر زمین شراب بخورد و صورت بر روی دریشانی او داغ کرده و از سر بر کند اگر بر زمین زدی  
 بکشد صورت سگ دریشانی او داغ کرده و از سر بر کند و در پیکر او داغ شود و از سر حشمت براسه او را بستد  
 اگر او کس در زمین یا باغ ساخته و از دست و مال آنکس آن مال را بیکه مشرف است و در اینجا

بدست دارد و در صورتی که تصرف آن شخص بمرأست رسیده و صاحب سند هرگز در آن تصرف  
 ننموده و اسناد منظور نیست و الا نه سند معتبر است اگر در هر دو جانب سند و میانه است و یک یا را  
 معتبر است و در صورتی که شخص را که تصرف دارد و سند هم پیش اوست راست گو باید دانست  
 فاما شخصی که را تصرف است و بمرأست باور رسیده فاما ظاهر نشان نمیکند که نیاگان او از کجا یافته  
 دروغ گو باید دانست و از آن جزا نه باید گرفت بچگونه تصرف معتبر است تصرف باشد و در آن  
 گذشته باشد و ابتدا کسی که از آن گذشته باشد مقدار این مدت حد سال باید دانست از حد با  
 تصرف باشد و فاصله در آن راه یافته هیچکس در هیچ وقتی مانع و مخرج نشده باشد متصل مدعی در  
 تصرف دارد و مدعی بر هرگز حرف نزده و این مقدمات را از مردم خوب و دیرینه سال تحقیق کرد و اجماع  
 بنای شد اگر مردم واقف نباشند بر خداز سه کسی تصرف باشد مال را از او باید دانست و خیر  
 خرید و تمسک گرفت فاما تصرف خود نیارود و مطلقا دخل نکرد و بعد از مدتی فوت کرد و پس از مدتی  
 شخصی که آن چیز را تصرف است آمده و دعوی کرد و دعوی آنرا نمیرسد به آن شخص که تصرف است  
 تصرف باید گذاشت فاما اگر شخصی که خرید و بود و در میان حیات خود طلب آن چیز نموده باشد و او

نداده اند و در صورتی که خرد تصرف نماید و بمرأست او باید دانست

فصل در بیان طرق تصرف در اموال

بجست تحقیق نمودن مناقشه در شهر و بیات سیحی از باب عدالت که راجع بر نحوه هستند و قسم  
 مردم و اگر نه باشند سیحی آنکه تمام و دیده باشند متفق شده باشند و هم آنکه کاسبان کفین مثل موبلایان  
 دروغن فروشان و سرخ شده و شخص نموده باشند سیحی آنکه یک جدیان مثل برادر و پدر و پسر و هم که همه  
 از یک قبیله باشند جمع شده تشخیص داده باشند پس قضیه را که یک جدیان شخص نموده باشند  
 این یک فن یا تمام شهر از سر نو تحقیق قیو اند که دو همچنان مناقشه را که کاسبان یک فن تقبیع نموده  
 باشند این تمام و دیده باشند از سر نو شخص متوانند که و معالیه را که اینها شخص نموده باشند با  
 عدالت از سر نو شخص متوانند نموده فاما بر عکس این محسوب نیست اگر فرایه و شخصی نموده و اینها معالیه  
 منظور داشت پیش راجه فریاد میکند راجه از سر نو شخص بگوید میگوید که در پنج باز از سر نو تحقیق متیون کرد  
 معالیه را که زمان در میان آنده و شخص کرده باشند و مقدمه که در شب یا خلوت یا بیرون شهر یا از

راه دشمنی شخص نموده باشند

## فصل دوازدهم در بیان کسانیکه او آنها نباید داد

مقدمه را که مست و دیوانه و عاجز و بیمار و عاشق و خور و سال و شخصه که از عمر و احوال شخص نموده باشد و شکیک دشمن اول و سید و شهر باشد شخص نموده باشند معلوم نباید داشت معاملت که خلاف قاعده شهر و ملک یا خلاف حکم راجحه شخص کرده باشند از آن سر و تحقیق باید که در شکیک از جانب راجه اموریت که مناقشه را مشخص نماید مدعی و مدعی علیه هر چند آن شخص مأموریت داد و اینها قبول نکرده باشند مشخص کرده و منظور نیست در جائیکه میان تیر و مرید و کسیر و پدر و زن و شوهر و غلام که از راه پیدا شده باشد مناقشه افتد و او نباید داد و قول نارد آنکه در میان تحقیق و رسیدن او باید داد و بحسب آنکه گفته اند که استاد بر بیان یا چوب بانس از یک بر پشت مرید نندازد اگر بر سر زده باشد خلاف قاعده است مرید را میرسد که فریاد می شود و داد و آنرا باید داد و مناقشه پدر و پسر و آنجا است که ماله از پدر زده و پدر بخوابد که بر پسر خود ندیده و نهایی پسر خود خواهد که بچه بخشد یا بغیر و شدنی تواند فروخت پسر مناقشه کرده و حصه می تواند گرفت در اینجا و پسر باید داد و شوهر را میرسد که در قسط سال و بحسب خیرات و کار و صواب و در جای می باید و قید افتاده باشد مال زن را بگیرد چون مال بصره را زن طلبید مال زن را پس ندید فاما اگر نفیوان گیر گرفته باشد باید که واپس ببرد اگر داشته باشد و غیره زن نیز کرده می تواند گرفت داد و او را باید داد و پسر را که از دیگر می پدید آمده باشد اگر از محلی که در اینجا حاضر مانا باشد صاحب خود را خلاص سازد از عیدیت آزاد میشود و حصه مثل پسر می تواند گرفت پس اینکه اول نوشت داد این مردم نباید داد و مطلب اصلی آنست که اول منع باید کرد که از سر فریاد بگیرد اگر قبول نکند داد آنها را بداند اگر و کثیر جاست باشند و در یک طرف یک کس باشد در جای دیگر بطرف مرد و کثیر زن باشد در جای دیگر کثیر صاحب معامله خود و بطرف دوم و کس باشد قضیه آنها را مشخص نماید که و قول گویم آنکه بحقیقت رسیده شخص باید که و براسه آنکه اگر یک کس مال جاست برده باشد یا از چرخه اتفاق قرار یافته باشد و یک کس خلاف آن بکند یا جاست اتفاق نموده یک کس از زوجه باشند داد و آنرا باید داد و در جائیکه زنان اسپر و شراب فروش و مجامع مرد و بیایند بحقیقت رسیده رفع مناقشه باید که در جای دیگر این طرف صاحب معامله و در طرف دوم کس

اگر صاحب دیکل رخ خصومت و بر وانی باغبان در کین گذاشته باشد بقیه آنرا باید رسید

## فصل سیزدهم در بیان آنکه یک صاحب مال عاید سوخت است

از سه ایتماست که شده و کسان را عیادت آورده اند بصاحب مال باید داد بشیر طریقه شمار دوزن محور  
درست بگوید و اگر دروغ آید دعوی کند و با قهر و جبرانه بگیرد و اگر در یک سال صاحب مال آید طلب کند  
سه یا دو لاله بعد از یک سال باو نرسد و مال را به می شود و قول هنوز کنیست رفت که تا سه سال صاحب  
مال باید داد و بعد از سه سال مال را به می شود و از حصه خود چهارم حصه آنرا که مال را بیاورد و آورده بگذراند  
بد و اگر شخصی مرد و زن و دایه باند و دایه سال و ارث بهم نرسد بعد از سه سال مال را به می شود و  
بازیت را کنیست رفت که در سال اول تمامی مال بصاحب مال باید داد و در سال دوم بر همه دوازدهم  
حصه گرفته بقیه این هم در سال سیوم و دهم حصه گرفته بقیه این بر دوازده سال چهارم ششم حصه گرفته  
باقی این بر دوازده ششم حصه هر قدر مدت که بگذرد و یا ده اگر فن درست نیست نمانش لازم است  
که با چهار سال مال مجلس امانت باشد و بعد از چهار سال خرج تواند کرد و وقتیکه دارت بیاید  
حصه خود را گرفته بقیه این بر دوازده سال و طلا و نقره و غیره طلا است از مال دفین که دارت  
نداشته باشد و را به بیاید باید که نصف بر برهمینان خیرات بد و نصف را خود بگیرد و اگر برهمین  
ناضل مال دفین بیاید بر خود بگیرد اگر مال دفین برهمین و پیش و شود و در باقی یافته  
باشند و را به خبر کنیز باید که ششم حصه آنرا را به بد و باقی را خود بگیرد و اگر شخصی را به خبر کند و مال  
دفین یافته پنهان نموده است تمام مال را به بگیرد و از جبرانه هم بستاند و اگر برهمین شدت نباشد  
و یا چیزی و پیش و شود مال دفین بیاید اینها ششم حصه بگیرد بقیه را به بد و بماند قول گویم ششم  
شیر است که شخصیکه باید داد و ششم حصه باید داد و باقی را باید که را به بگیرد و اگر صاحب مال دفین  
بیاید حق خود با ثبات رساند اگر آن شخص برهمین است و دوازدهم حصه مال را گرفته باقی باو بد  
و اگر از قوم دیگر باشد ششم حصه مال را را به بگیرد و باقی را بصاحب مال بد و دایه را که دزد  
برده باشد را به دایه که دزد را گرفته تمام مال ازو بگیرد و بصاحب مال بد و اگر نماند نموده  
گنا یا نیکه صاحب مال کرده باشد را به عاید میشود و اگر بگیرد خود مستحق شود گناست که بزد  
نماند شده بر دایه را به دایه که دزد را گرفته خود دزد میداند یا دزد و بجای حکم نیاورد

و دست را چه بدان نمیرسد باید که را چه از خزانه خود بردارد.

فصل چهارم

[illegible]

حاصل نتایج شخصی که بگوید گرفته بگیر و شیراز صاحب مال است یا چیده و غله و غیره تقسیم اجناس که از بازار  
 خریده بیاورد اگر سود بر آن قرار نداده باشد اصل قیمت باید داد و اگر بدست بگذرد سود بر آن نمی افتد یا بایشان  
 نوکر امانت دزد بر جرمانه و بر خیرات عبث و زرقار بازمی دزد و زرقار یا بر آن سود قبول نکرده باشد سود نمی افتد  
 خیرات عبث اینست مسخره چاقان با فروش دزد و طبع در و غلو و غلبه از کشتی گیر زرع و غیره بزرگ  
 کیمیا اگر قلاب اگر که مال که را بقرض برده و سود بر آن قرار نیافته و مدت مدید در تصرف آن مانده  
 باید که بدین روش بداند و روغن زرد و تیل و قند سیاه و شکر و نمک و غیره رس بهشت برابر بداند و در  
 زیاده جای نیست یا چیده را چار برابر بداند طلا و نقره دو برابر بداند غله سه برابر بداند قوت لبشت  
 طلا دو برابر غله و رس که روغن و غیره باشد سه برابر بداند میوه و گل و پنج شل و درک و غیره و وزن  
 کرده بهشت برابر بداند شکر کمی و قمر طاس و گاو قلیه گل و غیره اینها از پیشم یافته باشند و اسب و غیره  
 چهار یا پنج برابر بداند اختلاف براسه آن که اگر مالدار باشد قسم زیاد بداند و اگر متمول بنا  
 و نفع کم یافته باشد قسم کم بداند اگر میان آن دو کس داد و ستد زیاد و بر یک مرتبه نشد باشد این  
 طرز بداند و اگر داد و ستد کم نموده باشند مطابق آیین سود سود بداند از دانی و گرانانی نرخ نیز باید  
 دید قوت تنور کفش است زیاده بر مال سود بداند یعنی ده قسمت بداند و سود بهیچ وجه زیاده بر این  
 جای نیست بشرطیکه بکارگی زر و اصل سازد اگر موعده قرار داده زر و اصل سازد زیاده بر ده قسمت  
 جایز است این شصتیکه قرض واپس میگیرد و بفرز که قرض گرفته و تنگ داده بود و اگر زود بداند بگیرد  
 و اگر اختلاف قرار میکند استغاثی نشود و وجه زود بداند و جرمانه بگیرد و اگر شخصی زر قرض خود را باین  
 پنج روش واپس بگیرد و گرفت بگیر نیست چه دستی و ملائمت طلب کرده بگیر و تنگ نباید گواه  
 آورده بگیرد و متاع پیش او به بنید بنیان شادی و غیره بگیرد و در عوض طلب خود نگاه دارد  
 فاقه بدور خانه او کرده زر خود بگیرد و در قید کرده مال خود بگیرد و اگر با هم خصومت داشته باشند یا  
 بدین روش نمی تواند گرفت راجه در و بایندن قرض اگر بر همین به بنید با و به ملائمت گوید که زر  
 قرض واپس بداند و اگر چیزی در پیش و شود باشد بقضا الله متعول ملک بداند و اگر حاضر شده باشد  
 تمینه کرده بداند و اگر زود بداند و پیش بر او بداند و شخصی پیش خیرش و ندان آدمی آمده باشد و او تمینه کرده  
 باشد راجه را باید که بطایف الحیل اسد از گرفته در عوض قرض بداند و اگر یک کس راجه داشته

از قرض داران گرفته آورد و بخدایک نگاه کند اگر اینها همه یک ذات اند پس تاریخ تمسک ملاحظه  
 کرده مطابق تاریخ تمسک اول را اول و آخر را آخر بداند و اگر مختلف القوم باشند اول در برین  
 بداند بعد مال چهری درین دیگر به ترتیب آنکه شخصی که قرض داده زبونت و مرد میگوید قرض گرفته  
 اند و از او باز در نگاه میدارند باید که راجع بر او را بداند و سر رسید و در وجهی خرجی نه خود هم از آنها بگیرد  
 و در شخصی که میداند سر رسید و در وجهی راجع بر او را بداند و سر رسید و در وجهی راجع بر او را بداند و سر رسید  
 ندارد باشد ملاحظه نماید که از قوم بر همین است یا دیگر اگر بر همین است جزو سے قسط و عدد قرار بدید  
 اگر از قوم دیگر است صاحب مال با و خدمت بفرماید تا ما خدمتی که فرخوردات و قوم او باشد  
 کلیه آنکه اگر قرض برین اول بدید برین برابر یا برین باشد خدمت بفرماید و اگر قرض برین زبون  
 بر برین اول باشد خدمت جایز نیست و عدد قرار بدید و اگر هیچ نباشد قرار بدید که چون طاقت بشود  
 خواهد داد اگر قرض را میگفت باشد که قرض خود را بگیرد صاحب مال نمیگرفته باشد باید که مال او را  
 در جاسه ثالث نگاه دارد و از آن تاریخ در محصورت سود نباید بداند تا اگر بگوید و بوقت طلب  
 از جاسه ثالث نمایند و اصل نکلند سود باید بداند اگر چهار بر او اند و یک بر او در بخت خرجی چنان  
 کس قرض گرفته و شخصی که قرض گرفته بود بجایه رفت یا نوت شد آن سه بر او در دیگر از ما سه  
 که در خانه است از قرض را بدید و شوهر و سایر بخت خود ز سر قرض گرفته باشند زن و پدر  
 و مادر آن پسر را بنیرسد که آن زبید و قرض زن را شوهر بدید و شوهر بدید و شوهر بدید و شوهر بدید  
 و اگر بخت قبیل گرفته باشند زن را باید که اصل سازد و اگر زن براسه خود قرض گرفته باشد  
 شوهر را بنیرسد که بدید و همچنان پسر اگر براسه خود قرض گرفته باشد پدر بدید و اما اگر زن بخت  
 خرج قبیل گرفته باشد شوهر بدید و پسر اگر براسه قبیل بدید که عبارت از عیال و اطفال است  
 گرفته باشد پدر قرض او را بدید و قرض پدر را پسر بدید و اما اگر پدر بخت شراب یا قمار یا زنا  
 قرض گرفته باشد پسر و بنیره بدید اگر شمشه جوان بدید یا تمامی جریمه باشد یا پدر شوهر  
 براسه داده باشد یا تمته زکوة باشد یا تمته اجوره یا موجب نوکر باشد آنرا پسر بدید و اگر  
 پدر بدید و علبازان قبول نموده باشد و ز سر که بجا و فروش گفته باشد که میدهم و ز ریکه  
 به کشتی گیران قبول نموده باشد و ز ریکه به طبیب و باز گیران گفته باشد که میدهم و نیزه قصابان

و منجر و چارن و دوز و عوض و پیر و سپر و دوز و یک شوهر عوض قرض زن زبان بد است زن گاو بان  
 زن شرب فروش زنان و قاص زن گاو زن رنگ زن صیاد و بخت آنکه در خانه اینها زن است  
 و اگر در خانه زن صاحب اختیار باشد قرض زن قسم زن را شوهر بد و در بعضی جا قرض شوهر را بد  
 که زن بد و زری که در وقت روانه شدن بفر گرفته باشد و شوهر زن گفته باشد که زرا این را خواهی  
 یا شوهر در وقت مردن گفته باشد که قرض این را خواهی و او در هر دو صورت زن قبول کرده باشد  
 بشتر طعنه شوهر از سفر نیاید و بیماری بمرور زن قرض را بد و زری که شوهر زن بجا قرض گرفته باشد  
 باید که خود بد و زری که سپر و او را بد است زری که زن و او را ز شوهر است و زری که غلام و او را ز نامی  
 دوست اینها را و مال اختیار سستی نیست بے حکم بد و یا شوهر را آقا سخی تواند و او را سستی آنکه جان  
 اینها هم و البته بکم آنراست پس در مال چه اختیار داشته باشند باز میگویند که هر چند شوهر بوقت  
 رفتن سفر یا در هنگام مردن زن قرض گرفته است اگر از او در جای که مثل شرب و غیره باشد صحت کرد و با  
 زن خود بد و زری که او را سستی آنرا قبول کرده باشد بعد از فوت شوهر بد و تفصیل شرب و غیره است  
 که سپر و بشیر عوض بد و بعد از بد شخصیکه مستوجب داد نمودن قرض است و زری که و پس زن  
 آن واجب است و در هنگامیکه زن قرض و پس باید داد است قرض بد را باید که سپر و اگر سپر نیاید  
 بشیر بد و فاما بشیر طعنه بد را ز عالم رفته باشد یا بکلی دور دست رفت و بد تمام انجام افتاد بد  
 یا به بیماری صعب که امید به شان نذر و قبل باشد و زن صورت بد را اگر مال بد نه باشد سپر یا بشیر را  
 لازم است که از مال خود همه دین سابقه گردانند قول نادر و آنکه در صورت که شخصی فوت شد یا بشیر  
 رفت و در دست و بهمانجا نماند یا به بیماری صعب که به نمی شود قبل باشد و از آن کس که سستی نمانده است  
 پس و بعد از آنکه بستی ساله شود قرض بد را بد و اگر غم و اشتبه باشد عمو قرض بد را بد و اگر  
 آن شخص دو پسر دارد و پسر کلان بد و به پسر خود داد و او سستی دین سستی رسد ناما در صورتی که  
 میراث از او گرفته باشد را بد را باید که آدم خود و مال را که از شان زده سال کمتر عمر داشته باشد  
 و وکیل شخصی را که بجا سستی دیگر میراث باشد و شخصی را که در دادن خیرات مشغول باشد و کسی را که  
 در جاسه اقامت دارد و اگر بیاورد آمدن تا در رفتن بد و خطر خواهد شد و شخصی را که بخیر سستی مثل  
 اعتماد قرار داده نشسته باشد بخت معاملات طلب نماید و قید نکند سپر را لازم است







مرت نکند اگر شوهر بفرشته باشد در جاسه ضرورت مال خود بلی اجازت شوهر مرت نماید  
 زن در مال شوهر شرکت دارد و بر آنکه اگر شرکت نداشته باشد پس از یک زن در مال شوهر  
 بفرشته بصرف خرج میکند و دزدی لازم می آید و بجا مانده زن صاحب مال است  
 تفصیل آن میگوید و تنبیه شوهر بفرشته در تولد پسرنه ضرور باشد و در حین است شرکت  
 و غیره ایام تبرکات و نذران استحقاق و انچه بخواهد بفرشته بدهد و بگوید که رضا شوهر مرت  
 تمایز کرد و تنبیه صاحب مال از قیمت میخواند باشد اگر بخواهد از مال خود بزن حصه بدهد و اگر صاحب  
 مال از یک خود جدا کرده است و بخواهد که به پسرن رود و قیمت بخواند بدهد بزن نیز حصه برابر یک  
 پس باشد بدهد

### فصل پانزدهم در بیان ترتیب ضامن

ضامن چند قسم است یکی حاضر ضامن دوم آنکه از مال او نشان نماند و بگوید که خانه یا دین دارد  
 حاضر از وجع است و من نمی شناسم سوم الغامن در صورت حاضر ضامن و ضامن دوم اگر  
 غیر حاضر شود و ضامن خودش جواب بگوید بد گیرم دعوی نمیرسد و در مال الغامن اگر خود نباشد  
 پس ضامن جواب بگوید یا ما بنیره دعوی نمیرسد پس الغامن اصل مال بدهد سودا جواب بگوید  
 اگر کسی مانده که نگذاشته حاضر ضامن شخصه شده باشد پس پسرن ضامن عوض بدو جواب  
 بگوید اگر ضامن بسیار باشد در وقت ضامن شدن حصه قرار داده باشند موافق حصه  
 هر کدام جواب بگوید اگر ضامنان با اتفاق شده اند قرار داده باشند که اگر او دانه قرض نکند  
 تا هر کدام که باشیم تمامی مال را جواب بگویم در صورتی که قرضدار از جواب خجسته آنکه ضامن دانه  
 هر کدام استقامت او را در ضامن و از پس از هر کس که قرضدار بدهد بگیرد و اگر جدا آنها  
 استقامت ندارد پس قسمه قرضخواه از هر کدام که مال خود را بیاورد بگیرد و اگر الغامن بفرشته باشد  
 پس اصل سود را جواب بگوید اگر الغامن بنیره پسرن اصل مال بدهد سودا جواب بگوید یا ما بنیره  
 زور از فقر قرضخواه اصل کرد و قرضدار پیدا پس آنچه عوض او داده باشد بستان آن از قرضدار  
 بگیرد و بشیر بگوید و موقوفه الحلاج دانسته باشد که قرضخواه زور خود را بوزن گرفت است  
 و اگر بفرضا خود یا خفیة داده باشد بستان نمی تواند گرفت و در جای که از ضامن بخواهد

تکلیف

گرفته باشد نماید و برده بست باین نیست بر خدیوت بسیار بگذرد و یا کم گذشت باشد و بست  
بگیر و فاما در رضامنی ملا و نقره فلذات این قسم است در رضامنی حیوانات وزن همان اصل مایه که  
بقرضخواه داده باشد یا تاج بگیرد و اگر تاج نشده باشد اصل مال بگیر و غلصه برابر و پارچه چهار برابر  
و نمک و شکر و روغن و غیره رس مثبت برابر بستانند اگر قرضدار غیر حاضر بشود بحسب تقصیر آن عدد  
یکم ماه یا فلان ماه باید و اگر حاضر نکند بتروالا نه بعد از یکم ماه زرد باشد اگر قرضدار فوت شده باشد  
از فلان ماه زرد باید و باید خواه حاضر فلان ماه باشد خواه یا فلان ماه فوت شود شارح سمرقانی  
که اگر در یکم ماه قرضدار فوت بشود زرد باشد و اگر بعد از یکم ماه فوت بشود و بدین جهت آنکه در مال  
و عده چرا حاضر ساخت این جماعه را فلان ماه گرفت صاحب خود دشمن مستعد باین صاحب خود  
شخصیکه در قید باشد شخصیکه در مال جرمیه باید و شخصیکه بی عیب و مستم شده باشد شخصیکه در مال و غیره  
شریک انیکس باشد دوست خود بر چاهی که هرگز بر حقه چرخ نکند آشته باشد مستعد باین و دیگران  
سیاسی و فقیر ناوار پسیر که در احویات باشد شخصه که بر خاسه و خواش خود غماص نشود  
شخصه را که بنید آشته باشد که گیت و گمانی است بر

### فصل شانزدهم در بیان ترتیب کرد

کرد بچشم و چه چیز باید گرفت و آن بر دو قسم است یکی آنکه بوعده گرفته گشته باشد مثل آنکه  
بعد از یک ماه یا در ماه این را خلاص خواهیم کرد و اگر خلاص نکین مال از تو باشد و دوم آنکه عده  
و شتر در میان نیست و این هم از دو وجه بیرون نیست یکی آنکه در خفیه نگاه دارد و نفع  
مستور نباشد مثل ملا و نقره و دوم آنکه نفع از دقتوان گرفت مثل اسب و فیل که بر آن  
سوار میتوان شد و باغ و غیره و ازین قبیل در صورتیکه از آن نفع نمی توان گرفت و بوعده  
گرفته گشته باشد اگر آن عده خلاص نکند مال از قرضخواه می شود اگر بوعده نگاه نداشته  
بسته اصل یا قرضخواه یا سوده بست بشود آن مال از قرضخواه می شود و در چیزیکه نفع  
می توان گرفت اگر مدت قرار داده از قرضخواه نمی شود اگر مدت قرار داده باشد  
که در قلمانی مدت خلاص خواهیم کرد و باین عده خلاص نمیشود مال از قرضخواه می شود  
قرضخواه را لازم است که چار و ده و دیگر از عده که در صبر کردن در مال گرفته و بکند

اگر درین چهارده روز قرض را بیاید زاده مال خود را می تواند گرفت اگر شخصی پیش کسی مال بگذرد  
 گذاشته باشد و از آن بگذرد که آن مال را بجا می دهد و اگر بگذرد و مال را بگذرد که آن نفع مقصود باشد و بدست  
 بیاید و نگذاشته باشد و مقصد کرده که قرض را در آن تصرف نماید و تصرف نمود پس سود آنرا بابت  
 و بابت زمانه که آن نفع مقصود است و قرض خواهد بود آن آنقدر تصرف نمود که از کار رفت مثل  
 سپه لاغر و خواب شد یا گاو از کار رفت هر چند نفع کم یافته باشد و سود بسیار می شده باشد  
 سود نباید و باید اگر گفته باشند که در مال اگر تصرف بکنند و در تصرف نکردن او بمیرد یا کم شود  
 پیش شخصیکه بگذراند بود و قیمت آنرا آنچه بوقت بگذرد اشق قرض داده باشند جواب بگوید بعد از آن  
 ز خود را با سود بگیرد اگر قیمت را بپردازد اصل و سود هیچ نیاید آن مال اگر در آتش بسوزد یا در آب  
 غرق بشود یا بیکه آفت رسد و آن مال هر ضایع شد ز خود را با سود بگیرد و اگر راجع مال گردید  
 بماند آنکه از گناهی سرزد کشیده بگیرد و در صورت نیز مال خود را با سود بگیرد و اگر اسب و غیره  
 آنچه باید از باشد خواست خدا سقط شد همانقدر مال دیگر گرفته بگرداند و باید در گاو و دود و آنچه  
 یا دیگر سب کشیده گرفت باید که آنرا خلاص کرده بدو یا اگر دیگر در عوض آن بدو مال بگذرد و آن شخص  
 که کرد و میکرد و رساند محض بوشن تمسک منظور نباید داشت بر آنکه شاید دیگر سب آن مال را در دست  
 دارد و اگر شخصی اسب یا گاو یا مال دیگر بگذراند گرفته است و آنرا بجا نرفت نگاه میدارد و آن مال خود را  
 ضایع شد پس ز خود را با سود می تواند گرفت اگر مال را بجا نرفت نگاه ندارد و مال ضایع بشود  
 شخصیکه بگذراند گذاشته بود قیمت مال خود بگیرد و در جایکه قیمت مال گردانزد که بقرض گرفته بوده  
 زیاده باشد در آنجا بوده بستان شدن ز قرض آن مال بعد از آن که میسر باید که در اصل با سود  
 بگیرد و مال و پس بدو در جایکه شخصی کرد و کم گذاشته بود بسیار بگیرد گرفته و آنجا بوده بستان  
 اعتبار نباید کرد اصل باید با سود حساب کرده باید و باید درین هر دو صورت که گردانزد قرض و  
 سود زیاده است یا از قرض کم است ز خود را با سود بداند و مال گردو بعد از آن بداند و در جایکه  
 شخصی کرد و میگذازد و گفته باشد که ز تو هر قدر که با سود بشود میدهم فلان مال بجنس خواهم داد  
 در آنجا نیز مال بعد از آنکه از آن با سود و صاحب مال و پس بگیرد و در جایکه شخصی عمل صواب خود را  
 مثل زیارت تیرتیر یا غسل در یاسه لنگ بگیرد گذاشته ز سر بگذرد و آنجا بوده بستان بداند

اینچه بگوید گذاشته بشخصه که گرفته بود منیر بشخصه بپایه یک چیز است شخص که در زیر این  
 بطریق بیایه و او آنرا برگشت و خرید نمی نماید پس اینچه بطریق بیایه داده بود و پس نباید بپایه  
 اگر فروخته شده برگردانده است بیایه بدو اگر مال گردانده اند آنکه صاحب مال زیر بار دو و نه در آن  
 کس جرمانه برابر دو باید گرفت اگر شخصی که گرفته بود در خانه نباشد خویش و قوم و شرکان او در آن  
 مال گردانند و او پس برینند و اگر در خانه او کسی که در بستاند مال بدو نباشد و صاحب مال خود بکمال  
 فروخته بدو باید که قیمت قرار داده در خانه او بگذارد و از آن تاریخ سود بر طرف شود و در جایکه شخصی  
 مال باین شرط گرفته گذاشته باشد که مال تو هر قدر بشود خواهم داد و فایده این خود را از تو بجنس خواهم  
 و بعد از دست زدن قرض با سود ده بست شد و شخصیکه گرفته گذاشته بود حاضر نیست باید که بجنس خویش  
 و قوم و با جمیع از مردم متخیر آن مال را فروخته در مصرف شود شخصی که مثل باغ یا زمین یا امثال  
 دیگر که از او محصول ممکن است بگذارد و از حاصلات آن مال ده بست نزدیکی بقرض داده بود  
 یا از حاصل یا سود بقرضخواه رسید باید که در انصورت آن مال را بگذارد و بپایه مال و پس بدو  
 اگر از حاصلات آن زیاد و بده بست مصرف شد آنچه بده بست زیاد است باید که آنرا هم بدو  
 اگر کسی مال بگذارد و یک خدمت یا تصرف سیله در عوض سود بر آن مقرر کرد و شخصی که  
 بگرفته ده بست یا زیاد و بدو مقرر خدمت بفرماید مقدار مقرر را در حساب کرده باقی را  
 در اصل باید که آنرا لازم در مقدمه گردان قرار داده که موافق قرار داد و در یکی مال بگذازد  
 بعد از ادا و اختلاص آن بپایه نیت آیین قرض با تمام رسید

### فصل هفتم در بیان مناقشه امانت

امانت سبب است که مال را در نزد کسی که در اختیار خود بالاسه آن کرده بسیار دو کیفیت  
 و شمار آن اطلاق شد امانت دوم آنست که شمار کرده بسیار و امانت طریق اول را همان قسم  
 سرسبز و پس باید که آنرا شمار کرده گرفته باشد شمرده بدو اگر را به بشرطیکه بپایه آنکه از نگاهداری  
 امانت گناه کسزد مال را بر داند و از آنرا بر دیا بخواست الهی کم شود یا بدو و یا در آتش بسوزد  
 تاوان بران لازم نیست و هیچ چیز بخاوند مال نزد ما بحقیقت باید دانستید که شخصیکه امانت  
 نگاه داشته بود خودش حمله آنچنین مال را گرفته باشد در صورت و علیا بی جواب امانت

اگر شخصی که مال امانت سپرده بود داد و مال خود را طلب نمود و نکلی که نگاه داشته بودند و در صورت  
اگر بعد از این رایج یا در سربو یا خواست الهی ضایع بشود جواب امانت باید گفت و مال او را باید داد و در چنین  
جرمیه از وی سزا داد و اگر شخصی امانت سر سپرد بر خصم خود و اگر او در آن تصرف نمود باید که مال او را  
بیاورد و بپازد و در چنین جرمیه گیر و مقدار سود و ربح یا سرعید و غیره است همچنان اگر شخصی چیزی را از  
دو بایع جزو مال خود باقی نگاه داشت بر خرید طلب نموده که نمی دهد باید که بر مال تمامه که سرعید و غیره  
سود حساب کرده بیشتر بپازد و همچنان اگر شخصی ماله خرید و طلب بسیار زرنمی دهد و قیمت  
باسود و سرعید و غیره باید و باید بر تمامه سود و ربح و سود و ربح طلب بسیار بد و سرعید و غیره حساب کرده  
سود بد بپازد اگر مال امانت در قفای آن شخص که امانت نگاه داشته بود چیزی که کم شود یا ناقص  
که کم شده یا شخصی برده و نادان بدید اگر از نادانگی او را امانت چیزی که کم شد و اینها تاوان چیز  
کم بداند و آن کی ربح مال است یعنی چهارم حصه کم بداند اگر کسی ماله امانت را بعبارت  
برود و در آن فتور سه راه یافت در اینها مطابق مال امانت حکم باید کرد و اگر کسی ماله را بدست  
کسی براسه شخصی فرستاد و او آنرا ضایع ساخت و اینها نیز موافق مال امانت حکم باید کرد و چیزی را  
که بزرگ یا خیالی یا دیگر سه راه بجهت راست یا حق سپرده باشند در آن محل نیز موافق مال امانت  
حکم باید کرد

## فصل محمدیم

در بیان آنکه شاید چه قسم می باید باشد بر دو قسم است یکی آنکه بچشم خود دیده باشد و یکی آنکه شنیده  
باشد و اینها نیز دو حال دارند یکی آنکه گواه گرفته باشد دوم آنکه حاضر بوده و دیده باشد شاید  
که گواه گرفته باشند بچگونه است و آنکه خود بخود دیده است نیز بر شش قسم است **بیان**  
نخستین قسم اول شکی آنکه در گواهی او ثبت یافته باشد و او را از جاسه بجهت شهادت طلب نموده  
آورده باشند دوم آنکه گواهی او بر کافریست نهائش او را طلب نموده آورده اند و بر محال و قیاف  
کرده باشند سوم آنکه بر خصم خود در مجلس عدوین را از محال و قیاف داده باشند چهارم آنکه  
در محلی یا گفته است که خاموشی پنهان بوده حقیقت و جواب مدعی علیه بشود و دیگر سه از آن شخص  
که گواه می شود مطلع نیست چنانکه شاید شاهد باشد و بگوید که من اطلاع دارم که این شخص گواه این محال

است میان تم دوم که بر شش قسم است شش کمال دیده چنانچه معادل کشف میشود و اینها دیده  
 باشند و تم آنکه قاضی و غیره مثل خضار مجلس اینو رسیدگان شک که رفع مناقشه می نمایند سیوم  
 چهارم شش که صاحب دار آن معادل باشد مثل کوتوال و داروغه پنجم که صاحب معادل معی  
 باشد براسه طلب از خود میفرستاده باشد مثل وکیل ششم آنکه دو بار در مناقشه دارند و بار سوم  
 یا از قبیله که که بران کار و قوت داشته باشد میان آن که شاید چه قسم باید عابد مخیر بین  
 سخی امیل و از راد بزرگ راست گو مردم میدانست باشند که این راست باز است و غلبه از  
 خواش مال و لایش نیاخته باشد و شمول راستی و دهرم باشد صاحب پسر و اولاد باشد از  
 سه مرد گواه که ترجیح از نیست آیین گیش و در جنب میدانست باشد براسه مناقشه مردم زبون از  
 همان قوم شاید کافیت قاناد و غلبه از نباشد از برین که گواه نباید و پنجم براسه که براسه شاید  
 نمودن و منسوب باشد شهادت آنرا بجهت هر برین که بدید باید شنید و آشتیان اگر نباشد گواهی  
 برین زبون و در حق برین خوب نباید شنید و اگر همچو شاید نباشد برکس از برین و ذات خود گواه بیار  
 نماید و غلبه از نباشد و مردم میدانست باشند که این راست گفتار است در معالنه زمان گواهی  
 زن معتبر است با وجود شاید آن خوب شاید و غلبه از نباید شنید پنج قسم کس گواه نباید  
 گرفت شش آنکه شروتری و آدم بزرگ که طلبیدن آن مجلس شوار است و عابد و متراض و سیر  
 کس سال نبشتاد و مال و سنیایی و فقیر و تم آنکه پسر که بدید جنگ و مناقشه میکرد و باشد و سیر  
 که در قبیله پسر خودی بوده باشد مرد و یک کتب ساوی نماند مثل سیوره و زو و قلع الطریق  
 آدم بے ملاحظه که بمردم خطا کم سن بوده باشد مردم در غضب باشد و غلبه از قتاب و صیاد  
 و غیره قمار باز مثل آن سیوم آنکه جاست بجهت شهادت آمده اند و خلاف یکدیگر میگنید چند  
 یک اختلاف بکنند و دیگران متفق میگفتند باشند شهادت اینها نباید شنید چهارم شاید  
 که بے طلب کسی بطور خود آمده گواهی بدید پنجم آنکه مدعی مرده است و تحقیق گواه راست  
 شخص در حیات خود براسه گواهی با باز نمانده است گواهی از نبای شنید اگر شخصی بمیرد و در  
 حالت بشرط صحیح المزاج بیکه گوید که گواه آن معادل بوده ام بوقت حاجت تو گواهی خودم  
 در صورت این گواه می شود شهادت آنرا شنید گواهی این جماعه نباید شنید شهادت آنرا



در معامله مردان خود و سال که عمرش از شانزده سال کم باشد شصتیکه عمر او از شصت و سال زیاده  
 شده باشد تا از دست مستقیم لعین و یوآنه چارتن پاک کنند سی و نه و غیره  
 جعل ساز و طلب الحسن ظاهر یعنی سامعه و غیره تبت یعنی فانی بر من  
 و غیبه دوست و دشمن غرض و مسامحه و دشمنی و دشمنی و دشمنی و دشمنی  
 یعنی غرض و برهوت خود مثل داکو و غیره کسیکه گواهی دهد رخ شترت یافته باشد  
 کسی که از این قبیل از میان خود خارج نموده باشند اول گفت که گواه از هر کس کمتر نمی باید باز میگویی که  
 اگر جابن قبول داشته باشد یک کس خوب و موصوف بعضیات حمیده بحکم گواهی جایز است  
 و درین چهار چیز هر کس گواه باشد شهادت آنرا باید شنید و شهادت آنرا رد نباید کرد و در زنان و در  
 در ششام در شستن گناه و در نجاست شهادت چهار قسم شهادت باید شنید از جمله پنج قسم شهادت که با قسم  
 که در یک قسم را باید شنید تفصیل آن قسم نیست شتر و تری آدم شتر بزرگ عابد و مریض پیر کمال  
 سنیاشی چون از جمله پنج قسم یک قسم تفصیل نوشته شد تفصیل چهار قسم دیگر بیان باید شد  
**بیان** آنکه شهادت چه قسم گواهی بدو و از کجا شهادت گوید باید که متشابه مدعی و مدعا علیه گواهی  
 بدو اگر جابن ماضی باشد شهادت نباید پرسید و قاضی در مجلس عدل متشابه و متعلق جابن  
 از گواه شهادت به پرسیدن نزدیک و یوتا و بر همین به پرسیدن پیش از دو چهره و شبال یار و مشرق  
 نشانه پاک و مهارت نموده به پرسیدن گواگون قسم داده به پرسیدن از جمیع شهادت یکبار را  
 نکند از هر کدام جدا جدا به پرسیدن تفصیل قسم که باید دانند اگر شهادت بر همین است با و گوید که اگر دروغ  
 گوئی راستی و درستی تو برود و اگر شهادت حقیر است با و گوید که اگر دروغ گوئی اسب و یراق تو  
 ضایع و بے محاصل و بیفایده بشود و اگر شهادتیش است قسم داده گاو و غلا و تخم غله بدو و گوید که  
 اگر دروغ خواهی گفت همه اینها براسه تو بے محاصل خواهد شد و اگر شهادت شود راست با و  
 گوید که اگر دروغ خواهی گفت جمیع گناه و عذاب عالم بر ذمه تو خواهد شد برجهانی که آسمان را  
 بطریق شود قسم باید داد و آنستند که گاو بانی میگردد باشد بویاری یعنی سوداگر اهل حرفه  
 بوده باشند مثل سوار و نجار و غیره قرض میداده باشند و سود میگرفته باشند براسه کار و دست  
 مردم آمد و رفت مینموده باشد اگر حقیر است و بیش در نیگار و صنعت که برای برین گفته معروف باشند

آنرا به مثل شود در قسم باید داد بر آن تحقیق نمودن احوال شاید آن دیگر در کار نیستند اما اگر بدین  
 نسبت شاید و اعتراض نماید آن اعتراض بدین باشد که فعل و غیر آن اعتراض از همان رو فیصل نماید و اگر  
 بدین بنابر قول او شریک عمل نماید گواه در گواه فلان تلس و غیره تا آنجا نشود نهایتش از روی و بدل آنرا بقصد  
 پی بر دوازده و میگوید که نتواند تحقیق کند اما تحقیق کردن لازم است و اگر بدین علیه گوید که شاید بدین  
 بفرمان عیب محسوب است و آن عیب با ثبات زسانه از آن حرامند باید گرفت و اگر با ثبات رساند  
 شهادت آنرا بناید شنید و این مقدمات شاید آن بیاید گفت که هر کس از دروغ گواهی بدید یا میگفت که  
 و آنرا میگفت که بزرگ کرده اند و کسانیکه از آن داده و دیده را سوخته اند و مرد و سیکه زن و اطفال را کشته  
 در آخرت خواهند رفت آن دروغگو خواهد رفت و اگر شما میان بدروغ و دروغ کسی گواهی خواهید داد  
 بر عصبانیه و اعمال خوبی که در صدد ختم کرده باشند یعنی صدد بار عالم آمده کار با سه کرده باشند  
 با کس عاید خواهد شد اما این مقدمات را بشود و یا بر همین و چهره و پیش که در گفتگو آنرا را بشود و یا بر  
 قرار داد باید گفت تفصیل این قسم برین و غیره در مقدمه این گفته است این گفتگو بر سه ترسانید نیست  
 و الا نه صواب عذاب کسی که عاید نمی شود نهایتش از گواهی دروغ عذاب بسیار است بدین  
 بر تمییز و مرد و خوب گفتار بزرگان گویای راست گویان و خوبی راستی گوید و گناه دروغ بشود  
 اگر شاید محبت شاید آمده است بعد از شنیدن این مقدمات ترس و بیم عاقبت هیچ گوید  
 و خاموش بماند آنوقت چه باید کرد در جوار باید که مال مدعی یا فایده از پیش شاید بداند و سر رسید  
 ده و پدید از آن شاید راجه بگیرد و یا شاید در چهل و شش روز فرصت دهد اگر در چهل و شش روز  
 گواهی بدید یا بداند و الا نه چنانچه نوشت از بداند و اگر در عرصه این چهل و شش روز آن شاید بیا شود  
 بعد از به شدن از و شهادت برسد و اگر سواست بسیار می باشد و دیگر در پیش او بیاید اثر آتش  
 بسیار می ماند بهین ترتیب عمل نماید اگر شخصه بر یک مقدمه مطلع باشد و بوقت رسیدن گواهی  
 ندید عذاب که بر دوزخ گواه دروغگوئی نشود و بر دوزخ آن ثابت می شود و بر تقدیر که آن قضیه بران  
 ثابت شود که می دانست و گواهی نداد و راجه از آن بر صبیح بگیرد و مقدور بر سیه آید و خواهد گفت اگر شخصه  
 گواهی دروغ داد از آن جرمانه گرفته معامله از سر نو مشخص سازد و اگر معامله فیصل شده باشد  
 و بعد از آن ظاهر شد که گواهی دروغ درین کار داده اند آن معامله را از سر نو استغفار نماید

اگر در هر دو طرف گواه مختلف البیان آمد بر طرف که گواه بسیار باشد اعتبار نماید و اگر در هر دو طرف برابر باشند گفته میزوم مغزو فاضل و طالب العلم مشرکند و اگر در هر دو طرف فاضل برابر باشند پس در هر شرفی که فاضل تر زیاده باشند گفته آنها اعتبار نماید که یک طرفه گواه بسیار مستند در طرف دوم گواه کم اند اما فاضل اند گفته فاضل و پارسان غیر است گواه این هر کس که گواهی درست آید آن شخص را است گواه باید پنداشت اگر گواه این بسیارند و گویند که من متقدمه از یاد یافته است باز دیگر آنها را نباید پرسید اگر گواه این بسیارند و گواهی در حق کسی داده اند و دروغگو ساختند آنگاه گواه این دیگر جاری در مناقض گواه این سابق باشد باید در علم از گواه این سابق افضل باشد گفته گواه این با خبر باشد شنید و معاطله را از هر نو باید پرسید قول نارد و غیره در کفایت است که هر گواه این که شنید و معاطله شخص شد گواه این تازه را از براسه چه باید پرسید و معاطله را از هر نو چه تحقیق باید کرد و گواه این تازه را در صورتی باید پرسید که بر گواه این سابق شنیده که با او مناقشه علیه که موافق کتب باشد ظاهر سکرده باشد یا شور و غوغا نموده میگفته باشد که من گواه و تمسک دارم اصح آنست که معاطله در عدالت صورت یافت و منع شد دیگر آن را نباید پرسید مگر مدعی علیه قبول نداد و در هر عرصه محبت روز بلاسه ناگهانی برشاد حادث میشود آن معاطله باز باید دید اگر شخصی گواهی داد و در عرصه محبت روز زیاده بجا شد یا در غنازه او آتش افتاد و سوخت یا از قبیل او کسی فوت شد باید دانست که گواهی دروغ داده بود زیرا که در این زیر مناقشه بود از این گواه باید دانید میگوید گشاید از مدعی طلب باید نمود و اینکه از مدعی علیه طلب گواه نماید غلط است مگر در جائیکه مناقشه بر زمین و طالب و غیره ازین قبیل باشد و مورد شکفته باشند که ازمات در اینجا هر کس که گواه معتبر یارد منظور است مقدار جریمه گواه این دروغگو و شخصی که گواه دروغ آورده است آنست که اگر از قوم برهن باشد از اخراج نماید یعنی از دبیته بدر کنند و اگر از سه قوم دیگر باشد در ماله که مناقشه بوده از هر کدام ده بست آن بگیرد قول نارد آن که اگر چسبند می گرفتند گواهی دروغ داده باشد از هر کدام هزار پن مسی سه میه بگیرد و اگر با همین طور براسه محبت قبیل گواهی دروغ داده باشد و هم ساهس از هر کدام جو یا نه بگیرد و اگر از تری

گواهی دروغ داده باشد در محرم هاس جرمانه بگیرد اگر از روسته دوستی گواهی دروغ داده باشد  
چهار بار مقدار ساقه جرمانه بگیرد اگر براسه استفاده زن گواهی دروغ داده باشد برابر مال ساقه  
جرمانه بگیرد استفاده زن آنست که باو گفته باشند که اگر درین کار گواهی بدی ترا کنی از منم باز  
ز سینه تو خواهم بماند و در دیگر معاملات زنان مثل زنا و غیره و اگر از روسته دشمنی گواهی داده باشد  
سه برابر مال ساقه جرمانه بگیرد و اگر شخصی معاطه را خوب نمیدانست باشد و در آن معاطه گواهی دهد  
از آن کس دو صدین جرمانه بگیرد و اگر شخصی دروغ گفته که مقدمه میگذاشت خود را سال بوده و در یک  
در آن کار ساقه در میان آمده کلام شده و گواهی میدهد از آن کس یکصدین جرمانه بگیرد و باید دانست  
که هزار و دو صد و صد مقدار بر پایه نیست اینقدر چسبیه میگیرد و مقدار چسبیه من یک پن که عبارت است  
از ششاد و دویست جرمیه بگیرد و قول نارد آنکه در گواهی دادن دروغ مرتبه اول این قسم جرمانه که تفصیل  
نوشته شد بگیرد و اگر مرتبه دیگر در معاطه دیگر داده و گواهی دروغ بدیند اگر از قوم بر تهمین است از شهر خارج  
نماید و مقرر کنند که باز بدان شهر نیاید محبت آنکه از بر تهمین جرمانه گرفتن ممنوع است و اگر از نه قوم دیگر  
باشد جرمانه گرفته از شهر باز نیاید اگر از سه برن که چهری و پیش و شود و باشد گواهی دروغ داده  
باشند آنها را سیاحت بدنی باید کرد و ملاحظه نماید که در چه قسم معاطه گواهی دروغ داده اند اگر در معاطه  
انک است لیس قطع کند و اگر میانه است از بان جرم و اگر در معاطه کلام گواهی دروغ داده اند بجای  
بکشند فاما اگر اینها بعد از چند سب از بان شریایند منع کند و اگر بشنود که آن بر تهمین بعد از خارج  
ممنون باز بشنود و در یک معاطه گواهی دروغ داده و درین مرتبه عمارت خانه او را منهدم ساخته  
او را از شهر بکند قول دیگران آنکه اگر بر تهمین محبت اندک نفع خود گواهی دروغ داده باشد  
اندک که جرمانه از او بگیرد و بالا گفت که از بر تهمین جرمانه نباید گرفت و در اینجا نوشت که اندک بگیرد چون  
انک نوشته اند که اگر بر تهمین بدختر رجعت زنا بکند هزارین از آن جرمانه بگیرد پس ظاهر شد که اندک  
جرمانه از بر تهمین هم باید گرفت نهایتش تنبیه بدنی قسم زدن و کشتن و قطع اعضا بر تهمین محبت اگر شخصی  
براسه دادن گواهی آمده حاضر شد و بعد از آن یکمرتبه گواهی داده مرتبه دوم آن انکار نماید  
و گواهی ندهد یا از روسته دوستی شخصی یا به سبب دیگر گواهی میدهد بیست برابر جرماد که اگر گواهی  
دروغگو بگیرد از آن شخص بگیرد و همه جان و ثروت که بیج و جرم گواهی دروغ نداده فاما در جاییکه شخصی

کشته می شده باشد اینجا گواهی دروغ گوید اینجا آن است که مثلاً چند مسافران را بهیسه زنی اند  
و قلع الطريق تعاقب نموده اند یک سوال که و ندکه مسافران بهیسه راه رفته اند اگر او گوید بلی نوشته اند  
پس قلع الطريقان تعاقب نموده آنها را میکشند و اینجا دروغ گوید و راه غلط بنماید و جاسه دیگر  
که دو کس با هم ضاقت دارند و در گواهی راست می کشند عیث شود اینجا گواهی دروغ بدید و اگر در گواهی  
راست یک کس کشته می شده باشد و در گواهی دروغ نیز می کشند عیث شود اینجا خاموش ماند  
و هیچ گوید اگر آجه خاموش بودین و از قبول نکند در آن صورت خلاف گواهی و دیگر گواهی بدید  
تا در تمام معامله مظنه افتد و اگر بر این روش هم خلاص نشود آنچه راستی است بگوید بکن جان بدید اگر  
گواهی دروغ در جائیکه او می کشد می شده داده او را و خود را خلاص کرد کفار و آن دروغ گفتن  
یعنی هم بکند و راست حربه و مثل دیگر چیزه طبع نموده خیرات بکند و اگر گواهی بدید که گواهی دروغ  
داده باشند خواهند کراین قسم کفار و بدست محسوب نیست آئین شایان با تمام رسید

### فصل نوزدهم در بیان ترتیب اسناد

و آن بر دو قسم است یک آنکه راجع به خود داده باشد مثل فرمان و بر و آنچه دوم آنکه تسک  
باشد پس راجع به آنست که بهر راجع رسیده باشد فاما تسک و قسم است یک آنکه بخود نوشته  
داده باشد دوم آنکه از دیگر کسی نویسنده بود در تسک که بخود نوشته باشد گواه میساج  
و آنکه بخود دیگر کسی نویسنده باشد در اینجا گواه باید نوشت در بعضی با یا جسم است که در تسک  
که بخود نوشته باشند اینجا هم گواه می نویسند و آن ملک بران تسک هم گواه باید نویسنده  
تسک که بخود دیگر کسی نویسنده و متنی بنویسد که جابنین را منی باشند از یک بر و دیگر سه نه و دیگر  
باشد یعنی بر دهنه نویسنده باشد اول نام قرضخواه باید نوشت بعد از آن نام قرضدار و  
مقدار مالی و تاریخ سود و دو عدد و سال و ماه و روز و تاریخ و دو قوم و ذات هر دو که قرض خواه و قرض  
باشد بنویسد نام پدر و صنعت و خویشاوندان را بنویسد و بر این تسک هم که دیگر کسی نوشته است  
فاما بخودش در آن زمان اینقدر بنویسد که من فلان بن فلان ام آنچه در بالا نوشته اند میساج  
برخاسته خود نویسنده ام بعد از آن گواهی بخود خود بران کاغذ گواهی بنویسند که منک فلان  
ولد فلان ام این معامله گواه هستم و اگر قرضدار و گواه هر دو نوشتن بنویسند باشند باید که

بخت دیگر سے نویا نند ناما در جنو حبیب گواہان شخصیکه نوشتن نیند انداز و گوسه نویا نند و عاتیکه  
 نویا نند اینست که منکه فلان دل فلان ام بر خفا سے خود این کار کردم و آنکه می نویسد بدین روش نویسد  
 که منکه فلان دل فلان ام بگفته فلان دل فلان این را نوشتم و آنکه تسک می نویسد و آخر تسک نویسد  
 که منکه فلان دل فلان بگفته فلان دل فلان این تسک را نوشتم **ترتیب تسک تسک تسک تسک تسک**  
 نوشته باشد بگوایم درست است فاما بشرطیکه که بزود نویا نند باشد و تسک است و شخصیکه  
 از عبارت و الفاظ و معنی آن خوب خبر دار نباشد و آن خود سال نوشته باشد هر چند بخواهد بنویسد  
 منظور نیست و زرنه که بموجب تسک کسی قرض گرفته باشد از او خوش بود و الا نه پس اگر تسک  
 باشد بیرون بدین چنانچه سابق گذشت اگر کسی چارم بناید و بایند اگر بایستد بگوید که گذارشته قرض گرفته  
 باشد هر چند به کسی بگذرد و از آنیکه قرض واصل نشود آن مال را قرض خواهد بقرض خود نگذارد  
 و اگر کسی چارم و پنجم و غیره بگذرد که در قرض را بدو آن مال گذرد اگر گذارشته بگیرد اگر بقرض تسک  
 سابق بمیان حق دور دست رفت و مردم بر حقیقت تسک گواہ باشند آن تسک را از سر نو  
 نویا نند و بد اگر تسک را خوب متع نوشته باشد تسک را از سر نو نویا نند و اگر تسک گرم  
 باشد باید زوی رفته باشد یا از آب شسته باشد تسک از سر نو نویا نند و بد اگر تسک باره  
 شده باشد یا در آتش سوخته باشد تسک از سر نو باید نویا نند فاما اگر مدعی و مدعا علیه با تسک  
 تسک تازه نویا نند اگر باین مدعی نباشند و در صورتیکه تسک به مسافرت برده اند و عده حاضر  
 بنورن تسک بگیرد و اگر تسک گرم شده یا ضایع شده یا در جاسه است که از آنجا بیست آوردن  
 ممکن نیست گفته گواہان اعتبار نماید و احتیاج به تسک نیست و اگر تسک را بخت خود نوشته بود و در آنجا  
 گواہ نیست و آن تسک ضایع شده و از آنجا قسم بگیرد و بر محضر کسی که در محکم شده باشد و از آنجا صر  
 و منوط راجه و گواہ باید نویا نند و بر محضر باید نوشت که در فلان تاریخ ماه و سال فلانی بفلانی و عو  
 فلان معادل کرد و گواهی فلان و فلان حق خود با ثبات رسانیده و راست گوشتد و بر آن محضر راجه  
 و قاضی شود و گواہان نیز بر آن کاغذ گواهی خود نویسند و اگر کسی بر دیگر کسی مدعی شود و مدعا علیه  
 بر عده حاضر نمی شود یا بوقت طلب گیر نیست میرود یا در خواب چرخد و اگر لا یعنی مگوید و از آنجا حق  
 مجلس مدعی نوشته باید و ادعا باین نوشته قطع خصومت نمی شود و اگر در تسک مظنه پیدا شود

به بنید که بخود نوشته است یا خط دیگر است در جائیکه خط خودش باشد نوشته دیگر که همان کس  
 نوشته باشد مقابل نماید و اگر بخود دیگر است باشد از دوسه تنهیدگی حاصل میسر بود اول آنکه بنید  
 که قرضخواه صاحب این مال است که بنقد زور قرض بدید یا نه دیگر آنکه بنید که درین مدت از سود  
 یا از مایه چیز گرفته است یا نه و دیگر ملاحظه نماید که هرگز مال خود را میطلبید یا نه مردم بر طلب علم  
 دارند یا نه میان اینها هرگز داد و ستد شده است یا نه غرض با مثال این مقدمات بر حقیقت کار  
 وارد شد و اگر باین طرزیم حقیقت و اشکاف نشود و از گواهان استفسار نماید و اگر مدعی علیه بگوید که  
 تمسک ساخته اند و گواهان را مدعی حاضر نمی تواند ساخت در اینجا از مدعی علیه قسم باید گرفت و اگر  
 تمسک در ثابیت شده باشد یا قرض را نقد بر مال نداشته باشد که بیکبارگی ادا نماید باید که دفعه دیگر  
 هر چه بدید بر پشت تمسک می نوشته باشد بعد از آنکه تمام زور و اصل شود تمسک را پاره کند و  
 اگر تمسک حاضر نباشد فارغی نویسنده بدید و اگر زیر گواهی گواهان ثابت شده باشد آن زور را  
 بخسود همان گواهان باید داد و این تمسک تمام شد

## فصل ششم در میان آئین قسم دادن

و آن برج گونه است طحی تر از دوسه تنهیدگی آب چهار قسم زهر نیم قسم بر زمین درخت پیل  
 سواست این قسم دیگر نیز هست اما قسم کلان بچگونه است در معاملات کلان قسم ماسه عمده بدین  
 در مقدمه خود و قسم بر زمین و درخت پیل و غیره بدین قسم و تنبیه مدعی باید شود باید و باید بر  
 آنکه اگر شخصی که قسم بخورد است گویا از دور و نگو که دعوی او باطل بر آید چرا باید گرفت با قضا  
 گذشت که مدعی قسم بخورد و باز میگوید که اگر مدعی علیه بر ضا سعه خود قسم بخورد و از مدعی علیه قسم گیرد  
 غرض از اینجا بنین هر کس در خوردن قسم بطور خود راضی شود و او را منع کنند و از قسم بگیرد و اگر  
 مدعی از مدعی علیه قسم بخورد و مدعی علیه قسم بخورد باید که از مدعی علیه ادا و بداند و در حبه  
 جرمه بگیرد و در جائیکه باین سبب قسم و ماخیدن احتیاج نیست آنست که سکه گناه راجه کرده باشد  
 در راجه از قسم بخورد حاضر شدن راجه احتیاج نیست یا بر کس تمت خون و غیره شده باشد  
 در اینجا همان شخص که قسم بخورد و بخسود و جیم قسم بخورد حاضر بودن مدعی حاجت نیست در روزی  
 اندک برج بخورد از ترتیب خوانیدن برج آئینه خواهد گفت در روزی کلان قسم برایش گم باید ماند

و آن چنانست که از میان روغن که برایت برآورده و فصل آن نیز خواهد گشت قسم است و دیگر در سوله  
 اندک بر جردن قسم پاسته و پاسته یک و نیم و اما در قسم دست رسانیدن بسیار است و در دست رسانیدن  
 بخوش و دود و چوب و قسم غوم و مشک و دود و آب بسیار اصل باشد یک و نیم و اما در دست آب بخوراند  
 باید دانست که قسم دروغ است یک و نیم و دوم قسم در آب است که راستی و دروغ از آن بی ایمنی  
 ظاهر شود و مثل سوختن از آتش قرار نگیرد و مقدار همین در زیر آب باشد آن قسم است که در دست  
 راستی از آن بعد از چند روز ظاهر شود مثل آنکه قسم یک و نیم و یا بر چمن و غیره خورد و در دست صحن باشد  
 آنگاه در یک و نیم قسم در دست خورده بود و آنرا زیاده یافت قسم راست خورد است اگر دعای گویان  
 مقبول باشد آن گذراننده دعوی خود با ثبات رساند بعد از آن دعای صلیبه بخور که در آب قسم  
 بخورد و منظور نباید داشت که در حقیقت قسم دادن شخصی را که قسم بخورد از اول گیر و از او برزده نگذا  
 زده و دعای و قاضی نیز روز و بار در روز دوم صبحی بایار چه که پوشیده است غسل کنان و در  
 حضور را به پیش بر چمن قسم بخوراند و اگر معاطه سهیل باشد او را برزده نگذا و داشتن حاجت نیست  
 از روز یکشنبه بخور و در آب آتش پیش از دو و نیم و در آب تران و نیز پیش از دو و نیم و در آب  
 بوقت دو و نیم و در قسم یک و نیم و خور ایند آن آب که در آن یک و نیم و در آب تران و نیز پیش از  
 دو و نیم و در آب زهر و چهارم و نیم و در آب آتش گرم و در آب تران و نیز پیش از دو و نیم  
 بخور روز را سه حصه قرار داده اند حصه اول را پورب این گویند و حصه دوم را در حیان و حصه  
 سوم را پرا این گویند و آب آتش در ستر رت و بهین رت و بر کهارت بد و بوب در ستر  
 و گویند رت بد و بوب و بر ستر و بهین بد و در ماه چیت و میا که و گمن جمیع در میان  
 داده و خور این آب که در آن یک و نیم و اما در آب تران و نیز جمیع در ستر و در جمیع سوم  
 جایز است در هنگامی که در میان آب نداده و بواسطه تابستان در آب آتش زهر و بر رات  
 و در زهر زهر و در وقت باد و در زهر و در حیان و پرا این و ستر و حیا بجای و در  
 که مخصوص آن وقت باشد و دیگر نباید داد از ستر و بهین و ستر و بر کهارت را اعتبار باید  
 کرد و تابستان اگر گویند کمال را باید دانست و بر رات ساول و بهین و در آن را که بر کهارت  
 میگویند منظور باید که در آب تران و با آن خورده و سال و پرا این و میا که باید دانست و بهین



و بیمار را باید داد و آب آتش و آهن یا آتش گرم بچتری بدود و آب به پیش بدود و بر سفت قسم  
 و آب بشود و باید داد و زن از هر برین دور برین که باشد همان آب ترازو باید داد و خورد و سال تا  
 شانزده سال اعتبار باید کرد و پس از ششاد سال این طرف اعتبار باید کرد و هر آنگه چون از  
 ششاد سال تجاوز شد او را آب نباید داد و غول بر صاعا آنگه بر همین آب ترازو و چتری را و آب  
 آتش و پیش از آب و شور را و آب زهر باید داد و تحقیق که روزه گرفته باشد یا سخت بیمار باشد  
 یا به بیماری بزرگ گرفتار باشد یا عابد باشد او را و زمان آب نباید داد و بشکریه اگر در مناقشه  
 یک طرف زن و یک طرف مرد باشد مرد خواه مدعی است خواه مدعی علیه آب بمرد باید داد و اگر  
 در هر دو طرف مرد باشند آن قسم مرد را که روزه داد و غیره نوشت آب نباید داد و اگر در هر دو  
 طرف زن باشند زن سکه که مدعی است او را و آب باید داد و میر و من و آب آتش نباید داد  
 تحقیق که منق الغض داشته باشد او را و آب نباید داد و او سکه که محذور یا زکام داشته باشد  
 او را و آب زهر نهد این قسم آدم را از ابتدا سه مبر و من تا محذور و ابل زکام در جمیع اوقات  
 و آب ترازو باید داد و در معامله که از هر برین کم باشد آب آتش و زهر و آب ترازو نباید داد و اگر  
 از مال بر همین غیره که بدزدیدن نیت شود و شصت چیز سه دزدیده باشد در اینجا اگر بر این است  
 و آب ترازو و اگر پانصد برین است و آب آتش و آهن و اگر دو صد و پنجاه برین است و آب  
 و اگر یکصد و بیست و پنج برین است و آب زهر نهد و اما در معامله که سوا سه دزدی باشد این قسم  
 و آب جایز نیست در مناقشه داد و بسته و غیره هم اگر آب زهر و قسم بخورند احسن است اما در  
 مناقشه دزدی و امانت البته آب باید داد و در مناقشه داد و بسته ملاحظه نماید که قیمت مال  
 که بحجت آن مناقشه است با قیمت هزار ماشه ملا برابر است یا نه اگر برابر باشد و آب زهر نهد  
 و اگر با شصت ماشه برابر باشد و آب آتش بدود و اگر با شصت ماشه برابر باشد و آب بدود  
 و اگر با چهار صد ماشه برابر باشد و آب ترازو بدود و اگر با بیست و پنج ماشه برابر باشد پنج بخوراند  
 و اگر کمتر از آن باشد قسم بخوراند و در جاسی که گناه راجه کرده باشد در اجسام خود  
 در در جایی که تحت کوه باشد در اینجا البته آب باید گرفت و آب ترازو پیش در و از هر راجه  
 و اگر بر آن شخصه است که او را تحت کوه اندازی و میزد و اگر از مجلس بیرون لوم باشد در چهار

بجند و گوب و قسم و مجلس بگیرد این و ب همین است <sup>مستطاب</sup> و او ب و ب تراز و چوب ترازو  
از درخت گوزن یا دها که یا چیدن و غیره چوب که در جنگ صرف می شده باشد بکند بوقت بریدن آن  
درخت که بجهت ترازو می برد و شخصی که بر دود و طرف که مشرق و مغرب و جنوب و شمال و چهار  
باین آن چهار طرف و تحت و فوق باشد فرو برد آورده درخت ببر و نیایش با تپا بنیزد  
و چوب ترازو چهار گوشه یعنی دراز و بلند و پهن و در هر دو سر و میان آن سوراخ کند و  
بند آهن بر بد و مقدار آن چوب باید که چهار دست باشد و غسه چوب که بجهت بستن ترازو بصورت  
در وازه نصب کند باید که ارتفاع آن از ترازو چهار انگشت زیاده باشد برش ترازو ایتنا ده باید کرد  
یک پله بطرف مشرق و یک پله بطرف مغرب شود در میان  
به ترازو باید بست در زمین بطرف مشرق و در جهت مغرب  
به کند شخصی که قسم می خورد و او را در پله که بطرف مغرب است بنیاید  
و در پله دوم طرسمی گذاشته گل در آن اندازد و فاما گل به آب مثل کلوخ و اگر گل نباشد خشت  
و اگر خشت نباشد خاک زرد که در مس گرد و قبال را حاضر کرده باید گفت که از این بر وزن بکند و قدر  
آب بر چوب ترازو در هر دو طرف بجا نیکه پل را بسته اند انداخته تا حظه نماید که بر زمین می افتد باینه  
اگر نمی افتد هر دو پله برابر است بعد از آن آدم را از پله فرو و بیاید و در پستش ترازو و پوتها  
آنکه نمیزد قاضی است و قسم بگیرد و بقیق ترازو و بنید و در پستش ترازو و چیدن سرخ  
و گل و برنج و پوری صرف نماید و بموم کند بعد از آن بر کاغذ پیونید که اگر من است گوام مرا  
بالا برد و اگر در و غلو ستم تا پائین بیاورد بعد از کاغذ مذکور را بر سر آن شخص که قسم خورده است  
نگاه دارد بعد از آن شخص مذکور که قسم خورده باز بر پله ترازو سوار کند و باز اینک سه صد مرتبه  
کشت که گوید و او را در پله نگاه دارد و آن وقت را دو و از و نیم حصه یک گهری قرار دهد و اند بعد از آن  
به بنید که آن شخص با خاک سابق برابر شد یا کم شد یا زیاده آمد اگر برابر است در و غلو است اگر کم  
آمده است راست گواست اگر تقصیر کم کرده برابر است و اگر تقصیر بسیار کرده زیاده آمده است  
و اگر در ترازو نقصان نیست و چوب و غیره محکم دانسته است یکایک و وزن کردن شکست  
آن شخص که ب و ب میخورد و او را در و غلو باید دانست اگر در ترازو نقصان نبوده ترازو و دیگر

و اگر آن تر از صحبت مرتبه دیگر و مناظره دیگر نگاه دارند محبوب نیست فاما اندرون خانه و جای محفوظ  
 نگاه دارد و بر سر <sup>محبوب</sup> وادین و آب آتش شهنش را که آب آتش میدهد و را گویید که پاره شالی بهر دو  
 کف دست باله و دستهای او را لحاظ نماید تا زخم و غیره نداشته باشد اگر زخم ظاهر شود بزرگ نما  
 انجار نشان بن سراز و بعد از آن هفت برگ درخت پیل راته و بالا بر هر دو کف دست او بگذارد و بعد از آن  
 هفت بار لیسان نارسیده بهر دو دست او بر پیلر لیسان میاگرد مفید رنگ باشد و هفت برگ دوب  
 و هفت برگ خور و از چغندر دستهای او بگذارد و دوباره گل و برنج و غیره و حضرت نیز بالا سئ آن بنیداز  
 و اگر برگ درخت پیل نباشد بجای آن هفت برگ آک اختیار نماید بعد از آن شهنش که آب میخورد  
 نیایش آتش بجا آورده اظهار حق در خواست نماید مقدار آهن که بر دست او خواهد گذاشت باید که صد دم  
 وزن داشته باشد که مانند وزن دو نیم سیر شایع جانی است و خوب و صاف و هموار باشد سه بار  
 در آتش گرم کند و بار اول گرم کرده در آب سرد میکشند و باشد مرتبه سوم و فیکه آهن سدرخ شود  
 بالا سئ دست او بگذارد و آن شخص که در مشرق ایستاده باید که دامن را گرداید ساخت بطرز س که  
 پشت انگشت دراز سی او باشد فاما خط در کنار او نباشد آن شخص آن آهن گرم را گرفته هفت قدم بطرف  
 مشرق راه برود بایست هفت قدم راه هفت خط در اول بکشد تا هفت قدم بجایست مقرر بگذارد  
 از آن خط بیرون نمیدارد تفاوت میان هر خط میاید که شانزده انگشت باشد و آن خط که میکشد بصورت  
 دایره بحجت پاکذاشتن بکشد مقدار اول دایره هم باید که شانزده انگشت باشد و یک دایره بجای بکشد  
 که آن شخص بحجت گرفتن آهن اول ایستاده شده آهن گرفته است مقدار مسافت تمام زمین دو میل  
 انگشت باشد در هر دایره درجه فرش بکشد بیرون هر شش دایره آهن بنیدازد و باز گویید که او گل  
 بهر دو کف دست شالی باله اگر نشوخته است راست گواید و است اگر شهنش که آهن گرفته است آهن از  
 دست او ببرد اختیار بقیه و بجایست دیگر آن شخص بسوز و موقوف جاسه دیگر محبوب نیست فاما اگر <sup>عظمی</sup>  
 ببول نباشد باشد باید که دمی که آهن بر داشته است آن آهن از جای که افتاده است برداشته  
 بیرون خط بندزد و از سر قوسبان ترتیب او را در آب بدینا جای که آب خواهد داد که در پیشتر اینجا  
 مقرر نماید ترتیب آب آتش تمام شد و در بیان ترتیب آب شخصیکه آب میخورد باید که تا  
 ناف در آب رفته باشد و یک کس که ثالث باشد او هم تا ناف در آب رفته باشد و شخصیکه آب میخورد

آب بگوید که اگر من راست باشم راستی مرا خا هر کجی آن آب که در آن آب میگیرد باید که در و یا سه شور باشد  
 یا در یاس که آب آن بسیار تند نمی رفته باشد یا تالاب کان در آب خور و در آب که کاو و زلو و باهی و غیره  
 بسیار باشد و نباید و در عرض آب مذکور عرض آنست که آب از جاسه دیگر برداشته یا به ترتیب دیگر  
 در آن آورده باشد بعد از آن که هر دو در آب ایستاده شد و شخصیکه قسم میخورد در و بشرق در آب غوطه خورده  
 زانو سه شخص و میی اگر رفته در زیر آب باشد و یک چوب در آب قایم باید که در آن شخص دوم آن چوب را  
 گرفته ایستاده باشد تا اول باید که یک در و از چوب نابرا گوش آدمی در زمین صاف و هموار کنار آب باشد  
 یک کس تیر و کمان کند بر و از بانس باشد گرفته میان آن در و از به بایسته مقدار کمان اول یکصد و هشت  
 انگشت است و مقدار کمان دوم یکصد و شش انگشت است و مقدار کمان سوم یکصد و پنج انگشت کمان باشد  
 که از قسم دوم باشد پیکان آهن بر سر نباشد مثل گول باز مذکور یکصد و پنجاه دست نشانه گذارد مقدار هر دو  
 بست و چهار انگشت است و آن شخص که تیر و کمان گرفته ایستاده است سیر میزند و تیر سه که بسیار دور  
 بر و در تیر سه که از طرف سزا اعتبار نکنند تیر سه که باقی آن هر دو تیر افتاده است همان را حساب کند در  
 با یکدیگر اول بقصد همان باشد و باید که دو اگر از آنجا بر ناسته بجاسه دیگر شپیر رفته منظور نیست بعد از آن  
 یک کس که بسیار دونه باشد و با یکدیگر تیر این چنانچه در صدر نوشته افتاده است رفته بایستد و یک  
 همان طور در پهلوسه تیر انداز بایستد آدم دونه از آگونی که از میان پنجاه کس در و دیدن گوی معیت  
 بر باید بعد از آن که او تیر انداخت سه قدم دست بردست خود بزند و در دفعه آخر شخصیکه در میخورد در آب غوطه  
 بزند و آن شخص که در پهلوسه تیر انداز ایستاده است از آن غوطه خورده دید و محبت آوردن تیر بدو و قشیکه  
 آنجا برسد شخص دوم می که پهلوسه تیر رفته ایستاده است از آنجا تیر را برداشته و دیده پیش تیر انداز  
 بیارد و اگر تا این مدت آن شخص در زیر آب همان راست گواست و الا نه در و غلگو بشرطیکه از گوش و بینی  
 و غیره اعضا سه او بیخ نماید اگر بالا سه سر نباید محبوب نیست دور و زیکه باوند باشد این آب  
 نباید که دور در زمین پست و بلند و در زین که درخت و کاه و غیره بسیار باشد این عمل نباید کرد و تیر انداز  
 را باید که یک روز اول روز بهار و در هر پنج آب در هر روز باید که بچنجاک باشد سنجک یا در هر  
 کوهی باشد و زهر کند و زهر کشته در هر عملی در هر یک بر زمین روئیده است نباشد شخصیکه زهر بخورد  
 جنوب روئیده نشسته زهر بخورد اول بگوید که من اگر راست درست هستم پس در من کار نخواهی کرد و اگر

اگر بخت چرخ روان خورنده ظاهر شود و درونکوباید دانست اول بر خاستن موسی بر عتبات و هم عرق کند و درین  
 خشک شود سیوم رنگ بدل شود چهارم که زرد و زرد نام بقدر پنجم چشم به پوشد و او از بدل شود و کبک باشد  
 ششم دم بسیار بر آید و بوی شوره شود هفتم بیدار و بهت رت دب زهر باید داد اگر در موسم و اگر دب  
 زهر بود که سبب مقدار زهر که بخورند و درین هفت جو قند داده اند و بر کتک چار جو بد و در که گیم پنج جو  
 زهر بد و در هفت و سبب هفت جو بد و در شکر کال چار جو بد و در کتک رت هفت جو بد و زهر را  
 در روغن زرد و چید باید داد و قول دیگر آن است که از سیس پل نیم حصه بدست آورد و آنچه بدست  
 بیاید هشتم حد آن کم کرده آنچه با آن قدر زهر باید خورد و آن نیز هفت جو می شود و سی برابر زهر  
 روغن زرد و چهاره زهر باید خورد و اگر شخصی بر آید و اغشون کرده باشد یا در و سی خورد و باشد  
 مثل زهر جهر و یا چیزه با خود داشته باشد تا زهر کاکش در خوب طریق آن پے بر و پیش از زهر خورد  
 نیز بخور و یا سه روز محافظت که کند تا این اعمال تواند کرد و بعد از آن که زهر خورد تا زمانی که پانصد مرتبه  
 یک کس دست بر دست بزرگ صبر کند بعد از آن ملاحظه نماید اگر درین مدت زهر کاکش و دست گشته  
 و اگر زهر کار کرده و درونکوبود است بعده در هر دو صورت علاج او کند و اگر زهر کم داشته تمام روز  
 صبر کرده او را باید دید و اگر زهر در آن کار نگرفته و دست نموده راست گواست در اینجا ستایش و پرستش  
 نماید و بجا باید و در ترتیب دب زهر تا تمام رسید **ترتیب** قسم اول آن آب تبرک یک پیکره و بزرگ گشته  
 دیوتا کان آفتاب در گاو و غیره آن آب را سه مرتبه بیک کف دست برداشته بخورند تا آینه کردار  
 آفتاب است باشد به برین بخورند و آبے را که در آن پیکره دیوتا باشد باشد بزین و شخصی که  
 گناه بزرگ کرده باشد و قمار باز و دخل باز و حرام زاده و سیوره و شخصیکه دیوتا را قبول نمیکرده باشد و غیر  
 بخورند به تبت و غلام و پرت لوم نیز بخورند شخصی که آب را خورده است اگر تا سیوره روز و از طرف راجه  
 و حکام باز و یا بر پیشتر مثل جاری و سوغن از آتش و مثال آن با و از آنکه رسید باید دانست که در  
 بوده است و الا نه خلاف می گفت و اگر ظاهره در مال کم باشد قیمت آنرا باید دید اگر هشت روپی است  
 در سه روز و اگر شانزده روپی است و ز هفت روز و اگر دین زیاد است در سیوره روز با گش اگر از ار  
 نرسید راست گو باید دانست **ترتیب** برنج خوراندن تا ما برنج سولاسه در و دگر بری نماید و در  
 برنج نفیس اعلی را در آب که پیکره آفتاب شسته باشد در یک ظرفی ترکند و پیش پیکره آفتاب بدارد

و براسه برج طرمت می باید که از گل باشد بعد از آن که یکروز و شب بر آن بگذرد و در مشرق رویه نشسته  
 آنرا بنجاید تا مالیکه در پیش اندازد و او را بر دوشه نگاه باید داشت بعد از آن که چتر سے خایه بزرگ درخت پیل  
 از دهن برودن اندازد و اگر آن برگ نباشد بر بھوج چتر بنیاد زده و اگر از آن رنگ سرخ یا اثر خون ظاهر  
 شود و در خلق و دهن او اثر سوختن پیدا شود و لرزه بر اعضا بر او بیفتد باید دانست که دروغگو است و سبب  
 دلب پاش گرم در نظر فکیده روغن خواهد داشت باید که از طلا یا نقره یا مس یا گل باشد مقدار عمق چهار انگشت  
 و قطر اندرون او شانزده انگشت باشد و آن طرف دور باشد بخت پل روغن زرد و ماده گاو یا  
 بخت پل تیل در آن اندازد و بعد از آن از یک ماشه طلا دانه بصورت بانث ساخته در آن اندازد و بعد از آن  
 آنرا خوب بچوشاند و فیکه خوب گرم شود و شخصیکه دلب میخورد آن دانه را از میان روغن بزد انگشت و  
 انگشت ششما برآورد و بار بار با هستگی در جاسه دیگر بگذارد و اگر دست در کشیدن نه کار زده و انگشتان بزرگ  
 نسوزند و بعد از آن خفیه راست گو باید دانست اگر بانث نباشد بجاسه او انگشتی میباید زد و چوب  
 دلب بانث گرم تمام شود و در میان تحقیق نمودن تحت در جاییکه بجه تحت خون کرده باشد  
 یا در دوا و سستد یا از رنگد زماک منتم کرده باشند باید که دو پیکریک پیکر دهرم از نقره و دو پیکریک  
 او دهرم از سرب و یا آهن بسازد و اگر هر دو پیکر بر بھوج چتر بنیاد کانی است یک سفید و دهرم  
 سیاه باید نوشت بعد از قدری شیر و جوات و روغن زرد و شایش و سنگین ماده گاو و گل بر آن  
 همیشه بعد از آن هر دو بصورت زرد و گل تریا سنگین ماده گاو جدا جدا خفنی سازد و بعد از هر دو را در یکجا  
 گلی ثواب نارسیده بنجد بر دوا آنرا بنوسد باید ساخت که از یکدگر فرقت نتوان کرد و آن خم را از نوک  
 دیو تریا بر زمین پاکیزه گذاشته آن شخص را که بر و تهمت کرده اند باید گفت که یکدگر باید رنگ  
 فی الحال از آن خم برآورد و بعد از آن که در دهرم است آن شخص از تهمت مبراست و اگر پیکر  
 او دهرم برآید تهمت غلط نیست گناه از او سر زده است در جاییکه مناقشه یک نشک باشد قسم راستی  
 او بدید و اگر دو نشک باشد بر پاسه بر چمن نیست او بگزارد و اگر سه نشک باشد قسم اعمال حسنه بدید  
 یا گل از بالا سه دیو تا بر دوا و اگر زیاد ازین باشد آب را که در آن پیکر دیو باشد بپاشند بخورند  
 در صفت دلب اگر دروغگو شود جرمانه باید گرفت از هر آب و آتش و میز آن آب که در آن پیکر دیو تا  
 شسته باشند برنج و بانث گرم در هر نبردین در آب ششصد پن در آتش پانصد پن در میز آن

چهار صد پن در آب پیکر و تو باش صد پن و در پنج دو صد پن در مالش گویم که صد پن جسم باید گرفت  
اگر راست گوید بر آید چاه پن شکرانه بدو این دب و قسم با تمام رسیده

## فصل نهم در آئین بخش نمودن میراث

و ارث بر دو قسم است یکی آنکه در بین حیات شرک شود و شش پسر و بنیره و دوم آنکه بعد از فوت  
شان اگر پسر و بنیره نباشد ظاهر شود و مثل برادر و برادر چه وقت کدام کس بچه و شش قسمت کند از خود  
گفت بر همین اگر ماله که لایق گرفتن باشد مثل چوپا یا دان بگیرد و یا دیگره در سه بیجا باشد  
بگیرد تا نیکه تمام آن مال را بجز ایت مروت نکند از گناه پاک نمی شود و اگر آن مال در میراث پور شده پسر  
در نه را گناه است لازم نمی آید ماله که از پدر است اگر پسر و ماله که از مشترک برادر است اگر برادر بخش  
کرده بدو باز خود می شود و آنکه بخش کرده بدو مال این کس نمی شود اگر پدر در حیات خود از مال غیر  
متحرک پسر چیزی به بخشید و اگر برادر از آن حصه سهم رسد بشرطیکه برادر آن در هنگام بخشیدن راضی  
باشد و الا نه پدر نمی تواند بخشید اگر یک برادر بدو باز و سه خود از خانه چیزی به آورد و دیگر برادر آن  
داران حصه سهم رسد و همچنان ز سه از خانه پدر و ماله که بوقت که خدای تبارک و تعالی بیاورد  
و آن مال هیچکس شرک می شود هر آن زن نیست و اگر کسی از راه طالع العلی و فضیلت خود چیزی به یابد  
و دیگر برادر شرک او نمی شود و ماله که کسی از بخش پدر یافته باشد برادر دیگر شرک او نیست اگر شوهر  
بر ماله خود چیزی به بگوید خود داده باشد هیچکس شرک او نیست و کسی را در آن حصه سهم رسد  
فاما آن مال باید که ماله زمین و اشجار و غیره که متحرک نیست باشد قول منور که بیشتر است که پدر  
ماله که متحرک نباشد بفرماید پسر بدو یک پسر می تواند داد و اما ماله که متحرک نیست  
آزاد بفرماید ماله که پسر و بنیره یا بنیک پسر نمی تواند داد و بشرطیکه آن مال غیر متحرک را از خود  
بمیراث یافته باشد و اگر آن مال غیر متحرک را خود پیدا کرده باشد بفرماید ماله که پسر و بنیره یا بنیک پسر  
می تواند داد و اگر ماله از ترک کس نامزد آن شخص پسر و بنیره که داشت هر چه در آن مال متحرک نیست  
مثل زن و تالاب و اشجار و غیره آن پدر پسر برادر بخش کرده بگیرد و آنچه طلا و نقره و زر و پارچه  
و غیره باشد که حرکت آن ممکن است تنها پدر بگیرد و پسر بدو یک پسر از روزی که متولد شد در  
حال پدر و جد که آن مال متحرک نیست شرک می شود و اما با وجودیکه پسر خود و مال است پدر را پسر

که در آن مال تصرف کند مال غیر متحرک اگر خود بچم پدید آید باشد بعهده رفاست پس این نمی تواند داد و فایده دارد  
سه محل اگر در مال غیر متحرک تصرف کند درست است بکلیه آنکه شکلی بقبلیه پیش آمده باشد و دوم آنکه صحبت  
پادشاه قبلیه محتاج شود مشغول و در کار ثواب حرف کند و آن کار ثواب باید که مثل شتر و غنای غیر لازم و ضروری  
باشد و اگر برادران مال در میراث یافتند و از آن میان یک برادر صاحب شتر است و دیگران خرد و سال  
بسیارند مال میراث تا جایی که برادران کلان نشود صرف سینه تواند کرد و فایده آنست که براسی بر مباح کف  
در آنجا آن برادر صاحب شتر کلان صرف سینه تواند کرد مال متحرک غیر متحرک اگر قسمت شده باشد به  
اطلاع برادر کلان سینه تواند فروخت و به کسی سینه تواند داد و اطلاع براسی آنست که بزرگی برادر کلان بجا  
آورده باشد الا دیگر طلب نیست زمین را اگر کسی بخواهد بکسی بدهد یا بفروشد تا این شش خیر نباشد  
سینه تواند داد و سینه تواند فروخت و رفاست بر مردم دیه صحبت گواه گرفتن و رفاست قبلیه رفاست  
خود صریحاً باین پایه باز خود و خرد و خرد و رفاست و از آن که شریک باشند قدر سینه طلا بپردازد که در بد  
قبلیه سینه آب بدهد هر چند فروخته باشند تا طلا یا آب بپردازد که در زمین را به صورت خیرت بدهد مال متحرک  
که سینه خرد و فیه و این حکم در جمیع مال که متحرک نیست باید دانست و فروختن مال غیر متحرک منع است  
بجست آن فرزخیرات و انعام بدهد این قسمت نمودن و کدام قسمت کند و در چه وقت قسمت  
نماید پدر اگر در زندگی خود میراث را قسمت نماید مختار است و این که به پسرین کم و زیاد و حصه بدهد یا به جمیع  
پسرین برابر قسمت کرده و پدر اگر پدر بخواد که به پسرین کم و زیاد قسمت نماید قسم حصه ای و یک خیر اول به  
پسر کلان به پسر چهل حصه ای و یک خیر دوم به پسر دوم به پسر سوم حصه ای و یک خیر سوم به پسر  
سوم و پدر شریک مال را خود پسند کرده باشد فایده آنست که برادر مال را از میراث پدر خود یافته باشد این  
کم و زیاد سینه تواند داد و در عین حیات پدر پسرین را قسمت کرده سینه تواند گرفت فایده آنست که  
پدر را خواهرش مال نباشد و از فوت هر ص حیاتی باز مانده و مادر از زاییدن مانده باشد و خواهر این  
کند اگر کرده باشند آن وقت برادران بخش برابر کرده سینه تواند گرفت و در عین حیات با وجود سینه که  
خواهرش پدر را قسمت نمودن نباشد مادر هم سینه زاییده باشد اگر پدر اعمال و سینه سینه کرده باشد  
یا از شتر افتاده است یا پسرین سال شده یا به بیماری که سینه نقره شدن ندارد مثل مهر و مهر  
باشد پس این مال را قسمت نموده سینه تواند گرفت و در جای که گفت که خواهرش پدر را مال نباشد



در حیات شوهر پوشیده باشد از پیش زن گرفته قسمت کند آن جامع را مرد و باید دانست بر و بی  
 راجه این قسمت نیز نباشد مشترک باشد پس سکه که بر همین از دختر تحقیر می داشته باشد در زمین که  
 بر بعضی خیرات یافته باشد حصه نمی باید اگر پدر در عین حیات خود داده باشد بعد از فوت پدر  
 پس سکه که از دختر بر همین باشد فرزندی شده آنرا بگیرد و در سکه که بر همین در جنگ یا در تعلیم نمودن  
 شاگردان یافته باشد آن بر پسر مطلق نیست اگر از مال پدر اندکسکه صرف کرده و مال بسیار است  
 در آن صورت برادر سکه که پیدا نموده و دو حصه بگیرد و دیگر برادران یک یک حصه بگیرند اگر آن زرا را نگذر  
 سوداگری از مال پدر پیدا نموده باشد برادران برابر قسمت نموده بگیرند این مقدور براسه است که  
 چون سابقاً نوشت که اگر مال پدر صرف کرده و سکه پیدا کند برادران برابر بگیرند و در میان قسمت کن  
 مال پدر حصه که به پدرش میرسد و باشد بنیره همان را بگیرد و شلای سکه و دلیر داشت و از آن پس  
 سکه فوت شده و آن که فوت شده چهار پس دارد اگر مال آن شخص که دو پس داشت قسمت شود  
 نصف را یک پس بگیرد و نصف را چهار بنیره بگیرد حاصل کل آن یک بنیره که حصه پدر است پس یک بنیره اگر  
 شخصی فوت شده پس و بنیره که پس همان پس است گذاشت سوا س مال پدر و موقوفی آن پدر پس سکه  
 دیگر ندارد اگر آن مال را قسمت نمایند پس و بنیره برابر بگیرند اگر پس حصه خود را از پدر گرفته از پدر جدا  
 شده پس و پس آن را در مال پدر حصه نیست پس در اگر مال پیدا کرده خود را بر ورثه قسمت نمایند باید  
 دو حصه خود بگیرد و یک حصه به پس آن پدر و وقت خود قسمت نمایند گفته و از آن قسمت نکند  
 اگر از جدا سکه مانده و بنیره خواهد که از پدر خود قسمت کرده بگیرد هر چند پدر را نمی باشد یا مادر این  
 بنیره فرزندی که احوال دارد که بنیره سکه تواند که مال جدا از پدر خود قسمت نموده بگیرد اگر در حیات  
 پس آن مال پدر را قسمت کرده گرفته و پس دیگر آن پدر را پس سکه بشیر طیکه او آن پس از زمان  
 هم قوم باشد حصه خود از برادران بگیرد یا سکه که پدر و مادر در حصه خود یافته باشند در حصه بنیره  
 شود که بعد فوت شدن آنها بگیرد و اما مال مادر و قس بگیرد که آن مادر را دختر نباشد اگر آن  
 هم قوم نباشد پس حصه آن پس آن قدر که این قسم پس آن دایمده خواهد گفت باید دانست  
 و مال مادر خود را اگر دختر داشته باشد همه را بگیرد و قول نمود که شتر است که این پس از مال  
 که برادران حصه کرده گرفته اند بنیره پس همان از مال پدر و مادر تا بنا سکه رسد مال پدر را

تمامی مال مادر را تمامی و قسمتی که دختر نباشد بهین پسند بگیر و همین قسم نزدیک در جاسی که برادران  
 مال را قسمت کردند زن یک برادر دیگر که آن برادر فوت شده است محل دار و لعل را باید آورد  
 اگر پسرن جبهه خود گرفته از پدر جدا شده اند بعد از جدا شدن آنها پسند بگیر بهر سید و پنهان مال پیدا  
 شد آن مال را تمام و کمال بهین پسند بگیر و اگر پسرن حصه خود گرفته جدا شده و باز آمده باشد پدر  
 شترک شدند و یک پسند بگیر بهیم رسیده است بعد فوت پدر هیچ برادران بر بقیه است کرده بگیرند و اگر  
 پسند بگیر وجود نماید ماله که از پدر مانده بهین پسند که حصه ماله خود را پیشتر گرفته جدا شده اند آن  
 بهیم قسمت نموده بگیرند اگر مثلاً پدر سه پسند دارد و پدر حصه خود را جدا کرده گرفته اند پسند یک  
 پدر همراه است بعد از آن یک پسند بگیر بهیم رسیده آن برود پسند ماله که از پدر دار و قسمت نمود  
 بگیرند و اول گذشت که اگر بعد از قسمت نمودن میراث در خانه پدر پسند بهیم رسیده اند برادران حصه  
 بگیرند آن پسند جان را باید داشت که پدر از عالم رفت در آن مال را قسمت نمودند و مادر آنها محل داشت  
 و آن وقت مفهومی نشد و بعد از چند سال غایب شد و پسند از پسر ماله که در خانه در آن  
 باشند آن را بعد از آن وین اگر دین دادنی باشد حساب کرده حصه باین پسند مانده اگر محل ظاهر  
 تا زمان زن مال را قسمت کنند اگر پسند از پدر حصه خود گرفته جدا شده و پدر بر ماله خود  
 خواهد که با و چیزی به پدر پسند نیک باید هر چه مانده پدر را منع نمی تواند کرد زن چنانچه در حین حیات  
 شوهر اگر مال قسمت شود حصه باید بهان قسم اگر بعد از فوتیدن شوهر مال قسمت شود حصه باید  
 اگر زوی در غیره از شوهر خود و یا قسمتی باشد نصف حصه به پدر اگر شصت فوت شده پسند گذشت  
 از آن جمله سیکه گفته اند باید که آن برادر دیگر را که در آن کتبه مال را قسمت نمایند اگر دختر  
 مانده که کتبه آن کرده اند باید که پسند آن مال را قسمت بکنند و از حصه هر کدام چهارم حصه گرفته  
 آنرا کتبه بکنند و اما چهارم حصه از بخش جان برادران دختر سه رسد که نزدیک مادر متولد شده باشد  
 اگر چنین فوت شد زن سه و پدر سه و دختر سه گذاشت و آن دختر را کتبه آن کرده اند باید که  
 مال آن بر چنین اموال حصه بکنند بعد آن ربع یک حصه به پدر و پسر و اگر زن سه و پدر یک و دختر  
 ناکتبه مانده مال آنرا سه حصه بکنند و ربع یک حصه به دختر و پسر و اگر زن سه و پدر دو و دختر یک  
 مانده مال آنرا سه حصه بکنند نصف یک حصه به پدر و دو دختر و پسر اگر زن بر چنین یک پسند از دختر بر چنین

یک دختر از دختر حقیری مازده مال آنرا هفت حصه بکند بعد از ربع حصه آن دختر و چند باقی را  
 همان پسر بگیرد اگر از زن دوم هم پسر می بود چهار حصه پسر می که از دختر و سیم است میگفت  
 و سه حصه پسر می که از دختر حقیری است می یافت سابقا گفت که اگر دختر نکند باشد چهارم حصه  
 از پسر کرام برادر بگیرد باز میگوید که اگر درین صورت مال بسیار باو می رسیده باشد پسر نقد که  
 در آن نکند البتة باید داد و یا بعد از بدید میگوید که چهارم حصه باید داد و پسر بسیار است شعیب  
 اگر پدر در حیات خود مال خود را برود و شش بخش می کرده باشد پس بدختر نکند امیر قد که رضای او باشد  
 بدید و اگر بر سیم از دختر چهارم برین دختر پسر داشته باشد مال او داده حصه بکند چهار حصه پسر و دختر  
 بر سیم و سه حصه پسر دختر حقیری و دو حصه پسر دختر پیش و یک حصه پسر دختر شود و بگیرد و اگر پدر در  
 حیات خود را بین پسر می چند داده باشد آن یک حصه هم باو نباید داد و اگر حقیری از دختر سه برین پسر  
 داشته باشد مال را شش حصه باید کرد سه حصه پسر دختر حقیری و دو حصه پسر دختر پیش و یک حصه  
 پسر دختر شود و بگیرد و اگر پیش از دختر و برین پسر داشته باشد مال او را سه حصه بکند و دو حصه پسر دختر  
 پیش یک حصه پسر دختر شود و بگیرد و شود در سوا سه دختر شود سه تا نه گرفت مال او را پسر آن را بگیرد و غلام  
 با سه که بر سیم بصیغه خیرت یافته باشد از سوا سه پسر می که از دختر و سیم برین باشد و دیگر و غنی از  
 گرفت و در سیم که سوا سه خیرت بر سیم داشته باشد به پسر می که از دختر شود و متولد شده است  
 از آن زمین حصه نباید داد و درین زمین پسر حقیری و بیانی حصه نمی یابند اگر در قسمت نمودن  
 یک مال را مخفی کند و بعد از قسمت آن مال ظاهر شود آنرا هم برادران برابر قسمت کرده بگیرند و  
 اگر آن مال را برادر کلان مخفی کرده باشد آن برادر از آن مال حصه نباید داد و اگر هم از و جرمانه  
 بگیرد و اگر دیگر برادر میان یا خود مخفی کرده باشد آنهارا نیز حصه ندانند چه میگیرد و اگر زن بی محبت  
 بی پسر می از شوهر دیگر الطرز می که در آچار او می باشد نوشته پسر هم رساند آن پسر او را بدید  
 میگوید آنکه شوهر او این زن است و او هم آنکه از پسر هم رساند آن پسر از مال برود و دختر  
 قول نمود که همیشه آنست که زن بی شوهر دوم اختیار نماید در زمان قدیم واجب عالم و ناصح  
 منسی برین هم رسیده بود آن علی از شایع شده بود شوهر دوم گزیدن منع است اگر نکند باشد  
 باشد و بعد از نام زد کردن شخصی که نام زد کرده اند آن شخص بهیروز دختر اند بگیرد که نکند

بعد از کنهائی بهیچ وجه بشود و مبنای او سابقه و وقت امر و کردن نام سه کسی پس و دختر  
 بر زبان را زده و افشون خوانده و امر و سیکر و زدن و آن صورت که پس میر و آن دختر را به گیره کنه انباید  
 برادر خود یا کمالان همان پس را که از آن دختر و لا و بهم رساند کمال که گنگ است درین وقت بهر سان  
 آن قسم و لا و نیز منع نموده از همان ملاحظه و در وقت پیش از هفت بهمان زمان سه کسی با بنین برده  
 افشون میخوانند اگر فاصله چند روز در میان نام گرفتن سه کسی و هفت بهمان زمان شود و پس میر و باز  
 آن دختر را به گیره کنه انباید که قول اصح آنست که دختر را پدر و دختر زده که گرفته بیکه  
 نامزد نمود و پیش از کنهائی پس را که با امر و شده بود بهر دو آن پس از مر آن که او را ندارد و این  
 گفته که از پدر و خود و این او را به هم خرمی رسانید و دختر نیز قبول کرده باشد و زده که دختر از شوهر  
 گرفته بود آنرا نیز و دختر و پس از آن را بجایه دیگر کنه انباید که در برادر آن شوهر از آن زن او را  
 بهر سان پس بر دوازده قسم است بیکه آنکه از خود زن منکوحه که دختر هم قوم باشد هم رسد و  
 آن که پس بر دوازده قسم است که از دختر باشد از او اسه گویند بجایه پس بر دوازده باشد شوم که  
 زن از محرم پسری بعد از مردن شوهر بگزیده که در آچار او بجایه در صدر او مقدمه و پیش  
 نامزد نمودن نوشت از شوهر دوم هم رسانیده باشد چهارم آنکه زن از بد فعلی در خیفه پس بر دوازده  
 هم که زن پیش از کنه شدن بد فعلی بهر سانیده باشد اما از قوم بهر سانیده باشد از این جهت ششم آنکه زن نیز بخود  
 تفصیل نیز بخود و آچار او بجایه نوشته شد کلیه آن که او را بکنه اگر دوازده باشد به هم آن که پدر و  
 مادر پس خود را به گیره در قبیل خود داده باشند آن پس همان شخص سے شود و ششم آنکه پدر و  
 مادر پس خود را فروخته باشند بیکه آن را گرفته بجایه پس بر دوازده نماید و پس خود را به بد هم  
 آنکه پس بر دوازده بجایه خود داده پس بر دوازده آن شخص نیز قبول کند هم آنکه ششم آنکه  
 که مادر و پدر ندارد و او را به پسری خود فرو داده و او را و پدر آن معلوم باشد از هم آن که زن  
 براسه خود کنه کند از آن محل خبر از نیت و پس هم رسد از هم آن که شیره خوار به بجایه  
 افتاده باشد و آن را آورده به پسری خود بر دوازده و نیز دوازده گویند پس بر دوازده بیکه  
 همان برن باشد اگر در برن اختاف باشد درست نیست بخش میراث را بهین ترتیب قیام  
 باید کرد و از بد پس از دین دومی نگردد اگر اولین نباشد و بهین بگزیده اگر دین نباشد و بهین بگزیده

اگر حوسن نباشد چارمین بگیرد علی هذا القیاس تا دوازده و همین ترتیب شرادو کند و اگر از سه پسر  
 پسر دختر تا بحال پسر برداشته باشد بعد از آن از زن پسر بهم رسد پس هر دو آنرا نیز میراث  
 بگیرد اگر شخصه از سه پسر یا بچه نگیرد پسر که از ابتدا سه چارم تا دوازدهم گفته پسر بهم رسد و بعد  
 از آن از زن تنگوجه حلال حاصل شد چارم حصه میراث آید و اگر اینها از زن متقوم  
 نباشند نان پاره آید و او قول سری بشن آید اگر پسر صلیبی که از دختر متقوم بهم رسیده باشد باشد  
 دیگران که نه گوته پسر باشند باید داد و با وجود آن پسر هیچ نباید داد و اما نان پاره بدو و همین ترتیب  
 شرادو کند اگر پسر صلیبی از دختر متقوم هم باشد و زن نیز از او فعلی پسر بهم رسد ساینده باشد بر پسر  
 ششم حصه میراث باید داد پسر که بدیگر سه داده باشد تا بحال پسر و در دوازده مال برقی  
 حصه نمی باید بخشید و اگر پسر نباشد و خواهد که کسی را بر پسر بر دوازده مال تنگ و دوازده مال یا بزرگ  
 اختیار نماید دوازده گوته پسر باین نموده است مگر یک که اگر بر همین دوازده دختر سه برهن و همچنین چنان  
 از دختر و برهن و بیش از دوازده و یک برهن داد و نباشد دیگر گوته پسر آن اختیار نماید اگر بر همین چهری  
 و بیش از دوازده و یک پسر باشد و دیگر هیچ پسر از زنان دیگر نباشد تمامی مال بان پسر نماید و باین  
 زیاده بر هم حصه آن پسر آید و باینکه اگر بر همین دوازده دختر چهری و بیش پسر باشد و از دیگر زن  
 هم قوم پسر نباشد تمام مال را آن پسر بگیرد و اگر شور و راه پسر هم رسد و پدر بخواد که با دوازده مال خود  
 حصه بدو سه تواند داد و اگر فوتیه باشد پسر سه که از زن اصیل است نصف یک حصه با میراث  
 پدر و اگر سواسه آن پسر داده دیگر پسر نباشد تمامی مال را آن پسر بگیرد اگر بنبره از پسر اصیل داده  
 یا دختر یا دختر داده داشته باشد مال را بنبره و آنها به دستور یک گشت بگیرد و بان پسر نصف یک حصه  
 بدو بدو در خانه بر همین و چهری و بیش اگر داده پسر بهم رسد پدر اگر بخواد که با حصه بدو باین نموده  
 و اگر بدو فوت شده باشد آن پسر هیچ نباید برادران اگر بخوانند آن و پاره و سید و باشد  
 بر چند سواسه پسر داده پسر که نباشد پسر داده میراث نمی آید اگر از پسر سه قسم پسر که نام نباشد  
 تمامی مال را آن پسر بدو زن چنان است که بفرز مقرر باد که شده باشد و اگر زن نباشد و دختر  
 و اگر دختر نباشد مادر و پدر با با وجود مادر و پدر دیگر بگیرد و اگر آنها نباشند برادر و اگر برادر نباشد  
 برادرزاده و اگر برادرزاده نباشد مردم قبیل و اگر مردم قبیل نباشند خویشان قبیل که جدی

گویند و خوشایان مثل ارمون و غیره اگر خوشایان نباشند شاگرد و گشاگرد نباشد مرد میک یا بنا کما طم  
 خوانده باشد مال تنوفی را بگیرند و این حکم بر هر چهار برن است و اگر بپسر نباشد زن اخیل را بپسرسد  
 که روزی که شوهر فوت شده است بر سال شلر و ده میکروه باشد و اگر زن بدکاره باشد مال شوهر را  
 با و نباید و او اگر چند برادر یکجا باشند مال را با هم قسمت نکرده اند و از آن میان بیک فوت شده  
 یا فقیر شده رفت ز سر که از زن آن برادر باشد با و نگذارند و بانی را قسمت کرده بگیرند و از آن نفقه  
 بآن زن میداده باشند اگر برادران جدا باشند و مال را هم قسمت کرده باشند و بگیرند و از آن مال  
 آن برادر که فوت شده یا فقیری اختیار نموده حصه نپسرسد تمامی مال او از زن او بگیرد و اگر زن فقیر  
 مردن شوهر شوهر دیگر بگیرد پس مال آن را خسر او که این مرد پس او و دیگر و بقیه مال پس او بگیرد  
 بلکه مخصوص از زن است هیچکس را و از آن شرکت حضرت و آن شش قسم است شش آنکه زیور سه  
 یا مال دیگر بوقت کفایت نمودن پدر بدتر خود یا خسر او که آن زن داده باشد و دم آنکه بعد از کفایتی فوت  
 دوم از خانه پدر آورده یا خسر بد شویم آنکه شوهر بقیه خود و مخصوص زن کرده باشد و با و داده  
 باشد چهارم از مادری چشم از پدر و ششم از پدر خود چیز سه یافته باشد اگر شوهر زن غنی بوده  
 و آن شوهر فوت شده زن او را همان قدر که اوقات گذارش شود باید و مانند تمام مال با و نباید و  
 از یک پدر بجهت یک جمع کرده باشد و یک نکرده فوت شد پس زن را باید که آن مال میان هم تقسیم  
 کنند و سوا یک جمع دیگر صرف نمایند اگر از زنان که بلا تفصیل گفت هیچکس نباشد آن مال  
 را چه بگیرد اگر آن میت را که هیچ وارثی ندارد و زنی مانده است که آن زن را شوهرش از خسر  
 زن محض نموده است را چه آن زن از مال میت نان و نفقه بدد و آنچه بجهت شلر و حوا صرف  
 شود از مال او را چه بدد و اما مال بر همین شرطی را را چه بپسری و اگر و در شلر و حوا و دیگر چیزها  
 شرطی قسمت کند اگر شخصی چند زن دارد و بیک از آن پارساست و دیگران بدکاره و آن شخص  
 فوت شده پس از وی تمام مال او از زن او پارسا بگیرد و دیگر زنان نان و نفقه میداده باشد  
 و اگر چند زن با و نباشد مال را برابر قسمت نموده بگیرد و اگر شخصی مرده است و پس از وی هیچ برادر  
 شرک بوفست او از چه جدا شود و تمام مال او از زن او که بطریق کفایتی زن شده باشد بگیرد و اگر  
 زن نباشد و خرد و فلان اگر و خرد از زمان مختلف القوم باشند پس چنانچه بد پس آن که از و خرد



و بسیر مال اور در صورتیکہ آن شخص قرار داده باشد کہ تا آخر عمر در بر حصہ چرخ بسیر و معلوم نگردد و اگر قرار  
 داده باشد کہ بعد از چند سہ ترک بر حصہ چرخ کرده گریست خواہد شد پس مال او را بدو بگیرد این شخص را  
 کہ بان پرست و سنیا سی بر حصہ چاری باشد بواسطہ این و از مال کہ بر اسے ہر کدام جدا گشت و ارشے  
 نیست و بیکدیگر و اگر مال اینانیہ پیدا کرد از یک آسرم گذشتہ دیگر آسرم فیت و در میان آسرم مرد و بان  
 آسرم آخر باعتبار باید کہ دیگر چند بار بودہ اند و مال از میان قسمت نمودہ ہر کدام جدا شد بعد از ان  
 باز دو برابر یکجا شد مال آنانیہ نیز یکجا شد و یک بر دو فیت شد مال او را بدو دوم حصہ کردہ گردو  
 تمامی زن کو نہ و اگر آن زن حل داشتہ باشد مال قسمت نکند و اگر حل بودہ است و باہر شد مال قسمت  
 شد بعد از آنکہ زن زیاد برادر یا باید کہ حصہ و جدا کردہ بدو این قسم شریکت شد کہ مرنہا بین چند برادر یا بنیان  
 و پسیر یا برادر ہر چند کہ شریکت شد و در برابر دیگران از خود دوم و یکم گذشتہ و سوم یا ہر چہ از آنکہ از او علم شد و سوا از اینہا  
 او را و ارشے نیست باید کہ مال او را ہر دو برابر بر بنش کردہ بگیرند و اگر برادر شے کہ از یک مادر است ہر آہ  
 و دومی علم شد پس بہ برادر دوم چرخے رسد تمامی مال را ہا بن برادر بگیرد و اگر ہر سہ یکجا شدہ باشند  
 یکجہ فوت شد و دو برابر کہ سیکہ از برادر است و دومی از مادر علم شدہ ما ند پس مال برادر متوفی را برادر سے  
 کہ از او را متولد شدہ است بگیرد و برادر دوم نہد اگر چہ برادر بودہ اند و اسے از میان یکدیگر قسمت  
 کردہ اند ہم جدا شد نہ و باید یکجا شد نہ سیکہ از ان میان فوت شد یا سنیا سی شد با خود ہر یک مال را میان  
 قسمت نمایند حصہ و را جدا کردہ مال را قسمت نمایند بعدہ مال و اگر طریق مقرر بقیم اموال قسمت نمایند  
 و در برابر ان اگر برادر سے بہین صفت موصون باشد با و حصہ بنیرسد نان و یا چہ با و باید و اخفات  
 مذکور نیست عینی نیست یعنی مرد و اولست کہ بہرین یا ہر چہ کے را گشتہ باشد شمشیکہ اگر مرد و پیدا شدہ باشد  
 سیکہ پاسے مادر زاد و یوانہ فائز الحفل کوثر شمشیکہ مرض لاعلاج شدہ مثل عین و سچے روگ شمشیکہ  
 سنیا سی یا بان پرست شدہ باشد شخصے کہ پذیرا گشتہ باشد یا بر اسے کشتن پذیرا کردہ باشد شمشیکہ مادہ  
 کشتہ بر شمشیت کردہ باشد کہ گنگ شخصے کہ حواس خندہ شدہ باشد از امر جاری و غیرہ رفتہ باشد یا بنیان  
 و کہ گنگ آنست کہ از شکم مادر بنیان کردہ گنگ متولد شدہ باشد ازین چارہ عیب اگر یک عیب ہم  
 قبل از تقسیم شدہ باشد و از حصہ خود ما برادر ان نان و یا چہ با و میدادہ باشند اگر بعد از تقسیم از علاج توبہ شود  
 حصہ و را بدو ہر دو حصہ و از از یک بعد از اخراجات باقی ماندہ از سر نو قسمت کردہ بدو ہر دو حصہ



بخت خواه مرد باشد خواه زن باوصه نماید و اگر ازین برادران معیوب پسری بے عیب معلی از  
 زن حلال متولد شود و حصه پدر خود را بگیرد ازین معیوبان خسته که بهر سدا و رپوش نمودند گفتند  
 کرده باید داد و زن این معیوبان را مال و نفقه باید داد و در میان ترتیب قیمت مال زن باید  
 که زن از بخت و جد زریس یا بنده والی اینها بیست و شش آنکه اول نوشت بقیم آنکه اگر شوهر زن بگیر  
 نخواهد می باید که بخت کند از زن دوم هر قدر صرف شود زن اولین همان قدر زود بدین زن زوال  
 زن میشود و با در حصه خود یافت باشد یا چیزی را خودش از مال خود بخرد یا بشود در بعضی جا رسم است  
 که چیزیست براسه دختر خود از خانه شوهر و خسر گرفته بود از این دخترتد بیند آن مال نیز از میان  
 دختر است و از سبب و مانع که بعد از نکاح شدن زن از قبیل شوهر یا بآن مال همان زن تلقی  
 دارد اگر زن بپیرد مال او دختر بگیرد و اگر دختر نباشد دختر و تر اگر آنهم نباشد بنیره و دختر بگیرد و اگر  
 آنهم نباشد پسر و اگر پسر نباشد بنیره و اگر بنیره نباشد شوهر و بعد شوهر نکاح از طرف شوهر  
 یا خویش رسیده باشد بنیره بگیرد میگوید که اگر زن من بچه چهار قسم نکند بیکی نکند شده باشد بنیره  
 و از دختر از اولاد و تر و ارث نداشته باشد مال او را پس بگیرد و اگر از اولاد و پسری نداشته  
 شوهر بگیرد و در اولاد دختر سابق نوشت که بچه قسم دختر بدو همان تریب و اینجا برعکس است آنچه در  
 محل تفاوت نمود اینست اگر زن مرد و دختر از دامدگی صاحب اولاد و دختر دوم و اولاد دارد  
 پس تمامی مال مادر را دختر که اولاد دارد و دیگر تفصیل چهار قسم نکند ای این است بر اصحاب بوا و دیوانه  
 او که بوا و پراچایت بوا و اگر شوهر نباشد باور و غیره اهل قبیل شوهر هر کدام نزدیک باشد بگیرد  
 ورنیکه چهار قسم بگیرد بیکی نکند شده باشد و بهر دو از جانب دختر و اولاد داشته باشد مال را  
 مادر و پدر و بگیرند و اگر مادر و پدر نباشند از خویشان مادر و پدر هر کدام قریب نزدیک داشته باشد  
 و دیگر تفصیل چهار قسم نکند ای ذکر اینست اگر بوا و گاند حرب بوا و راجیس بوا و پراچ بوا و زور  
 که پیش از نکاح ای از دامد شوهر و خسر و تر حیت و تر گرفته باشند بعد از فوت شدن او آن مال را  
 برادر حقیقی دختر که بگیرد و اگر برادر نباشد مادر و بگیرد و اگر مادر نباشد خواهران دختر بگیرد و اگر زن  
 بپیرد و از دختر رسد و از دختر دومی او دختر رسد مانده باشد تفاوت در قسمت نیست آنچه در حصه  
 مادر و پسر بدان دختر بگیرد و اگر زن مرد و از و خسر و دختر همان و تر مانده پس از تر باید بد

و دختر و خسر قلیله و نه اگر زن بر چنین که آن از قوم شود و باشد بمیرد و از اولاد دختر و پسر کسی نباشد  
مال از آن دختر بر چنین مذکور اگر آن دختر از زنیک از قوم بر چنین بوده و آئیده باشد بگیرد و همین ترتیب تا اینکه  
از قوم چهری و پیش گرفته باشد مال آنرا را باید دانست یعنی دختر و پسر اعلی بگیرد و دختر برین زن و پسر  
بگیرد و بشهریک از آن زن اولاد نمانده باشد قرض بعد و این سه پسر به هم و اگر از دیده مال نمانده باشد  
بعد از این درین حال از دختر بگیرد و از پسر درین پدر قرض نگیرد اگر خنجر و دختر خود را بکسی نامزد کرده باشد و خواهر  
که برگردد و از آن جرمانه باید گرفت و آنچه از طرف شوهر خرج شده باشد یا شود و پس بداند اگر در شوهر  
که با او دختر نامزد کرده باشد عیب ظاهر شود و شوهر نکند یا امید در آن عیب نیست در آن صورت اگر برگردد و  
معیوب نیست و آن عیب در آچار و عیای مفصل نوشته شد و اگر بعد از نامزد کردن و دختر بمیرد و مال  
پیش از کنهائی مثل نمیکد و غیره داده باشد و پس بگیرد و نماند آنچه از جانب شوهر خرج شده باشد بخیر  
و اگر از جانب شوهر چیزی در دختر داده باشد آنرا بشوهر و پس بگیرد و نماند آنچه از جانب شوهر خرج شده باشد  
و آنچه مال آن دختر باشد بشهریک آن مال از طرف جدا و بی و غیره یافته باشد برودن او بگیرد و اگر برادر  
نباشد مادر و اگر مادر نباشد پدر بگیرد و اگر زن در قید حیات باشد و در بعضی جا که گفته شد شود شوهر  
مال در آنجا که بگیرد و باین است بشهریک بشوهر مال نداشته باشد و در و پس او را اختیار دارد و اگر خواهر  
بدهد و اگر نخواهد بدین مکان نیست در قحط مالی بحجت پرورش قبیل و بحجت صرف جنگ و کار و عیال  
که فرد باشد و قبیل شوهر بدارد و باید که شوهر در قید باشد اگر کسی را زن در حیات باشد و خواهر  
که زن و دیگر را به خود کند و حال آنکه در زن سابق عیبه نیست باید که با و زود و در ارضی سازد  
مقدار زنیک زن به پادشاه که آنجا بحجت کنهائی دوم صرف شود زن اولین بدهد و اگر پیشتر چیزی  
داوه باشد آنرا بخر گرفته بقیه بدهد و از آن زن دیگر بخواد پس زرا از آن زن میشود

### فصل است و دو هم در میان حقایق

چو در میان کهن سال و گدا و بان و مقدمان هر دو دیر و مقدمان دیات جوار رحمت  
کرده باید گفت که شمع سازند و بر حد انکشت یا بجهوس شالی روزی زمین بکنند اگر درخت  
ملک باشد آن را قرار دهند و الا نه مقرر کنند که مقدار سه زمین اقل و ده بماند ملک دیگر  
از خاک یا سنگ در هر قدر نماند یا شسته از خاک سازند یا پاره زمین را کند و خاک بسیار

یا ستخوان در زیر زمین بکنند سرحد چهار قسم است شش یک سرحد شش باره و دهم سرحد دهم ششوم  
 قطع زراعت و غیره زمین چهارم حدود حویلی و خانه و آن هر چهار از پنج چیز نوشته میشود و ششیکه آن که  
 از خلاصت درخت بزرگ نوشته شود دهم آنکه آب شل دریا و ناله و تالاب و چاه یا بل باشد  
 سیم آنکه انگشت یا بجهوس پوست غله شالی یا ستخوان یا سنگ در زیر زمین فرو برده باشند چهارم  
 آنکه هر دو کس در برابر یکدیگر بکوبند باشند سرحد خود را و دیده واقف شده باشند پنجم آنکه راجع به رهن  
 خود سرحد متقرر نماید و در سرحد شش قسم مناقشه افند ششیکه آنکه کسی بگوید که در اینجا از پنج بگیه  
 زمین من زیاد است و دومی بگوید که از پنج بگیه زیاد نیست مناقشه دهم آنکه کسی بگوید که زمین  
 من پنج بگیه است و دومی بگوید که از پنج بگیه کم است مناقشه سیم آنکه کسی بگوید که در اینجا پنج بگیه  
 زمین از من است و دومی بگوید که زمین آن در آنجا نیست چهارم آنکه کسی بگوید که این زمین از من است  
 و کسی درین دخل نکرده احوال بزرگ متصرف شده است و در جواب بگوید که من همیشه متصرف  
 بوده ام مناقشه پنجم آن که در سرحد مناقشه بنفذه ششیم آنکه کسی بگوید که این زمین در حد من است  
 و دیگری بگوید که نیست اگر مناقشه در حد و دهم باشد مفید مان و دیات جوار  
 آن را باید طلبید و اگر مناقشه در سرحد قطع زراعت باشد نیز از همان  
 جوار آن قطع باید طلبید و اگر در حد و حویلی باشد نیز همایگان را باید کرد  
 اگر کن سال در هنگام رفع مناقشه حدود را نباشد برانگیزد و اینجا حاضر بوده یا جوانی خود شخص کرده  
 باشد در وقت مناقشه از همان جوان باید پرسید و همان جوان را بجا کسی سال باید داشت  
 اگر شخص صاحب زمین یا خانه بوده و آنرا بکسی داده یا فروخته است یا بخواه دیگر ترک آن نموده  
 است و بعد ازین حال باین شخص که بعد از آن خوانده و لین صاحب آن ملک شده و باید که مناقشه  
 شده و بجهت استغفار حد و خوانده اولین طلبیده باید پرسید و دیگر که رفع مناقشه حد و دیگر  
 باشند و درین کار عمارت داشته باشند آنها را هم بجهت رفع خصومت حد و باید طلبید و مسافر  
 و گاه بانان و کشتی بانان و بیلداران و مارگیران و کسانیکه از غله محرقی اوقات میگذرانند و سوار  
 آن دیگران را که در صحنه حاضر بوده بجهت تحقیق نمودن حد و باید طلبید و درخت که بجهت  
 تفریق حد و متقرر باید کرد و باید که از قسم برپا بپای یا در خاکه و سیل یا سال یا درخت خرمای یا در خاکه

از آنها شیر برشته آید یا با نس یا خند سر کند و باشد و اگر درخت نباشد یا دشتی نه در هر حد را باز و حوض  
 پوست گا و بز و در سه حد زیر زمین می کنند رسال ریزه یا دشت و کنکر و ریگ و سنگ هم و هر  
 زیر زمین می کنند و نفوذ بعد از دفن نمودن ضایع نشود آنرا بحجت تفریق حد و در زیر زمین باید کرد اگر  
 در مناقشه حد و ازین علامات که گفته شد چیزی ظاهر شود همان را معتبر باید کرد و اگر علامت ظاهر  
 نشود چو در همان و مقدمات و غیره آنها را که گفته شد جمیع نمود باید گفت که چارکس یا مبحث یا ده  
 کس لباس سرخ و حایل گل سرخ پوشیده هر کدام قدری خاک زمین مناقشه را بر سر گذاشته حد  
 و از آن میزد و اگر مدعی شاهد یا در گفته همان را اعتبار باید کرد و از آنیک شاهد باشد از دیگر کسی نباید پرسید  
 و اگر شاهد نباشد از چو دهری باید پرسید و اگر چو دهری نباشد از مردم و از همسایه استفسار نماید  
 اگر در همسایه دیده عینی ظاهر شود از همسایه آن همسایه محبوب پرسد و اگر یک کس خوب عاقل فاضل  
 درست کرد و در دست گفتار باشد و با معین و اقبال داشته باشند بجای چارکس همین کافی است  
 باید کرد و اگر در روز و بار و در روز و هم لباس سرخ و غیره چنانچه گفته شد بپوشد و حد و بر آن  
 اگر آب بوزد و علامت حد و در ضلع کعبه و باید کرد هر حد و وقت باشند آنها از روی  
 قیاس و قایل بان حد و پی برده وقت سازند یا اندازه زمین آن دیده وقت شده تفریق حد و  
 باید کرد و عبارت آنست که طرف مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال بر مقدار گز زمین نوشته اند و هر  
 که مناقشه پیدا شود همان قدر پیورده باید و شاهد مناقشه حد و زمین آنست که درین چند چیز وقت باشد  
 یا نقش زمین آنها که بجهت روشن یافته بود مقدار زمین اندازه نصیب آنها بنگاهم اینق زمین آنها که  
 در عاقلیه باشند آسمان مکان اندازه حد و در بعد آن زمین قسم داده از شاهدان دیگر باید پرسید  
 اگر در یک نیم ماه آنیک شاهدی و از دیگر لباس سرخ پوشیده حد و مشخص نمودند یا چو دهری آن مقدار  
 که حد و مشخص کرده اند از آن کسی از طرف راجد و در و الشون یا نقد یا شوی مثل سیارسی و مردان  
 شخصی از قبل و غیره است گو باید دانست و آن حد و مشخص شده و الا نباید دانست که آنها در سرخ  
 گفته اند حد و مشخص شده و از روی نگوا نقد و چهل پن که از اجزای دهیم سانس گویند چرمانه باید  
 گرفت نهایتش از هر کدام که در رخ گفته اند جدا جدا نقد چرمانه بگیرد و اگر گواهان خوب و معتبرند  
 اگر گواهان بنی حد از رفع مناقشه آمده گواهی خلاف گواهان سابق و او نه حاصل از منزه مشخص باید کرد

و از گویان اول جزمه باید گرفت و از سر کلام گوید و در عکس و در حد بین جزمه بگیرد اگر آنها یکدیگر زمین  
 و خانه را بگیرد و داده اند در استفسار نمودن حد و در دین گویند از آنها اوجم ساهن جزمه بگیرد و آن  
 اگر از دین بدین می شود اگر در یک در صحرا اوقات غیر سیه برسد و دین گویند از آن جمیع اوجم ساهن  
 جزمه بگیرد این مردم صحرائی را شاید نباید داشت و گفته این بار قیاسی مناقشه نکند تا پیش استفسار حد  
 از اینها باید کرد و اگر کسی از ترس شخص یا رعایت شخصی یا شوق گرفته حد و بنای از سر کلام او تم ساهن  
 جزمه بگیرد اگر کسی نادر است حد و شخص کرد و باز فایز شد که از آنها دانسته قطع معامله نموده اند از آنها  
 جزمه بگیرد و معامله از سر نو مشخص سازد اگر گواه و علامت هیچ ظاهر نشود و از جوار و سه قسم و فرست  
 حد و مقرر نماید یعنی از بیان مدعی و مدعی علیه یا شافیه قسمت کرده و بعد اگر بدانند که از قسمت نمودن  
 زمین مذکور بدین سبب و بر آن و خراب خواهد شد و می ران آن قدر رفع مقصود نیست پس قسمت نکند و همان کسی  
 که تصرف است و اگر از دور مناقشه باغ و گلزار خانه و بالا خانه و چاه و باولی و زمین بازاری مثل چوگان  
 بازاری و غیره و خانه عاریتی مثل سرسره و غیره و در و مثل نادران خانه همین ترتیب حد و شخص نماید  
 و اگر کسی بعد از تشخیص حد و خلاف نماید در حد و دیگر کسی دخل کند از آن جزمه باید گرفت و در صورتیکه  
 نادر است خلاف کرده است و حد بین که او تم ساهن است جزمه بگیرد و اگر بنور تصرف شده باشد  
 یا قصد بین جزمه بگیرد و اگر شخصی میخواسته باشد که بعد از تشخیص حد و در حد دیگر کسی دخل نماید مردم  
 او را منع می کرده باشد الا گفته مردم قبول نکرده آنرا بگیرد و از آن جزمه او تم ساهن بگیرد و اگر زمین  
 بسیار است بزرگتر گرفته باشد و ذکر آن عمل از سر زده باشد و گفته مردم قبول نکرده صاحب این ظلم  
 پیدا نشود و با آن که گفتن یا از در و به خارج نمون و چو مناسب و اندک یا بر پشانی او را غنیمت یا قطع اعضا  
 کند اگر کسی بخوابد که از صاحب زمین زمین خریه یا را لکان گرفته چاه و باولی یا نالاب یا ندر آب بخت  
 نفس خلائق بسازد و صاحب زمین هیچ وجه نپذیرد یا که از صاحب زمین جزمه بگیرد بخت آنکه زمین کم  
 از دو کسی بود و دفع بسیار بخلائق و حدود اگر زمین بسیار میرفت باشد و دفع کم از آن چاه و غیره که بسیار  
 متصور باشد منع باید کرد و نذر آب و در قسم است بلکه بخت جمع شدن و در زمین آب به بند زده  
 آب آلوده از زمین بدو راه آن آب به بند نماند راحت از سازد و اگر نذر آب شکسته باشد و شخص بخوابد  
 که از تعمیر نماید باید که از صاحب نذر آب بخت نماند و در نذر آب اگر در نذر نماند از آب جاز

گرفته تعمیر نماید و اگر بجه اجازت تعمیر نماید صواب نمی باشد و آنچه از آن آب مثل زراعت وغیره پیدا شود از صاحب نبیاست باید که صاحب بند متصرف شود و در صورتیکه صاحب بند و رشت و بنا حاصلات دارا به بگیرد اگر یکی زمین یکی را حصه خود مقرر کرده بهجت قلبه رانی بگیرد و بگفته خود نکند یعنی یک بار قلبه رانی کرده به منظور گذارد و موسم زراعت بگذرد باید که هر قدر نفع که از آن زمین بصاحب زمین برسد از آن کس بداند منافع خود و تمام زمین

## فصل بیستم در بیان منافع و خسارت چهار پیمان و گسار و پیمان

اگر گاو میش زراعت کسی را بخورد باید که هشت ماشه مس جرمانه بگیرد و اگر ماده گاو بخورد چهار ماشه مس جرمانه بگیرد و اگر بز و گاو میش زراعت بخورد و ماشه مس جرمانه بگیرد باید که آن جرمیه از خاوند چهار پیمان را به بگیرد این ماشه عبارت از هشت ماشه است یعنی در هشت ماشه از جمله هشت حصه یک حصه است جرمیه بگیرد این را بستم حصه پن نیز گویند باقی دیگر برین قیاس نماید این جرمیه در جاسه است که در خوشی گاو بانان زراعت بخورد و اگر گاو بان دیده و دانسته زراعت بخورد سره ماده گاو و گاو نیم و از سره گاو میش یک پن و نه سوز و گاو میش و گاو ساله و بچه گاو میش ربع پن جرمیه بگیرد و اگر از آن که جانور خورده است باز اسید نمیشدن و باز آوردن دارد سره گاو میش دو ماشه سره گاو یک ماشه سره بز و گاو میش و بچه گاو میش نیم ماشه جرمیه بگیرد اگر جانور زراعت را خورده و شب در همان زمین نشست تا صبح شد در هر دو صورت آنچه گفته است اگر باینها بچه همراه باشد ده نسبت آن جرمیه بگیرد و اگر بچه همراه باشد چهار برابر جرمانه بگیرد اگر جانور گاو قرق را بخورد برابر زراعت جرمیه بگیرد اگر خر و شتر باشد از آن نیز برابر گاو میش بگیرد جرمیه براسه را به مقرر کرد و بصاحب زراعت هر قدر مال نقصان آمده باشد آن قدر از صاحب بخشا نور بداند یعنی هر قدر غش و بجهوس که در اینجا پیدا می شود گاو بانان را بتیغ خوب نماید و کمک بسیار بزند قول صحت است که اگر از خانه صاحب چهار پیمان جانور برآمده جاسه از بخورد و از خانه جانور جرمیه بگیرد و اگر گاو بانان براسه خورند نیز بده باشند و این صورت از گاو بانان جرمیه بگیرد و گاو بانان را بتیغ بکنند و معمول زراعت در جمیع صورتها بصاحب زراعت از خاوند چهار پیمان باید دانند و در صورتیکه جانور بخورد و مال نقصان شود زمین را بصاحب زراعت داد و زمین منافع شد از بجهوس

و غیره هر چه پسر صاحب جانور بگیرد اگر زراعت متعل میسر دوزراعت سر راه دوزراعت نیست  
 که در نزدیکی آنکه محبت بودن گاومیش جاسه ساخته باشند صاحب زراعت فار بندی و  
 خندق اگر کنار آن زراعت نکرده باشد و جانور دزدانستگی صاحب جانور و گاودان بخورد  
 در آنجا جریمه و تاوان هیچ نباید گرفت و اگر در آنستگی آنها باشد پس از آنها جریمه برابر جریمه دزد  
 بگیرد و اگر فار بندی و خندق را برهم زده و جانور زراعت بخورد و سر چند دزدانستگی باشد چنانچه  
 اول گفت جریمه بگیرد زراعت که متعل دیده باشد و اگر فار بندی کند صاحب زراعت را باید  
 که در کنار آن آفتد را بلند فار بندی کند که شتر تواند دید و سوراخ آن قسم که خاک و سنگ در آن  
 دهن تواند انداخت در آن نگذارد و آنچه در قسم جانور که در آنجا پشته باشند باشد که تازه اندیده  
 باشد جانور که اگر در خود افتاده و شتر گشته که در خود باشد جانور که در گلیت آسمانی یا سلاخی باشد با وجود که  
 آنها موجود باشند فیصله و پسر جانور که یک چشم باشد جانور که کوزه پشت باشد جانور که  
 علامت عجیب از همیشه داشته باشد این قسم جانوران اگر زراعت به خورد تاوان بر هیچ  
 نیست و در وقت تعریف شتر و گاو و گاو دزدانستگی و گاودان را باید که صبحی گاودان و غیره جانور را  
 شتر در محبت جرمیدن هر دو وقت شام آورده بهان دستور شتر کرده بدید و از بهیجری و بان  
 جانور که گشته یا در جاسه زبون مثل گل و لاسه و غیره افتاده و مرد و قیمت از آن گاودان بگیرد  
 و اگر اراجره سایانه گاودانان سر بیداده گاویک ماده گاودانیده کلان بدم سر بیداده گاویک  
 یک ماده گاودانیده بدید و شیر و زهر هم به گاودان سیداده باشند تفصیل ضایع شدن جانور که در آن  
 از گاودان جریمه باید گرفت که کند گرم در جانور افتد و بسیر و شیر نند یعنی در جائیکه شیر باشد  
 آنها بر در معاضه افتاده بسیر و زبون شد و عقوبت باید و بسیر و از بهیجری گاودان و زهر و اگر  
 دزد و زهر بر داید که گاودان دزد را نباید در آن صورت جریمه بگیرد اگر نخواست بر شیر و بسیر و شتر  
 و گوش جانور را آورده و بجا دزدان نباید یا پوست یا علاسته که در آن جانور باشد آنرا آورده نباید  
 و در جائیکه گاودان جانور را ضایع و کم کرده و تاوان مال بهاسه خود را گرفت را به از آن گاودان سیر  
 و نیم جریمه بگیرد و در جائیکه مویشی باید چراند اینست در زبینه که مرد و دیده منع نکند  
 در زبینه که را به و رضا داده باشد براسه بر زمین گرفتن گل و گاه و بهیجری از مال هر کس که باشد

بر بایست بشیر لیک بر همین گاه را در جاسه چراگاه گاه آن نیاید بجهت خوراک ماده گاه خود و بهیچ  
بجهت صرف هوم اگر خود نداشت باشد و گل بجهت پرستش و تو مادر کار داشته باشد بر همین اگر  
سیود در کار داشته باشد پس او باینکه که آنرا از خندق و غیره محافظت ننموده باشد بگوید اگر  
تامی زمین و دیده را از راجعت بکن خوب نیت اندک بجهت چراندن موشی نامزد و رع نگاه باید داشت  
اگر مال کسی را که آن کس مال خود را قرق کرده و این مال از قسم طغ و بهیچ و گل باید داشت و او  
بر همین اگر کسی بگوید دست او را باید برید در هر چهار طرف او قناده نگاه دارد و بهیچ در هر طرف معتقد  
کمان افتاده باشد باقی برین قیاس و اگر شهر باشد مقدار چهار صد کمان در اطراف او قناده نگاه دارد

مناکات از قسم خوشی یا نام رسیده

### فصل ششم در بیان مناکات و غایبانه مناکات و فقر و غنی شدن

امانت شخصی را به رفعا صاحب مال بفروشد مال کسی را که آن مال اند صاحب مال گم کند و باشد  
و دیگر کسی در جاسه او قناده نباید و بفروشد مال کسی را که در دیده و یا کشیده بگیرد و بفروشد اگر شخصی آن مال  
خرید و است و صاحب مال متلع خود را پیش و بستاند باید که حکام اطلاع داده بگیرد و بفروشد شخصی که  
آن مال خرید و است بر حقیقت اطلاع نداشته باشد بعد از اثبات مال بخادد باید و باید اگر مشتری آن مال  
از شخصی خرید که باطل کفایت آن مال نه اشتیاق به بهای کسی و سبب متلع گرانی بهای خرید و یا در گوشه  
خلوت خرید ننموده و یا به وقت مثل شب خرید کرده آن مشتری را که آن قسم مثل شخص غایب  
خرید و دزد باید نداشت و بگوید دزد باید کرد و بگوید لازم است که هر کس چیزی را که خرید نماید ببرد و اطلاع داده خرید  
نماید شخصی که دعوی مال خود و کند سبب باید که صورت رفیق مال خود را با ثبات رساند بعد از آن با و بگوید اگر  
کس و این قسم مال خود را که در بالا گذشت پیش کسی بستاند و ثبات رساند مال با و بگوید و میند و شخصی که  
این مال را خرید و بود باید گفت که توان پیش کدام کس خرید بودی آنرا بهای اگر حاضر ساخت و بود  
از آن جبرمانه بگیرد و در از آن دزد و این ماند و اگر حاضر نکند بستاند و بگوید باید گرفت تا بر سرده حاضر کند و  
اگر حاضر نکند فروشد بجهت و در حال اطلاع نیست یا بگوید بستاند و بگوید بستاند اگر اطلاع سرزم چنانچه قسم  
خود فروخت است خرید و بستاند آن مال را صاحب مال بگیرد و اگر دفعه یا بجهت دیگر چنانچه بالا گذشت بستاند مال بدو بپردازد  
آنرا از دستبار کرد و بگوید اگر شخصی که دعوی کرد و دعوی او با ثبات رساند و در و حکومت مقدار پنجم حصه آن مال که



برائے ان مناقشہ کردہ لوگوں میں جہانگیر و

فصل اول

در میان آنکه کسی دزد را گرفت و مخفی ساخت و حکام ظاهر نمود و اگر کسی دزد را گرفت و پنهان داشت  
و بجا حکم ظاهر کرد و مال خود را ادا نمود گرفت از آن شخص نمودن شش بن جرمانه باید گرفت و اگر مال شخصی  
بزرگی رفت یا گم شد و آن مال را مردم را بجا اعتدای به سرانیده پیش آید و دزد باید که در تمام شهر سزا  
گراینده آن مال را را بجا نیکو امانت نگذارد و اگر در عرصه کیال صاحبیل به سر سید ششم  
گرفته متاع مال را صاحبیل بدو اگر در کمال بهیم سید آن مال را را بجا تصرف شود بعد از کیال اگر بیا  
با هیچ غنم و اگر آن مال از برهن باشد تا سه سال امانت نگذارد و دو وقت و پس دادن در سال اول  
و از دهم حصه و در سال دوم و دهم حصه و در سال سی و ششم حصه بگیرد و در سال تمامی مال را را بجا  
تصرف شود این مرتبه پیش ازین بتفصیل نوشته شده اگر جانور یا داه و غلام شخصیکه گرفته باشد  
و مردم را بجا نرفته آورد و اگر آن جانور از آن قسم است که رسم او بگفته باشد سر هر جانور چهار  
بگیرد و از شتر و شیر و داه و گاو و میش باشد و پن بگیرد و سر بز و گدھی ربع پن بگیرد و سر هر غلام  
و داه پنج پن بگیرد

فصل نسبت و ستم

در بیان آنکه شخصی که خبری داده باشد و خواهد که آنرا پس بگیرد و آن را بر چهار قسم است یکی آنکه  
خبر قابل دادن باشد دوم آنکه قابل دادن نیست ششم آنکه در موثاری برضای خود داده است  
چهارم آنکه برضای خود داده باشد و پس گرفتن آن منع نیست مالمیک لاق و دادن نیست آنست که  
اعتیاج قبلیه به خبر میدهند تا از وی خبر خود را نباید داد و دوم آنکه اگر داد داشته باشد کل مال  
عین یعنی مال خود را تمامی نباید داد و ششم آنکه مال را اگر بجهت شخصی داده باشد بگره بدین  
شخص که مادر و پدر و نیز باشند یا زن یا پسر داشته باشد یا اطفال داشته باشد براسی برورش آنرا  
هرگز که زود پیدا نشود بهم رساند و اگر گناه لازم نمی شود و امانت کسی را نباید بخشید بلکه اگر باریت  
آورد و باشد که نباید بخشید مال را که از کسی گرفته باشد نباید بخشید اگر کسی چیزی را  
داده باشد بگیرد را باید که بمردم اطلاع داده گیر و خصوصاً مال که متحرک نیست آنرا هیچ کس خبر

سوده بگیرد اگر مال که لایق دادن است بکسی بدهد و باز بخواد که واپس گیرد واپس نباید و باید  
 و اگر مال را بجهت کسی نمیده باشد و آن شخص بعد ازین حال مرد و شد آن مال را با و نباید و اگر قسم  
 اگر چیز را بدهد باشد واپس نگیرد گرفت بپای چیز و داده باشد و آن مال را مستحق شده باشد یا  
 و اگر نه بکسی بعد خدمت داده باشد و شمال شده بکسی مثل با و فروش و غیره و چیز بخرید از و  
 هر بانی بکسی مثل از و چیز داده باشد بکسی باینکه نفی رسانیده یا مال را داده و چیز داده باشد  
 بجهت ثواب خیرات داده باشد مالیکه باید و دشمنان و گوناگون است و اگر بخواد واپس بگیرد مالیکه از  
 بیم و برش مثل آنکه در قید بوده داده باشد و مالیکه از و غصب داده باشد صورتش آنست که باید  
 شخصی دشمنی دارد و پس بکسی چیز بدهد یا با و آزار برساند پیش از رسیدن آزار واپس بگیرد  
 مال که در تمام از اندوه داده باشد و او ای چیز که در آن وقت و آن آن گفته باشد مالیکه  
 در بیماری بوقتی که زنده است آزار بر تیر بوده داده باشد و او ای که بجهت خیرات داده باشد  
 رشوت ناما آن رشوت کسی که بگیرد که اگر بمن چیز نخواهی داد کار تو ضایع خواهم که در خنده وادی  
 بطریق منزل داده باشند چیز که خورد و سال داده باشند آنرا شانه و ساله باید دانست چیز که سپرد  
 یا پس که همراه پدر بده باشد و زن و داده و غلام داده باشد چیز که احمق داده باشد برادر  
 خورد که همراه برادر کلان میماند داده باشد چیز که مست داده باشد چیز که دیوانه یا ناکمل عقل داده  
 باشد بجهت هم سازی بکسی داده باشد و انکار ساخته نشود شخصی که بگوید که من چاره میدانم  
 و چیز با داده و آخر ظاهراً شود که او دروغ گفته بود مال که بجهت معرفت قوم و جگ یا خلق  
 چاه یا بجهت اعمال حسنه دیگر گرفته باشد و او در غیر معرفت نماید چیز که بجهت خیرات <sup>۱۲</sup> شکل  
 کرده باشد یا چیز بجهت کار و بکسی که قبول نموده باشد و آن شخص کار او را ساخته باشد باید که  
 این بدهد و اگر درین ضمن پیش از آنکه او مال بکند بپای و زور شده او باید و پاسبان مالیکه  
 بزور گرفته داده زور گرفته باشد یا بزور گرفته باشد یا بزور گرفته باشد یا بزور گرفته باشد  
 خسته دیده باشد یا بزور دست کسی چینه سفته و خسته باشد و تنگی که زور آن  
 زبردست بر طبع شود و دست بدهد بر سر گرد و همچنان هر چه بدهد زور کرده باشد  
 بر آن همین حکم است +

## فصل سبب هفتم در بیان مناقب که در خریداری بهر

اگر خریدار بخواهد که مال را در ایس برده روز اول و ایس بخواند و اما بشریکان چیزی را از جایی بپاشد  
نگرداند و باشد مثل آنکه پارچه گرفت و آنرا پارچه ساخت علی بن ابی‌طالب اگر دویم سوزد ایس بپوشد  
مسئله ای خود کم کرد و ایس بگیرد مثلاً اگر کسی او بپوشد خرید و بود که بپوشد گزاشته است و نه بپوشد  
بگیرد و اگر بخواهد که در روز سیوم و ایس بپوشد آنچه روز دوم میدارد و بپوشد آن گزاشته مال خود را  
بگیرد و بعد از روز سیوم بپوشد و این حکم بواسطه این چیز است که نوشته میشود و تخم غله اگر خوب  
باشد تا بعد از روز دهم و این آلات تا یک روز شتر و گاو و نه و غیره جانور که از آن شیر سرخه دو ششند  
تا پنج روز و چهار ساعت روز و ده تا یک ماه و چهار پایان که از آن شیر سرخه دو ششند تا سه روز  
غسل نام تابانند و روز و ده تا قطع زراعت و مرکب سواری و پنگ و مغز و شات تا ده روز  
اگر خریدار بخواهد که ایس بدو مال خود را بپوشد و ایس بگیرد بعد از مدت مذکور که بواسطه هر کدام جدا  
نوشته این مال بر میگرد و دو مال را که خریدار استخوان نموده و خوب تحقیق کرد و بگیرد و بپوشد و بپوشد  
خواه یک روز و آن گزاشته باشد خواهد بود یا لازم آلت که در وقت خریدن خوب استخوان نموده  
باشد شرط و عدد و تحقیق در میان نماید

## فصل سبب هشتم در بیان ترتیب محراب و آن حق النصار

اگر فلان را بزرگتر بجهت ساختن چیزی داده باشند همان قدر که داده بود و ایس بگیرد و بپوشد آنکه  
کند و آتش نموده و اگر بزرگتر کم بود چنانچه یا مالیکه بزرگتری گاه باشد از بزرگتر باید گرفت اگر  
مصدق بپوشد و داده باشند و بپوشد حق النصار بدو در بپوشد از صد پل بپوشد بپوشد حق النصار بدو و از صد پل  
سرب بپوشد بپوشد حق النصار بدو و از صد پل مسیح بپوشد حق النصار بدو و از صد پل حق النصار بدو  
بدو و این مثل سرب باید آلت اگر زیاد ازین بگردد باز بپوشد

## فصل سبب نهم

در بیان آنکه در لیسان و لیتم و غیره بجهت ساختن محراب و پارچه و غیره داده باشد اگر صد پل بپوشد  
پیشم یا سوت یک داده باشد باید که محراب و غیره را یکصد و ده پل بگیرد و اگر صد پل سوت مبارک داده  
باشد یکصد و پنج پل یا پارچه بپوشد اگر سوت یا لیسان یا لیتم یا لیتم صد پل داده باشد یکصد و شش

پارچه و غیره بگیرد و این حکم در ریشمان پشم و سوت برابر است تا ماکمل ایارچه را ناسته وزن  
باید کرد و اگر پشم و سوت بجهت کشیده داده باشند کشیده است که بالا سه پارچه میدوزند و پشم  
بجهت بافتن شال داده باشند پس نام حصدان کم میشود یعنی از سی توله یک توله نقصان میشود  
و اگر پشم و سوت را بجهت بافتن داده باشند وزن نه نقصان می شود و نه زیاده می آید  
و چیزیست که از پوست درخت و پوست علف با زدن مثل ریشمان سونج و غیره در آن نه زیاده  
میشود و نه کم می آید اگر این مراتب در جمیع اشیاء نام گفته شود و بطول بکشند تا بر آن گفته شود  
که رسم ملک و جنگام و ضابطه هر عا و محمول هر ملک و دیوه از روی فصد گاه اهل بود

### فصل سی ام

و در بیان آن که توکر و تار کرد و علام و غیره چند قسم است و هر کدام چه خدمت بجا آورد  
آن بر پنج قسم است از آن جمله چهار کس شیکه آنکه بجهت خوردن علم سبزه و غیره پیش کسی باید دوم کرد  
که بجهت آید اگر فتن بخار سه یا چهار سه و غیره پیش کسی باید سیوم آنکه زر گرفته خدمت بکند مثل توکر  
یا زرد و چهارم آنکه کار نمز باشد تا آن کار فرما صاحب را بناید و خدمت این کار فرما مثل داروغه یا  
محصل ضرور در آن و غیره گرفته است خدمات عمده بجا آورد و پنجم غلام است و او خدمات زبون مثل  
آنکه پس عروزه بردارد و جاروب در خانه میدهد و بانه زبون مایک را پاک سازد و کلیه آن که هر خدمت  
که خواهد غلام بفرماید و آن غلام پانزده قسم است توکر و ضرور و بر سه قسم است شیکه آنکه برقی بسته  
خدمت بکند مثل سپاه و این اول است و دوم آن که تمام ضرر معان از راعت بکند سیوم آنکه با بر و از  
مثل ضرور و تفصیل پانزده قسم غلام نیست شیکه آنکه از دانه خانه پیدا شده باشد دوم آنکه خزیره باشد  
سیوم آنکه شخصی داده باشد چهارم آنکه در حصه میراث یافته باشد پنجم آنکه در قوط سالی غلام کرده  
خود را با داده باشد ششم آنکه شخصی غلام خود را پیش کسی بگردد داشته باشد هفتم آنکه بیکه باید بگوید  
که با را از قرض خلاص کرده غلام خود بکن ششم آنکه در جنگ فتح کرده به بند آورده باشد هفتم آنکه  
در شر و بدین کسی قرار بدد که اگر سن با خود بدهد غلام تو باشد و او بایر نهد و ششم آنکه بر ناسه خود داده غلام  
شود یا زده بدهد آنکه اگر کسی سفاس و حرم گذاشته گریست شود را جدر باید که آنرا غلام خود بکند  
و اگر زده بدهد آنکه بر سه معین کرده شخصی خود را در غلامی کسی قرار داده باشد سیزدهم آنکه با خود زده

اخلاص غلامی قبول بکنده گوید که بمن نان و پارچه میداده باشم غلام شود چاره دهم آن کرده و زر گرفته  
 خود را بفیاضی شخصی قرار بدین پانزدهم آنکه خود را خود فروخته غلام شود اگر کسی که زبده غلام کرده باشد  
 غلام نمی شود آنگاه غلام باید کرد اگر کسی پیر که فرقت یا زبده آرد و بعد از مدتی غلام نمی شود  
 آنگاه غلام باید کرد و غلامی که جان صاحب خود را از ملک نجات دهد باز او میشود و مثل آنکه شیر سے قصه کشتن  
 کرده باشد یا زده می کشته باشد غلام غلام بکشد بعد از مردن اقا سے خود از میراث بهره می یابد  
 غلامی که بکشت نان و پارچه بر فاسد خود داده غلام شده باشد اگر ترک نان و پارچه او را بکشد یا بشود  
 نانا پنج خود داده باشد همه را جواب گوید غلام شود قول نادر آن که زده خوراک نباید و پس گرفت اگر زده  
 کرده است همان خدمت عوض خوراک است و اگر خدمت کرده است خوراک و پس بگیرد غلام میکند و اگر  
 گرفته است اگر صاحب او زده داده غلام بکشد بصاحب اولین باید زده غلامی که جان صاحب خود را از ملک  
 غلام کرده باشد اگر زده خانه پیداشده باشد هم آزاد می شود و هم در مرتب میراث حصه می یابد و  
 شخصی را که در حق مالی خوراک داده غلام کرده است اگر خواهد آزاد شود پس از ابدان سے دلالتی بر چیزی  
 باشد ادا سے آن نموده زده و قول نادر آن که اگر این غلام قلم سال خدمت نموده باشد دو بار  
 بداد آزاد باید کرد و غلامی که در بدل ادا سے دین خود غلام شده است اگر مقدار دین مذکور با سود و جواب گوید  
 غلام می شود سه قسم غلام می کشد که بر فاسد خود غلام شده باشد و هم آنکه جنگ کرده به بند  
 آورده باشد سی و هم آنکه با سه داده غلام شده باشد اگر بدل خود بگیرد و را بفیاضی بدین غلام می شود  
 غلامی که با عودت معین غلام شده باشد بعد از مردن آنرا ادا سے شود شخصیکه داده و اگر غلام شده  
 باشد اگر داده را نگذارد آزاد می شود اگر صاحب بر فاسد خود هر قسم غلام را که نخواهد آزاد بکند آزاد  
 میشود و سر حیات آزاد کردن غلام باید که بسو را از آب برود و غلامی که بایستد اقامت او آن بسو را  
 برداشته بزند بسو بکشد بعد از آن برنج و گل نیز با سه سر غلام بنیاد زده و سه بار بگوید که آزاد  
 کردم و بگوید که چند قدم برو و تسبیحی را اگر غلام کرده باشد بهیچ وجه آزاد نمیشود  
 اگر این غلام بر پیشانی بکشد آزاد میشود برین زبون را برین اولی غلامی نمی تواند کرد برین اولی را  
 برین زبون غلام میشود و شلای برین از برین چهری و بیش و شود و چهری از بیش و شود و بیش از  
 برین شود غلام میتواند گرفت بر عکس این نباید کرد و اگر تسبیحی که در حرم تسبیح گذار شده باشد

اورا چهری غلام خود کند آیین کار کرد و شاگرد و سوار و غیره یا سال حضرت که مقرر بود که شاگرد پیش او سوار  
 علم بایموزد اگر در کسر ازان مدت یاد گرفت باید که تا آنجا که آن مدت نشو و از پیش او سوار و درین مدت  
 آنچه که پیدا کند با دست او و خودش از خانه او سوار و بخود و شاگردیکه برضای خود و او و پدر و قبیله  
 بیاید او را تعلیم باید که در اگر شاگرد و کوز در دست که براسه تعلیم مقرر کرده بے رخصت اوست و بجا  
 برود و او را بنیاد نماید و اگر قبول نکند بجهانم گفته متنبه او و بجا فرزند او را پدرش نماید و خوراک میداده باشد  
 بعد از مدت که مقرر نموده باشد رخصت شده برود و این شخصه که بحسب خواندن بید و علوم پیش کس  
 بیاید و را عمار او و هاس نوشته شد

## فصل سی و یکم در باب چهری و غیره خلاف حکم

اگر راجه بر همین فاضل و دانشمند و غیره علوم را در شهر خود بجا بدهد و بایستجای او سرانجام کرده قرار  
 بدهد که باین مقرر زلیست نماید و آنچه در کتب نوشته اند و ضابطه که راجه مقرر نموده خلاف آن نکند  
 یا راجه بجا بماند از بهیمنان بایستجای سبب انجام نموده و فرمود که از خوراک مسافران خبر دار شوند و اسب  
 اندین ملک نگذارند که بملک عظیم برود و اگر آن بر بهمن و جماعت خلاف قاعده و مکنه از شهر خارج بایزد  
 و آنچه داشته باشد از او باید گرفت و اما اگر تفسیر سبب ازان بر بهمن سرزده باشد از شهر خارج نماید بر ما  
 فقره بنوده چهل باشد علایق شش نشک کوئی یا مصلحان فقره از مصلحان فقره یکصد و شصت باشد  
 میشود و از جرمانه گیرد و راجه را لازم است که بر سر هر گز و دوشل مصلحان و نیازان و غیره سردار شل  
 چو دهری مقرر نماید و اما مردم خوب مقرر در برگزیدگان سبب دار براسه خیریت و خوبی مصلح  
 و بهر حسی که بگوید مردم را لازم است که گفته او قبول بکنند اگر کسی از مردم آن قوم گفته او را قبول نماید  
 ازان جرمانه باید گرفت و مقدار این جرمانه او هم سبب است که بکنند و بهیمنان باشد اگر چو دهری و  
 مقدم پیش راجه بیاید راجه را لازم است که حاجت او را برآورده و بحرمت زود رخصت بکند اگر راجه  
 بیک برگزیده خلی و او یا بیک و بهیمنی و او یا زبسته یا نیا بنشیند و گفت که بر صبیح قرار مان برگزیده قسمت  
 نماید آن چو دهری و مقدم تغلب نموده خود متعرف شدند راجه را باید که یا زود و یا بر تغلب از او  
 بگیرد و اگر ازان راجه را باید کرد و اساعمال حسنه باشند و کار س که بکنند موافق حق و حساب  
 بجا آورند و پاک و پاکیزه و فاضل باشند و طایع نباشند راجه را لازم است که گفته این

مستعدیان عمل میکرد و باشد و بعد مردم خود بخوبی که از گفته مستعدیان تجاوز نمایند نسبت بشود و چو در حق  
و کاتب اهل حرفه قرار عده دو کاغذ سپاه را می رسد باید که براسه آنها انجمن قرار بدهد که در آن صورت  
و صرم آنها از خود اگر خلاف آئینه که راجع براسه آنها مقرر کرده باشد بکنند مال اجتماعی گرفتار شمر  
و و به بر باید که و اما اگر یک مرتبه ازین با تفسیر سبب بر نهاده اند که در باب بر همین که خلاف قاعده بکنند  
چنانچه گفته بر باید که گرفت و اگر باز عمل بکنند و دام خلاف قاعده و میگرداند باشد تا مالی گرفته و در خارج بگذرد

## فصل سی و دوم در بیان صنایع و کسب و کار و خدمت و کسب

از باینکه عطف یا اجوره نیابند صنایع به هم سپرد اگر شخصی براسه کار عطف گرفت یا اجوره وقت  
و آن خدمت بجا نیاورد و قبول نماید و دست بچهار داده آنها باشند باید گرفت و اگر خدمت بجا آورد و دو  
عطف یا اجوره نیافته است آنچه مقرر کرده باشند بآنها سپرد و اگر خدمت بجا نیاورد و دو عطف یا اجوره  
نیافته است درین صورت هر قدر عطف یا اجوره قرار داده باشند از آنها تاوان باید گرفت و قول دیگران  
در خصوص آنست که بنور قدس که مقرر کرده بود از چهار عطف یا اجوره بدین توکران است  
که فرموده باشند از آنجا بیاورند و چیزی که سپرده باشند بجا نیاورند و اگر عطف یا اجوره و غیر  
بشخص نکرده بکس خدمت زراعت و سوداگری فرموده و آخر وقت صنایع شش پس از عمل زراعت  
یا سوداگری و غیره آنچه نفع پیدا کرده باشد و هم حصه با و بداند و اگر خلاف گفته اقا س خدای  
بجاسه غیر مقرر و در مصالح مشد و قیمت اصل لغت آن نمود در اینجا تا اختیار دارد و اگر بخواهد  
تمامی عطف یا اجوره بداند و اگر بخواهد تمامی نگیرد و اگر از نفعی که اقا خیال کرده بود زیاده آورد پس از  
عطف یا مقرر چیزی که دیگر با و بداند اگر بکس از یک کار سه چنانچه مذکور نصف روز با و بداند  
و کس از آن جایز شده اند و چیزی که کس تمامی آن کار را با انصرام رساند باید که اجوره و نسبت کس  
آن چیزی که کس بداند و اگر آن کار تمامی ساخته نشد پس تفاوت اجوره و دو کس وضع کرده گیر  
و اجوره چیزی که کس بداند اگر بکس از یک کار سه چنانچه مذکور رساند آن مال از چیزی که او ضایع  
شود تاوان باید گرفت و اگر از آن مال را گرفت یا آفت آسمانی بر سر آن آمد چنانچه آب ببارد  
آتش بر داکشتی در دریا غرق شد و امثال آن در بین نمودن تاوان نباید گرفت که فرستادن از کس  
شکست و ماله که در آن بود مثل بر سر دریا غرق شد و امثال آن در بین نمودن تاوان را باینکه مراد اقا

و غیره بواسطه فروغ از کبار بگیرد و اگر به سپاه چیرے سپرده باشند که بجایه برسانند و این  
چیرے از آن مال ضایع بشود از آنها تاوان باید گرفت و اگر را به نال را گرفت یاقت آسمانی بر سر  
آن مال آمد تاوان نباید گرفت و الا نه بگیرد و اگر کبار یا مزدور فروخته و اگر هموند از آن تاوان باید  
گرفت و اگر کبار یا کرایه کش کرایه مقرر نموده چیرے قلیل یا بیشتر بیک گرفت و بر سر وقت حاضر  
نشده و اگر بجهت کار کتختائی کرایه کرده است پس از نهاده بستاند و کرایه که مقرر شده باشد  
تاوان بگیرد و اگر بواسطه کار کتختائی کرایه کرده باشد و صورتیکه هنوز دانه نشده اند و هرچند  
و کرایه دیگر بهر سید جفتم حصه کرایه تاوان بگیرد و اگر در راه بعد از روانه شدن هرج بکند چهارم  
حصه کرایه بر سید بگیرد و اگر در نیمه راه حرکت بکند تمامی کرایه انچه می شده باشد از آنجا جبران بگیرد  
و در جمیع صورت آنها چیرے نزد اگر مرکب کرایه کش یا کبار جایا شود گناه آن نیست تاوان  
نباید گرفت همچنان کرایه کش حاضر شده و کبار و مزدور حاضر آمدند نهایتش شخصی که بکرایه و اجوره  
گرفت بود آنها را قبول نباید به ترتیبی که از آنها جبران میگرفت بهمان نسق از آن شخص بآنها بماند  
اگر مزدور بیمار باشد و کار و خدمت کند از آن بهشت سرخ طلا جبران بگیرد و اگر مزدور بیمار باشد  
و کار در خوق مانده و همان مزدور بعد از به شدن انکار را بانصرم ساینده اجوره را باید داد

### فصل سی و دوم در بیان قمار بازی

بدانکه قمار بازی بر سه قسم است یکی آن که بقرعه بازی بکند و آن که بقمار بازی بکند سیوم بقرعه  
و از بکند مثل چوگر اگر بچیرے که جان نداشته باشد بازی بکند از قمار گویند دیگر آنست  
که بماند از سه بازی بکند مثل جنگ آه و قوچ و خروس و کشتی و رانجا شروع بکند و شخصیکه خانه  
قمار بازی و اسباب قمار بازی آماده کرده باشد تا مردم آنها آمده از آن اسباب قمار بازی  
بکند باید که از شخصیکه در قمار از حریف بازی برود اگر از صد تنگه زیاده است بحساب سر صید  
پنج تنگه بگیرد و اگر از صد کم است بحساب سکه صد و تنگه بگیرد و بر این ترتیب بدین کار آن شخص  
اینست که ایندکسے با سه داده باشد و پنج باید که بحریف خود نداده و بداند و اگر راستی نداده باشد بر سر  
تا و رفیده کرده و کمک نداده و اگر آن قمار باز در قمار خانه بازی نکرده و با کسی دیگر زیان نشده  
بازی کرده است زار او را حریفی که با سه داده است نباید و باید اگر بر و با سه شناخته بهشت



بشهادت مردیکه در قمارخانه باشند رفیع مناقشه باید کرد و شریک پیش ازین براسه شهادت  
قبایل قبول نگفته در اینجا احتیاج نیست شاید اینجا هم مثل آنهاست باشد اگر قرعه دخل ساخته  
باشند یا دخل باز قمار باخته باشند و سینه آن آدم دخل حمالی آن قرعه دخل انداخته بد کند  
قول دیگر آنکه صورت پاسبان بر پیشانی آن غل راغ کرده و از شرود و سیه بد کند و اگر شخصی پنهان  
در جاسه قمار بازی بکند آزار از شرود و سیه بد باید کرد و شخصی که قرعه دخل ساخته بد یا از آن خارج  
باید کرد و در شرود و سیه زیاد و بر کجایا و در قمارخانه نباید ساخت تا دزد شناخته شود و بجهت آنکه  
شخصیکه مال برزدی یافته البته قمار بسیار خواهد باخت در بازی دوم که بمالد از میکند همین قاعده که  
بجهت قمار بازی نوشته شده منظور باید داشت قول منور کفایت آنست که کسی قمار بازی بکند  
یا دیگران را بفزاید یا ندارد از جاذبه خارج نماید شود که در صوم بر همین پیش گیر و رجه را بداند و در کند

### فصل سی و چهارم در بیان مناقشه و دشنام

دشنام بر چند گونه است یکی آنکه تک را نام برده بگوید چنانچه گوید که فلانیان همه بدست باشند  
دوم آنکه ذات را نام برده بگوید چنانچه گوید که فلانیان همه بدست باشند سیوم آنکه نام قبلیه  
برده بگوید چنانچه گوید که اولاد را نام برده باشد چهارم آنکه صفت را نام برده بگوید مثل  
آنکه گوید که شما را نام همه بدست باشند پنجم آنکه نام همان شخص را برده بگوید و دشنام از حال  
بیرون نیست بلکه سهل و صورتش آن است که بجهت شوری یا دادن یا بیچکار و دشنام از بیرون  
بگوید دوم آنکه دشنام فحش داده باشد سیوم آنکه لعین باشد که آدم از آن کار مردود میشود  
نسب بکند چنانچه کسی را شراب خوردن روانیت با و بگوید که تو شراب خورده یا زین آدم است  
زنا کرد یا دزدیده و دشنام آن جرمانه دشنام اگر بهم جنس خود گفته باشد مثل بر سر  
بر سر جن و چهره یا بچهره یا از آنجمله جرمانه دشنام سهل اگر چه صورت دشنام سهل پیش ازین نوشته  
شده اما درین مکان نیز دانستگاری باید کرد و آن این است مثلاً تا وقتی که سیه بندد و اگر بیا دنیا  
آدم صحیح را مبرد من یا لنگه بگوید و صحیح الاغصاء را گوش یا منی بگوید یا آدم را بخرا از روی  
تسخر فرزند یا زشت رود و از روی خیرل خوش صورت بگوید از آن شخص دوازده نیمین جرمانه  
باید گرفت اگر ناچار یا دنیا یا مبرد من را مبرد من بگوید نصف آن جرمانه که شش پن و در پنج

بیشتر در زمانه باید گرفت اگر کسی به پدر و مادر خود بگوید از آن یکصدین جرمه باید گرفت و اگر بخیر و  
 اوستاد و پدر و مادر و هر چند از آن سرے باینکس داده باشند نهی بد از آن یکصدین جرمه باید  
 گرفت و اگر زن را بکیناه دشنام بد از آن یکصدین جرمه بگیرد و اگر به پدر و استاد و مادر و زن  
 ضعیف اگر مقابل پیدا شود و خود یک کناره شده و یا استاد را آزار دهد که سخت بگذرد و در صورت داده  
 ندادن یکصدین جرمه باید گرفت جرمه دشنام نفس که به هم نفس و هم بدن خود داده باشد صورت  
 این دشنام آنست که دشنام بدهد و خواهر و دختر و غیره امثال آن دشنام زن باشد تا پیش  
 پن جرمه بگیرد جرمه مال را بد است و اگر بر زن زبون مثل بر زمین بچتری یا پیش به شود و دشنام  
 بدهد در همه صورت آنچه گفت نصف آن جرمه بگیرد و اگر بر زن علی مثل چتری به بر زمین یا شود  
 به پیش دشنام بدهد در هیچ قسم آنچه گفت ده است از آن جرمه بگیرد اگر زن شخص دشنام بدهد  
 پنجاه پن جرمه بگیرد و اگر از پرت لوم باشد مثل مورد و عا و شکست و غیره که دو آچار و هیاهو و تشنه  
 بر همین اندازه قیاس باید کرد و قول دیگران در صورت دشنام سهیل آنکه اگر بر زمین بچتری یا دشنام  
 بدهد و از ده نیم پن از آن جرمه بگیرد اگر چتری به بر زمین عدد پن جرمه بگیرد اگر پیش به بر زمین  
 دشنام بدهد و عدد پن جرمه بگیرد و باقی دیگر برین قیاس اندازه کمی و زیادتی جرمه باید داشت  
 یعنی در دشنام نفس بدین حساب آنچه از اول گفته است جرمه را زیاده بگیرد و شود اگر مرتبه  
 دیگر به بر زمین دشنام بدهد از جرمه اهل متنبه نشود و کنگ باید زد و در مرتبه سیوم زبان باید بگوید  
 دشنام قسم سیوم صورتش آنست که کسی را بگوید که آدم از آن مرد و میشو و منسوب سازد  
 مثل آن که به بر زمین بگوید تو شراب خورده یا بکسی بگوید که گرون یا پاسبی یا دست ترا بشکنم  
 اگر گفته باشد که گرون ترا بشکنم یا بکسی ترا بشکنم یا چشم ترا کور بکنم یکصدین جرمه باید گرفت  
 اگر نام پاسی یا بینی یا گوش یا دست یا اعضا سے دیگر گفته باشد پنجاه پن جرمه بگیرد اگر  
 شخصی که دشنام داده است حقیر و ناتوان باشد قدرت این کار که گفته است ندارد و  
 به شخصی که دشنام داده قوی بیکل و زور آور است از آن ده پن جرمه باید گرفت اگر  
 قوی بیکل و زور آور حقیر و ناتوان دشنام داده است از آن یکصدین جرمه بگیرد و نهان  
 بگیرد و یا حقیر و زور آور سازد و اگر بگوید منسوب سازد مثل آن که بر زمین را کشته و هم

جرمانہ بگیرد و اگر راجہ یا برہمن فاضل و عابد و دیوتا را دشنام بدید و صورت جمیع بد گفتن یا اتم  
سامیں جرمانہ باید گرفت و اگر کسی قول را مثل برہمن یا اہل یک حرفہ مثل معانان را نام برود و دشنام  
داوہ باشد بدھم سامیں جرمانہ باید گرفت اگر نام شتر سے یکے مثل غراسیان یا لاہوریان نام برود  
دشنام داوہ باشد اوتھ سامیں مانہ بگیرد و رتبہ جرمانہ دشنام تمام شد

## فصل سی و پنجم

در بیان مناقشہ کہ در خانہ جنگی کے رہبشت و لکھنؤ یا لکھنؤ و غیرہ مثل گنگن کل برکے  
بند از دیار یاق مجروح سازد بدانکہ آن برہشت قسم است یکے آنکہ دست برداشتنہ فاما ضرب  
نرسانند و دوم آنکہ ضرب رسانند فاما علامت ضرب ظاہر نیست سیویم آنکہ اگر جراحت پیدا  
ہوئے کہ میرند از سہ حال بیرون نیست یکے آنکہ با اعلیٰ تر از خود میرند مثل آنکہ چھتری برہمن  
برزد و دوم آنکہ بزبون تر از خود میرند مثل آنکہ برہمن چھتری را برزد سیویم آنکہ حکم مساوات و یکشتہ  
باشد اگر میان دو کس جنگ شروع شد یکے تغافل نمود و یا کار فیلے کرد و خاموش ماند و از  
جنگ درگذر نمود و ازین شخص کہ اعتراض در زید و جرمانہ نباید گرفت شخصی کہ در جنگ پیش دستی نمود و  
از جرمانہ بسیار باید گرفت شخصی کہ کمر در جنگ میکرده باشد از جرمانہ بسیار باید گرفت اگر بطریق  
پیش دستی ممکن نباشد از جرمانہ برابر بگیرد و اگر از چندان این تقصیر سرزد آید گشت آشیکہ  
بر آدم بزرگ دست دراز کرد و باشت گشتن چندان بر است آن گفت کہ درین قسم جائز چندان جرمانہ  
نباید گرفت و اگر چندان آدم مردود یعنی پت و صیاد و یا بی گیر و فیلیان و بے ایمان غلام  
کار سے کند کہ در آن کار جرمانہ باید گرفت از انہا جرمانہ بگیرد و یکشد چرا کہ مال انہا قابل گرفتن نیست  
شخصیکہ بدو کس کہ یکے مثل بدو آدم معلوم است در از کند و دشنام بدید آری باید گشت و اگر زین  
قسم مردم کہ چاندان و عنیا و غیرہ گفتہ شد یکے جنگ کند و آن شخص با مالک بزند راجہ و رعیت  
انہا و چہرے گوید و مزاحمت نرساند شخص مناقشہ جنگ از شاہد و اگر شاہد نہ باشد از علامت  
زخم کند فاما تحقیق نماید کہ علامت زخم خود بخود ساخته باشد اگر ہمو جہ از شاہد و علامت تحقیق  
نشد و لکھنؤ و ب داوہ تحقیق کند انداز ۵ جرمانہ این مثل اگر خاک یا گل و یا سر کن ازین  
قسم چیز کے انداختہ باشد دین از ان جرمانہ بگیرد اگر شاہد یا نجاست ازین قسم کہ باشد

مثل اشک و بغم آب و من ناخن و موس و چرک گوش و چرک چشم و پس خورد و بر کس بنیاد از دیا  
 پشت پاسه کجی برساند بست بن جرمانه بگیرد لشکر طیکه هر دو آنرا از یک جنس و یک برن باشند و  
 اگر براسه تراز خود یا برزان گیرد بنیاد از دست آن جرمانه بگیرد و اگر برزبون تراز خود بنیاد از آنچه  
 اول گفته است نصف آن جرمانه بگیرد و اگر دو دست بسته شود بنیاد از دیا کس نادانسته و بسته قصد  
 بر کس بنیاد از جرمانه بناید گرفت قول دیگران در انداختن نجاست بول و غایط و قه بر دست و پا  
 چل بن جرمانه بگیرد و اگر برسد بنیاد از دست او بن و اگر بر شکم و پشت و سینه برساند شصت بن جرمانه بگیرد  
 اگر چربی و خون خشک و دریم بر کس بنیاد از در آنجا بنیزد بن جرمانه بگیرد و اگر از سر برن که چھتری و  
 بیش و شش و در باشد بر تهن را بمشت یا با پانزد دست و پاسه او را باید برید اگر بمشت زده باشد دست  
 بر زده و اگر باز زده باشد پاسه او را بر تهن قسم اگر بیش و شش و چھتری و بنزد یا شش و در بیش را بنزد  
 طور که در باب بر تهن نوشت حکم باید کرد و اگر چھتری و بیش بمشت بر تهن بر یاق بر داشته باشد فاما ضرر  
 ز سائیده باشد او تم سانس جرمانه بگیرد و اگر یاق بر زده باشد دست او را باید برید و اگر دست  
 بر یاق کرده فاما از غلاف بر نیارده مدھم سانس جرمانه بگیرد و اگر شش و در بر تهن نجاست بنیاد  
 بر دلب او را باید برید و اگر شش و در بر تهن بگوید مقصد او را باید برید و در جاسیکه جرمانه گفت اگر بیش  
 و شش و در چھتری یا شش و در بیش علتی که در آن جرمانه باید گرفت کرده باشند جرمانه که در مناقشه  
 و شش نام گفته شد بگیرد و اگر بر تهن چھتری و بیش و شش و در زده یا دست بر دارد جرمانه باید گرفت بنگر  
 و کس از یک جنس و یک برن پاسه یکدگر دست برداشته باشند یکدست یا پاسه یا موس  
 یا پاچه و دیگر و اگر فته بجانب خود یکدست از آن دو بن جریمه بگیرد و اگر کس دست بر عضو ششخصه کند  
 که اگر فتن آن عضو از ارتحام باورده باید یا پاچه و اگر فته انداخته به لکد بنزد یا بر چیز سے الیتاده  
 یا شسته باشد از کشیده بنیاد از آن فاعلم که بعد بن جرمانه بگیرد و اگر کس بچوب و سنگ مخصوص  
 بنزد و خون از آن جرحت بر نیامده باشد سی و دو بن از آن جریمه بگیرد و اگر خون بر آمده باشد شصت  
 بن جریمه بگیرد و اگر پوست شکافته باشد یکصد بن جریمه بگیرد و اگر پوست و گوشت شکافته باشد  
 شش نشک جریمه بگیرد و اگر استخوان شکسته باشد آن فاعلم را از شش و دیهه اخراج کند اگر پاسه  
 یا دست یا دندان کس را شکند یا ششخصه را بنزد و آن شخص از شدت ضرب بمیوش شود یا گوش

یعنی بشکند از آن مدح ما پس جرمه گیر و بشکند در چرخه شکر است داشته باشد و در زمانه  
آن با هم جنگ کند اگر کسی شخصی را بچنان بزند که زنده نماند و یا بکشتن بکشد یا در چشمش از آن چشم  
یا در لب باز و در آن بشکند از آن عالم مدح ما پس جرمه گیر و در اگر یک کس بچنان شریک شده و زود باشد  
از آن جماعت از بر که ام و ده بست جرمه گیر و اگر در خانه جنگی مال سکس که گیر و دایس بر ماند و در بست  
اعلی را زود باشد و برابر جرمه گیر و اگر در خانه جنگی مال سکس که گیر و دایس بر ماند و در بست  
قیمت آن مال جرمه گیر و اگر خال و دست یا پاسه یا سر شخص شکسته باشد در هر صورت آنچه جرمه گیر  
از و گیر و سیاست نماید بغایت آنچه مظلوم را بجهت علاج از قسم او و به و غیره و کار باشد از عالم  
بد ماند اگر کسی کند دیوار که بزند پنج پن جرمه گیر و اگر دیوار دیوار کند بست پن جرمه گیر و اگر  
دیوار را از بنیاد ببرد و سی و پنج پن جرمه گیر و آنچه بجهت راست نمودن دیوار خرج شود از  
مستعدی صاحب دیوار بد ماند اگر کسی در خانه شخصی چیزی را که از آن از دستش باشد مثل خار و غیره  
ببازد از خانه پن جرمه گیر و اگر چیزی که از آن رفتن جان ممکن باشد بزند و مثل زهر مار و غیره مدح  
ما پس جرمه گیر و اگر کسی جانور خود را بزند و آن جانور از قسم بز و گوسفند و آهو و اشال و گاو  
گفته اند و پن جرمه گیر و اگر از آن جانور خون بر آید چهار پن جرمه گیر و اگر شاخ آن گوسفند و غیره جانور  
بشکند شش پن جرمه گیر و اگر عضو سے مثل دست یا پاسه آن جانور را بشکند شش پن جرمه گیر و  
و اگر آن جانور میرد یا عضو تناسل آن بشکند مدح ما پس جرمه گیر و در شکستن عضو تناسل و  
مردن آن جانور قیمت مال صاحب مال بد ماند و اگر اسپ یا فیل و شتر و غیره جانور کمان آواز داده باشد  
در هر صورت آنچه براسه جانور خود گفته شده و در انصورت ده بست آن جرمه گیر و اگر کسی شاخ پنج  
یا نند درخت که را از خم رسانند و برید جرمه گیر و اگر شاخ را برید بست پن جرمه گیر و اگر از جگر  
بر آمد که شاخ نیمه درخت را برید چهل پن جرمه گیر و اگر از پنج برید شش پن جرمه گیر و اگر در  
نزدک زیوه دار باشد مثل انبه و انجیر و غیره در هر صورت آنچه گفت و در آن صورت ده بست آن  
جرمه گیر و در شش پن درخت هر چند میوه دار نباشد در هر صورت آنچه گفت شده برابر میوه دار  
جرمه گیر و اگر میوه دار باشد ده بست میوه دار جرمه گیر و اگر درختی که در جایی نشستن  
ایل و به و جمیع باشد و درختی که بر بالاسه جاسه سوختن معنی باشد و درختی که بر بالاسه تفریق دو



و شخصه که می فرساید و قرار داده باشد که زجر جرمه من خواهم داد پس از آن فرستاده چهار  
 برابر جرمه باید گرفت اگر کسی در حکم معاینه نباشد یا عمر مردم بزرگ که فرموده اند اینها باید کرد بجا نیا  
 یازن برادر از نذایا می که بکسی گفته باشد که تو میوه هم از اندوه و غم که سر عمر باشد مگر از  
 بشکند یا کار چو دهری یا یک فرقه ضایع کند از آن پنجاه پن جرمه باید گرفت و اگر کسی از آن  
 زندان کند یا کسی را غارت بکند یا بدو وجود استعدا و بفریاد در فتنه زند کند یا خانه کسی را آتش  
 گرفته باشد او دیده بر سر دفع نمودن آتش زود و امثال آن یا میبویب و بگناه و بکلی سب  
 که را دشنام بد بد یا چاندال برین اعلی را بدست ماس کند یا شودر ستیاسی را آورده و در شتر  
 و دیو کار چو در خانه طعام بخوراند شودر ستیاسی است که بر همین چتر می و پیش نیت از قوم گیر  
 است و ستیاسی شده یا قسمیکه لایق بر زبان آورده و نباشد بر زبان جاری و دو صورت آن  
 سوگند است که اگر خلائی این کار بکند یا در خواهر خود زندان امثال آن یا کار یکد را بنامید که  
 بکند مثل آنکه چتر می و صرم بر همین اختیار نماید یا پیش عمل چتر می بکشد یا کار و غیره و  
 جانور را خصی بکند یا مال شرکت را از شرک مخفی سازد یا درخت کسی را بکند و داده ضایع سازد  
 یا حل داده را بنید زو یا تیر یا دریا مادر یا دریا خواهر یا معلم یا شاگرد یا میبویب ترک کند از آن  
 یکصد پن جرمه باید گرفت و اگر کسی در کار چو که را خود بپوشد سه پن جرمه باید گرفت اگر  
 گاورد و رنگ ریز پارچه که را بفرودش یا بجای که را بگذار و یا ز سر گرفته بجهت پوشیدن دیگر  
 بد یا میبویب یا در بکسی گرفته باشد بجهت پوشیدن بکسی بد بد در دو صورت و پن جرمه  
 باید گرفت گاورد را باید که پارچه مردم را بر تخته که از چوب نیل باشد بشوید و بر سنگ و غیره نشوید  
 و در خانه خود بعد از شستن نگاه دارد و میگوید که در شستن مرتبه اول شستم حصه از قیمت پارچه کم  
 میشود و در مرتبه دوم شستم حصه از قیمت کم می شود و در مرتبه سوم سیوم حصه قیمت کم میشود  
 و در شستن مرتبه چهارم نصف قیمت کم میشود و مرتبه پنجم پنجم حصه میباید و در مرتبه ششم ششم  
 حصه میباید و در مرتبه هفتم هفتم حصه میباید و در مرتبه هشتم هشتم حصه میباید پارچه نورانی میشود  
 آن شستن احباب نیست بعد از آنکه پارچه را شسته رخت پوشیدنی و غیره و وقت آن را  
 پوشیده بجهت شستن از آن زمان وقت حساب است و شستن مرتبه نهم کم می شود و

آن سچ است شما شخصه پاره که قیمت آن لبست بن است بحسب شستن وادگادر آنرا در دفعه اول کم  
 کرد و هفت بن جرمانه و در شستن دفعه دوم اگر کم شود شش بن گبر و دفعه سوم سیوم حصه شش بن  
 کم کرد و دفعه چهارم چهار بن گبر و علی بن القیاس یعنی اگر دفعه ششم بجهت شستن دانه باشد  
 آن کم کند یک بن گبر و بعد از شستن نوبت اگر کم کند اگر بخوابد جزو سی قیل سبیل گبر و الا نه سبیل  
 اگر میان پدر و پسر خلک شود و یکی در وقت حاضر بود و آنرا از سرگانه باز نداشته براسه شهادت  
 این مقدمه کرد و گوی بدین ازان شاید سه بن جرمانه گبر و اگر شخصه در حال پدر و پسر وقت جنگ آرد  
 متعدد شود شش آن کم پدر میگفته باشد که من در دو نگو شوم اینقدر بدیم و پسر بدید میگفته باشد که اگر من با  
 پدرم اینقدر خواهم داد و کسی که آمد و فاسد آن مال شود ازان شخص لبست و چهار بن جرمانه باید گرفت و  
 بهین ترتیب در جنگ زن و شوهر باید دانست اگر تقابل تر از و یا پیانه قلب سازد سنگ وزن بحسب  
 دادن نکه کم و بحسب گرفتن غله زیاد و ساخته باشد در وزن نمودن کم وزن کند یا و پسته قلب  
 سازد یا فرمان لباسی درست نماید جرمانه او هم ساس گبر و اگر چو صری با زار سنگ وزن را کم  
 است پوره گوید و آنکه پوره است آنرا کم گوید یا صری و پسته قلب را خوب خوب را قلب گوید ازان  
 جرمانه او هم ساس گبر و طبیب و معالج اگر علم لب نخوانده باشد و علامه جانور کرده باشد  
 او هم ساس جرمانه گبر و اگر بهین قسم علاج آدمی سهل و زبون و مردم سار کرده باشد مدهم  
 ساس جرمانه گبر و اگر بهین قسم علاج نوکران راجه عده کرده باشد او هم ساس جرمانه گبر و در  
 جرمانه علاج جانور قیمت جانور کلان و خرد و فیسده باشد و آن جرمانه گبر و کسی را که نباید لبست نهد  
 یا کسی را بیکم راجه ببندد و یا کسی را که تا معامله شخص نشود نباید گذاشت بیکم راجه بگذارد ازان  
 جرمانه او هم ساس گبر و اگر تقابل در وزن کردن یا کسی در پیوند بیچاره ششم حصه کم بدینا ششم حصه  
 زیاده گیرد ازان دو صد بن جرمانه باید گرفت اگر در وزن کردن یا پیوند جنس از ششم حصه کمتر از آنرا بپوشان  
 آرد باشد برانرا ده آن جرمانه گبر و اگر در اوید یا روغن یا تیل یا نمک یا خوشبو یا غله یا قند یا  
 یا انگوره و سرچ خیره دیگر داخل کرده بفروشد ازان شانزده بن جرمانه باید گرفت و اگر کل و جواهر  
 و جرم در لیسان و موت و آهن و چوب و پوست درخت و پارچه از جنس دیگر باشد جنس دیگر  
 نام کرده بفروشد شش برابر قیمت آن مال جرمانه باید گرفت اگر جنس اعلی نموده و قیمت شخص



جنس زبون بد پرش شک علی یا بجایه طلا ز نرخ یا جنس خوب نموده جنس زبون نیز زنی سحر  
 کرده بگر و گداورد در اینجا قیمت جنس اول و نفیس را حساب کرده سرسری پنجاه پن برمانه بگیرد اگر  
 اگر در نرخ تقلب نموده باشد سرسری صد پن برمانه بگیرد مثلاً اگر قیمت آن دو پن است و ده صد  
 پن جریمه بگیرد اگر راجه به سودگران و بیو پاران فرموده باشد که اجوره مسترزان یا سحران  
 یا کرایه که این گشایان مشخص کند و آنرا از نرخ معمول وقت و وقت بسته نزدیک و دور است کم و  
 کم و زیاد یا ذکر و نذر از هر کدام آشنایان این جریمه بگیرد اگر جاست از سودگران یا اقبالان متاع  
 یا جنس هر نوع که باشد بجهت فروختن آورد و نذر و یا یکدگر متفق شده قیمت آنرا کم نموده خرید یا  
 متاع خود را متفق شده زیاده کردند و نرخ گران نموده از هر کدام او تمام سبب برمانه باید گرفت  
 جنس که براسه فروختن بماند باید که آنرا بقتی که هر روز در خانه راجه مشخص شود و فروخته باشند  
 و مردم راجه را بیاید که خبری و کرایه و نفع آنها قیاس کرده نرخ قرار میداده باشند اگر مشخص  
 نرخ هر روز متعذر باشد بعد از پنج روز یا هفت روز یا پانزده روز یا یکماه البته نرخ مقرر بکند اگر  
 سود اگر یا غله فروش و غیره ماله را که آورده اند از ملک همین راجه است و همان روز که آورده اند و  
 سرصد پن ده پن نفع باید و بماند اگر خبری را که از ملک همین راجه آورده اند و روزی چند فرو  
 نشد بعد از آن فروختند از پنج پن که گفته شد کرایه و زکوٰۃ و خوراک و غیره اخراجات بران افزود  
 سرصد پن پنج پن نفع باید و بماند و اگر از مسافر آوردند و روزی چند فروخته نشد بعد از آن فروختند  
 باید که خرج خوراک آمد و رفت و قیمت رسیان و لغافه و غیره که بجهت سبق و تجدید متاع ضر  
 شده باشد و زکوٰۃ و کرایه راه و کرایه خانه که آن متاع را در آن خانه گذاشته باشند داخل قیمت  
 اصل حساب کرده سرصد یکصد پن ده پن نفع بماند

### فصل سی و هفتم

در بیان آنکه اگر کسی اسلحه را بفروشد و نذر بگیرد و بخواهد که آنرا نذر و بعضی خصوصیات دیگر ازین  
 یگوید که مال از دو حال بیرون نیست متحرک است یا غیر متحرک اکنون بیان متحرک و آن شمشیر  
 و جاست که آن بشمار فروخته شود مثل انبه و سیب و ترب و غیره و دوم آنکه بوزن فروخته شود  
 مثل کافور و زعفران و غیره و سوم آنکه به بیان بفروشد مثل غله و چوب و غیره چهارم آنکه

افعال را دیده بگیر مثل اسب و گاو میش و غیره چپیم آنکه چهره و منبر را دیده بگیر مثل واده و زرقار  
یا غیره تا من ششم آن که تانگی و درخشندگی را دیده بگیر مثل شال مردار یا قوت و اشالی آن  
اگر فرو شده قیمت را مشخص نموده بپایه آن اگر گشت و بجا بگذرد مال را ندیده باید که ملاحظه نماید  
که قیمت آن مال از روزیکه سود کرده بودند امروز چه حال دارد و اگر از آن شده باشد چنانچه  
از زانی نرخ و جنس افتاده باشد و اگر قیمت برابر است پس مردم دیگر از خرید آن را در چه قدر  
منافع یافته اند آنقدر نفع به انداخته سود آن قدر است به انداخته نرخ گران شده باشد از صورت  
هم سود به انداخته سود اگر کسی از جاسه دیگر آمده سود کرده و فروخته شده باشد و به حسابی نموده پس  
سود را مطابق نفع که در آن ملک مقوم باشد به انداخته الحال باین تقسیم دوم که غیر تحرک است  
مثل باغ و حوض و آلاب و غیره اگر این قسم چیزی را فروخته قیمت را گرفت و متاع خود باید دید  
که در آن نفع شده است یا نقصان بدان راه یافته نفع مثل آنکه از باغ و زمین زراعت محصول  
شده است یا از حوضی که آبیاری یافته درین صورت آن متاع را باید دید به انداخته نقصان آن که عیانت  
خانه ریخته است یا درخته از باغ شکسته است یا سوراخ در کنار آلاب شده است و غیره  
آنچه براسه مرمت آن مکان در کار شود حساب کرده بآن مال به انداخته مشتری مال نخواهد  
زیرا در صورت نفع یا نفع در صورت نقصان در سه که بحیث مرمت حساب شود بآن قدر اضاف  
به انداخته و در متحرک نیز از چیزی که بواسطه فروختن نفع حاصل کردن ممکن باشد بر همین قیاس عمل  
باید نمود مثالش آن که کسی را سپهر را فروخته زر گرفت و آنرا انداوه خودش بعنوان نوکری و غیره به  
اسب زر حاصل کرد پس زر مشتری را بان زر که او پیدا کرده است به انداخته یا آنرا به فروخته  
زر گرفت و آنرا انداوه دیگر کسی بخرن کرایه داده زر سه حاصل نمود و زر سه که در کرایه حاصل  
شده یا به مشتری به مشتری باید و بایند و آنچه در دست که باغ زر گرفته مال مشتری  
بر او در شهر خودش یا به مسافه فرستاده بفروشد آنچه باید که پیش ازین تفصیل نوشته  
شد شخصه ماسله فروخته زر گرفت و مال را به مشتری نداده است درین اثنا آن مال بمرد  
یا کسی بر دیا و آتش سوخت نقصان باغ است به مشتری و خل ندارد و اگر خریدار زر سه  
داده مال را خرید نماید از پیش او ندیده است و نیکی کرد و زر خود را پس میخورد و از او پس باید دید

نمایش در میان آنکه بجا مال برسد از مشتری باید و نباید اگر مشتری باطل از خبر  
 و باز پیش بایع گذاشته رفت درین اثنا آن مال فروخت یا راجه گرفت یا مقرر نقصان مشتری  
 بایع و سخته نذر و اگر مال قلب را به نرخ مال خوب فروخته باشد یا باطل را خریدار  
 قیمت مشخص کرد و میگوید که زود داده بگیرد درین اثنا بایع بدست خریدار دیگر که در قیمت چیزی  
 زیاد کرده است داد و در هر صورت دو برابر قیمت مال جرمانه باید گرفت تولی داد آنکه در هر  
 صورت یک آنکه مال خوب نموده قیمت مشخص کرد و جنس زیاده داد و هم آنکه خریداری  
 قیمت مال مشخص کرد و میگوید که بگیرد بایع آن جنس چیزی را که زیاد گرفته در همان مجلس بدست  
 دیگر بفرستد پس در هر گناه زود بر قیمت مال راجه جرمانه بگیرد و همان قدر از مشتری بماند  
 تا اینجا هر مناقشه که در خرید فروخت نوشته شد صورتهای آن بود که مشتری زود بایع داده باشد  
 و اگر مشتری زود داده و بپایه او ادا شد و عده مقرر کرده مطابق عده عمل نماید و اگر  
 مشتری زود داده نرساند و بایع آن متاع را بپایه و دیگر فروخت گناهی بر آن لازم نمیشود  
 اگر عده مقرر کرده و باین در بر گردید از سود اختیار دارند اگر شخصی از نرخ قیمت  
 اشیا خبر دار نیست و بدانت خود خوب تحقیق نموده خرید و در داد بعد آن بماند آید و نهیده  
 که غلط کرده است سود ندارد و باین حال اگر مناقشه نماید ششم حصه قیمت مال از آن مشتری  
 جرمانه باید گرفت و اگر خوب تحقیق کرده گرفت نمایش دو روز بر آن گذشت همین حکم دارد  
 بهین دستور اگر فروشنده بعد از فروختن و زر گرفتن پشیمان شود که مال خوب به قیمت پهل فروخت  
 نفع نذر و اگر مناقشه نماید ششم حصه قیمت مال جرمانه باید گرفت اگر جمیع شرک شده  
 سوداگر و نذر و نفع یا نقد باید که براندازه مال خود هر کدام نفع حصه کرده بگیرند و اگر یکدیگر  
 حصه کم و بیش قرار داده باشند پس بموجب قرار و بعمل آورند و در تمامان و مطهران و غیر  
 ازین قبیل آدم متفق شده و بپایه بروند و چیزی بیایند برابر قسمت کرده بگیرند و اگر میان یکدیگر  
 حصه قرار داده باشند مطابق قرار و بگیرند اگر جمیع در یک مال شرک هستند و از آبیکه  
 دادند که باین قدر مبلغ بفرستد داد و کمتر از آن فروخت نقصان داد و حصه همان فروشنده  
 حساب باید کرد و اگر جمیع در یک مال شرک هستند و یک بر فاسد دیگر از آن فروخت

انچه نقد مان شود از فروخته شده باید و مانند و اگر مال شرکت را کسی از بخیر می گم نمود یا ضایع  
 گردد قیمت آنرا از آن شخص باید و مانند اگر در شرع است یا ستمی از جانب حکام یا در وسیع  
 و در انوقت مال شرکت را یک کس بجا نفلت نگذاشت پس و هم حصه از زر نفع آن شخص زیاد  
 باید و مانند اگر ماله براسه فروختن آورد و نذر حضور را به قیمت آن شخص شد به هم حصه قیمت  
 مثال مذکور را به بگیرد اگر را به ضعیف کرده و در قریب نموده که فلان چیز مثل جوهر یا فیل بنظر من گذرد  
 که فروخته شد یا بفیضه را بقرارداده که در فلان بازار فروخته شود و شخصی خلاف حکمی کرده فروخته  
 باید که آن مال را را به بگیرد و بصاحب مال از قیمت آن چیز بیست و نه بد اگر شرف جوهر خوب یا فیل بیشتر  
 متاع نفیس را از ترس آنکه را به براسه خود بخرد و بدو دسسه فروخته آن مال را را به قیمت  
 بگیرد و در قیمت آن چیز بیست و نه بد اگر کسی از ترس زکوة مالی خود را بخیع فروخته یا از مکرمان  
 زکوة قیمتی یا که بان مال فروخته است کمتر ظاهر کرد پس در هر دو صورت انچه زکوة آن مال  
 باشد بهشت برابر آن بگیرد اگر در غرض زکوة خشکی در زکوة دریا عمل نماید یا در غرض زکوة دریا در  
 زکوة خشکی دخل بکند از هر کدام ده پن جرمانه بگیرد اگر در همسایه شش بر تهن خانه داشته باشد  
 و آن شخص متول باشد دین بر تهن نیز در معلوم و غیره انچه گفته اند و اما ستم و آن شخص در روز  
 شراب و غیره ازین قسم روز بجهت خورسیند طعام آن بر تهن همسایه خود را طلب از آن ده پن  
 جرمانه باید گرفت همسایه آنست که در دوازده خانه و در دسسه در دوازده خانه انگش باشد یا در چهار  
 این کس خانه داشته باشد

## فصل سی و هشتم در اندازه زکوة

اندازه زکوة که در گذر ماله یا را به بگیرد از آدم سوار یک پن از آدم پیاده که ساری داشته  
 باشد نیم پن و از جانور خالی دزن پنج پن بگیرد و از آدم خالی راه گذر نیم پن و از اعراب و شتر  
 و غیره اگر مال سوداگری بران بار کرده باشد اندازه قیمت مال زکوة بگیرد و از اعراب و غیره  
 خالی قلیع بگیرد و از آدم غریب و عاجز قلیع سه پن بگیرد و اندازه زکوة خشکی آنست که در شرع  
 که مال فروخته میشود و غرض است که بکشد مردم را بر قیمت مشخص کند هیچ چیز فروخته نشود  
 نود هم حصه از قیمت مال زکوة بگیرد از سناسی و معمار و غیره اهل حرفه از هر جنس که باشد

و خورد سال دو کیل و شخصی که بجای دیگر میفرستد باشند آدم گدا و غیره مال از ده درجه  
شود تری یعنی فاضل و سیاسیان برهنه تن و متاع جگ و شخصی که اسباب جگ میبرد  
در خشکی و در گذر راهی دریا کوته نباید گرفت

## فصل سی و نهم در بیان مال و اوقات مناسبه

اگر سوداگر کسی باشد شخصی متاع از دور دست براسه فروختن و در وقت شدت مال او پر شود  
او را پسندد و غیره متاع غیره از خوش طبعی و غیره و کس که تجارت کند باید که از کسب ثواب آن را جبه بگیرد  
و قول دیگر آنکه آن مال ماده سال امانت باشد و محافظت مال امانت مردم را جبه بکنند اگر  
اگر در نیت و رشتا و بماند بهتر و او بد و الا نه بعد از ده سال را جبه بگیرد و اگر چنانکه کس شکر تجارت  
میکند و از آن میان یکی متغلی ظاهر شد از صد و بیست نفع یعنی مال باصل او داده از  
میان خود خارج کند اگر در شرکای که بیار شود یا در محاملات و قوت نذر و عوض خود  
گماشته خود تعیین کند نذر عان و اهل حرفه و کسانیکه جگ میکنند مجموع آنها شازده  
شخص میشود اگر با هم شریک باشند بدستور سه که براسه سوداگر آن گفته شد عمل نمایند  
قول منور که پیشتر آن که کسانیکه جگ میکنند میان خود بدین ترتیب قسمت نمایند نصف  
چهار یا پنج که مشارالیه آن مردم باشند بگیرند و نصف را دیگران صورتش نیست که مثلاً  
صد ماده گاو است چهار کس که مشارالیه هستند چهل و هشت بگیرند و چهار دیگر که رتبه آنها  
پائین تر از اعلی است بت و چهار بگیرند و چهار دیگر که از آنها پائین تر اند شازده بگیرند و چهار  
دیگر که از همه اسفل اند و از ده بگیرند

## فصل سی و دهم در بیان وزوی و خون

اول در بیان وزوی و آن بر دو قسم است یکی آنکه زور بر نماند شخصی رنجیده مال او را ببرد  
دوم آنکه بخفیه بزند و پنهان نگذارد کسانیکه زور رنجیده این کار کرده اند پنهان نیستند و حاکم  
چون بکنش میشود باید که راجه و حاکم آنها را خفیه بامست یا در بخیر میبندد و در وقت که بیاید  
بکشد و مال را بگیرد و در و یک بخفیه وزوی کرده براسه پیدا کردن و زدن گوناگون تلاش باید کرد  
نسل آنکه نشان قدم و زور اگر گرفته بر دو دم آنکه از جمله متاع که بدزدی رفته مقدار

پیش کے غائب ہو و ازین رنگہ زرد زردید کند سیوم آنکہ دزدیکہ در میان مردم مشہور باشد  
 از ابگیر و چارم آنکہ یکے در ویدہ کیا و دزدی کردہ غائب شدہ باشد مرتبہ دوم اگر آنجا  
 دزدی شود و از اباید گرفت نہج آنکہ آدم بے نام و نشان کہ خانہ خویش و قوم در وسیعہ نذر  
 یا نوکریا سوداگریست و ہمین قسم سنگد زاند از او قید باید کہ شخصیکہ ذات یا نام یا خانہ یا جاسے  
 مسکن یا دیویشہ شہر وطن خود پنهان کند و از انہم باید گرفت شخصے کہ نسبت یا مشغول بہ تجارت یا  
 یا شرب خوار یا بولی باز ہی باشد و از انہم باید گرفت اگر تحقیق دزدان میکرده باشند و دزد  
 و حلق کے سیکے شک شود یا دزدان او از او تغیر سے راہ بنیاد از انہم باید گرفت و اگر در تحقیق نقد  
 عرق بہ پیشانی شخصے از محرمین غائب شود و از انہم باید گرفت اگر شخصے از خود سالی یا ہمسایہ سیکے  
 احوال خانہ و صورت عمارت و کیفیت مال کے استفسار میکرده باشد و از انہم باید گرفت و  
 آدمیکہ در حقیقت از قسم دیگر باشد و بصورت دیگر نیست میکرده باشد و از انہم باید گرفت و  
 مشائش آنست کہ در ذات چاندل است و در صورت برہمن سنگد و یا صیاد است و لباس غیر  
 میگرد و شخصے کہ خرج از دخل خود زیاد میکرده باشد و از انہم باید گرفت شخصیکہ اشیاء کہ  
 یا طر وے شکستہ براسے فروختن بیا و از انہم تحقیق باید کہ و نہایتش آنہا را بگیری و بحقیقت  
 ہر کدام دزدی نماید و محض بقیاس دزد و قرازدندہ اگر بر سیکے دزدی ثابت شود و او را دزد و بداند  
 و اگر مالے از جملہ متاع دزدی پیش کے سیاید و از انجا نیز دزدی نماید بحجت آنکہ شاید آن شخص  
 این مال را جاسے افتادہ یا قفہ باشد یا دزد کند یا دزدان از زیر زمین یا قفہ باشد یا دزد جاسے  
 انداختہ او یا قفہ باشد اگر این قسم کے کہ او را یا مال گرفته باشند خود را از شائد حال و قسم وہ  
 و بر حقیقت اشیاء کے کہ در دست دارد و غائب ساختہ پاک کند و دزد باید و لغت متاعے کہ دزدی  
 رفتہ از ویاید و ہامید کہ مدعا علیہ قسم بخورد و اگر مدعا علیہ قسم بخورد گوید کہ مدعی قسم خوردہ بگیرد  
 در ان صورت مدعی قسم بخورد و شائد آن شخص کہ خود را دزدی پاک میداند اگر برین معنی  
 گواہی بہ بند کہ روزیکہ این دزدی شدہ یا و انیکس در فلان مسافت بودیم و این در وقت  
 پیش بود و باید شنید و اگر خلاف این گوید شہادت آنہا بنایہ شہادت اثرہ حرماتہ و در  
 حرماتہ و دزد آنست کہ بگو ناگون سیاست باید کشت و نامکن باشد مال دزدی چنین مال نیست

بصاحب مال از دزد و دایمید دزد و کجند نماندش اگر دزد دزدی کلان کرد و باشد و آن دزدی  
بمقابل او تمام ساس باشد کشید اگر مال کمی مثل گل یا شاخ و رخت یا سیوه و ما و سه یا چوبختن دزد و  
باشد از آن بید کشست متد اگر گناه دیده و جرمانه باید گرفت اگر بر همین دزدی کلان بکند بریشانی داد  
نموده از ملک خود بر کند بر همین را بناید کشست صورت واقع و کور باید که شبیه قدم سنگ باشد و اگر  
بر همین مال دزدی را پس دزد و بر شت بکند و بریشانی او و شیخ بناید که دزد و جرمانه او تمام ساس  
باید گرفت اگر دزدی دزدی شد یا دزد و دزدی که کشند مقدم آن دزدی دیگر  
تأذیه گرفته بدید یا جواب مال گوید و اگر آن مقدم پیل دزد و دزدی خود بر آورد و مجد و دزدی  
رماند مقدم آن بدید اگر دزدان باز خواست نماید اگر پیل دزدی از دزدی بر آید و بدید رسید  
پس مقدمان و بیات فواحی آن دزدی را در قید بکند و اگر بر آن نام است نشود طرفه از آن برگرد  
گرفته از آن باز خواست کند و اگر بر آن نام است نشود محافظان و دار و غنا ساری و غیره را  
که دزدان حدود باشند گرفته باز خواست بکند طریق دیگر قولی صح و برین ضابطه است که اگر پیل  
دزدی بدید برسد مقدم آن دزدی جواب بگوید یا از دزدی خود پیل بدید جابجاری سازد و اگر بطریق  
کے را در جابجاری کشته اند یا مال کے رفته است که آن مکان در پنج شش دزدی واقع است  
و از آسیب باد یا بطرز دیگر پیل ضایع شد پس جمیع آن دزدی جواب معاند بگویند نماندش و  
که نزد یک باشد زیاد و بد و دزدی که دزد باشد کم بد و اگر مقدمان این و بیات از دزد  
قسم بخیر و خود را خلاص کرد و خود دزدی جواب بگوید و اگر خود دزدی خلاص شود و کتال و دزد  
راه محافظان آن مکان جواب بگویند و اگر را بجز اینها ندانند از ترانه خود بداند حاصلش آنکه  
یا راجع مال دزدی بدید اگر دزد یا از ترانه خود بداند و اگر زراعت کے را شش دزدی بدید  
بد و بدید که خار بندی و غیره محبت محافظت آن ساخته است یا نه اگر ساخته باشد گناه  
صاحب زراعت است و اگر خار بندی ساخته است محافظان آن راه جواب بگویند و دزد  
کشته شدن شخصیکه در راه کشته باشد و قاتل آن پیدا نیست بطریق تعقیب مال دزدی عمل باید  
اگر مال کے کسر دزدی رفته و دزدی زیاد و میکرو دزدی باشد و دزدی و زیادتی غلبه  
از صاحب مال شاید یا روزنامه طلب نماید یا قسم گیرد و اگر کے اسب یا فیصل دزد و دزدی

به جبر بکشد یا مکان غارت نماید آنرا بر دار باید کشید اگر کسی خانه جگ یا دوکان برین  
 یا عبا تخم از بخت دزدی سوزا رخ بکند یا غفلت و اسباب را بدزدی بکشد یا آلات رتبه سوار سی را بدزدی  
 بشکند آنرا باید کشت اگر او چنگ بدست بخت دست او را باید برید اگر بر بدست بخت انگشت زر که  
 ابراهام باشد و شبانه و را باید برید اگر مرتبه دوم از آنها عمل مکرر بر سر زندیک دست و پاس  
 بر در فایا قطع اعضا دست باید کرد که مقدار مال او تمام ساهس که هزار پین است باشد اگر او چنگ و گره  
 در مرتبه سیوم عمل بد کند آنرا باید کشت فایا باید دانست که دزدان اعلی و اسفل و مقدار ساهس  
 که کسی بفرزاد چکی گرفته باشد و مال کلام کس گرفته و بجهت فریاد گرفته آنرا کلام داشته یا صرف  
 نموده و سن پین سال و دو وقت و زبونی و ملک و وقت و صنعت دزد نظر کرده و به جمیع اشیاء  
 و ارسیده و چایانه کم و زیاد و آنچه مناسب دانند قرار بدد اگر جمیع مراتب مفصل نوشته شود  
 بطول میکشد میان دزد و کجایار برده راهی و اینها بدین قسم چیزها را اگر کسی بدزد و مال خود  
 سیوم باید دانست فروتن گل مفروض استخوان چوب چسبیم گاه و بوب یا مثل آن  
 سالک سبزی غله پوست پاک نکرده برنج و آرد و غیره مثل آن این چیزها را کسی بدزد و مال  
 میان باید دانست پارچه سولای ابریشمی جانور بریده سولای ماده گاو و گاو نر است سولای  
 طلا جو و ساجی این چیزها را اگر بدزد و مال اول باید دانست طلا جوهر پارچه ابریشمی واه غلام  
 ماده گاو و نیل از پین مال از جود و برهن و دویا باید کرد و دزدی مال اول جرمانه او تمام ساهس  
 دزدی مال دوم جرمانه او تمام ساهس و دزد دزدی مال سیوم جرمانه او تمام ساهس بکشد بقیت مال  
 نظر کرده جرمانه کم زیاد باید کرد اگر مال جنس دوم و سیوم از برهن باشد از قسم اول اعتبار  
 باید کرد و آنکه در بالا گفت که ذات دزد نظر کند بر آنست که در جایی که از شود و رشت پین باید  
 گرفت از اینجا از پیش شازده پین بگیرد و از چتری می دود پین بگیرد و از برهن شصت و چهار پین بگیرد  
 بلکه از برهن یکصد پین بگیرد و آن که گفت بر مقدار مال نظر کند بر آنست که اگر غله زیاد  
 از آنچه در ده سبب بگنجد بدو آنرا باید کشت و اگر کمتر از ده سبب در ده باشد باز ده بار مال  
 جرمانه باید گرفت و مقدار غله یک سبب است درون است در یک درون شش و نیم اما بر وزن  
 شاهجانی جوئے گنجد بنامیش دزد و مال شصت که در ده آنرا و قسط سالی باید از زانی غله نگیرد و آرد



از قبیله بخون و قطع اعضا و کشتن آنچه مناسب داند بلند گیر قیمت مال منس اول از صد کشتن زیاد  
 باشد باید کشت و از صد کمتر و از پنجاه کشتن طلایا و یا د و یا شد دست سپرد و اگر تا پنجاه کشتن طلایا باشد  
 یا زده بر مال جرمانده گیر و یا اگر جواهر یا زین که آدم بزرگ را زده دیده باشد دزد را باید کشت  
 اگر غلام را که بزرگ دزد را زده و او هم با منس جرمانده باید گرفت و اگر دوا که را بزرگ دزد و تمام مال  
 آنرا باید گرفت و اگر دزد تر که را بزرگ دزد را باید کشت اگر مال قلیله از خر میوه بزرگ دزد  
 جرمانده باید گرفت و آنکه این قسم را از منس بخون دانسته پنج برابر قیمت آن جرمیده باید گرفت  
 غرضت گل و چوب بانس و گاه و پوست را استخوان منسری و پنج مثل ادرک و پنج میل شیر خجرات  
 روغن زرد و آنچه از شیر و نیشکر ساخته باشند یک میل طعام نخته برنج و آرد و غیره غلامی کشت  
 سواست این هر چه قیمت آنها سهیل بدیده باشد و برابر قیمت در آن جرمانده باید گرفت و در بعضی  
 جا اگر دزدی کم هم شده باشد قطع دست نموده بر دزد باید کشید و آن نیست بوقت شب دیوار  
 سوراخ کرده دزدی کرده باشد بهین قیاس اندازد گناه نیز سزاوارده سزا باید داد و اگر آن  
 گناه اگر سهیل مسافر خبر سهیل دزدیده باشد از آن جرمانده باید گرفت و آن مال سهیل این است  
 و نیشکر و دمنب یا مقداره غله سبزه یا کشت غله بشرطیکه خاوند زراعت در وقت گرفتن  
 منع نکند اگر کسی شش روز از عمر ناداری گرفته مانده باشد در روز هفتم خوراک یکروزه

از جاست بفرز زبون گیر و گناه کار نیشکر و غیره

**فصل حمل و مکیم و بر میان حرات و مانده تخمیکه دزد و گاو و گاو**

اگر کسی دزد یا خوئی از دستش که قیمت دزدی یا شش که باید یا دزدی کرده یا کسی دانسته  
 میرفته باشد بر سهیل بودن باید بداند اگر سنگی طعام و در تنگی آب و در سه مالش و آلات  
 دزدی یا چینه یا سه دیگر که مستاسب این کار باشد بداند آن را حبه مانده او هم سها  
 باید که در به شده که دزد یا خوئی دانسته این علت یا دکرده باشد اگر کسی که  
 قوت گرفتن و کشتن دزد و دشته  
 باشد دزدانسته تقاضا کند  
 از آن نیز جرمانده او هم سها

## فصل چهل و دوم در بیان تحقیقات و بعضی خصوصیات دیگر

اگر کسی بر کسی یاق بنید از دیاصل داده بنید از دوازان جرمانه او تم ساهس بگر و بشیر لکه حل ماه  
از برجهن نباشد و اگر آن حل که انداخته است از برجهن باشد گناه برقه عتیا نیکنه کشتن برجهن  
سے شود اگر کسی آدم خوب پر برنگار زسنے رانند از دوازان جرمانه او تم ساهس بگر و اگر آدم بونا  
بزند جرمانه دهم ساهس بگر و گفته اند که زن را نباید کشت فاما زسنے را که باید کشت بدین تفصیل اند  
زینکه حل بنید از دوز نیکه شود خود را بکشد ز نیکه ند آب را که گواگون آدم از آن نفع میا فرست  
باشند از آن بکشد ز نیکه بعد از حیض غسل نکند و که شوهر با او ماملت کند در گویے این قسم  
زنان سنگ بسته در دریا غرق کند بشیر لکه بکشد که این زنان در وقت کشتن حل نداشته باشند  
ز نیکه زهر در طعام و آب بکشد بدین آتش بقصد سوختن در وید زنده شوهر یا دستا و یا سپر  
و خمر خود را بکشد هر دو گوش منی لب و دست ساسے او را بریده آن را در پاسے زنگاه قوی میکل  
به بند واکشاله نموده بکشد بشیر لکه که حل نداشته باشد اگر شخصے را در محله یا کوچه یا باستان  
کشته باشند و آنرا در شب یا بوقتے کشته که قاتل را که زنده و بنید اند باید که او را غلام  
نوکرا ن او را طلب داشته تحقیق نماید که او قاتل گذر این چه قسم شد و پشت و برخواست  
با کدام یکجا میکر و بجهت نوکری یا تجارت یا کار سے بمره کدام کس زفته بود و از قبیلے او  
تحقیق نماید که این مقتول دشمنی و مناقشه بکدام کس داشت به کدام چنین را می بود و از  
زنان فاحشه و زنان قبیلے او نیز تحقیق نماید که موجب کشته شدن چیست و این شخص  
بکدام زن اهل بود و غرض از روی عقل و تدبیر قاتل را پیدا کرده بقصاص  
رساند و مکان کشته شدن را دیده و تاغبان مثل مردم محله ای گا و بان و صباد  
و مار گیر و هیزم کش و غیبه و نیز تحقیق این محاطه باید کرد اگر شخصے زراعت پخته  
یا خد من یا جاسے که گاه و هیزم بیرون وید آن جاس جمع نموده باشند یا  
خسانه یا باغ یا دیبه یا سوز یا به زن را حبه جماع بکشد آن را در تور یا پیچیده

## فصل چهل و دوم در بیان کتب و آثار و غیره از پیشانی و متصل

و آن بر سه قسم است اول در دو قسم میوم قسم اول آن است که در بعضی محل و بوقت مثل آن که در خلوت و تنهایی به زن میسر میسر نشسته نظر کند یا بچند یا بزیان و اگر که معلوم مردم نباشد حرف نزد دوم آنکه خوشبو یا حایل گل یا زیور یا پارچه و سوسه این چیز دیگر را به خود و آن شاید زن دیگر به غیر سید میوم آنکه در خلوت با زن دیگر به یک فرش نشسته باشد یا اعضا را بمو به یکدیگر بطریق بازی گرفته باشد یا هم هم آغوش شده به بینه زخم دندان بر چهره یا یا زخم ناخن بر دست یا سینه باشد رخت برآورده به بینه شده باشد یا کمر بکمر گرفته باشد یا دست باز دارد و به بینه میسند می کرده باشد یا به پستان و مو به سر و عنق و دیگر اعضاء و خوشحالی دست کرده باشد یا به نیکو هرگز پیش کسی با او بکانه نشسته باشد مرد میگانه زنی را محاسن نمود و اوضاعی شده خاموش باشد فریاد و غوغا کند و اگر این حرکات زن به مرد میگانه بجا آورد و مرد سکوت اختیار نماید این همه علامات شناختن مرد و زن زانی است نهایتش محض تبیین علامت شخص زانی قرار ندهد اگر آن مرد و زن را که مردم باین حال دیده باشند یا شنیده باشند زانی باید دانست اگر مرد به میان جماعه نشسته گوید که من از زن فلان بسیار محظوظ هستم و با و فعل مذکورده آم از این تحقیق باید کرد اگر کسی را منع کرده باشند که به زن فلان حرف نزنند و حرف و حکایت نکند از آن دو صدیق خبر نامه بگیرد اگر شوهر ناپسند زنی را منع کرده باشند که فلان مرد حرف نزنند و حرف و حکایت نکند کیصدین از آن زن خبر میگیرد و در باب زمان طوالت که بر خصایص مردم خود پیش دیگران میروند این حکم اگر بر همین بازن برهن که آن زن را محافظت کرده باشند بزور نا بکند بکبر و دشمنان و این زن مرد جرمانه باید گرفت و اگر بر خصایص آن زن این کار کرده باشد یا زبون از برهن او باشد یا زن محظوظ نیست یا صدیق خبر میگیرد و همان طور بصورتیکه نوشته اگر چهره میباش شود از آن هم برهن بدفعی بکند بر زن خبر میگیرد اگر مرد به بازن هم برهن و مخفی خود زنا کند از آن مرد خبر زن خبر میگیرد اگر مرد به بازن زبون تر از قوم خود زنا کند از آن یا صدیق

هر چه بگردد اگر کسی بدارد و خاله و دختر و پسر زن مامون و عمه و زن عمه و زن دوست و زن مرید  
 و شاگرد و خواهر و زنیکه دوست و خواهر باشد عروس و دختر و زن اوستاد و معلم و پسر و زنان بزرگ  
 قبیل خود و زنیکه بجهت خرداک یا ضرورت دیگر ناه آورده باشد و زن راجعه و سیاسی و دایه  
 و زنان پارسا از برن اول زن بکنند از آن بجهت و سی گر شکاک گویند معنی آنست که برن پسر اوستاد  
 و معلم خود زن بکنده باشد آنست متناهی این قسم مرد را باید برید اگر مرد از برن زن بکند زن بکند و از آن  
 برن اول زن بکنند بشرطیکه آن زن را محافظت نمیکرد و باشد زن آن مرد را باید کشت اگر زن محفوظ نیست  
 بطور خود و دیگر دور آن صورت جرمانه باید گرفت اگر چه چتری یا پیش برن برهن که محفوظ نباشد زن بکنند  
 هزار پین و از پیش پانصد پین جریمه باید گرفت اگر شود زن بکنن علی که محفوظ نباشد زن بکنند آنست متناهی  
 او یا یک عضو بریده تمامی مال باید گرفت و اگر شود زن محفوظ برن اعلی زن بکنند او را باید کشت  
 و هر چه که داشته باشد باید گرفت و اگر زن از برن اعلی باشد و هر دوی که هم برن و هم پسر  
 او نباشد مجامعت بکنند مرد و گوش و بینی آن را باید برید و اگر زن با هم برن و هم جنس باشد  
 از برن خود زن بکنده باشد هزار پین از آن جریمه باید گرفت و اما آدم کشتن یعنی انقباض سینه  
 و دست و پا بریدن مخصوص راجعه است بدگرسی نیست که آدم از انقباض رساند برهن زن باید  
 که براس امتحان پنجم براق بر بندد و اگر برهن باشد که فریاد از پیش آید برود و راجعه بدو و برسد  
 زانی بدو خواهد رفت و در صورت او خودش اگر زانی را بکشد معیوب نیست و برایش چیت نباید کرد  
 و کشتن آفتاب پسر برهن را عیب نیست اگر چه چتری باز از پیش زن بکنند تا بصد پین جرمانه باید  
 گرفت و اگر پیش باز چتری زن بکنند هزار پین جرمانه باید گرفت و اگر این زن بماند محفوظ باشند  
 و هر دو زن با چنانچه نوشته شد یکا کشتن اینها نباید کرد و باید که اگر آنها با زن برهن غیر محفوظ زن بکنند  
 جرمانه باید گرفت و درین محل نیز بگردد اگر کسی دختر کسی را بشرطیکه آن دختر را بجهت کتختگی  
 موجود و مودود باشد خواه خفه خواه بدزدی ببرد اگر مرد و آنها یک برن و یک جنس باشند  
 او پنجم ساهن جرمانه بگردد و اگر آن دختر را بجهت کتختگی موجود و مودود باشد و کسی که برده  
 از یک برن است از آن پنجم ساهن جرمانه بگردد و اگر آن دختر را کسی از برن و جنس آن  
 دختر کم بوده باشد برود از آن باید کشت و در جمیع صورت آن دختر بگرسد باید داد و اگر

دخترین زبون و بر مناسے آن دختر یک در برن و عین ازان دختر زاده باشد بر  
 گنا نیست و اگر بے مناسے آن دختر زده او هم ساهس جریمه گیر و اگر اینها در حضور تما  
 دختر گیره رابرند اگر برن آن مرد از برن دختر اعلی باشد و بناحق در عضو دختر زخم کند  
 دست او را یا بدید و اگر از انگشت در عضو بناحق او زخم کرده باشد انگشت او قطع کند  
 و ششصدین جرمانه گیر و اگر آن دختر را بر مناسے دختر زده باشد و هر دو گناه که هر دو زخم  
 و زخم انگشت باشد و صدین جرمانه باید گرفت و اگر دختر سه بکارت دختر سه را انگشت  
 ضایع کند ازان دو صدین جریمه گیر و اگر زنه بکارت دختر سه را انگشت ضایع کند  
 ستر ازان را باید تراشید و انگشت بریده بر خرسوار کرده باید گردانید و اگر مرد از برن  
 زبون باشد بدخترین اعلی زنا کند آنرا باید کشت و اگر از هم برن دختر سه بے مناسے  
 آن دختر زنا کند بعد ازان یک ماده گا و یک بز گاو آن زانی به پدر و دختر داده خواهد که  
 همان دختر کند اشود زانی را باید کشت و اگر از هم برن دختر سه بے مناسے دختر زنا کرده  
 باشد آنرا باید کشت و اگر بدختر هم جنس و هم برن و بر مناسے دختر زنا کرده باشد  
 ازان جریمه گیر و اگر بیماری سلی یا عجب زنا و عیسیه در دختر باشد و سخته  
 هنگام کتف آبی غایب سازد ازان یکصدین جریمه گیر و اگر آن عیب نباشد و منتهم سازد  
 ازان و صدین جریمه گیر و اگر مرد سه حیوانات سولے ماده گا و جاع کند ازان یکصدین  
 جریمه گیر و اگر برن چاندل و غیره برن زبون خواه از مناسے خواه و زنا را ضعی اوزنا  
 کند یا ماده گا و جاع کند ازان مد هم ساهس جریمه گیر و اگر کسی بداهه کسی زنا کند خواه  
 آن داو و در زده گاه داشته باشد یا پرده داشته باشد ازان پنجاهین جریمه گیر و اگر  
 بر لولی و غیره زنا ن طوایف کسی جل بکند ازان پنجاهین جریمه گیر و در اسکندریان  
 مرقوم است که پنج جزانام الیه بوده قوم طوایف اولاد آن الیه است و این خارج  
 از چهار برن است و در آیین آنها کنهائی منع است در جاع کردن با زنان طوایف جرمانه  
 باید گرفت این براسے آنست که هر چند زنا نیست گناه لازم میشود و اگر کسی بزور یا دانه  
 جاع کند ازان دهین جرمانه باید گرفت بگویند اینکه دانه میشود او را باید که از دین آیین

خود انحراف نور زود بدستور قدیم عمل کند و خدمت آقا سے خود بجا آورد و باشد اگر کین  
 جماعت متفق شد و در ناراضی با زنان طوائف جماعت بکنند از بر کدام لب و چارپن جرمیه گیر  
 و اگر زنی از طوائف از سے گرفته براسے جماعت مستعد شده باشد خواهد که از قرار داد  
 برگردد و در آن صورت اگر بزور جماعت بکند معیوب نیست تا ما در همان وقت که زن فاحشه را بیاورد  
 یا حیض رو سے داده باشد بدان سبب برگردد گناه آن نیست و زن فاحشه از راهی و از کثرت جماعت  
 مانده باشد یا در بار راجع طلب کرده باشند گناه آن نیست جرمیه نباید گرفت و مقدار جرمیه و صورت  
 برگشتن از قرار داد از آن طوائف بگیرد آنست که آنچه از براسے فعل بد مقرر کرده باشد ده لبست  
 آن بگیرد و اگر مرد سے زن سے طوائف از سے داده خواهد که واپس بگیرد و باو مجامعت نکند آنرا  
 واپس نباید و باید و اگر مرد سے زن سے از طوائف یا از سے مقرر کرده طلبیده و باو زمیندیم  
 ایک کس طلبیده و چند کس دیگر متفق شده باو جماعت کردند یا از راه دیگر جماعت کرد یا بدندان  
 و ناخن زخمی سے علف بر رو سے و بدندان او رسانید و در مصورت از سے که مقرر کرده باشد  
 هشت برابر آن بداند و همین قدر دیگر بصورت جرمیه بگیرد و در مناقشه این فرقه اگر گواه احتیاج  
 شود از همان مردم که در خانه آنها سے باشند و خدمت میکنند شهادت پرسد و اگر کسی زن سے  
 از راه مخبر و من جماعت کند یا اعلام کند یا بزنیکه گدائی میکند جماعت کند از آن لبست و چارپن جرمیه  
 بگیرد و اگر بر حسن و چهره زن چاندال جماعت کند و پریشیت بکند از آن بر چارپن جرمیه بگیرد و اگر  
 پریشیت کند بر پیشانی آنها و از کبند بعد از آن جرمیه گرفته از شهر و ریه بد کند و اگر شود زن سے  
 چاندال جماعت کند چاندال سے شود و اگر مرد بیکه چاندال باشند بزنیکه از جنس و برن از آن بالا  
 است جماعت کنند آنرا برگشت

## فصل حمل و حیا مرد و بیان مناقشه زن شوهر و بیان جرمیه خلاف حکمی و بعضی چیز دیگر

مرد باید که زن اسر خود و فخر سازد و جماعتی را که بر آنها اعتماد تمام داشته باشد بجهت محافظت  
 نگهبان مقرر کند و جاسے خود و نشستن و خوابیدن زن زمان مقرر باشد سوائے آنجا که زن خود

میگویند که زنان را بچوڑه آمدن خوب نیست اگر با شوهر مناقشه شود و راجه اگر بران مطلع شود یا از گفتار مردم  
 بران اطلاع یابد از گنگار جرمیه بگیرد و هر کدام را بر دوش خودشان مقرر سازد و خصوصیات این مقدار  
 در چادران دعایه گفته شد درین مقدمات راجه باید که خود محبت و ابر سیده شخص نماید و چنانکه کسی  
 حکم را بچوڑه نیاورد و خلاف حکم کند یا در کار که راجه فرموده باشد تعاضل و در زیاده راجه شرع یابد یا نه  
 با رعیت هم اتفاق نیاید یا سید که از گیش و مذمت خود برگردد جماعتی که متوفان شرع و رعیت  
 قاضی و عمل میکنند یا اهل یک قزو از این مقرر نماید و مناقشه و برادر و برادر و کسی که برادر و برادر  
 لازم شده باشد او برایش کند یا کسی که ماله را گرفته منکر شود یا سیاستی یا کسی که جنگ میکنند فعل  
 بدی که بران سکن کند و طرز زیست بران سکن مناقشه باشد مذکور راجه متوجه شخص نماید و اگر راجه با کسی  
 خیر باشد و ناپسندیده در سبند کم و زیاد و چون داینگار سے و بطور خود بگیرد و نگار و از ان  
 او هم صاحب برماند باید گرفت و اگر کسی خیر را که بناید خوانند داخل خیر سے که ده یا نه و بر  
 بخورند از او هم او هم صاحب برماند بگیرد و اگر آن خیر را بخیر سے بخورند او هم صاحب برماند بگیرد و اگر  
 برین بخورند و صدقین بگیرد و اگر بخورند بخورند بگیرد و اگر کسی مالا یا فقره علی قلب بصورت  
 مالا خالص و اسنوده و نفروشد یا گوشت حرام یا گوشت حلال داخل کند و نفروشد بر سر عضو  
 اعضا سے او باید برید گوش و بینی و دست و هر سه بران هر یک گناه باید برید و جرمانه او هم بر  
 از ان باید گرفت و اگر در مالا از راجه و بر همین و تو یا باید و تمامی عضو از ان بازسترد و نه کرد  
 باید کشت و اگر کسی جانور سے را بجا سے برد یا جو و ش بران و به سوار است و بران سے فرد آمدن  
 آن جانور جرمانه باشد باید که بر او از سبند مردم را از راجه و بر کلاه میگفت باشد و اگر خبر و از راجه  
 بر از راجه که از ان میزد برسد و بر جو و ش آن آنچه باید که در ان آدم کند شخصیکه حیرت انداخت  
 باشد یا سنگ یا کونج و چوب سے انگنده باشد یا عرابه و غیره بجای سے برده باشد  
 باید که مردم را خبردار میکرد باشد و اگر در ان جا یا که گفته شد آن شخص خبردار کند و مردم  
 شنیده تعاضل نماید و شخصی را از راجه برسد گناه آن نیست میز نباید داد و جرمانه نباید گرفت  
 نمایش آن شخص برایش کند اگر جانور سے از دست شخصی آزاد شود و بکس از راجه سے رساند  
 یا خیر سے را یکایک شکست و بر شخصی افتاد یا سپه یا شتر سے در راه رفتن یکایک بطرف عقب بگذرد

و سبکے آزار برسد درین صورتها گناہ یکس نیست اگر جانور سے از شخصے بدہ شدہ سکے آزار سے  
 رسانندہ باشد اور آن قدر توت بہت کہ اگر نخواہد و ویدہ جانور خود را بگیرد و آنرا خلاص سازد  
 درین صورت اگر تعافل نماید از آن او هم ساقی جرمانہ بگیرد اگر شخصے پانیال سے شود و فریاد کند  
 و صاحب جانور نشیندہ تعافل نماید وہ بہت او هم ساقی جرمانہ باید گرفت صاحب مال را  
 باید کہ امر ایچی و فیلبان و چاروہ و ساربان او ستاد گوارا توت تحقیق سمودہ نوکر نگاہ دارد  
 و اگر جانور این قسم فیلبان و غیرہ کے آزار برساند گناہ آنہاست اگر صاحب مال بحیثیت  
 علونہ یا وجہ دیگر آدم ہو تو توت را نوکر سمودہ این خدمت فرمودہ است و جانور آزار آزار برساند  
 گناہ صاحب مال است درین صورتها اگر آدم کشتہ شود جرمانہ از او باید گرفت و اگر از جانور ریشہ  
 بچہ گاومیش و غیرہ کشتہ شود و چاہے پن بگیرد و اگر خود بر کشتہ شود و دھن جرمیہ بگیرد و اگر طاس  
 و آنہو باز و غیرہ کشتہ شود چاہے پن بگیرد و اگر مگ و خوک کشتہ شود یک ماشہ من بگیرد و اگر کسی  
 براسے زنا بمانہ سکے در آندہ باشد و صاحب خانہ از ملاحظہ بنا محی و زدن گتفہ فریاد زندہ آن  
 زانی اگر بختہ برود و صاحب خانہ پانصد پن جرمیہ بگیرد و اگر سکے زانی را بگیرد و زانی را گرفتہ سزا دہد  
 پس ہر قدر کہ دوسے از گرفتہ باشد بہت برابر آن از او جرمانہ باید گرفت و اگر سکے خدمت را چہ کند  
 یا شتر را چہ را بجائے الہار کند زبان او را بریدہ از شتر و دھنہ بدر کند و اگر سکے پیش را چہ  
 ستایش دشمن را چہ کند زبان او را بریدہ از شتر و دھنہ بدر باید کرد و اگر سکے در مال را چہ و زنی  
 کند آزار باید کشتہ و جانیگہ تمامی مال شخصے را باید گرفت باید کہ راتی کہ از آن راتی او براسے خود  
 اوقات گذر حاصل میکنند بگیرد و از مردے کہ نوکر را چہ باشند شخصے از احوالات را چہ خبر  
 مینمودہ باشد یا نام در ضایع نمودن کار را چہ عقیدہ باشد آزار باید کشتہ و در جانیگہ سکے را  
 باید کشتہ و آن گناہ از برہمن ستر و ستر آن برہمن را تہا کشیدہ و بر خوسوار کردہ و در پیشانی او  
 داغ کردہ از شتر و دھنہ بدر کند و اگر سکے پارچہ پوشیدہ مردہ بفرود شد یا مادر و پدر را بزند  
 یا بسے حکم را چہ بود یا بہ سواری را چہ سوار شود یا بر غریب کہ مخصوص براسے نشستن را چہ باشد  
 بہ نشیندہ از آن او هم ساقی جرمیہ بگیرد و اگر سکے از غصہ برود و چشم کے را کور کند  
 یا صرف ناگاہیم مثل آن کہ در شش ماہ باد شای تو برود و بر چہ گوید سیوا بخومی و دود



و استادی شود و باشد زمار پوشیده بصورت بر همین بجا نه مردم طعام بخورده باشد از آن  
هشت صد پنجم بگیرد و اگر شود زمار پوشیده در شهر او خود را بر همین نامزد کرده طعام  
بخورد و بصورت در بدن او داغ باشد که اگر شود خود را بر همین نامزد و غیره را که از آن بایز

## فصل حمل و تحمیل در بیان آنکه مناقشه را فیصل و او تعدیل آن ظاهر شود که غلطی را نه یافته

اگر مرد میگردد و اجاره را بجهت فیصل نمودن قضایا تعیین کرده و آنها خوب و ارسای کرده از هر یک از آنها  
باز شصت معامله را مشخص کرده باشند و باید که ده بابت ماسه که براسه آن مناقشه بود و از هر یک از  
آنها بگیرد و همانند کرده بابت مناقشه باشد از شخصیکه در ورغ معامله از پیش برده باشد بگیرد و اگر  
گو ای شایان در ورغ گویان معامله مشخص شده باشد و باید که از آن شایان جرمه بگیرد و دیگر  
کالند باشد اگر بخوابش را به فرقی در ونگار است گو سازند پس گناهی که در فیصل صورت میشود و بجا  
عاید بگیرد در ورغ بر وجه یک یک معامله را مشخص کرده و در ورغ گویان که گو ای در ورغ داد و در ورغ  
شخصیکه معامله را نمود یعنی بر چهار کس گناهی که گناهی که در ورغ مشخصه معامله را بجا داده و از ورغی غلطی  
باز مناقشه از هر یک از معامله او را از سر نو تحقیق باید کرد و اگر در هر تریه هم در ورغ ظاهر شد پس بجهت ماسه که  
مناقشه میکرد و باشد بابت از آن جرمه بگیرد و قول نمیکند که مناقشه ای که مشخص شده آنرا باز مناقشه  
کرد اگر مشخصه ماسه داده است می گوید که من باو ندیم ده بابت جرمه از خلیع داد و در آن صورت باید بزد اگر ایضا  
معامله را مشخص کرده باشد و از ورغ حساب غلطی در آن راه یافته باشد و دیگر آن معامله از سر نو مشخص میشود  
و اگر ایضا از کسی یا حساب جرمه یا یا اگر قضا باشد باید که بر آن مال از خزانه خود بپردازد که در تمام جرمه که در ورغ  
آب است شکیلی کرده و در و نقد که گرفته بود بصالحات را پس بر وجهی بپردازد و بجا با تمام رسید

# مقاله مفهوم

پراستخت ادویهائی که عبارت از کفالت باشند مشتمل بر بقا و فصل

## فصل اول در ترتیب پاک شدن از ماتم سوتمک و برو سوتمک و زن جانین

آدمی وقتیکه خود را از ناپاکی ماتم پاک سازد بعد از آن کار قحطیات و اعمال حسنه متبذّر کند و آن کار  
ثواب مثل پرستش و توأ و خیرات و خواندن سید است علی الخصوص بعضی اوقات خیر برسد و مید  
که از کار که دوازده ساله آن دو وقت است یک در مردن شخصی از قبیله دویم تولد لیس و دختر از  
قبیله اکنون بیان وقت اول اگر طفلی که دو ساله پوره نشده باشد بمیرد آن را در زیر زمین باند که درین  
دیده در زمین که مرده را سوخته باشد دفن کند و آب و غیره بر آید و در سوخته نباید  
کرد و در آتش نباید سوخت و همراه او سینه را بر سر او و پدر رفتن دیگر این قبیله معتبر نیست  
بعد از دو سال هر که بمیرد این قبیله کما شده و او را برده بسوزند تا مادر و عینیکه بر سر سوخته پاک و  
پاکیزه باشد اگر شخصی مرد و آن سوختی است از هر سه آتش اگر سوخته آنرا بسوزد و الا نه از سایر  
آتش بسوزد این کارهاست شخصی که هم قوم و هم برن او بود بجا آرد و اگر با وجود هم برای برین  
هم برن و آتش از سوخته طلب نماید آن برین از حالت اجنه خلاص نمیشود و آتش خانه چاندال و  
بیاد و خانه که زنی را سخته باشد و او را در بران نگذاشته آتش بجا بکند مرده را در اینجا سوخته باشد  
نباید گرفت بعد از غسل دادن مرده را باید سوخت و خوشبو بر سر بران باید مالید و غسل را پس بدید  
و الا نه دیگر کسی که در قبیله نسبت نزدیکی داشته باشد یا چه باید پوشانید و مرده را برهنه کرد و نباید  
سوخت با وجود هم قوم مرده را سوخته داشته و بر دوش برین و چتر می دیش بر ترتیب از دروازه  
شهر که طرف مغرب و مشرق یا شمال و اوجی شده باشد باید بر آورد و سوخته بر سر و بر دوش بر دوازده

شود مرده سرگ نخواهد رفت و شود اگر بمیرد از روز و از به جنوب و دیر بماند و اگر دیر در راه بیاید  
 مرده را میان دمی نه باید زد و اگر شخصی بجای فوت شد و مرد و وجود یافته نشد استخوان  
 او را آورده آنچه برآید قالب او میکشد و بجا آوردند و اگر استخوان بهم یافته نشد و از برگ و خاکه و  
 آرد گندم و آب صورت آن آدم ساخته بسوزد و در حضورت که از برگ و خاکه و آرد ساخته شده شود  
 اگر آدمی مرده آنگونه تری است مردم اهل قبیل از روز و سوختن تا ده روز ناپاک میشوند و اگر سوخته  
 آنگونه تری است تا سه روز ناپاک میشوند بقیه اگر بعد دو ساله شدن یک سال بمیرد آب باید  
 داد و بعضی گفته اند حاجت نیست و اگر بعد سه ساله شدن با بوقتی که زنا زاده باشند بمیرد بزرگ  
 آب بدین نام ترخوانند و آن منور که پیشتر آنست که تا زمانیکه نامش کن نشده باشد و فوت شود و از زیر زمین  
 دفن باید کرد و برآید آب و غیره در کار نیست و از نام کن تا و چونکه موت تراشی نشود اگر فوت شود  
 در آتش بسوزد و در زیر زمین دفن کند آب بدین نام تر تراشی تا زمانیکه زنا زاده بد در آتش بسوزد و آب  
 بدین نام ترخوانند بعد از زنا و بعد چهل روز است پس فلان جمع همین است **ترتیب آب اول**  
**عمر** باید که روز اول و سیوم و پنجم و نهم و جمیع مرد بکشد و بعد از غسل بر بنیت او  
 آب بدیند و آن دیگر آنکه هر روز آب داده باشند روز اول بمرد و دست یکبار روز دوم بهیم همین  
 ترتیب دو بار روز سیوم همین ترتیب سه بار غرضیکه همین دستور تا نه روز و آن بعضی آن که  
 در ده روز یکبار کافیست نهایتش بدین مقیم بود و اگر هر روز آب بدید خوب است **ترتیب**  
**آب و اول** یکس که میخواند **قبیل آب باید و او** یعنی بپای او  
 و دوست و خویش زاده و خسر و پسر و همیشه و دختر که کنهائی آنها شده باشد و خشک بکند تا بدین کار است  
 چنانکه برآید قبیل میکند برآید آنها نیز بجا باید آورد و نهایتش برآید جد یا درسی و عظم مرد است  
 برآید دوست و غیره لازم نیست اگر نخواهد آب بدید و الا نه خیر اگر سجد یا درسی و معلم آب بدید و اگر  
 لازم است آید روز اولی سه باید که جمیع اهل قبیل که بمرد مرده میروند یا بر چوب آب ترک کرده یا  
 یا بر چوب در آب دریا غسل کنند سنگ یا مقداره سنگی از دریا برون آید و اگر دریا نباشد از  
 قلاب اگر قلاب نباشد کنار چاه و اگر بهیم مرده باشد ده بار بمرد و دست بر بنیت او  
 آب بدید و اگر جفیری است دوازده نوبت و اگر پیش است پانزده مرتبه و اگر شود راست

یا در بارش باران برآمده و برق زد و علی هذا القیاس داین نوع اصح است برائے پاک شدن  
از ماتم آئینا غسل روز اول کانیست شغفیکه خود را کشته باشد یا میت شده مرده باشد اگر مرد  
و جو آنها بر راس گنگ برسد از گناہان خلاص میشود قول تاکثر اینست که اگر لاش جمیع  
مردم مذکور که سوختن آئینا منع کرد در آب گنگ برسد پاک می شود و اگر کسی آنها را کپرت است  
سوختن منع کرده دانسته بسوزد و برائے آنها که چپه کند یا برداشته از جاسے بجای برده  
بآب بیندازد و آن شخص تائب است که چپه بکشد خلاص می شود و اگر آن مرده یا را که بدان قرار  
نوشته اند مرده باشند کسی نادانسته بر چارپائی برآورد و بسوزد و آب به نیت آنها بپاشد  
پن که چپه کند از گناہان خلاص میشود و اگر کسی مرد یا مذکور را مساس کند برائے آنها که چپه  
بکند اگر چپه تواند کرد دیگر روز شب روزه بدارد و بیج بخورد تا از گناہ خلاص شود و اگر کسی  
این قسم مرده را که نوشته از رویان خود را خفه میکشیده باشد و نمیرد و چپه نتواند کرد  
تا یکماه بر روز غسل بکشد و طعام از گدائی حاصل کرده بخورد و اگر بان پرست کند سال  
فروتن یا شخصی که بر سن بجای رسیده باشد که از نیک و بد بیخ فرق نتواند کرد مطلقاً و  
شورے نماز و باشد یا بجای رسیده که بیخو جه از آن بیخ شده باشد و امید بر شدن  
نداشته باشد مثل برص یا صاحب کھروگ خود را بکشد و باین نیت از بندگی بیندازد  
یا در آتش بسوزد و یا در آب غرق شود یا در آب و طعام نماید عیب نیست باغاث آب و آتش  
باید داد و ناپاکی قبلیه آنها تاسه روز است قول بعضی رکبیشن در باب خود را  
بقصد و غیره که در صورت رخصا بودن مفصل نوشته شد کشته شد نیست که تا یکسال  
برائے آنها بیخ نماید و بعد یکسال ناراین بنی باید کرد و صورت ناراین بنی اینست  
که بقتل از رے غلہ حسب القصد و در نیت ناراین بنی بدو بعد از آنکه ناراین بنی  
بکشد شراب و غیره جمیع لوازم بجاء آورد و قول دیگران در صورت ناراین بنی آنکه بر روز  
ایکادشی شوکل بچپه ناراین بنی بکند آنوقت ده پند از کنجد و غسل و روغن ساخته و در زیر  
بیندازد و فردا سے آن بر منبان را که عدد آن طاق باشد مثل هفت یا نه طعام بخورد  
و آن روز بسوزد و زاول پنج پیشه بدو اگر از گزندن مار مرده باشد بعد از ناراین بنی

بروز ناک پنجمی که در ماه سادون میشود صورت بار از طلا ساخته با یک ماده گاو خیرات نماید و  
 پرستش مار نماید آدمیم بر مطلب بعد از آن که در دریا غسل کرده آب به نیت مرده داده و غایب  
 شدند باید که در زمین نرم که سبزه آبشار وینده باشد رفته بنشینند پیران کهن سال را باید که در  
 وقت حرف و حکایت گذشتگان در ضایعه او گفته خور و سال را تسلی بدهند و آنها را باید گفت  
 که گریه نکنند بخت آنکه در سیرت هر قوم است که براسه مرده اگر گریه کند در آن حالت گریه اش که  
 از بینی اویزد که مرده شود و تنه بر دراز نهانند و برگ درخت بنیت را بدین انداخته بیرون اندازند و چون  
 بکنند لحد آتش و آب و دود و سرگرمی ماه گاو و سرخ سفید و گاو و زرافه دست رسانند و  
 بر سنگ پانزده بنحانه در آید نهایتی است که تمام راه برود تا در راه تن بر زمین افتد که باید که از پیران  
 باشند جمیع این چیزها که گفته شد بجا آورند و اگر آن که از هفت کس یا آن طرف باشند آنها را غسل  
 کا فیت بشویند و بکنند مرده بنامد اگر برین غیب میریزد که بر جهان که از گور و قبیل باشند آزار داشته  
 براسه سوختن بر دهن بر قدم راه که میرود در هر قدم ثواب یک سیه یا بسند آنها که  
 ناپاک میشود غسل تنها پاک سینه شوند اگر اسپند و خوشان مادر که مرده باشد براسه  
 سوختن بر دهن و زپاک سینه شوند و اگر اسپند و خوشان نکور از خانه مرده غله  
 طعام خورد مرده باشد تا ده روز ناپاک سینه باشند و روز یازدهم پاک سینه شوند و اگر اسپند  
 و خوشان نکور طعام مرده بخورد و در خانه مرده باشد از خانه بهان مرده طعام  
 بخورد تا ده روز ناپاک می باشد و اگر طعام نخورد و تا مادر خانه نیاید بعد از سه روز پاک  
 سینه شود و اگر طعام نخورد در خانه او نباشد از غسل روز اول پاک سینه شود و همین ترتیب  
 براسه عیش یازده روز و براسه شوره یعنی آنچه اسپند خوشان مادر می بجا بیاورد  
 این نیز همان وجه بطرز سکه نوشته شد در هر صورت بجا آرد و اگر شود و بر همین وجه  
 براسه سوختن بر دهن و دیگر اعمال از خورد طعام و بودن در خانه مرده بجا آرد و پس آنچه خوشان  
 مادر می بخشد این مرده بجا آرد این نیز بجا آرد و بر همه یادی مادر و پدر و پسر خود را اگر  
 مرده باشد برداشته بر دهن و بسوزد و آنچه لازم این حال است بجا آرد و بر فیتش غله  
 مردم قبیل و غله خانه خود بخورد و اگر کس بطلب بر دهن بخورد یا از بازار خرید بخورد

و اگر ازین دو وجه حاصل نشود فاقه بکشد تا روزی که از سونیک پاک نشود این قسم بجای  
 و بوقت شب هر کدام جدا جدا بر زمین بخوابند یعنی زن و شوهر یکجا نوابند و بر فرش کاه  
 بخوابند تا سه روز نیک و گوشت چارپس نخورد و بوقت غسل بمح نمزد و شمشک مرده را  
 سوخته در وقت سوختن آتش داده باشد پند را تا ده روز همان شخص بدین شخص  
 از یک گوتر باشد خواه از گوتر علیحه از ساک یا برنج یا آرد و جواز بر حسن که روز اول پند  
 داده باشد خواه از گوتر باشد خواه دیگر از همان جنس بخندد و با وجود حضوری سپرد و دیگر انگار  
 نکند و اگر سپرد نباشد زن چنانچه براسه میراث و ارث مقرر است همان ترتیب براسه  
 سوختن و شداد و کورن باید داشت اگر شش سه چهار سپرد داشته باشد باید که کلان  
 این اعمال بجای آید و نهایتش از روزی که میان ورثه قسمت شده باشد و در آن روز  
 باشند این کار بجای آورند باید که از باریان و عاقره خج بکنند و اگر هر کدام پیشتر جدا شده  
 باشند در مال خود اختیار دارند بر خاسه اگر حق حاجت نیست بر همین تاده روز هر روز  
 یک پند بد و چهار تا و از ده روز هر روز پند بد و پیش پانزده روز پند بد و  
 شود تا یک ماه هر روز پند بد و براسه آنکه بچار بن همین ترتیب نوشته شد که در  
 مدت پاک می شوند و بر آن کسانیکه سه روز براسه نیاکی مقرر است باید که روز اول پند  
 بد و روز دوم استخوان آن جمع کند و چهار پند بد و روز سیوم سه پند بد و روز  
 اول یک گوزه آب پراز شیر از جاسه بیاورد و در روز یا اول یا سیوم یا بیستم یا نهم استخوان  
 سوخته مرده را جمع کرده در یاسه گنگ بفرسیند و وقت یزدان استخوان بخوابد  
 و گل در عفران پرستش و بویاب بکاسه که آدم را سوخته اند بکنند و روز دهم بیرون  
 دیر رفته شده شود و سوسه که و غیره و ناخن دست و پا تراشد و پارچه که پوشیده  
 است دور کند آنچه که بر همین روز دهم بکشد چهار چتری در روز دوازدهم و پیش در روز  
 پانزدهم و شود در روز سی ام بکشد مطلب آنکه پیش از پند دان ستر باشد و آنکه  
 بعد از سه روز پاک می شود و روز سیوم بکشد غرض که براسه پاک شدن هر کس  
 هر روز که بفرزند که ده است همان روز ستر باشد و این کار بکند و از بتیکه کسی که از مرد

درین سال کم باشد ستر باشد نسبت منظور نیست چنانچه شخصی عموماً شخصی است فاما درین و سال از برادر  
 زاده کم است و اگر برادر زاده بمیرد آنرا باید که ستر باشد یعنی گفته اند که پسران ستر باشند و  
 دیگران را لازم نیست این مقدمه ستر تراشی هفت محل در اصل سمرت جاگید و کبیده داخل نیست  
 بولفت مناکشر از جاسه دیگر آورده نوشته است ستر تراشیدن در هفت محل باز است  
 گیتا و پریاک و بهاشکر و کورچهر و نیکه مشهور است و نزدیک و پواله بگناتنه که در او در واقع است بوقت  
 مردن مادر و پدر و پسر و ستاد و قتیله اگر بپوز گیرد بوقت جگ کردن باید دانست که در  
 وقت ناپاکی هر کار که مطابق سید و سمرت نوشته اند باید کرد و نماندش شخصیکه اگر هنوز می  
 باشد و اگر بپوز گیرد و بهمان دستور اگر شغل آفتاب مانتاب گرفته باشد هر چند در  
 ناپاکی باشد هر کار بیکه آنوقت مطابق سمرت باید کرد و نکند شیل شر و هور و خیرات و غیره نماندش  
 اگر بپوز غلام گیرد و شیده ناپاکی نکند و براسه ستر نماید در ناپاکی یکبار گاتیری خوانده  
 بهر دو دست آب به نیت آفتاب در زمین اندازد و مردوم را باید که از قبیل شخصی که مرده  
 باشد یا پسر یا دختر است متولد شده باشد تا از ناپاکی پاک نشوند طعام بخورند و قبیل  
 آنرا گویند که در ناپاکی شریک باشند و مردوم قبیل اگر طعام از خانه مرده بخورند و حیثیت  
 و اگر در هنگام کندن یا جگ یا موت تراشی و غیره در خانه شخصی ناپاکی از ر بگذر مردن یا  
 زاییدن شود پس غلام که پیش ازین پخته باشند باید که از آن صاحب خانه بخورند و دیگر  
 آورده بمرده بخورند و اگر نه نچته اند در خانه دیگر س نچته بخورند و نماندش بمانند  
 که پیش ازین کار در خانه او جمع کرده باشند و درین خوردن سوختک لبو و طعامی که  
 در پیش باشد بخورند و براسه آ چون آب از خانه دیگر س بیارند تفصیل چیزیکه از خانه اول  
 و برده سوختک اگر بگیرد و حیثیت نیست نمک و غله و گوشت آب و گل و سنج مثل اورک و  
 میوه سبز و غیره و ساگ و هنرم و گاه و خیرات و شیر و روغن زرد و کنبه و ادویه و شیرین  
 و غیره غله نچته و نماندش شکر و نمک بر فاسه صاحب مال بدست خود از خانه او برداشته  
 باشد و این براسه آنست که مثلاً شخصی شکر بکشد که در هر روز بعد کس خوراک و ادویه  
 خود بخورد و در آن جا اگر سوختک و برده سوختک شده باشد در آن جا اگر خود از خانه

آن کس بر و شب که گفته شد غله خام بپزد و معجونیت چیک از خانه رو کانداز خریده بپزد  
 هر چند آن فروخته شده در سوختن باشد اگر در خانه شخصی که از سوختن ناپاک شده و آن شخص  
 خوراندن مقداری از برهمنان بر روز شنبه که در سه طعام بخورد و در شب شیر  
 بخورد و تا از گناهان پاک شود و از گرفتن غله خام آن شخص گناهکار ستم شود و اگر سوختن در سوختن  
 بیک شخص برسد و دیگران که در خانه باشند پاک هستند طعام آنها نیز پاک است شال این  
 یک آنست که معلم شخصی فوت شد یا تولد شدن آن شخص از قبیل بعد از چند روز باید  
 از روزیکه می شود تا سه روز ناپاک می باشد و اگر بخت تولد شدن پسری در قریه  
 یا قریه آن شخص از قبیل در ده روز از آن روز که آنکس شده باشد شخص بشود و در  
 باید که آنچه از ده روز بقیه مانده باشد همان قدر در سوختن بکند و در هر صورت که در این  
 و مردن باشد براسه برهمن ده روز براسه چھتری و از ده روز براسه پیش یا زده روز  
 براسه شود و سی روز مقرر کرد نمانش بماند که شنیده باشد یعنی تا بخت کرسی یک جوی  
 باشد همان دستور در هر دو صورت بعد از سه روز پاک می شود و اگر از اولاد برهمن و  
 چھتری پیش که از دو سال کلان شده نمانش با زنا زاده باشد بهر در براسه او تا سه  
 روز سوختن باشد و اگر در آن سن دسال از اولاد شود بهر نمانش اولاد کند و اگر ده باشد  
 براسه او سه روز سوختن بماند در خانه شخصی که پس تولد شود اما در آن پس همان ساعت  
 که خون ظاهر شد ناپاک میگرد و نمانش روز اول که بکوز باشد در آن خانه که پس تولد شده  
 سوختن اعتبار نباید کرد براسه آنکه شد و خود غیره باید که دو مردم قبیل را اگر مساس کند  
 عیب نیست نمانش اگر مادر آن غرض را که می کند داخل سوختن می شود و او باید که  
 غسل کرده پاک شود و پدر آن پس را و تنه ساس باید که غسل بکند تا بعد از تولد او غسل  
 نموده باشد مساس نباید کرد و مادر پس بعد از هشت روز از تولد پاک می شود و بعد از هشت  
 روز پرستش و توتامه تواند کرد و مادر و دختر بعد از یک ماه از تولد دختر پاک می شود و روزیکه  
 پس تولد شود روز تولد پاک می باشد در آن روز برهمنان از خانه او خیرات بگیرند جایز است  
 نمانش طعام در خانه او بخورد و اگر برهمن در خانه او طعام بخورد باید که چاندن برت بکند



تا از گناه خلاص شود و نیز یک پسر زائیده است روز اول و ششم و دهم پاک است درین سه روز  
از اعمال حسنه هر چه بخواند یا بنویسد که در شب ششم از آمدن او پیشتر نفاطت زن بسیار باشد  
که در ویراق برهنه در دست گرفته خبردار باید بود اگر در خانه یکی پسر تولد شد و هفت روز زبان  
نگذاشته و در نجات نجانده برادر دوم آن شخص پسر تولد شد پس سر مت که براسه پاک شدن  
از تولد اول مانده باشد آنرا حساب کرده و بعد از ده روز دیگر در ناپاکی باشد و همین دستور در  
ماتم بداند یعنی خواه تولد باشد خواه فوت شدن بشرطیکه در ماتم یکدیگر بیاید و پسر یا دختر پاک شدن  
پاک شدن دیگر و متولد شود اگر پاک از ماتم سه روز گذشته اند ماتم ده و پیش آید باید که پنج روز پاک پیش آید و اگر  
نمایند اگر غرض از غسل کردن پیش از آن پاک یکی که از قبیل فوت شده بعد از آن پسر سه یا دختر سه در خانه پاک از قبیل  
وجود آمده در هر صورت ماتم مرد و زاده است آن را اعتبار باید کرد اگر کسی که زاده  
فوت شد و پیش از آن که از ماتم برآید پیش فوت شد بعد از آن ایام متوک از آن  
از سر نو اعتبار نماید و اگر همان صورت اول در فوت شد پس از آن مادرش آنچه از ایام ماتم  
بقیه مانده آنرا گذراند و در روز یک شب دیگر ماتم باشد بعد از آن پاک شود و صورت دوم روز  
یک شب آنست که یک روز اول و مابین آن شب فردا سه آن روز دیگر و شب دیگر که بسیار  
پاک است و اگر در روز دهم بوقت یک شب باقیانده ماتم دیگر سه پیش آید سه روز  
دیگر ماتم دارد و اگر در روز دهم بوقت شام ماتم پیش آید و روز دیگر ماتم دارد و اگر در ماتم پسر  
تولد شود اعمال که در آن وقت لازم است بجا یارد و اگر حمل از زنی به افتد پس حمل هر قدر  
ماه که افتاده باشد همانقدر شب آن پاک است و دیگر سه از قبیل ناپاک میشود و شوهر  
آن زن محض از غیث کردن پاک میشود قول دیگر امح آن که اگر پیش از سه ماه حمل  
سه شب ناپاک است تا شش ماه اگر حمل افتد شش ماه پاک است و بعد از آنکه هفت ماه در شش  
ده روز ناپاک سه شود اگر طفل پیش از آن که ده روز شود بمیرد متوک مردن او جایز کرد  
ناپاکی تولد بطریقی مقرر است اعتبار نماید و اگر در روز دهم پیش از تمام تعیین کردن بمیرد همان  
وقت پاک سه شود و اگر طفلی همان وقت بمیرد که متولد شد یا مرده از شکم برآید همان  
بریده باشد مادام که او تا ده روز دیگر قبیل ناسه روز ناپاک سه باشد و اگر ناسه بریده

آمده روز و شب براسه او سونگ باید گرفت زن حایض روز چهارم از عیض غسل کند و بشوهر  
دست بکشد و کار خانه نکند نمائش براسه پرستش و قیام روز پنجم پاک سس شود بشوهر یک خون  
قطع شده باشد و این شرط در پرستش و قیام است و زنیکه روز هفدهم حایض شود او را  
نمایک اعتبار نماید نمائش غسل کند اگر روز نهم حایض شود پاک او یکروز است اگر روز دهم حایض شود روز اعتبار پاک  
و اگر بعد از این حایض او همان تیره نشود شریف روز چهارم پاک شود و این تسکثر است که اگر درین زمان حایض  
شده باشد و اگر زسنه دام روز هفدهم یا نوزدهم حایض سس شده باشد پاک  
پاک شدن او همان دستور روز چهارم مقر است زن حایض سه روز مطلق غسل نکند  
و در چشم دوده و سس نکند و او پیشه بر بدن نالد و در آب در نیاید و او را دوا ندهد و آفتاب  
و آفتاب و ستارگان نه بیند و آتش دست نکند مسواک نکند خذه بسیار نکند کار خا  
نکند بفرن خور و یا هر دو کندست جمع کرده آب نخورد و یا از طرف آهین آب نخورد و بفرن  
کحل یا بر دست گذاشته طعام هو که نخورد و طعام هو که برنج و دال سونگ دروغن ماده گاو  
و نمک تسینده سینس نمک سنگ گفته اند میوه و بیج او رک تمام هو که است و اگر زسنه  
شکل پاک کرده باشد که تمام ماه بیا که دکاتک و غیره ازین قبیل غسل بکند یا در تسکثر است  
یا کسوف درین میان حایض شود باید که آب در نیاید بفرن آب برداشته غسل بکند  
تا ما با پارچه که پوشیده باشد غسل بکند و پارچه نیشاد همان پارچه بر بدن خشک شود  
و اگر زسنه در بیماری غسل نتواند کرد حایض شود باید که روز چهارم زن دیگر با دست کرد  
یا پارچه غسل بکند بعد از غسل بان زن دست برساند و سر سبیده یا دوازده مرتبه این  
عمل بکند و این زن چهار پارچه سابق دور کرده رخت تازه پوشیده چیز سس خیرات بکند  
بدین روش پاک سس شود و براسه جمع جهاد ان که غسل نتواند کرد و این آیین مقر است  
و زنیکه پیش از پاک شدن از تولد پسریا دختر یا در حیض بهیر و باید که براسه غسل او کو زه  
آب بنیاد و پنج چیز ماده گاو که شیر و جغرات و زو غن و سر گن و ساسه باشد در آن کو زه  
بیسند و بعد از آن لاش را غسل بد و بعد از غسل او نخت بانی در کرد و رخت دیگر بنوشاند و بطور  
مقر بسوزد و بدین روش پاک سس شود و اگر زن بوقت شب حایض شود یا زه آنرا قسمت

پس حصہ برابر کردہ باید دید کہ در کدام بخش شده است اگر در بخش اول و دوم شده است پس  
داخل روز گذشتہ حساب کنند و اگر در بخش سوم شده داخل روز آیندہ بشمار دو بہین قسم برابر  
تاریخ مردہ حساب بشمارد و اگر الگ ہو تری بمیرد تاریخ مردن او از وقتیکہ بسوزند اعتبار یاب  
کہ دو کشتہ راجعہ بہ برہمن و فیل و غیرہ جانور دندان دار و شاخ دار و کسے کہ خود را خود کشتہ باشند  
و قتیکہ اہل قبلہ بہ عقیدتہاں وقت غسل میکنند از ماتم پاک سے شوند و اگر نہ عقیدتہاں زمان  
کہ خبر تحقیق شنیدند غسل میکنند پاک سے شوند مطلب آنکہ ماتم آسانا باید داشت غسل باید کرد  
نو کشتہ آنکہ از شدہ پاک کراہ باشد و آنرا اگر بے موجب کشتہ باشند یا جانور بزرگ کشتہ ہر چند  
کہ آن شخص در دفع آن سے کوشیدہ باشد در آن صورت ماتم او را باید گرفت و کسے کہ در  
جنگ زخمی شدہ بعد از چند روز از آن زخم بمیرد برابرے او یک روز ماتم بداد بعد از یک روز  
پاک سے شود و کسیکہ برابرے کار بہین کشتہ شدہ باشد یا برابرے داد و ہی زنی کشتہ شود  
یا برابرے خلاص کردن مادہ گا کشتہ شود نایابی و ماتم او یک روز است بعد از یک روز پاک میشود  
اگر نہ در جنگ کشتہ شود نایابی او مطلق نیست جانوقت اہل قبلہ پاک میشوند اگر از قول شدن پس بعد از دو روز بد نشود فی الحال باختر  
مسلک کنند پاک نشود اگر اہل قبلہ بنزد اعیان غسل گرفتہ از نو بشوند یا از نو بقتلہ باشند داخل نایابی است اگر نہ شخصی از قبلہ در  
مسافرت بمید کے در یکال بشود باید کہ تا سہ روز ماتم بداد کہ داخل نایابی است و  
اگر بعد از یکال بشود فی الحال غسل کنند جان وقت پاک سے شود قول بسشت رکعت  
آنکہ اگر دسہ ماہ بشود سہ روز نایابی است و اگر تا شش ماہ بشود دو روز یک شب نایابی است  
و تا نہ ماہ یک روز و اگر بعد از نہ ماہ بشود غسل کا نیست و دیگر نایابی نیست نہایتش در ماتم  
مادر و پدر باید کہ پس ہر وقت کہ بشود از جانور زودہ روز مقرر ماتم بداد و داخل نایابی بشمارد  
این دہ روز کہ نو ہشتہ سے شود برابرے برہمن است و الا نہ برابرے چھتری دوازہ  
روز و برابرے پیش پاؤدہ روز و برابرے شود در یکماہ مقرر است ہر چند لوازم شرع و غیرہ  
شدہ باشد باید کہ پس جمیع مراتب از سر نو غسل آرد و اگر خبر فوت شدن مادر را کسی  
از آن زن نیست بشود تا یکال دہ روز و بعد از یکال اگر شنیدہ باشد سہ روز و اگر  
برادر و اگر خبر فوت شدن شخصے از قبلہ پیش از سہ ماہ و بعد از دہ روز کسے بشود



ناپاکی غل کنند و یک شوند و اگر دختر سه لکنه اند کرده باشد و مو تراشی هم نشده باشد بزرگ باشد او  
 در ماتم ناپاکی نه افتد و اگر سوم مو تراشی دختر شده باشد فاما کنه اند کرده باشد بهیروز بر سینه  
 یک شبانه روز ماتم ناپاکی اختیار باید کرد و اصل قبیل براسه ماتم دختر سه کرمی در ناپاکی پیش  
 و از کرمی چهارم نه شوند و اگر دختر از هفت کرمی بوده باشند و بهیروز براسه آن سه روز ناپاک  
 سه شود باید که بهر صورت سیکه جانب پدر و دو نیم جانب شوهر این سه روز ناپاکی اختیار نماید  
 و اگر زن بعد از کنه زنی در خانه پدر بزرگ یا بهیروز براسه او یک شبانه روز در زمین ناپاک میشود  
 هر مردن سه روز ناپاک سه شوند باید که در هر دو صورت اگر در خانه شوهر بزرگ یا بهیروز براسه او  
 و پدر آن زن هیچ ناپاکی نیست و این احکام که در باب دختر وزن گفت به چهار برن مساوی است  
 و بقصدی بیاگر پدر یکیشتر جمع است که در پاک شدن از ناپاکی زانیدن و مردن نوشته بر آن  
 هر چهار برن یک قسم است اختلاف جایز نیست در مردن معلم که شاستر تعلیم میکرد به باشد و شاکر  
 و اصل خوف ماسون خود یا ماسون پدر یا ماسون مادر و خویشان خود و مادر و پدر چنانکه تفصیل  
 اینها در جوار و عیال نوشته شد و هم سینه و حکم که بید تعلیم کرده باشد در یک شبانه  
 روز پاک سه شود و بید سه روز بخواند و براسه بهیروز وزن معلم که در ناپاکی باشد  
 کسانیکه از یک پاچا یا بزرگتر باشند بر آن یک یک که در ناپاکی باشند از سینه بخواند و در ناپاکی باشد و بر آن چهره  
 و دختر که از دختر تو کشته باشد و در و یک شب در ناپاکی باشد و نیز بر آن چهره که آنها را  
 زنا زاده باشند و اگر بید از زنا زاده و نمرده اند شبانه روز ناپاک باید بود و اگر دختر  
 شده است پدر یا مادر آن دختر بهیروز سه روز ناپاکی بخواند و در مردن دختر و خوشتر آن  
 و خواهر وزن ماسون و عمه یعنی پوتی و پوتی و خالا و جد و مادری و در و یک شب که آن شب  
 در میان دور و زو واقع سه شود ماتم پدر و براسه سما نوک سه روز براسه سما گتر  
 که در ناپاکی باشد و براسه مردن راجه بزرگ یک شبانه روز در ناپاکی باشد و اگر  
 بیگانه که از قبیل نباشد در خانه این کس بهیروز براسه او یک شب ماتم و ناپاکی باید  
 گرفت خواهر که کنه شده باشد و مردن آن محض افضل کردن پاک سه شود و از  
 مردن سرکار و پیشوای سه تو می و عابد و متراض و صرید بدین ستاره گان یعنی بوقت شب

پاک می شود همچنان از حرون برادر کند و او را هر یک می شود و او را و خسرو چهل نفس کردن  
 پاک می شود و اگر در دین می کشد بپیر و از هر قوم و هر جنس تا از ابرو و اشته از و به بیرون نه برند  
 مرگ تمام و به اعمال حسن بخانه تواند آمد و داخل ناپاکی می باشد و زمانی که بعضی جا  
 سوتک بسیار و بعضی جا سوتک کم گفته شده باید دانست که در جای که سوتک شده سوتک بسیار  
 باید کرد و در جایی که خبر آورده اند سوتک کم باید کرد و اگر از دوازده گونه نوزد سیوا فرزند  
 صلبی که بپیر و یا نیک از خانه بدر کرده باشند بپیر و براسه آنها کمر در ناپاکی بپایند  
 در مصورت این قبیل ناپاک نمی شود اگر شخصی زن دیگر به بخانه آورده و آن زن بمرور بر  
 آن سه روز و ناپاکی بماند و همچنین زنی را که ترک داده باشد و آن زن بمرور براسه آن سه روز  
 تا تم بدارد و پیر آن زن نیز سه روز در سوتک باشد و این قبیل محض نفس پاک می شوند  
 و در مردن راجه خورد که راجه ملک انیکس باشد بیک روز و ناپاکی باشد برهن باید که هر هفته نوزد  
 هر قبیله سیوا سه خود و دو اگر همراهیت چتری در پیش و سپند قبیله خود برود و آب غسل کرده  
 باقی دست برساند و سه روز و غن بخورد و خوردن طعام منع نیست نهایتش بعد از خوردن  
 طعام خورد و اگر برهن همراهیت شود برود و برابر پنهان شب در سوتک باشد و الا نه از گناه  
 خارج نمی شود و بعد از آن بر ریاضه که خودش بر ریاضه شور و پیوسته باشد غسل کرده و صد  
 برانایم بجا آورد و قدر سه روز و غن بخورد و ناپاک شود اگر برهن همراهیت پیش برود و روز یک شب و روز  
 بار و اگر برهن براسه مرده چتری در پیش و شود و همراه قبیله آنها گریه کند شبانه زاعمال حسن  
 مثل شش ماه و غیره نمی تواند کرد و اگر چتری همراه مرده پیش و شود برود براسه پیش شبانه  
 روز در سوتک باشد و براسه شود یک روز و اگر پیش همراه مرده شود برود و شبانه روز در سوتک  
 باشد و اگر برهن نیست و بگرفتار دانسته رخت پوشا نداده و شبانه روز و روز بار  
 و اگر دانسته کند که چه کند و اگر کم قوت باشد غسل کافیت و اگر استخوان آدم بچری آلوده  
 باشد آنرا که مساس کند تا سه روز ناپاک می باشد و اگر پیش از ناپاک شدن براسه  
 خیرات ششگانه کرده باشد آنرا اگر که به هر دو شش بگیرد و معیوب نیست راجه اگر در ناپاکی تا تم  
 باشد و ضرورت مثل جنگ دشمن و غیره و رو آید از تا تم برآید و براق بسته کار کند همان لحظه

پاک سے شود راجہ اگر کے برابر سے کار سے از ماتم برآوردہ بلبلہ حکم بجا آورد و ہر دو بدین صورت  
پاک میشود جبکہ نریل را اگر بغیر دست کار سے بقیہ ہر چند ز ناپاکی اتیم و تولد اولاد و بامشہدہ انگارے کہ  
خدمت و صفت آہناست سے تواند کرد و نایتش کار خود را ناپاک شوند کے تواند کرد و دیگر و نابہ  
و غیرہ کہ اینکہ طعام و شیرینی و غیرہ سے پختہ باشند ہوا و زہا و اہل فہد و حبیب و داد و غلام راجہ  
دو کہ ان عمدہ راجہ کہ بے آنا کار محفل مانند مصور کار گیر غرور و کبیکہ جگت میکنانندہ باشد  
شخصیکہ براسے چاند راین کہ چہ شکل کردہ باشد داخل ناپاکی کے شود و اگر در ناپاکی صورت  
یا اثر کلے پیش آید جان و وقت پاک سے شود و اگر شخصہ ہوم شروع کردہ باشد یا تہمین  
طعام بخورائندہ باشد یا براسے غسل یا روزہ یا کار دیگر شکل کردہ باشد درین آنا سے  
ماتم یا تولد اولاد و با و دہر فی الحال غسل بکنند کہ بدین صورت پاک میشود و داخل ناپاکی  
و اگر برتنے راجت طعام نیو تہ کردہ باشد و بآن برتن سوئک رو دہر اورا طعام باید  
خورائندہ اگر کے مغر کردہ باشد کہ ہر روز از قدر غلہ یا نقد یا منس و دیگر بہ برتہان خواہم داد  
و با و سوئک رو دہر آنہ ہر روز بہ برتہان میدادہ باشد منع نیست اگر کے در ناپاکی فوت  
شدہ باشد باید کہ دران حالت خیرت بدہر فائدہ شخصہ کہ زیادہ از یک روز فوت نہا شدہ  
یک روز ناپاکی می باشد و بہ ہین ترتیب و ہین دستور تادہ روز خوراک ہر قدر روز کہ باشد  
ہمان قدر روز ناپاک باشد و شش ہنس رکھیشہ آنکہ در کتھانی و قند قلعہ و جنگ و مسافرت و زیارت  
و غسل تیرتہ سوئک نباید کرد و اگر سوئک شکل پیش آید فی الفور غسل بکنند پاک سے شود و  
روز و ہم شدہ از ناپاکی برآئندہ باید کہ برتن بعد از غسل باب دست برساند و چھتری بہ براق  
و دہر سواری و پیش بر لیان حالت راندن گوان و شود و بعدا سے لاشمی دست برساند و اگر  
دست کے سکے کہ دست آن شخص بجا فیض و شیت و قیمت و چاٹوال و زینک از تراچیدن او

دہ روز نگذشتہ باشد داد ہم شوئیگی

رسیدہ است برکہ یکبار

گاتیری در دل بخاند آچون بکند

تاپاک شد و دہ

# فصل دوم در باب پاک شدن که از دست سرسایندگی بپوشیده خیر یا پاک میشود

اگر دست کسی به شیت یا پیت یا چائال و زینکه زائیده باشد و ده روز بر آن نگذشته باشد  
یا زن حائض و آدم سوختگی برسد باید که غسل کند تا پاک شود و اگر کسی خواب بد چندی یا جماع  
یا زن حائض بکند آب و دهن و عطسه بر بدن افتاده باشد یا تنی بکند یا زینتی را که در آن  
مرد و موصفا اند یاد قرن کرده اند یا به استخوان دست بکند یا ماهیان استخوان که آنها را دست  
بناید که در دست بکند یا چوب جگ را که انداخته است گویند دست برساند باید که غسل کند و اگر  
جواب خورده باشد یا تنی بکند یا بیش تراشیده باشد یا سوسه سرفه کرده باشد  
باید که بعد از آن غسل کند و قدر سه روز و غن زود بخورد و اگر آن مرد غسل نکرده باشد  
و کسی آلود دست برساند باید که اگر چنان بکند و اگر حمام خورده باشد دست و پا شسته  
آچون بکند در جماعت که زن از حیض برآمده باشد غسل باید که دو روز دیگر اوقات دست و پا  
شستن و آچون که رفتن کافیت مثل آنکه بعد از صحت خانه رفتن و شستن کردن شستن آچون  
که رفتن بکند بر دوش شستن و تیردوشی در روز عید ایام تبرکه اگر جماع بکند یا پارچه پوشیده است  
غسل بکند و اگر بدنه می شود بعد از فرصت یا تنی غسل کند و اگر به آدم سهیل در بون دست  
برسد مثل چائال و غیره غسل باید که دو روز اگر پارچه پوشیده باشد مساح کرده و پارچه  
بشوید و اگر دو سوختن آدم مرده برسد غسل باید که دو روز اگر بایک مرده را بمسوزند آن دست برسد  
یا پارچه غسل باید که دو روز اگر بر پستندگان تبان که در بیت خانه بر پستند دست برسد  
یا سبکی که بر دهنائی تمام و دیده میگرد و باشد و کسی که سوخته میفرود خفته باشد یا بطریق  
شراب یا پیت یا پاکتی ایگ دست برسد باید که پارچه غسل بکند هشت صد مرتبه  
تا تیری بخواند و سه روز و غن خورده باز غسل بکند آچون بکند آن زبان پاک می شود  
بشود که خود رفته آلود دست کرده باشد و اگر آن آب آمده بآکنس دست رسانیده  
باشد یا غسل تنها کافیت و سوسه این چیز را نیز دیگر اگر دست بناید که اگر دست برسد غسل باید که دو روز اگر



بدیو یک برتین دست برسد با پارچه غسل بکند تا پاک شود و دیو لک آنرا گویند که تا سه سال  
 بجهت نوکری پرستش بنوازد و باشد و از او طعام خوردن هم نباید طلبید و اگر بنا کرد و با  
 جوگی که کثیر گرفته یا سیئه یا شهنش که بتسد نه قبول کرده باشد یا برهنه کنز کار کرد در بهمنان یا  
 مانده باشد و شود که بطرز خوب زلیست بیکمده باشد دست برسد با پارچه غسل باید کرد و اگر  
 سائ چاندال بر برتین برسد باید که غسل کرده قدری روغن زرد و بخورد و از آدم شست  
 و چاندال بمسافت درازی دهم ماده گاو و در بماند و اگر ازین مسافت مبالغ چاندال و آن کس  
 ترق کم بماند باید که با پارچه غسل بکند و این مسافت براسه نسرورت تخویر کرده اند و الا نه  
 باید که از پخت مسافت یک جوه و از عایض دو جوه و از ماتمی و مندگی سه جوه و از چاندال  
 چهار جوه و در بماند و اگر در چاندال نوشته است مسافت کم بماند غسل باید کرد و جوه چوبیت که  
 اعراب و قلبه بماند و از ابر و دوش گاردان گذاشته بمرکت می آرند و اگر به کلاغ بوم  
 مساف شده باشد با پارچه غسل بکند و اگر در شاش کردن یا صمت خانه رفتن آب نکرفته باشد  
 و مسافه چند بران گذرشته باشد باید که با پارچه غسل بکند و اگر به کس یا کلاغ یا گربه یا خر یا  
 شتر یا نوک دست رسانیده باشد با پارچه غسل باید کرد و براسه مساف گریه رفته غسل بکند  
 طعام خورده است و دست و بدن نا شسته باشد براسه آنکه مغز و گوشت بفرود بیاید و بشوید پاک  
 است و اگر گربه خود بر ساس کرده بود و آن کس بفسد دست رسانید بر باشد و بشوید و بپخت  
 و اگر بچک بالا تر از ناف سوا سه بر دو دست مساف شود و غسل باید کرد و اگر از ناف پایین تر  
 مساف سگ شده باشد آنجا را بشوید و چون بکند حاجت غسل نیست و اگر بر بند پاک و مساف  
 آنرا غسل نوشت بالا تر از ناف سوا سه بر دو دست مساف بکند و غسل باید کرد و اگر از  
 ناف پایین تر مساف کرده باشد آنجا را بشوید و چون بکند حاجت غسل نیست <sup>بپخت</sup> و بپخت  
 که کثیر آن است که سر تا پا بشوید و اگر خیر نفس در پیشم و گوش و بینی بشوید باید که غسل بکند  
 بمساف چون و غایط و بول و بلغم و چربی در شبانه روز یک مرتبه بشوید یا سه بار گاو که شیر و روغن و خمر  
 و شامش و سرگین باشد بخورد و آنوقت پاک بشود و نایش این قسم را آن صورت است که  
 از دیگر جویافته و اگر از خود باشد شستن کافیست و از گل و آب کوه و بلغم و قف و نخل و

اگر از ناف بالا تر برسد غسل باید کرد و اگر از ناف پائین برسد بشوید و اگر گش کو چہ در آب کو چہ پانڈال و رگ و کلاخ بچے رسیدہ باشد یا انگن کدہ نادانستہ و بکر سے را مساس بکنہ شخص دویم بچس کے مشو و محض برسد یا بادی آن شخص دوم پاک سے شود و خست نختہ و گش کو چہ کہ خشک شد و باشد برسد یا بادی پاک میشود و اگر بآن دست برسد شستن غسل کردن حاجت نیست و اگر بہ استخوان آدم کہ بچہ کی تلودہ باشد دست برہمن برسد غسل باید کرد و اگر استخوان کہنہ دوسیدہ باشد آچون کافیت یا مادہ کا دست بکنہ یا بطرف آفتاب نظر کند و اگر باستخوان جانور کہ خوردن آن جانور منع است و رو فیکہ چرب باشد دست برسد غسل کردہ یا رچہ دیگر پوشندہ و اگر گش کو چہ و آب کو چہ پانڈال و رگ و کلاخ بکسر مساس کردہ باشد و دانستہ بدگر سے دست برساند یا دیگر دانستہ بآن مساس کند در ہر صورت غسل باید کرد و اگر شخص سیومی آن شخص دومی دست برساند سیومی را آچون کافیت اگر شخص سیومی دانستہ مساس کردہ باشد اورا نیز غسل باید کرد و بچہ پاری بہان و دہ آچون کافیت اگر بخرد و دست برسد غسل باید کرد و بر زمین عمارت بچس اگر مدتے بگذرد و خالی بماند پاک میشود و در آتش ہر چہ سوختہ شود پاک است یعنی چیز یا بہ یا پاک سے شوند و بعضے چیز یا شستن آب و گش پاک میشوند و بعضے چیز یا بقا کہ پاک می شوند تفصیل این مراتب کہ ثور یا اراد قیاس و شمسہ بعضے در کتاب نوشته شد و بعضے چیز یا بحیرات پاک سے شوند مثل انکہ از برگے در کار کرد و خطا واقع شود و خیرات بکنند و اگر آب دریا از جریانی مانده باشد بسیار کم باشد و نجاست در آن افتادہ است دریا سے نکو و محض از جریانی پاک سے شود و برہمن از عبادت پاک سے شود و گنا ہے کہ در خفیہ کردہ باشد بہ سیک کردن پاک

بے شو و فاضل از قزوین و خورون غصہ پاک

بدن شستن یا کبھی دھو دھو کرنا سب سے اولیٰ

یاک می شود و بفرم از شما عین دواست

آفریدگار پاک میشود و تربت پاک شدن باطن مرم را



را سس دیگر داده ملک بسایه گرفت بزم یاد و این قسم غله ببلد دیگر اگر بدل کند میب نیست  
 و اگر آن چیز را که فروختن آن به برهمن منع کرده برهن بشود و پیشه باو چنی غیر کند گنجاوار شود و برهن  
 نیز که گوشت و گند بفرود شد پت سے شود و اگر شیر و جرات و شراب جزد شد از ازان برهن  
 خارج شود و بمنزله شود و باشد دیواسه این چیز را که شش چیز باشد از ازان ممنوعات چیز  
 بفرود شد مثل پیش سے شود و اگر برهمن بوقت احتیاج از جاسه سهل و زبون خیرت بگیرد  
 یا طعام بخورد پت سے شود و باید که چون کتایش شود بکار کرد و این قدیم خود عمل نماید یا پاک  
 شود و اگر برهمن براسه اوقات گذارد قجاج شود باید که زراعت بکند و بگوید و خیرت تعلیم  
 نمودن نوکر می نمود و زبگیر و کرایه اعیان بگیرد و نزدیک کوه رفته بماند از آنجا گاه و بیهرم  
 آورده بفرود شد و محکوم کے نشو و اگر ازان گونه بهیج گونه پیشه شود و بنجای خیرتی فقه غلوت یکروزه  
 گدائی کرد و بگیرد و اگر خیرتی نباشد از خانه پیش بگیرد اگر پیش نباشد از خانه بخور بگیرد و اگر در مصروفیت هم پیشه نشود و  
 فاقه کند بچان میان کن بر او بکمان باشد که غله بده و بگیرد و بیرونیت نهادن مال که مال اگر گرفته است مال بدین من فقه که مال بچان  
 برهمن فاضل اگر سسند را به جزد بگیرد و اوقات گذارد و حکومت او میرود و در ملک او قوط سال  
 و با پدید سے شود و این اگر هست با تمام رسید

## فصل چهارم در آئین بان پرست

اگر کسی بخواهد که بان پرست شود زن خود را به سپید چار و دو و بصره برود و اگر زن میل  
 به براری داشته باشد بمر و بکیز و ناما و میل نکند اگر کن بوتری باشد آتش آگن بوتری  
 میکرده باشد و بعد از اگر هست بان پرست سے شود و اگر کسی خواهد که بعد از برستد چرج  
 اگر هست نشو و آئین بان پرست پیش گیر و جایز است اگر هست و تے بان پرستد میتواند شد  
 اگر سس بسیار ضعیف شده است پیشه خیر داشته باشد اگر بان پرستد گنهوری است و زرش مرده است یا دانه  
 بهر خوانده است آگن بوتری ندارد و هر اسمی تواند کرد بان پرستد موسی سر و غیره نیز باشد  
 و قصر نکند یعنی نگاه دارد و لباس بپوشد و پوشیده نشود و در زمین قلبه رانده نشیند و نه است

و چیزه که از زمین قلمبه رانده بهم رسد بخورد میوه و درخت صحرایی بخورد و در رحم دل باشد غصه نکند  
 و اگر چیزه بگیرد و درخت بخورد و اگر آن قسم که گفته شد بیاید قوت زدنش نیز از همان میوه باشد  
 و از پوست درخت لباس سازد و بوم از آن میوه صحرایی بکند و خیرات نیز از همان بدو بکند  
 خوردن خود از صحرای بهم رساند میان شوره زمین از غم و دشت پاره شل آن هیچ با خود ندارد و  
 اگر غله بوم شل برنج و دال و سنگ براسه بوم گاه به بلب بهم رسد گرفته بوم کند  
 بان پرست خود سروریش و فعل در بار و جمیع اعضا نگاه دارد و ناخن نیز نگاه دارد و  
 غله صحرایی یا پنج یا میوه صحرایی زیاد و بر کمر و زواریک یا زیاد و بر کلاه یا زیاد و از شاه  
 یا زیاد و از یک سال نگاه ندارد و سه بار غل بکند و خیرات بکند و بسید بخواند و دیگره را تعلیم علم  
 بکند خیرات بدهد و دوستدار جمیع جاندار باشد و اسب خود را از بون سازد و یکسخت بخت نکند  
 و جگ بکند نمک اندک آب و آتش براسه بختن طعنه نگاه ندارد یعنی بدین غایبده بخورد و آنچه از  
 نایش آفتاب بخشد شود بخورد و شل میوه فاما میوه صحرایی که در زمین قلمبه رانی نرسیده باشد  
 و میوه که خود بخورد و خفته باشد و از درخت افتاده باشد از بار داشت بخورد و بوقت ضرورت  
 از سنگ گرفته بخورد و اگر دروغ براسه خوردن و بوم کردن و مالیدن در کار شود و از تخم  
 درختا میوه صحرایی برآورده بکار برده همیشه چاندرا این یا از کز که چپه میوه کوه باشد و  
 اگر تواند در پانزده روز یکبار و بعد از یکبار و اگر نتواند آورد هر روز یکبار بوقت شام  
 یا چهارم هر روزانه بخورد و گاه بر زمین نهدش کرده بخورد و بخت بخت و میوه که درخت  
 اگر یکیم که به بیضه داساوه باشد و در پنج الی یکبار در درساوان و نخبه و ون و کنوار و کالک چو تره  
 بسته الا آن بکند یا میوه نکند در گبن و پوس و مالک و پانگن یا پانگن بر بوشد و اگر تم قوت باشد  
 این چیز را با احتیاج نیت ابرزسه بکند و آنکه میوه خار بخواند و دیگره صفت لبال  
 بر در برابر بداند و اگر براسه بوم و در آن چیزه نداشته باشد از دیگر بان پرسیده  
 گرفته بوم بکند و بخورد اگر بیا شود و قوت از صحرای حاصل تواند کرد و دیگر بان پرسیده  
 نباشد بخانه بر زمین در دیده قلمبه از طعام که آن جا بیا بهیردن شهر آورد و بخورد  
 و در بعضی صحرای نوشته اند که در هر صورت تسبیح سی و هشت لقمه و بان پرسیده شانه لقمه

بخورد و اگر بسیار بیار باشد و از بیماری فرمت نیابد و به مشرق و شمال آن نذر برود که مان  
از قالیب بر آید علاج بیماری باقی بر سرست منعت بود اگر بر سرست بنگاشد و که زان فرست یابد  
در آن صورت خود را در آتش بسوزد یا در آب غسقل کند یا از مکان لمبند افتاده به سر و جان  
است ترتیب غسل و غیره که بر سر بان پرست مقرر است در آید و میا سر نوشته شد  
اگر باطن زبانه از اندامی نوشته شد آن سنگ را در دهان بگذارد و در دهان بگذارد تا آنکه  
سوار آید سنیاسی گشت نمی شود که حرکت اگر بطرز مقرر آید پسندیده بگذارد گشت  
سے یا بدو طرز پسندیده گرفتن گشت علامت آنست که در آید و سابق سنیاسی نوشته گیان  
نداشت درین آید که گشت است وقت گیان بهم رسید و قنیکه بگرد گشت خواهد شد و آنکه  
در آید سنیاسی گشت گفت بر آید آنکه در آن آید گشت البته می شود و بیان هر  
بان پرست با تمام رسیده

## فصل پنجم در آیین سنیاسی

و قیت که در دهرم بان پرست فایم شد یا در گشت دهرم آید و سگ گشت که در آید که  
پرا جایت جگ کرده و ترک حبس چیز داده و در بسجده اند اگر الگن هویری باشد  
الگن هویر را خاموش کرده برود و اگر بعد از برشته چسب سنیاسی شود جایز است هر چار  
آید که بر چپاری و گشت و بان پرست سنیاسی باشد بر سر بران که برین چپاری  
و بیش باشد جایز است **ترتیب سنیاسی شدن** بر دوز و پوزاشی  
در موسیقی آفتاب آفرین باشد خود را طاهر و پاک نموده و دوازده شعله خود را  
بکند بعد از آن بصحرار و دود بعد از سه کار سنیاسی باید شد برشته چرخ بگرد و جگ بکند  
و پس بهم رساند اگر گشت سیوس بجای آوردن این کار سنیاسی شود و در آن  
سے بود اگر برشته چپاری سنیاسی شود بر آید او این دو کار را احتیاج نیست و آن کار  
جگ کردن و اولاً بهم رسانیدن است سنیاسی را باید که خوبی نمیدکس خواهد و خودش را

زبون سازد سه عصاے بانس خورده یکطرف خوردگی که آنرا اگر دایم گویند یا خود لنگاه  
 نگاه داشتن سه عصا و عصا است آنست که زبان را از چغختن و دل را از گردیدن  
 بر جای و قایل از مضرت رسانیدن باز داشته است و ترک نمخورداده نزدیک آبادن  
 یا اندرون و بیرون اقامت اندازد و غصه نکند و بیکس آزار نرساند و در بعضی جا گفته  
 اند که بجای سه عصا سه کیسه لنگاه دارد و محبوب نیست فاما عصا سه در دست راست و در  
 به دست آب در دست چپ گیرد و در سه آب درگز و لنگاه باید داشت و بیکس را  
 هر چه خود لنگاه ندارد و بعضی گفته اند که کل لنگاه ندارد و بعضی گفته اند که تمام تر لنگه باید داشت که کل ندارد  
 نزدیک زن میسر و قبیله نرود و قول صحیح آنست که کامل و زن را لنگاه ندارد و بیهوش است  
 تواند داشت که خواندن آن بر ستیاسی منع است بیهوش انگ باید داشت زن را در آب نهد  
 برود اگر کم است باشد و ناب میسر تواند آورد چیز سه پاره پاره دوخته مثل وونی پله  
 بر آید پوشیدن لنگاه در دو کف و آن چوبی لنگاه دارد و چیز سه پاره سه نشستن لنگاه در  
 و ستیاسی دیگران را با خود لنگاه ندارد و تنائی بر آید ستیاسی بر آید آن گفته اند که تنها  
 یک کل میتوان گفت و در کس یکجا بودن کار زن و شوهر است و سه کس یکجا شد و گویا  
 دید شد و سه کس زیاده شد و گویا شتر سه بهر سید کار کرد و سه آنکه فلان از سن است  
 مایه و فلان کار خواهم رفت نکند و ستیاسی سواسه سه کار هیچ کار نکند و یکی آن که  
 نام آفرید کار سه گرفته باشد و دویم فکر شناختن نفس خود سه کرده باشد  
 سیوم آنکه در بزی بودن این همه چیز مفید باشد بر آید خوراک بدیهه یا بر آید  
 آسایش نیاید در برسات اگر در دهمه لبر بر و محبوب نیست فاما بهمین دو ماه که ساون و  
 بهساون است کجی بگذرانند که ضعیف باشد چار ماه در دست برسات در  
 آبادانی باشد سیواسه برسات کجی بسیار نباشد و ابتدا سه چار ماه برسات  
 از ماه ساون باید کرد و ستیاسی زیاده بر یک شب در هیچ دهمه نماند و در شتر زیاده  
 بر پنج شب نماند فاما این را سیواسه برسات گفته اند طرز گدایی ستیاسی  
 روز رانچ بخش کرده در بخش پنجم طلب سوزنی میان آبادی برود و قایل نماید

براسه گدائی آنوقت بدان خانه میرفته باشند زود در خانه که خوشا شده باشد یا حجام صلاح پیش  
 و غیره میگردانند آنوقت زود از محبت خانه گدائی کند بشرطیکه از مردم آن خانه بپا براند سیاسی  
 کسے واقف نباشد بیکایک رفته طلب روزی کند نگاه کند که دور آتش از آن خانه نمی آید  
 باشد و آواز کوفتن غل از آن خانه بگوش نمی رسیده باشد و اهل خانه طعام غوره فلفله  
 شده باشند در خوردن استیبار مزه کند یکبار بخورد زیاده یکبار بناید خورد و سیاسی از خانه  
 طعام باید خورد که در هیچ نشاخته باشد سواست خانه بر زمین از خانه دیگر بخورد و سیاسی  
 باید که گوشت نخورد از یک خانه و سقّه بخورد که قوت برود و بپا براند باشد و خانه که سیاسی  
 یا بر زمین بسیار باشند زود در خانه که پرندگان سرگشته بسیار باشند زود در خانه که سگ بسیار  
 باشند زود و سمانه بخورد که حد رهن باشد بقول بعضی آنکه زیاده بر پنج لاقه و زیاده بر هفت لاقه  
 یا هشت لاقه بخورد و آن لاقه بار اول در آب بشوید تا مزه نماند بعد از آن بخورد و سیاسی در  
 چهار طرف طعام بخورد و ظروف گل یا پنبه یا چوب بکند و بشستن از آب و دو نیم گاه در میان  
 گردانیدن آن ظروف پاک سقّه شود و اما آن ظروف شکسته نباشد و تکیه طعام از گدائی  
 حاصل شود بکنار رفته و خاموشی گرفته و بخورد و سیاسی را باید که از هیچکس نه ترسد و قشکی باز  
 فرزانه و بیابود و کت سقّه یاد میگویند که علامت هر چند و آتش بسیار بکند از نذر فالتس ترسے شود  
 چنانچه آدمی بر سر پند در یا صفت خفت در پنج بسیار بکشد یک سقّه شود و سیاسی را باید که  
 در معرفت آفریدگار محرم برود و بخیزد و دیگر مقید نشود و بیگویند که محض سیاسی نکند نمی شود باید  
 که از حرف حق حرام بوده باشد و در حال و مقام طلب حق باید گذراند و بر دوش ستوده عمر  
 بسد باید بر تانگت سقّه یا بدو این کلیمه ای قبیله سیاسیان گفت تا لبهاش فقر مغرور  
 شده از آئین مقرر عمل نمایند و الله سیاسی و هر مرد را بدست گویند این همه تاکید در اعمال  
 براسه آنست که در زرش در آن کار شود تا وقت مردن و در میان فکر میرسد و بجهت آنکه در  
 حالت مردن در هر باب که فکر کند و در هر حال که گذرد و در تار و دیم جان حال سقّه شود اگر  
 از زبان بکشد و شام بسیار میداد و باشد و حرف ناخوشایم میگفت باشد در تار و دیم  
 آه و غیره یا نوران صحرائی یا پرنده بشود و اگر بد نفس باشد و بدینست باشد و از تار و دیم



از امیر ساینده باشد در او تار و نیم چاندال می شود و در او تار اول از خیرات و علم  
در یافت بر کار که در زش لیا سیکرده باشد در او تار و نیم نیر جان میندیش

## فصل ششم در ترتیب پیدایش و تنفس

اول آسمان آفریده بعد باد آفریده بعد آتش آفریده بعد آب بعد زمین آفریده بعد  
خاصیت آفریده بر آسمان آواز دادن و بر آس بر باد مس نمودن و بر آس آتش  
دیدار که دیده شود و بر آس آب مرز و بر آس زمین بو که چون طعام هضم شود اول خون  
می شود و از خون گوشت می شود و از گوشت چربی می شود و از چربی استخوان می شود  
و از استخوان مغز استخوان ازان ب منی می شود و در شش پوست تو بر تو بر بدن آدم است  
و آدم را شش اندام است و دست و پا و پاهای یک سر و یک از بالا می گذرد و گلو  
سینه و شصت استخوان خرد و بزرگ و بدن آدم است و پنج حاست اعلا دل بینی چشم  
و زبان و گوش و بینی و پوست بر آس هر کدام یک خاصیت مخصوص است بر آس بنی بویان  
و بر آس چشم دیدن و بر آس زبان مرز گرفتن و بر آس پوست مس کردن و از بالا  
گویند و بر آس گوش آواز بشنیدن و بنی پنج چیز آدمی را از بون خود ساخته اند پنج چیز آدمی را  
کار می کنند هر دو دست هر دو پا هر دو آلت بر آس شامل و زبان قوت حرف زدن  
سیک دل است و خاصیت آن این است که چون دل بیک ازان بچا که قوت آمیزش کرد  
آن قوت کار توان که در جهت چیزی می توان رفت به جهت چیزی می توان رفت و بکاره ازان قوت شامل و قوت  
و به قوت حرف زدن تکلم می توان کرد و در آدم پنج باد است یک ارواح و جاس  
بودن ارواح زان است در رواج ان یک چیز است که در سینه می باشد و در مقعد آب منی و خون  
و جب و راست پیشانی و سه و دو و شش و گلو و سینه و سواسه این چهارم دیگر نیز  
می باشد باد و نیم همان است که در جمیع اعضا آدمی می باشد خون مغز و شش و غیره  
بجایگاه مقرری میرساند و با و نیمم ازان است که فصد و شاشه را می ریزد و چهارم

با در بیان است که خون و غیره را از یکدیگر جدا میکند پنجم باد و دان است که از تیر بالا  
 میرود و هفتم سنگ در بدن آدمی میشود و سیمانی چنانکه گویند که رگها با آن بسته اند  
 و آن سنگها بر هفتصد است و هشتاد و هشت و آن جسم مثل شنب است که جمیع حرکت  
 میکند و پیش پاینده است و آن چیز است که مثل رگ است تا مارگ نیست چنانچه نزدیک  
 بنفشه و آردانسته میشود و در رگ و غیره آفت در شاخ و در شاخ و حنجره پیشین شد  
 که بعد آن بپایست از ننگ و هفتصد و پنجاه و شش رسیده موی سر و ریش آدمی را که  
 یکصد و هفت جادو بدن آدمی از آن قسم است که اگر سبکی از آن آید و برسد آدمی را  
 و بعد جاسه در بدن آدمی استخوان بهم پیوسته است پنجاه و چهار که در دشت و دشت  
 و پنجاه هزار سوراخ است که از آن سوراخ با عرق برسد آید گفته اند که اگر خواست آدمی  
 در ششیدن کتب معتبر مثل سبید و غیره باشد سرود را استماع نموده از آواز سبید که  
 در سرود برسد آید به معرفت پرستش و پس به بردنهایش از ننگ سرود و چیزهای  
 بشنود و سوسه این نشود تفصیل نه گونه اپرا ننگ او کو شیر بادا و او ننگ  
 سرود و تکرار آسارت بر دهانات اگر بین را خوب بفهمد دل و دان به مبد و در نوش  
 باند که از فیروزه و طیرین بر روی جهان نماند گشت می شود و اگر نشود به شش و لوک سبید رود

## فصل هفتم در بیان کرم بیاض که در اوتار و ورم بر آنچه بود ز بون جان بون می شود

اگر در بین فکر کنی زانکه مال دیگر سبب چه قسم گیرم و بدی مردم گماندیشده باشد و زانکه  
 گفتن معتبر باشد بعد از مردن بجایه چنانکه مال متولد شود و اگر دروغ میگفته باشد و حرف  
 بنیاید و در حقیقت که در آن آزار مردم شود بسیار میگفته باشد بعد از مردن جانور  
 صحرای بون بپایند و از بون می شود و اگر مال مردم بپایند آنکه صاحب مال بر مردن

دیگران. جماع کند و جانور را بطرز سے کہ گفته اند نکستہ بطرز دیگر سیکتہ باشد بعد از  
مردن به صورت شجر بر سے آید سہایتش اگر گناہ بسیار سیکردہ باشد درخت کلاں شود  
و اگر گناہ میانہ باشد قناتے شود ملت فوسے را گویند کہ مثل انگہ باشد و بر وقت  
و غیرہ بد و اگر گناہ سہل باشد بر تان سے شود و آن فوسے را گویند کہ مثل غشوق یا  
در یک فصل منابع سے شود و شخصی کہ اعمال حسنہ و کارہا سے ثواب خواندن بیست  
در یا صفت و غیرہ عمر بگذرانند بعد از مردن دینو تاسے شود و اگر در دین قاضی شنیدن مشور  
و غیرہ مشغول باشد و در تلاش و بہم رسانیدن اوقات گذر و غیرہ اقسام نوکری و  
انفرائش مالی دنیا مقید باشد و غلبہ بسیار سے کردہ باشد بعد از مردن باز بصورت آدمی  
برجی آید و شخصی کہ در خواب مقید باشد و حسد یس باشد و از رخصت سے کردہ  
باشد و پس را قبول سے کردہ باشد و با دیگر محتاج نیست و از مردم فی الحال چیز  
طلب کردہ باشد و در گفتار و کردار ثابت نباشد بعد از مردن جانور سے شود  
نہایتش جانوریکہ ذبون باشد بدان صورت بر سے آید و اگر در ہر وقت بناد می شود  
بگذرانند و در زندگی در اعمال حسنہ مقید باشد بعد از مردن گت میشود و اگر در زندگی اعمال  
حسنہ بجا آورده باشد و بوقت مردن ذکر اعمال حسنہ بگذرد و بعد از مردن الجوار آدمی  
بر آید و اگر خدا را نشناسد و در فکر خواب و خور باشد بعد از مردن آدمی کور یا مثل یا  
لنگ بر آید آدمی از اعضا سے او اندک سے میشود یا حقیر قد سے شود بدین جہت است  
یکے آنکہ نوشتہ ایم آنکہ در کوف و خوف اگر زن حاملہ از آب پند یا حرکت بکند و آب کار کرد  
ذبون کہ در خیم سابق کردہ باشد و در پر و مار عیسے باشد و اگر بر زمین درخت کشت شدن و کار کرد یک  
بدرخ میرود نماند بعد از مردن آتش و گرم رزہ و زبون می شود

## فصل ہشتم در بیان پاداش اعمال

آدیس کہ گناہ کردہ عمر و بد و درخ رفت و بعد از ان مطابق اعمال و آنجا پاداش میست  
باز بنیادی آید و بحسب آن کہ قدر سے از گناہان و نفس سے ماند پاداش آن بہ صورت

طبعی از او  
که در این  
بازن  
بازن

جانوران زبون میگردند - اگر برهنه باشند بصورت آب و دگ و خوک و شتر برآید  
اگر شراب خورده باشد خرد و چپکس و بین می شود و چپکس - شتر را گویند که پریش یا نوال او شتر  
شود و باشد و اگر خورده باشد بصورت کرم و زبانه مثل کرم سرگین و چرکین که نور آب  
و کیت و کرم که از شکم مادر خود برآید و شکر که مثل پروانه می شود برآید و اگر زن او است  
فضل بد کرده باشد بصورت گاه و بگاه و نور و دلقا برآید و این همه قسم نوشته است  
در صورتیکه این گناهان را نداشتند که به باشد و اگر داشتند که برهنه باشند و کشتن برهنه و اگر از دوزخ  
برآید اول سگ شود بعد خر بعد شتر بعد گاو بعد شیر بعد بز بعد بکر بعد پرنده بعد چال  
بعد چپکس شود و اگر برهنه دانه شراب خورده بعد از آنکه از دوزخ برآید اول کرم  
شود بعد کیت بعد پروانه بعد مرغ شود که غله بجاست می خورد بعد جانور و زده مثل  
شیر بر شود و اگر برهنه را نداشتند بعد از دوزخ برآید و نمکبوت می شود بعد  
مار بعد بوقلمون جانور بعد چال بعد رجه شود هزاران بار بدین صورت برآید مقدار  
علاوه باشد باید دانست که در دوزخ آن این قسم می شود و اگر کسی با زن معلم و غیره  
دانه جماع کند بصورت گاه و بگاه و بوشه بعد کتا شود و بعد جانور گوشت خوار مثل  
سفال و غیره شود بعد در خانه و دزدان و قطع الطریقان صد بار توله شود و قال  
برهنه و فیکه به صورت آدم توله شود که روگ او را می شود برهنه که شراب خورده  
مرد است و فیکه به صورت آدم برآید دندان و بدن او بوسه بوسه کند و زرد  
طلا و فیکه که به صورت آدم برآید ناخن و دست و پا به او زبون و کج می شوند  
و گوزن بیک و فیکه که به صورت آدم برآید پوست بدن او مثل پوست فیض و رشت  
باشد و اگر کسی غله خورده باشد و فیکه که به صورت آدمی توله شود مرض  
اسهال که آن را تیسار گویند با و عاید می شود و اگر کسی کتب که زودیه  
باشد گنگ برآید و اگر کسی غله که را در غله خورده داخل کرده میارد  
و در دست یا پا می از پنج انگشت زیاده شود اگر تیل در زیدیه باشد تیر می شود  
که مرغ کند خوار را گویند اگر غار باشد بعد از مردن و فیکه که به صورت

آوی برآید بمرض عیس گرفتار شود و پیش از آنکه از مرض است که درین می نه شود و اگر دروخ  
میگفت باشد در دهن او بوسه بدیم رسد نماند و فیکه اینها از صورت یا نوران برآیند  
بعده صورت آدم شد باین وجه گرفتار می شود و اگر کسی زن دیگر سے راجه برد  
یا مال برهنه سوا سے ملا بدزد و او دهن سے شود و مقام آن بر عتد را چشش سے جن در  
صحرای سے آب سے باشد اگر جوهر دیگر را بدزد و بعد از آنکه از صورت آدم برآید و خانه از کرم زدن است  
موت کند شود و اگر بگری و ساگ در دیده باشد ملا دوس شود و اگر خوشبو سے بدزد و چوچند  
اگر شالی بدزد و موش شود و اگر دابه سواری بدزد و شتر شود و اگر حیوه بدزد و بوزنه شود و اگر  
آب بدزد و در کله شود که نبسته از مرغ است اگر شیر بدزد و کلاغ شود و اگر مایحتاج خانه  
مثل ظروف و غیره که میک آرا کفری سے گویند شود و خاصیت آنست که در دیوار یا سقف  
خانه بصورت خانه از خاک چیر سے میازد و اگر عسل بدزد و پشه شود و اگر گوشت بدزد و کرم  
شود و اگر ماد و گاو بدزد و سیاهی شود اگر ایش بدزد و بگم شود و اگر پیر میان بدزد و سیر من شود اگر شیر  
نیشکر بدزد و مگ سے شود و اگر ترک بدزد و چنگیر شود و میگویند که قسم احتباس در عالم بسیار  
است تا کجا به تفصیل نوشته شود و براسه نمونه چند سے نوشته شد هر قسم چیز که بدزد  
مطابق آن در دوزخ پاداش گرفته بهر یک اعمال صورت یا نوران در دنیا بر خود میگیرد  
مثلا اگر بوی آن آلات در دیده باشد صورت نفس میگیرد و دیگر آنکه بخت هر کار سے که  
چیر سے بدزد و براسه همان کار محتاج شود مثلا دابه سواری و زویده لنگ بر سے آید  
قول سنگه که بیشتر آنکه اگر برهنه را کشته باشد برو من سے شود اگر فلدات بدزد و فاجون شود  
کروان نوع بکره و یور بر بدن شود اگر دوتیا یا برهنه را دشنام داد و باشد لکنت زبان بهر سانه  
و اگر به کسی زهر بد یا مانه و دبه و امثال آن بود و او از شد و اگر کلان تر خود را بچوب و امثال  
آن بزند صاحب صرع شود و اگر ماد و گاو را کشته باشد یا بنیا شود و اگر زن خصال  
خود را بچوب گذاشته بدگر سے میل کند آن قدر لکنت زبان بهر ساند که حرف موان  
زود اگر زن نان دیگر میل میکرد و باشد نمونه خایه شود اگر مال برهنه یا دجونار را در زویده  
باشد پسته روگی شود اگر امانت کسی را بدزد و کور چشم شود و اگر در گدازان اوقات



تحریر اگر آب نباشد مقام بیاید اگر بر همین بداه یا سکه بزن شود جماع بکشد کرم کلاش و  
 اگر بزن هم قسم و هم برن جماع بکشد بعد از آن که از دوزخ بر آید جماع و عاجز باشد  
 اگر آب بزد و مایه شود و اگر شیر بزد و دلاک شود دلاک قسمی است از دلاک ساینده فخر  
 میند بعد عضو از اعضا و انما کم می شود و مال نه فرد حقنی اگر بفروشد اگر گس می شود  
 و اگر بزن را تب جماع بکشد معنی می شود و اگر بر آید دشنام بدید خر می شود و اگر به باد و گاو  
 جماع کند غوک می شود و روزی که خواندن بید را منع کرده است اگر بخواند شغال شود  
 و اگر مال کند که را که ملوک باشد بزد و غلام می شود و اگر بای را بکشد اگر سبب  
 باسی شود و چنانچه این جماع هرگز لوک راست یا بند و این قسم کارها  
 که به تفصیل نوشته شد اگر زمان بکشد بعد از آنکه از دوزخ بر آید زمان بهمان قسم  
 مردان که گفته شد می شود و اگر کسی مثل میوه یا صاب کس روگ بخورد  
 که پراشیت بکشد تا از گناهان سابق که در او تاراول کرده است پاک شود ممکن نیست بچیت  
 آنکه در همان و چو در همان عهد که عمل بد کرده اگر پراشیت کند محسوب نیست و این است  
 براس این نوشته شد که تا مردم آن را دیده عبرت گیرند

## فصل نهم در بیان بعضی خصوصیات پراشیت

تا وقتیکه سر اسهال نیافته باشد پراشیت نفع می بخشد باید که چون فعل بد  
 بکشد پراشیت آن بیماری را دنا گناه آن فعل بر طرف شود و شالیش آنست که تاثیر به کس  
 نرسیده علاج دفع می تواند کرد و وقتیکه تیر رسید علاج دیگر نیست بزخمی شد شمال دیگر آنکه  
 کلاسه گل و آب و چرخ و غیره آلات کوزه ساختن موجود کرد و کمال فوت شد  
 مصالح از کار می افتد همچنان معامله پراشیت است اگر از وجود یک فعل بد کرده  
 باشد در همان وجود پراشیت بکشد یعنی بخشد و لاند بعد از آن که فوت شد در دیگر او تا از علل  
 بیماری و غیره که نوشته شد گناه سابق را قیله و کله پراشیت بکشد نفع نمی بخشد و وقتیکه

گناہگار ان از دوزخ برآمده بصورت حیوانات زبون او تار گرفته سزا یافتند بصورت آدم  
میعوج زبون بر سر آید و تنیک از جمیع گناہان پاک سے شود در خانہ مردم بزرگ و  
مستول تولا سے شود گناہ بر سر قسم است ایچے آنکہ انچہ منع کجہ اند کبند دویم آنکہ انچہ  
باید کرد کند شوم آنکہ عاقل خسہ از بون خود بماند و دین گناہ ہر کدام کہ از آدم  
صادر سے شود باید کہ پر ایثیت آن کبند ثواب و خلاصی خود را خیرت و نیکامی دنیا حاصل کند  
پرہیز اگر کار کرد خود کند خیر شود و خیر اگر از جنگ بگریزد و پیش اگر خیر نازد و فی بجز و شود اگر  
کار کرد خود را کند جن سے شود و کسیکہ از گناہان باز نیاید و پر ایثیت کند بدوزخ سے رود  
و بست و یک دوزخ است کہ آدمی موافق گناہان خود ہر کدام سے رود برین تفصیل باہ  
دانت تاسر سویشکو چہارے شاملی بربرو کو دل پوتی ترک کال سویر  
سنگات پوت آردک بیش سہر پاتن چہارک کاکول بنجیون صاصقیہ  
ایچی اند کو پاک اس برین تاپن میگویند اگر نادانستہ گناہ سے  
میکند برون یکبار پر ایثیت اگر دانستہ گناہ سے کردہ باشد بر اسے آن دو بار پر ایثیت کند  
مثلاً اگر زن شود و نادانستہ بہ سہارے جماع کنایہ سے کہ چہ کند اگر دانستہ کردہ باشد  
شش کر چہ کند و اگر مدعی گوید کہ آدمی از گناہ بوجہ کردن پر ایثیت پاک نمی شود  
جوابش اینست کہ صورت گناہ از کتب دانستہ سے شود و پر ایثیت گناہ نیز از کتب  
مفہوم میگرد اگر پر ایثیت درست نیست گناہ ہم سے شود برابرے آنکہ ہر دو کتاب مفہوم  
کردہ ایم ہر دو ایک حال است پس ثابت شد کہ از پر ایثیت کردن گناہ سے رود و اما  
بچ گناہ عظیم کہ از اہل پاک گویند بہ پر ایثیت سے رود و اما برین پر ایثیت است  
کہ خیرات بدیاری و زہد و اہل ان بجز این بچ گناہ غلیم این خود آئندہ خاطر گفت کہ آنکہ  
کشتن برہمن در دانستگی دویم در دین طلا کہ ما شہادت یا باشد سیم شرب خوردن  
چارم گزنی کہ بزین آوستا و غیرہ کہ در حد تفصیل نوشتہ شد زنا کند خیم  
شخصے کہ خبر ای ان چہا کس اختیار نماید کسیکہ برہمن را دانستہ کشتہ باشد اگر کردہ  
افتادہ ہمیر و یا خود را در آتش بسوزد و آتشی از گناہان پاک سے شود و اگر نادانستہ



بر همین راسته باشد گناه سرآردی در دست گرفته گدائی گنان دوازده سال با طرا  
عالم بگذرد آن وقت پاک سست شود و اگر بعد از پنج گناه عظیم پراشیخت که در کردن آن پرا  
گناهی بکود ساطع شوند که کند براسے آخرت کار نخی آید در دنیا بکار سے آید  
یعنی میان غلایق میتوان بود دست بآن می توان رسانید مثل آنکه بر همین راه دانسته بکشد  
و دوازده سال بطرز سے که نوشته شد گدائی کند براسے آخرت کار نخی آید فاما  
بکار دنیا سے آید اگر بر همین سوا سے پنج گناه بزرگ نادانسته گنا سے بکند از بسیار  
خواندن بیه پاک سے شود اگر دانسته بکند پراشیخت باید که دوازده گناه بزرگ همان  
وقت خلاص سے شود که خود را بطرز پاک نوشته شد بکشد براسے آن گناه سوا  
جان دادن پراشیخت دیگر نیست و قتی که جان خود بدید بدو رخ بنمیرد و

## فصل دهم در بیان تفصیل پنج گناه بزرگ

پس که گشتن بر همین شد طلیک بهمان زخم بمیرد خواه سها وقت خواه وقت دیگر و دوم  
خوردن شراب فاما شراب سے که خوردن آنرا منع است سیویم در دیدن طلیک بر همین قتی که  
وزن آن بدو باشد باشد چارم که طلیک یعنی زن پیر حجاج بکند خشم شخصیکه  
تا یک سال سهره سیکه ازین چار کس بماند پازنها سیکه را تا یک سال پیش خود نگذازد  
و بدون یکجای بعنوان نوکر می خواه بعنوان دوستی باشد اگر بر همین از دوس میگر بخت باشد  
و کس نگذازد که بدرود مردم آمده آید بکشد دنیا سیکه بر همین راسته آمد و دیگر  
قاتل بر همین راه پناه خود نگذازد باشد یا که قاتل بر همین راه قتل نمودن هر  
کس برابر قاتل بر همین اند اگر یک جماعتی که نوکر سستند و یکجاسته براسے س روز  
وازیها سست سست براسے بر همین راسته باید که در اسع کنند و نگذازد که بر همین راه  
گشت و اگر منع کنند جمله آنها بمرتبه قاتل بر همین میشود اگر نوکر سستند و محکوم  
بوده سهره شخصیکه س روز گناه جماعت سست سست سست سست سست و گناه

شرک یا زکات کے مال کا جو غیر مستند دویم آنکہ گوید کہ ایک کار یا بید کر دو سیوم آنکہ انکا  
 کبند نہایتش گناہ سیومی کہ کر ان کار یا کبند و کبند ان معاملہ باشد زیادہ است و  
 شخص اولین قسم سے باشد یکے نوکر و محکوم خود را غیر مستند دویم آنکہ کبند زودہ یا التماس  
 را التجا کرد و برادر کشن دشمن خود را غیر مستند سیوم آنکہ راہ نمائی کبند و گوید کہ ظان دشمن است  
 بظان ترتیب اور اکثش شخص دویمی دو قسم باشد یکے آنکہ کسور اسے کشن کے  
 برود و اینهم راہ نمائی کبند و نہایتش قدر قطع برادر خود ہم در ان خیال کبند دویم آنکہ بل  
 فتح قطع ہمین طور را بنیاد یا گوید درین کار ضرورت تو خواهم رسید و من حمایت تو خواهم  
 کرد و اگر کسی بر زمین را سیوم و دشنام بد بد و یا زبرد یا بے عزت کند یا مال بر زمین  
 کا کار در زمین ہر سہ کار اگر بر زمین خود را خود کشد ان شخص کو از دست او زمین  
 خود را کشتہ است قابل بر زمین است بخت آنکہ اگر ان قسم کار نمیکرد و بر زمین کشتہ نمی شد  
 اگر سوا سے بر زمین دیگر سے زمین ترتیب کشتہ شود خون ان شخص بہان ظالم می شود  
 اگر زمین دیگر یا بخت دوست خود یا بخت زن خود یا بخت قبیلہ یا بخت زمین خود بر سر  
 خانے جان خود شیار کشتہ ان ظالم را قابل بر زمین باید دانست و در وقت کشتہ شدن زمین  
 از بخت اسے دشنام امر و ن بخت زمین اگر قصد ظالم این بوده است کہ در دشنام ان  
 یا زدن یا زمین گرفتن غیر بر زمین ظالم داخل آن مزدوم است کہ پنج گنا و عظیم کردہ باشد  
 اگر قصدش بر اسے کشتہ شدن بر زمین نبوده باشد از پرالینحت خلاص سے شود و اگر  
 بہ صورت ہزل بر زمین را زبرد یا دشنام بد بد یا ادا است مال بر زمین بگیرد و ان شخص خود  
 ہلاک کند یا ہمین طور بموجب نام کسی را بدنام کردہ خود را کشتہ گناہ لازم سے آید و اگر  
 لازم سے باید بلکہ ان کشتہ خود را گناہگار سے شود و بر زمین و مادہ کا اگر در علاج کرد  
 یا زور امینہ ان طعام وغیرہ خوردنی بمیرد گناہ چھکس نیست اگر بر زمین و مادہ کا و  
 در مالاب و چاہہ افتادہ بمیرد بخا و ز چاہہ و مالاب گناہ نیست اگر اگر زخمی یا کسی زخمی یا زخمی یا زخمی  
 خوردہ یا خورد زخم زودہ و در حالت ان شخص زمامت گزیدہ الحاح کبند و شخص زخمی و زخم خوردہ  
 تقصیر اور اصناف کبند و مادہ از کبند میان خلائق گوید کہ من از تقصیر و گزند شتم ان ظالم

خلاص می شود پراپیت مبتدا کرد

## فصل یازدهم در بیان گناهانیکه برابر پنج گناه عظیمه اند

لنا مانیکه برابر شش برجهن اند تفصیل اینها نوشته شد بے موجب و محض بدو  
معلم را دشنام بد و قتل بکند و بید را بدگوید و حقارت بکند و دوست و برادر  
بکشد شخصی علوم تعلیم کرده باشد و اقبال نداشته باشد یا امید از خانواده باشد  
و بید و شاطر را که بید انگ است همه را فراموش بکند و اگر در خواندن شاطر  
فراموش شود و معیوب نیست گناه آن کم است و گناهانیکه که بشراب خوردن برابر اند  
چیزها بے ناخوردنی بخورد مثل شیر و غیره باشد و جزو بے از بید میدانسته باشد  
و بگوید که من چهار بید را میدانم و شراب از غرزدی که زن حایض خورده است  
بخورد باید دانست که کتافه را که شراب خوردن منع است بدین غرور اگر شراب  
بخورد گناه شراب خوردن با نماند شود و گناه بید که برابر دزدی طلاست جواهر و  
داغ و غلام دزدن و زمین و ماده گاو و برجهن بدزد و امانت برهن و این خداید و گناهانیکه  
برابر گورتلیک است جماع کردن بزن و دوست و زنا بدخت بزن اعلی از خود و زنا بخواب  
و زن که چاندل دزدن هم قوم و هم بزن دزدن پس که عروس باشد گناهانی را که برابر  
زدن برجهن است و دزدیدن طلا و خوردن شراب و جماع بزن او است و معلم  
گفت از پراپیت بر طرف می شود بخت آنکه اگر از پراپیت دور نمی شود

داخل پنج گناه عظمی می شود

تفصیل این در پراپیت گورتلیک خواهد شد

اگر از زنا نیکه جماع با نماند است

برضا و زور خودش ببرد بے آند و جمع شوند گناه عظیم برابر مردان نان می شود

## فصل دوازدهم در بیان بعضی گناهان که از عظیمی کم از گناهان صغیره زیاده میشوند

جماع کردن بزنی که نسبت او به پدر و مادر برسد و زن چیت و مرد دوزیکه دزد باشد  
سیوره و دزدیکه اعمال صغیره بسیار میگرداند و گشتن شخصی که پناه آورده باشد و گشتن  
زن عایض و حامله و گواهی دروغ دادن اگر گناه عظیم کرده باشد و هزار سال در  
دوزخ بماند و اگر گناه اوسط که اگر گناه صغیره باشد شصدهند یکصد یک هزار سال در دوزخ بماند  
و اگر گناه صغیره کند پانصد سال در دوزخ بماند گناهان عظیمی که پنج اند و گناهان اوسط  
که از گناهان صغیره بالاتر اند تا اینجا نوشته شد

## فصل سیزدهم در گناهان صغیره

و آن بر چند قسم است گشتن با ده گاو و بر اینست شدن و آن شخصی را گویند که با وقت  
مقرر بر زنهار نگرفته باشد و بعد از آن زنهار گرفته و دزدی خاما سواسی ملا و فری که  
برابر طلا باشد از مال برهن براسی آنکه تفصیل این مرد و غیر برهن در صدر نوشته شد  
و قرض و پس داده باشد و اداسه دین و پناه و پناه گرفته نکرده باشد و جگ گنه  
لازم شده باشد و آنرا نکند و پذیر نفروختن مثل نمک و غیره آنچه در صدر منع کرده  
بغیر و کشد و با وجود برادر کلان برادر خود نکند و یا اگر برادر غیر و یا سلسله مقرر کرده  
قیمت کند و مثل آنکه برادر و پدر و غیره برادر و غیره تمام نمایند که اگر نکند و یا اگر نکند و یا اگر نکند و یا اگر نکند  
و زن را کردن بزنی که سولگی زن پیدا و گستاخ باشد و زن را نیکو برابر زن چیت و آوستاد  
باشند آنهارا در صدر تفصیل نوشته شد و برادر کلان بعد از گستاخ شدن برادر خود  
نکند و قرض و داده اوقات میگذرانند باشد بشرطیکه خلاف آیین مقرر

از دست چپین مانتی بکنند و بر سره گیانی و عامه مرتاض باشد کشتن زن بر کشتن بر زمین است  
 بواسطه آن هر زنیکه باشد یک مکمل دارند کشتن شود و پیش و چهری که ملک کرده باشد  
 براسه آنکه هر دو آنها اگر ملک کرده باشند کشتن آنها داخل گناهان اوسط است و  
 بخیر با سه ممنوعه اوقات گذر بکنند چنانچه آخرت قبول داشته باشد برت لوپ مثل آنکه  
 بر قبه چاری جامع بکنند پس در خور انبرد شد و غلامی سل سرب در زمین و جانور مثل گاو  
 و غیره در زمین دو قسم دردی اند و دردی اول براسه آنجا شرح کرده نوشت که  
 در در زمین اینقدر و این گونه ال پرالیت کم باید که در به شود و غیره که ملک نباید کند  
 و در در زمین و در و پس شریکی تیت نباشد از خانه در بکند و باغ و تالاب به فروشد و کار  
 در کسرا با گشت یا چوب زایل کند و گناه زن را که بر خمر مردم بکند بالا نوشته شد شخصی که با وجود  
 برادر کلان گفته شده باشد و ملک نکند یا باین قسم شخص که پیش از برادر کلان گفته  
 میشود و در خمر و در و غل بازی کند و سوا و ستاد و سر بخت آنکه گناه آنرا بالا نوشته شد  
 برت لوپ مثل آنکه شخصی قرار داده باشد که برگ قبول اول به نیت دیوتا داده  
 بعد از آن خواهم خورد و به فراموشی بماند و نیت دیوتا داده باشد خود بخورد و مادر  
 آنکه چیزی مقرر کرده آن فراموش بکند و در نیت گناه است که لازم است آید و یاد  
 ایشان باید کرد و از رگد زغال دیگر اوقات گذار نمودن ملک کرده ثواب است  
 دیگر به به فروش شخصی که چشده پوره به به ملک نکند و محض نام خود را برده و محام  
 طبع کند چنانچه زنایکه شراب خورده باشند جماع بکنند و جسد را خواجه باشد و ترک  
 بکند و آتش اگر بود و آتش سمارت سایر ترک کند و پیش آن بکند و در باب دیگر از تعلیم  
 نمودن و گفتن کردن گفته اند باینکه در نوش متعل باشد از مردم و بیکه و خویان که با خبر باشند خبر از خود  
 فرود رفتن چنین محام و غیره و اعمال ملک درخت سبز و بر و همیشه باز و از رگد ز  
 نان مال سپید کرده اوقات گذر بکنند و مثل طوایف بولیان و غیره مال آنرا از  
 گرفته اوقات گذر بکنند و جائز اگر کشته اوقات گذر بکنند مثل میاد و باهی گیر و تصا  
 و غیره با و در تیر آدم طبع کرده باشد و از حاصل کرده وقت گذر اند و ساختن جواره

بجست کشیدن شیر و شیر و روغن کنجد مشوف سکار باشد و خود را خود فروخته غلام و دانه  
دیگر شود خدمت شود و بکند مثل باهی شستن و عسجق پاک کردن و نجای  
و غیره که از خود زبون باشد و دوستی بکند و بدختر که وزن کس و زنان طوائف  
جام کردن و آشرم بمقرر نباشد مثل آنکه بیچاره باشد اگر هست شود و غصه  
چهار آشرم است بیکدیگر را اختیار نماید طعام و گیران میخورد و باشد و مشوف  
طعام و گیران باشد و در خانه خود طعام نه پزند علم ممنوعه بخواند مثل علم یزدانی کتب  
اہل خلاف صاحب اہتمام و داروغہ کلان ملا و عذرہ اجناس شود وزن خود را بفرشد  
دانشہ شیر و غیرہ ممنوعہ بخورد و علاج بڑاے کشتن دیگرے بکند مثل سوم یا سبع  
یا فسون و غیرہ کارے بکند که از قوم خود بر آید مثل آنکه بچن بکند یا بچن یا بچن یا بچن  
بر غبت بکند یا تمام عمر و غل باز باشد یا غلام بکند از جنس اعلی زبون سازد  
و بزوجه خرد و تنزل او بکند یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند یا بکند  
بگیرد بر همین سوداگر می بکند و کو شود و مشوف روغ گفتن و کار یکم اندرون را تیره و تاریک  
سازد و کشتن گرم و کیش پزند و خوردن طعام با دهن و نشان و در دیدن میوه و گل  
و همه و سر اسیمه بودن میگویند که اگر شخصی گناه ضیعه کرد و گناه و عذاب را دانست  
و باز آن گناه را بکار کرد پس گناهان آن شخص بمنزله گناه عظیمه شود طریق دیگر آنکه  
بر اے کشتن ماده گاوی ماه تراشیت گفته اند و در کشتن بر همین دوازده سال بر پشت مقرر  
کرده اند اگر کسی چهل و هشت ماده گاوی بکشد گناه آن شخص بر اے کشتن بر همین شود  
الکون بیان بر ایشیت میکند

## فصل چهارم در بیان ایشیت گناه عظیمه

بیان تراشیت گناه که در کشتن بر همین عاید سب شود بشرطیکه دانشه نکشته باشد  
کاشه سر بر همین مقتول در دست بگیرد و نصف کاشه سر جان بر همین بر چوب بجا  
بیرون بسته در دست نگا دارد و دوازده سال گدایی کند و قدر سب طعام بخورد

و اگر کسی از حال او استفسار نماید حقیقت کشتن بر همین مذکور را قسم را واقعی بگوید نه بیشتر  
 و دوازده سال تیر تیر به تیر تیر زیارت کنان بگردد و اگر کسی بر همین مذکور نیابد سر و گردن بر همین  
 گرفت بگردد و گانه سر و دست و چوب که نگاه میدارد بر سر خوردن طعام نیست بلکه  
 بر سر علایات این فعل است و بر او گدائی گرفتن طرف گلی شکسته نگاه دارد سر و گوش کوزه  
 که از گل باشد شکسته بپارد آن کوزه را بر او گدائی بگیرد و در پی نماز و صحرای مسکن بگیرد و اگر صحرای  
 در نزدیکی دیه یا نزدیکی مادیه گادان و عابدان که بیرون دیه بوده باشند آرام بگیرد و بگوید  
 آزار دهم و جاندار را بطلب نکشد و سر را همیشه تراشیده باشد یا موسی سر نگاه دارد  
 مطلق نه تراشید یا ز چرم موسی مثل کلب بر سر پوشش نگاه دارد و زیاده بر مفت خانه  
 گدائی نکند بخانه تنه لای که لبام شیرین و چوب خواهم داد بر سر گدائی نرود و زغالی  
 چهار بر این بر همین چوبی شود باشد گدائی بکند یا ز کوزه نرود و زغالی نرود و زغالی نرود و زغالی نرود  
 تواند کرد بر سر گدائی طلبیدن به آبادی نرود و غسل و گوشت نخورد و بوسه خوش نه بود و حیاط  
 و تسبیح پوشد و او را بید نکند و دروغن بر بدن نماند و بر منته باشد بر سر دفع باران  
 و گز باد و با چتر می بکشد نگاه دارد و غضب و حرص و شهوت و آمیزش با قبیل و خلق  
 و خوشحالی و تماشا و سرود و رقاصی و بدگفتن و پارس ترک کند و آنچه بر سر بر بپارد  
 منع است آنرا تیر نکند و بکشد و سنجید و بپارد و داده باشد بر سر آنکه سنجید و بپارد  
 است اگر سنجید و بکشد و بپارد و بپارد و بپارد و بپارد و بپارد و بپارد و بپارد  
 نادانسته و بی قصد بر همین را کشته باشد دوازده سال بر یک روش بگذراند و اگر دو بر همین  
 کشته باشد بخت و چهار سال اگر سه بر همین کشته باشد چهل و نه سال بدین شرط  
 و اگر چهار بر همین کشته باشد پاک شدن او ممکن نیست از هر کدام پنج گناه عظیمه اگر کسی را  
 چهار بار بکشد پاک شدن محال است و شخصی که آن قاتل بر همین را حمایت کرده باشد نه سال  
 بدین ترتیب آواره گشته بگردد و باید دانست که هر کس که حاجی گن بکار باشد او  
 ربع کم برابر پراشت اهل آن گناه پراشت بکشد و اگر شخصی که بر سر  
 کشتن دشمن خود یا سوختن و بیست و نه فرستاده باشد و آن شخص رفته آن کار را

کرده و در اینجا به قصد شخص برهنه کشته شد یا در آتش سوخت شخصیکه فرستاده بود باید که  
 شش سال برایش بگذرد آن شخص که رفته این کار کرده است دوازده سال برایش  
 خواهد کرد و شخصیکه بعلت و مشورت آن شخص را بر سر سوختن و بیهوشی قتل جاسازی کرده بالا  
 نوشته شد مردم تعیین کرده باشند و اینجا برهنه کشته شده است چنانچه سال برایش بگذرد  
 و اگر شخصی برهنه را زده و او را دیگر از زدن رسانیده و شخصیکه دهم نام داده و تعدیل  
 آن بود که برهنه کشته شود و در اینجا برهنه خود را کشت باید که آن غلام سه سال برهنه بگذرد  
 نوشته شد برایش بگذرد و اگر سه سال برایش بگذرد در سرستی قدیم که کور کفایت است و بر  
 او کشته شد است غسل بکند از گناهان خلاص شود و اگر برهنه گناه شخصی که در آن شام  
 باید و او آن شخص شام و در اینجا برهنه خود را کشت و آن شخص کمال عجز را که نوشته شد برایش بگذرد  
 باید که سر در پیش تراشیده و داخل در در که ده بصر بود و یک سال در زیارت تیرتیه صرف نماید  
 در قیاس نشسته و گناه خود را ده و شش ماه و چهار و نیم ماه در برایش بگذرد و اگر قاتل  
 برهنه کسی که گوید که خوب کردی او نیز قدری برایش بگذرد و اگر از سبک نادانسته  
 برهنه به قتل رسیده و برهنه شخص یک برهنه زهر خورده مرد پس در برایش دوازده سال  
 از هر دو گناه پاک است شود و خود سال و چهار اگر برهنه را دانسته بکشد نصف برایش  
 بگذرد تا پس از آنکه کشته شد و در آن سال باشد و خود دانسته که تا زده سال شده باشد  
 تا با زده سال عمر داشته باشد و زن و بیا اگر دانسته برهنه را بکشد نصف برایش  
 بگذرد و نصف برایش شش سال است و بقول بعضی خورده سال از پنج سال تا زده سال  
 عمر داشته باشد و اگر زن در دوازده سالگی برهنه را بکشد سه سال برایش بگذرد و خود سال  
 که هنوز با زده سال باشد اگر برهنه را بکشد سه سال برایش بگذرد و قبول سنگه که شش عرض  
 خود سال که از پنج سال تا با زده سال عمر داشته باشد و در بیا و در برایش بگذرد تا پنج ساله  
 نشود و برایش و گناه و جسد مانده هیچ لازم نیست اگر کسی در جنگ کشته شود  
 باشد هنوز با زده سال باشد اگر برهنه را بکشد سه سال برایش بگذرد و قبول سنگه که شش عرض  
 که از دست او نمانده برهنه که بکشد بقیل رسید باید که زهر را و گاو برهنه بکشد



از گناه خلاص میشود و جگ نکنده ترک ند بد کلیه آنکه بر همین راد در هیچ آشرم نباید کشت  
 اگر بعد از قتل نمودن بر همین که در نادانستی کشته باشد دوازده سال در صحرای بود چنانچه  
 بالانوشته شد اوقات بسر بردوشد و شصت ماهه گاو به بر بهمان خیرت بدد از  
 گناهان پاک می شود و براس آنکه بر اجابت نام روزه ایست که براس هر روز دوازده  
 روز میگذرد و در دوازده سال شصت و شصت پر اجابت میسر است در برابر هر پر اجابت  
 یک ماهه گاو مقرر نموده اگر ماهه گاو نباشد سر ماهه گاو یک و پند که جمله شصت و شصت  
 روپیه باشد بدو اگر کم نصاعت باشد نیم روپیه سر ماهه گاو و قرار داده که بعد و هشتاد و چهار  
 بدو و اگر کم بر همین که اگر چارج و معلوم باشد نداشت کشته دوازده سال پر ایست بکند بعد  
 پر ایست نهار ماهه گاو بدو و اگر کم براس پر ایست دوازده سال برآمده باشد بعد از چند  
 سجا س برسد که بر همین راد اینجا میکشته باشند و این گنگار و دیده خود را در تملک انداخته  
 بر همین اخلاص بکند همانوقت از گناه قتل بر همین خلاص میشود و یا در جای که دوازده ماهه گاو  
 میکشته باشند و آن گنگار تلاش کرده این سه ماهه گاو و آن را خلاص کند همانوقت خلاص شد  
 دیگر پر ایست نباید کرد اگر گنگار مذکور که بجهت پر ایست برآمده باشد هر سه شخص که اشتومید یک  
 کرده غسل سیکرده باشد غسل بکند پاک میشود و دیگر او را پر ایست نباید کرد اگر در خلاص کردن بر  
 از جنگ شیر و غیره یا در بایند ماهه گاو قاتل بر همین که پر ایست میکند کشته شود و این بر  
 یا ماهه گاو آن خلاص شوند قاتل مذکور کشته شود نجات می یابد اگر قاتل بر همین بر غیره که بیماری  
 برص غیره مثال آنکه امید به شدن ندارد و گرفتار باشد از خرچ کرده یا بروش دیگر علاج کرده  
 از این مرض خلاص سازد از گناهان پاک میشود و اگر تمامی مال بر همین راد از ان س برده  
 باشند قاتل مذکور آن مال را خلاص کرد از گناهان پاک می شود و اگر قاتل  
 بر همین کشته شود فدا نماز خما عفت خورده باشد بعد از علاج به شد  
 درین صورت نیز پاک می شود و فدا ماعد و وزان باید که سه باشد  
 یا بیشتر اگر تا دوز باشد حساب نیست و بر میان تو بعد  
 پر ایست شخصی که بر همین راد نیک کشته باشد باید که

متر حتر خوانده خود را در آتش بسوزد و متر نیست که اول نام موسی بخورد نام شتون  
 بخورد نام خون بخورد نام آب منی برده هر بار سوا سوا یا میگفته باشد درین ترتیب اگر بسوزد  
 از گناهان پاک می شود و اگر آگهی تری بسبب کشتن بر همین تپت پریشیت بکشد از سه آتش  
 آگهی تری که در آب خیزد از آتش را دور همانجا که هست خاموش کند و اگر آگهی تری نکند  
 بر آتش پریشیت برود پس از آگهی تری میگردید باشد و اگر آگهی تری بر همین زادن کشته  
 باشد در آتش حوض آگهی تری خود را بسوزد و اگر شخصی که دانسته بر همین رگشته باشد خود را  
 در آتش بسوزد و ترک آب و طعام داده خود را بکشد درین صورت هم پاک می شود و اگر قاتل  
 بر همین خود را از کوه یا بلندی دیگر بغیر از درین صورت هم پاک می شود و اگر قاتل بر همین  
 در جای که جنگ براف میکرده باشد رفته میان صحر که بایستد یا زخمی بر او برسد بمیرد  
 کشته شود خلاص می شود و اگر خود را از بلندی کوه انداخته بکشد بران صورت هم پاک  
 می شود و اگر کشته نشود زخم بزرگ خورده در میان افتاد و بسلاج کردن برشته درین  
 صورت نیز از گناهان خلاص می شود و این قسم پریشیت را که در جنگ رفته بمیرد اگر خیر  
 برضای خود خواهد بکشد تا مار آید را نباید که بدین روش حکم بکند و اگر از دست آید بزرگ  
 و عمده بر همین کشته شود باید که آتش میسوزد و جنگ یا پریشیت جنگ یا بشوخت جنگ یا بر  
 جنگ یا بر سیت جنگ بکند خلاص شود و از هر چهار برین هر کدام که بر همین عمده را بکشد  
 باید که خود را در آتش بسوزد باز میگوید که اگر راجه بر همین رگشته باشد آتش میسوزد جنگ  
 بکشد و اگر نادانسته کشته باشد در جای که دوازده سال آواره بایستد که سو جنگ بکند  
 و در صورت نه سال انبخت جنگ بکند و در صورت شش سال سوخت جنگ بکند  
 و در صورت چهار سال بر سیت جنگ بکند و در صورت سه سال بر سیت جنگ بکند  
 اگر بر همین که چهار بید میدانسته باشد و نادان باشد و بر همین حامل را نادانسته کشته باشد  
 باید که در صحر رفته سه بار هر چهار سید بخواند بعد از آن در بایستد سترستی و میم که  
 در نزدیکی کوه کعبه است رفته غل بکند و در نیت نصف خوراک میخورد باشد بدین  
 صورت از گناهان پاک می شود و اگر بر همین فاضل و عابد و اناسی هر چهار بید و علوم متون

جاهل را نادانسته کشته باشد باید که یک بر همین فاضل و عابد و قبیله دار و اطلبیده  
 خوراک و پوشاک او با قبیلش تا روزیکه آن بر همین بکند و بر این قیاس حساب کرده باید  
 بدین صورت نیز پاک سخته شود تا با بر همین که این خیرات میگیرد و باید که جنگ سوار می کند  
 تا که نگار نشود و قول پر اسرار کیشتر آنکه بر همین فاضل روانه هر چهار سید بر همین جاهل را  
 نادانسته کشته باشد باید که سر و پا برهنه گردانی کنان و اعمال قبیله خود را گفته گفته تا  
 سبقت بندد و را بیشتر رفته در آب دریا شور غسل کرده مراجعت نماید و بجای خود رسید  
 بر بر همینان خیرات و طعام خورانیده پوشاک و صدقه داده بر ضایع آن بر همینان  
 بخانه خود بیاورد و برین صورت پاک می شود و قول منور کیشتر آنست که اگر بر همین جاهل منقول  
 بر همین را که قیامت و مردود باشد نادانسته بکشد باید که یک سال روزه که چپه بدارد و برین  
 بخوابد و هر روز سه بار غسل کند و اعمال خود را ذکر کنان بگرداند و از زکده بخور و زیارت  
 تیرتمه یا عیسی که باشد و در کوه و صحرا بگردد و در وقت نشستن و برخاستن به نشیند  
 و بعد از پوره شدن یک سال غلا و جو هر روز زمین و غله و روغن به زمار و در بد آنوقت  
 پاک می شود و بشیر طبع مقبول محض براسه نام یا ذات بر همین باشد و اعمال لطیفی بجز  
 نباشد و اگر کسی در خاطر کشتن بر همین یا بر زبان قتل سموزن بر همین ذکر کرده باشد باید که  
 دو وزه شبان روز سواست آن چیز که نخورد و دو وزه شبان روز دیگر هیچ نخورد و بعد  
 از آنکه بخت و چهار روز درین صورت بگذشت پاک می شود و اگر بر همین یعنی را کسی  
 نادانسته بکشد آنچه در کشتن شود باید که بکشد و یک چادرین یا دو پرک بکشد و اگر بر  
 دانسته کشته باشد باید که سترشی که دریا س شور پیوسته است رفته سه روز بر  
 دران غسل بکند و هر سه روز روزه بدارد تا پاک شود و از ابتدا س قتل بر همین خواه  
 دانسته خواه نادانسته قتل کرده باشد نوشته شد آنست که بر همین بر همین را  
 کشته باشد اگر چهری بر همین را کشته باشد در هر صورت براسه آن کار برین  
 باید کرد چهری از آن چهارم حصه کم کند و بر همین تربیت اگر آن عمل از پیش  
 سر زده باشد آنچه بر همین را باید کرد و نصف آن کم بکند و همان

کرده باشد آنچه بر زمین را باید کرد چهارم حصه آنرا باید کرد و شش سال آنکه اگر بر زمین محبت  
 کار سه دوازده سال پراشیت بکند همان کار چتر می نه سال و بیش شش سال  
 و شود سه سال پراشیت بکند و مورد ها و سکت همان کار سال پراشیت بکند  
 پراشیت براسه پرت لوم از شود و کمتر قیاس باید کرد بقول انکار کثیر گر مست  
 یک سال پراشیت بکند و بر پنجاری که عمرش از شانزده سال گذشته باشد باید که  
 دو پراشیت بکند و بان پست سه پراشیت بکند و سیاسی چهار پراشیت بکند و محبت  
 آنکه چنانچه براسه هر کدام غسل و غیره اعمال به ترتیب زیاد است همان قسم  
 باید که پراشیت نیز بسیار بکند و اگر بر پنجاری شانزده ساله شده باشد باید که نصف  
 پراشیت گرفت بکند و لوم باریت رکبشتر آنکه شخصی که پراشیت بکند و بیش از آنکه  
 پراشیت بکند و شود او بمیرد پس محض ببردن شتر الیکه در پراشیت مقدر است اگر بمیرد  
 پاک شود و اگر چتر می یا بیش جگ میکرده باشد و کسے آنرا را بکشد گناه او برابر  
 به قتل بر زمین است محل هر چهار برن را اگر کسی بکشد از عذاب قتل آدم همان  
 برن است اگر زن بر زمین را که از قتل آنرا رکبشتر باشد کسی بکشد برابر قتل  
 بر زمین است و اگر شخصی زنی را که همراه شوهرش تکلیف یوم جگ کرده باشد بکشد  
 برابر قتل بر زمین است و زن حایض و حامله هر برن را که بکشد عذاب قتل  
 همان برن است اگر زن حایض دیده بر زمین را یا بوقتی که از آن حایض اگر حمل را باشد  
 بتراید کسی بکشد برابر قتل بر زمین است براسه هر کدام که برابر قتل بر زمین نوشته  
 شد اگر نادانسته کرده باشد دوازده سال پراشیت بکند و اگر دانسته کرده  
 باشد و به نیت آنکه بکشد چهار سال باشد پراشیت باید کرد بقول بعضی جاها  
 که برابر قتل بر زمین نوشته است اگر نادانسته کرده شش سال و اگر دانسته  
 دوازده سال پراشیت کند کمی و زیاده فی سال پراشیت بکند براسه  
 هر برن هر کار چنانچه صاحب نوشته شده از آنجا با قیاس باید  
 کرد و اگر گواهی دروغ بدید یا به پیروا دستا و مسلم خود را از هر برن که باشد

بکشد یا امانت برهن از قسم طلا بگذارد و این نذر میاراد و حقیقی را بکشد برابر قتل برهن است  
و اگر براسه کشتن شخصی یراق برداشته باشد یا انداخته کارگر شده باشد یا براسه قتل شخصی  
رفته باشد و مجال کشتن غیافت در هر صورت هر را یثیبت بعد از کشتن آن شخص لازم می باشد  
بکند بر یثیبت عذاب قتل برهن آن شخص را میخواست بکشد و دیده مطابق برن قرار دهد و بنا بر  
درین قسم پر یثیبت از آن پر یثیبت سابق چهارم حصه کم بکند مثلاً در صورت دوازده سال مال  
بکند آئین پر یثیبت قتل برهن با تمام رسیده

## فصل پانزدهم در بیان پر یثیبت شراب خوردن

اگر برهن دانسته شراب آسرا خورده باشد باید که شراب سیر آب و روغن زرد و شاش و شیر  
ماده کا و باجم آمیخته بخوشاند و فینک آتش بشود بخورد و بمیرد تا پاک شود و در وقت خوردن این  
خوشانده غسل کرده پارچه تر باید پوشید و ظرفیکه در و خوشانده میخوشاند از من باشد یا از  
غنا اگر سیر کبار خورده باشد این قسم بکند و اگر کمر خورده باشد اینچنین باید کرد و سیر آنرا  
گویند که از غله سازند و دوازده قسم است شراب کبکله و شراب انگور و شراب حبه  
و شراب خرما و شراب تازی که از درخت نار می شود و شراب شیر و شکر و شراب عل  
و شراب اشیا و درخت و شراب رزم و شراب سبزی و شراب بار کبیل برهن  
جسب اقسام شراب منع است و بختی و بیش که شراب غله باشد منع است  
و دوازده شراب مدیه به بختی و بیش مباح است سیری باین درین باب گفته  
که من سیری کشن و از جن را اگر شراب خورده و مست دیده ایم بختی و بیش  
اگر قصد او دانسته شراب بخورد بر آنف گناه لازم نمی آید شراب قندی  
و علی برابر شراب سیر است شراب مدو و مدو او آمو گوشت و غله  
به نیت حقیقه و راجحس و شاج به برهن را باید که نگیرد و بخورد پس برهن  
اگر از نار گرفت باشد و خور برهن هر چند خور باشد باید که شراب بخورد و بختی و

پیش اگر شراب قندی و غلی که برابر است بخورند بهتر است اگر پس شازده ساله  
 برهن نادانسته شراب شیر بخورده ساله پرالیت کبند و اگر پس مذکور دانسته شراب  
 بخورده شش سال پرالیت کبند و اگر برهن شش و ساله شراب بخورده و یا برهن بیار عاجز  
 بجهت علاج شد بخورده برابر پس یازده ساله حکم باید کرد و هر چند از پس خاله  
 باز خواست نباید کرد و اما براسه پس شراب منع نمایش اگر پنج ساله پس برهن نادانسته  
 شراب خورد پیر یا مادر یا برادر کمان که چپه عیوض پس مذکور کجاست هر که چپه سه ماهه  
 بکند شود را هر دوازده قسم که شراب سرد و ده باشد جایز است اگر برهن نادانسته  
 شیر بخورده باید که بروش قاقل برهن دوازده سال پرالیت کبند و اما سه شب یکبار  
 کبند یا خناش بخورده و پوشش دوازده سال سواسه پوست درخت خیره و دیگر نبات  
 و موسه سرنگا در دوازده قی چند خیره درین محال براسه آنست که در آنجا کار گرفته  
 میگرد و در اینجا آن نیست قول منور که شش آنست که اگر نادانسته برهن شراب سه  
 برده برهن بیرون انداخته باید که سه سال سواسه عصاره کبند و نیکی برنج مع خیره  
 بخورده و آن خرداک هر روز یکبار بخورده پس در سه سال پاک می شود احتیاج پرالیت  
 دوازده سال نیست شراب سرد و رفته نادانسته بخورده و بجای آب یا دیگر چینه  
 خورده باید که سه برده برهن بیرون اندازد بعد از آن پرالیت کبند تا سه سال و قدری  
 پنج چینه ماده گا و شیر و جغات و روغن زرد و شاشه و سرگین باشد هر روز بخورده  
 باشد و اگر برهن آنقدر خیرات که در قتل برهن گفته شد بد از گناه خوردن شراب شیرانی شود  
 و اما اگر برهنیت یک بکند برابر پرالیت سه سال میشود عیوض سه سال بطوریکه باقی برهن  
 شراب سرد و نه برده برهن انداخته اند مقرر کرد در اینجا براسه خوردن نه ماه و براسه  
 شش و ساله یکیم سال مقرر کرده و اگر برهن جای هیچ خیره شراب به نمی شود بجهت شراب  
 یا در قندی و غلی بخورده باید که بعد از نه شدن چاندرا این براسه سرد و براسه قندی  
 و براسه غلی تیت که چپه کبند اگر قطره شراب شیر چهری افتاده خشک شده باشد و برهن  
 نادانسته از بخورده باید که چون دوازده از سر نو بخورده و اگر برهن از طرف شراب سرد و تیت که آن طرف خشک

شده باشد آب بخورد و آن آب تمام شب در آن ظرف مانده باشد باید که تا پنج روز  
روغن یا مسکه لوسی بخورد تا پاک شود و اگر بر همین ماندانسته و بخورد باید که از سر نو زنا را بکشد  
و اگر غایله و بول ماندانسته بخورد باشد همین حکم است تا ماندانسته زنا را بگیرد که دل  
ناله روز و روزه هفت مرتبه قدر سه شیر آب میخورد باشد بعد از آن زنا را بگیرد و تیب  
زنا را گرفت نیست در میان بیری که حال مقرر عسایر انداخته به نشیند و منتظر حشر و عذاب  
زنا را پوشانند بعد از گاتیری تعلیم کند اگر بر همین دانسته شراب مدو خورده است باید که کرچه  
وات که چیده بگذرد و روغن بخورد و بعد از آن جوشد و بقیل کشند که در ششها بماند این و  
سرت جگ بکند و اگر شراب مدو را بر همین ماندانسته خورد تا با بجز و از دهن برود این از شراب  
باید که ششها شبانه روز بر سینه بکشد و خوب نووی و جیل و دحا که و دحا که جوشانند آن  
آب بخورد و زنا را از سر نو بگیرد و اگر بر همین دانسته بر ملا کزد بخورد پس مدو و روغن و آب شش  
و شیر آده گاو در ظرف مس از آتش جوشانیده اگر با گرم بخورد و بمیرد تا پاک شود و اگر دانسته  
از آن ظرف آب خورده باشد خوب کیده و جیل و دحا که و دحا که جوشانیده تا سر روز  
این قسم آب بخورد تا پاک شود و اگر اندک از ظرف مدو دانسته بر همین آب بخورد باید که تا  
دوازده روز بر سینه در شیر آده گاو جوشانیده آب آن شیر بخورد تا پاک شود و اگر زن بر همین  
سرا بخورد و سنگ ماده یا خر ماده یا شغال ماده میشود و برن چهره می و پیش را منع نیست و زنان  
آنها نیز جایز است و براسه زنان شود و شراب منع نیست براسه هر مرد و در هر صورت  
براسه سر آده آنچه که پراشیت مقرر شده در همان صورت براسه زنان بر همین نصف  
آن پراشیت مقرر است که دیکه گناه آنها را بر سر باشد پراشیت سر خوردن باید و نصف پراشیت

شراب نام شده

## فصل شانزدهم در پراشیت و زوی طلاء

اگر تازه شعله ای از آن بر قدر که باشد زنا را بر همین زد و پاک بکشد و اگر بر همین شعله و زوی طلاء

بضرب بهان موسل بکشد پاک می شود و اگر گشته نشد زنده ماند درین صورت نیز  
پاک می شود و اگر موسل بگیرد شمشیر برود و زنده نماند از آهین ساخته گرفته  
برود و القه پنجهان حربه برود که بضر بهان جان بد بد قتل شکسته رکبشتر آفت  
که دزد خلاص برهنه موسل آهین در دست گرفته پیش راجه برود و اعمال  
بقیمه خود یک سر کرده قتل خود را خواست نماید و اگر راجه موسل را گرفته  
بهان موسل از انگشت خلاص می شود و نمانش زیاده بر یک ضرب گشته  
نشود زنده ماند درین صورت نیز پاک می شود و اگر راجه بان دزد نرزد و خلاص  
کنند بر راجه عذاب می شود آن دزد از گن بهان پاک می شود و دزد از حارب  
برن بر کدام که خواهد شد قاعده همین است راجه را باید که اگر دزد از قوم برهن  
باشد از انگشت اگر نگشت برهن پاک می شود و برهن از ریاضت نیز پاک می شود  
فاما این قسم بر پشت که موسل گرفته بر اس کشتن برود و در صورتی باید کرد  
که طلاء برهن دانسته بدزد و دستان زده ماشه سابق که آنرا سو برن گویند بر وزن  
حاصل ده ماشه می شود بیان دستور وزن سابق اول رج است که  
در میان سوار می که در دیوار سقف خسته باشد و شعاع آفتاب از آن  
منو دار می شود از پشت رج یک کچیا می شود و از سه لچیب یکدانه خردل  
می شود و از سه خردل یکدانه کبریت زرد می شود و از شش دانه کبریت یک  
می شود و از سه جو یک بد می شود و از پنج بد یک کیل می شود که آنرا سرخ  
میگویند از پنج سرخ یک ماشه می شود و دستان زده ماشه را یک سو برن گویند  
بدین جاب شان زده ماشه مشاء سرخ می شود بدستور حال از مشاء و سرخ ده ماشه  
می شود اگر از شان زده ماشه کم زد و بدیده باشد براس آن نباید مرد اگر یک سرخ  
طلا زده باشد بر آیانام کفیت بر او کچیا سه بر آیانام کند بر او خردل چهار بر آیانام کند بر او یکدانه  
سرخ هشت هزار بار گاتری بخواند بر او مقدار یک جود زده روزنه بزرگ و بر او یک سرخ شش  
کرچه کند بر او یک ماشه ششاه و گاو بخورد اگر قدری کم از یک برن که شاد و ماشه باقی بر روی آن بخورد و از شان زده



اگر دانسته و زودیده باشد قبالب تہی کردن پاک سے شود و اگر نادانستہ و زودیدہ باشد  
 دو از دہ سال پر ایستہ بکند پر ایستہ ہماست کہ در قتل برہمن در صورت نادانستہ کشتن  
 نوشتہ اند اگر بزرگ از شانزدہ ہاشم کم و زودیدہ باشد باید کہ قالب تہی کند تا پاک شود  
 بصاحب مال رسانیدہ پر ایستہ باید کرد و یا بزرگ بر آن بر آجہ باید داد اگر دزد طلار را راجہ از  
 رحم دل نکشتہ او خواهد کہ بمیرد باید کہ روغن و سرگن مادہ گاو بر بدن مالیدہ خود را آتش  
 بسوزد تا پاک شود و اما این روش و ستقہ بکند کہ طلا معلوم و مشر و تری و گن ہوتری و زودیدہ  
 باشد و اگر این قسم دزد بشخصہ کہ اشو میہ جگ کردہ باشد جہرہ شدہ غل بکند پاک  
 سے شود و اگر جگ اشو میہ جگ گو سو بکند خلاص سے شود و اگر نادانستہ طلا  
 دزدیدہ باشد برابر خود وزن طلا کرد و خیرات بکند خلاص و پاک سے شود و اگر طلا سے  
 عمل کیمیا گری کہ از مس سے سازند و زودیدہ باشد براسے او قالب تہی  
 نباید کرد و دو از دہ سالہ پر ایستہ بجائے باید آورد اگر در دل و زودیدن طلا بگزارد  
 شباز و زمخورد و پرا نیام بکند تا پاک شود و اگر براسے دزدیدن طلا را ہی شدہ  
 باشد فاما نہ و زودیدہ کہ چھہ دو از دہ روز بکند و صبح بخورد تا پاک شود و اگر مسمول  
 طلار نادانستہ و زودیدہ باشد فاما آلفدر مال نزارد کہ برابر خود وزن کردہ خیرات بدہ  
 و از مضعف ریاضت پر ایستہ دو از دہ سال نخے تواند کرد و باید کہ یک برہمن را  
 طلبیدہ خوراک او و قبیلہ اش تا وقتیکہ زلیست برہمن مذکور کن باشد تخینہ کز وہ یا و بدہ  
 بدین صورت پاک سے شود اگر از مال برہمن جاہل طلا دزدیدہ باشد نہ سال پر ایستہ  
 اگر از مال برہمن جاہل شخصیکہ ضعیف باشد براسے قوت عیال و قبیلہ محتاج باشد بزد  
 باید کہ شش سال پر ایستہ بکند اگر شخصہ طلا دزدیدہ و ہمان وقت پشیمان شدہ بے طلب  
 طلا بصاحب مال واپس داد باید کہ سہ سالہ پر ایستہ بکند و ہر روز یکبار در پیر چارم  
 خوراک سے خورہ باشد و اگر قالب تہی کردن و پر ایستہ دو از دہ سال نمودن  
 احتیاج نیست اگر از برہمن مالے ظروف نقرہ و مس و امثال آن خریدند و از زود  
 سہو طلا در آن داخل شدہ آمدہ شخصیکہ گرفتہ است آنرا تصرف نمود پر ایستہ لازم است

این هم از جمله دزدی نادانسته است دزدیدن اسب و جواهر و آدم و آوده گاو و سگ  
گفته اند که برابر دزدی طلا است پراشیت آن نصف پراشیت طلا است یا خرد و هر صورت  
اینچه نوشته شد در همان صورت آن اقباس نصف باید دانست و براسه پیر و خرد مال  
وزن نیز نصف پراشیت باید دانست اگر از مال بر همین تانه گدیان گفته بدزد  
یک چنان در این بخت و اگر از ده گدیان تا یک صد بدزد و دو چند کند و اگر  
و اگر از صد تا هزار گدیان فقره بدزد و سه چنان در این بکند و از هزار بالا هر قدر که فقره بدزد  
برابر دزدی طلا باید دانست مقدار وزن گدیان آن است که چهل و هشت سرخ باشد  
سواست طلا و فقره از فلذات دیگر هر چه از مال بر همین جواهر بدزد و آن برت پاک  
بکند اگر غلبه بر همین بدزد و هر چه باید کرد و اگر بکند بر همین بدزد و چنان در این بکند اگر از مال  
بر همین جواهر بدزد و از هزار گدیان زیاد باشد پس چنانچه سابق نوشته شد از پراشیت  
دزدی طلا نصف پراشیت بکند این پراشیت دزدی تمام شد

## فصل مقدم در بیان پراشیت گور تلک

باید که تخت از آهن بسیار و صورت زن نیز از آهن یا از گل راست کند بعد هر دو را در  
آتش گرم زن کند و آن زن آهنی گرم بر تخت مذکور بخوابد تا سوخته خاک شود از گدیان آنجا  
باید و اگر تواند که حقیق خود را بریده و به نیرت که با من مغرب و جنوب باشد آفتد برود  
که هلاک شود و اگر دیوار یا چیزی دیگر در راه مایل شود چنانجا افتاده به سر دور و وقت سوختن  
باید این حقیق افعال قبیح خود را بر مردم ظاهر سازد و قول بکشد که بیشتر آنکه در وقت  
سختی بر نشسته بر سر و تن بقیه ایستد و قول بکشد که خشنود که بر سر برده و اینهم باید که از این قسم که در خانه گیرد  
و براسه سوختن حکم کند **تفصیل** هر و میکه آنرا گور تلک میگویند  
مادر و پدر و آچار و جیسید و معلم که علم هر قسم تعلیم که باشد و برادر و کلاق شهنش که بگدیان  
و شهنش که براسه خوردن بدید اگر از زمان آن مردم که نوشته جماع بکند باید که بگوید

خود را بسوزد یا الت تناسل با خستین بریده هلاک شود تا از گناهان پاک شود زن پس از چارچ  
 وزن یکسر عروس باشد وزن شکمه که مرید باشد همین حکم دارد که نوشته شد براسه هر جای  
 برن در اینجا حکم برابر است اگر بمادر حقیقی نادر باشد خواه دانسته و بدگران دانسته این  
 اعمال کند تا خود را نکند پاک سخته شود بمادر نسبتی که خودش از شکم آن متولد شده باشد  
 و آن مادر نسبتی هم برن باشد اگر دانسته این عمل کرده باشد تا خود را بسوزد و خلاص شود  
 و اگر بمادر نسبتی که هم برن نباشد نادر باشد این عمل میکند پراشتیت و دوازده سال بطریقه  
 در قتل بر همین نوشته شد بکند اگر پس بر همین که از شکم دختر برین متولد شده افزون بر خود  
 این شکم آن زن و دختر شود و باشد نادر است عمل قبیح میکند تا سه سال پراشتیت بکند  
 و اگر برین متولد آن زن بد فعل باشد نادر است این عمل میکند باید که تا سه ماه چاند این  
 بکند و سید بخواند تا پاک شود و برنی که آن دختر حقیقی باشد بخوابد برین چارچ  
 نادر است عمل قبیح بکند باید که سه سال پراشتیت بکند اگر دانسته کرده باشد خود را بسوزد  
 هلاک نکند خلاص سخته شود و همچنان بفرمان را نام برده براسه مردان منع کرده شد اگر با هم  
 عمل بد کند پراشتیت که براسه آن بیان شود شد همان طور براسه زنمان باید دانست  
 و اگر زنمان برن خود فرسته این قسم عملها که نوشته شد بکند در هر صورت آنچه مردان  
 باید کرده آنها خود بکند یعنی در صورت دانسته کردن خود را بکشد و اگر نادر است این  
 عمل برزده پراشتیت بکند نصف برابر مردان پراشتیت بکند یعنی در صورت دوازده سال  
 شش سال پراشتیت بکند و اگر برن و سخته برن برن است زنمان قبیل  
 مادر و پدر و زن که چاندال زنمان گوید خود وزن پسر محلا وزن مامون و خواهر و دختر خود  
 و دختر چارچ دانسته زنمان که سه سال پراشتیت بکند اگر دانسته این عمل کرده باشد هلاک نکند  
 که کرده تا خود را بسوزد هلاک نکند خلاص و پاک سخته شود و اگر زنمان چاندال شوهر چیتا و سخته  
 و سخته بکند و آمو گو جماع بکند همین قسم حکم است که در باب دوازده قسم زنمان  
 بالایی همین نوشته شد قول منور کثیر است که اگر برن چاندال یکبار دانسته جماع بکند  
 بگوید سال پراشتیت بکند و اگر برن بکند چاندال می شود باید که خود را بسوزد و اگر نادر است برن چاندال

جماع بکند تا دوازده سال پریش بکند و اگر پیش از زمان سلیا صیاد و قصاب و زنی که پیش از کتختی حیض  
 دیده باشد و زمان حیض و قبیله خود و زنی که مسلمان یکبار جماع بکند یا از خانه چاندال  
 نداشت یکبار بخورد و چاندال این بکند و اگر بزنان مذکور در یک شب یکبار دانسته جماع کرده  
 باشد یک سال برت کر چه نگذارد و اگر در یک شب دانسته مکر جماع کرده باشد سه سال  
 پریش بکند و اگر دانسته اینکار مکر کرده باشد باید که خود را سوخته ملاک بکند و اگر نداشت انگار  
 کرده باشد دوازده سال پریش بکند و در باب فعل قبیله که مادر و خواهر و خرد و عروس بکند مکر سلیا  
 که از گناهان کبیره است و آتش باید سوخت تا از گناه پاک شود و اگر دانسته بقصد زنا  
 پیش زن مسلمان یا زن را به بکشد یا چاندال یا شاگرد عروس خواهر و زوجه دوست و عمو  
 و خالا و زن مامون و زن گرو خود و زن فرزند و زن معلم و زن تبت و زنی که پناه گرفته  
 مانده باشد و زنی که سنیا سی و زنی که کسی امانت سپرده باشد برود بعد از رسیدن  
 آن مکان از صورت حال خبردار شد و ناکند و برخاسته نزد و یکماه برت چاندال این  
 بکند تا پاک شود و براسه اینقدر گناه زیاده برین پریش بکند لازم نیست و اگر این زمان که جماع  
 با آنها منع کردند بد فعل را اینند باشند نادانسته یکبار جماع بکند کینال پریش بکند و صورت  
 دانسته جماع کردن همان حکم است که با بجا نوشته شد اگر پیش گوئی که بنابر زنا دانسته  
 باشد باز آن شخص بآن پیش یا زنا بکند حکم گور تلک است آنچه در باب جماع کردن پیش  
 قبل ازین نوشته شد و اینجا نیز حکم همانست اگر کسی از دوسه دیگر سحر در احکام پریش  
 بزرگ پریش سهل ظاهر سازد باید دانست که آن حکم گناه سهل خواهد بود و این پریش تلک نام است

**فصل نهم در بیان پریش شخصی که رفیق این چهار کس باشد**  
**قاتل برین طلا و برین شرب و گور تلک را باید دانست**

تخصیص یکسال همراه یک ازین چهار کس باشد و همراه بخورد و بعد از یکسال او هم صاحب  
 همان حال می شود و بر کس که همراه هر قسم تبت مانده باشد همان قسم پریش او هم بکند  
 مثالش آنکه اگر قاتل برین دوازده سال پریش بکند و رفیق او که یک سال با هم بوده باشد

دوازده سال پرایشیت بکند کلیه آنست که همراه هر قسم گهنگار هر کس که باشد در رفاقت یکسال او  
 نیز صاحب آن حال می شود و هر پرایشیت که او بکند رفیق را نیز باید کرد تا پاک شود و هر کس  
 که پرایشیت لازم شده باشد تا پرایشیت نکند با حروف و حکایت و خرید و فروخت و تعمیر محلات  
 ریح نباید کرد و میگویند که اگر چهار کس مسطور صدر را که ندانسته یکسال رفاقت نماید بعد از  
 یکسال تمامان حال می شود و اگر از دوسه تا دوازده تنگی همراه شخصی از قبیل معلم و غیره که از آن  
 چهار فعل یک فعل کرده باشد که همانند باید که چون خبردار شود از آن کنی گرفته بشمال رفته  
 چند روز بخت کند و بسید بخواند تا پاک شود و اگر بار رفیق فاق بر زمین یا رفقاس و دیگر صاحب  
 گناهان عظیمه که ندانسته یکسال رفیق شود باید که چهارم حصه کمتر و هم پرایشیت بکند  
 سینے در صورت دوازده سال نه سال پرایشیت بکند و اگر کسی بآن مردم ندانسته  
 یکسال رفاقت کند شش سال پرایشیت بکند و اگر دیگر باین شخص ندانسته یکسال رفاقت بکند  
 شخص چهارمی سال پرایشیت بکند نه تیش در جائیکه صاحب گناهان عظیمه را باید  
 رفیق او را بناید و پرایشیت دوازده سال بر او کافیت اگر ندانسته با آن  
 گناهان عظیمه رفاقت یکسال کرده باشد باید که شش سال پرایشیت بکند قول برست  
 آنکه رفاقت نه قسم است به آدمیت رفاقت میگوید نباید که در تفصیل نه قسم  
**ر فا ق ت** در یک بشرو یک چهار پایی با هم خواندن و در یک قطار شش قطار  
 خوردن غله با غله دیگر سبب کجا سخن ظروف با ظروف کجا گاه داشتن از روز و غله قوت جنگ  
 کردن با هم خواندن و تقسیم کردن بیک فرش با هم نشستن با دیگر سبب در یک ظرف  
 خوردن با هم نوشی و قراست کردن بقول و قول رکبشتر آنکه چهار چیز دیگر است  
 که از آنهم رفاقت میگویند در گوش بیت حرف زدن و باد و مهن بیت با آنکس برسد  
 و بر یک کب سوار شدن و اعصابی یکدیگر با هم خوب مالیدن میگویند که از پنج چیز رفاقت  
 هر کدام که بکند فی الحال قوت نمیکند و در آن صورت پرایشیت دوازده سال لازم  
 می آید خوردن در یک ظرف و جنگ کردن از روز بیت قراست بیت کردن سینے  
 و خردادن و دختر گرفتن و به بیت بخوراشده علم خواندن یا محکم بیت شدن غله با غله

بیست و یکا بختن بختی گونہ رفاقت اگر ہر شہرت و تالیکیال ہر روز میگردانند بخت سے شود  
 دوازده سال پرالشیخت بکند اگر کم از یادہ بکند پرالشیخت آن کم است مثلاً اگر ازین بخت گونہ  
 رفاقت چار قسم رفاقت بکند از دوازده سال پنج حصہ کم کردہ انچہ باندہ ہا نقد  
 بدت پرالشیخت نماید آن چار دانست کہ در یک نظار طعام خوردن و در یک فرش نشستن  
 و ظروف باظرف و میت یکجا داشتن و در یک بستر و یک چارپائی خوابیدن و چار دیگر  
 باقیماندہ بحبت آن پرالشیخت کم باید کرد تفصیل آن چار قسم انیت کہ در گوش بیت  
 حرف زدن یا دامن بیت بردن یا ساندن یا بر یک مرکب سوار شدن یا اعتنا سے یکدیگر  
 باہم خوب مالیدن اگر بخت گونہ رفاقت از یکال کم کردہ باشد ہر سے ہر یکا ہر روز  
 یکال پرالشیخت بکند و براسے وہ روز رفاقت یکماہ پرالشیخت بکند و براسے رفاقت دوازده  
 روز یکیم ماہ پرالشیخت بکند و براسے رفاقت از سیزدہ روز تا یک ماہ بحساب فی یکماہ  
 حساب کردہ انچہ بشود قرار بدہ قول دیول رکھنیر آنکہ در رفاقت یک بچہ لینے  
 نصف ماہ و روز برت کند و در رفاقت دو بچہ لینے یکماہ کرچہ بکند و براسے چار بچہ دہ  
 شبانہ روز برت کند و براسے پنج بچہ برت پر اک لگانہ دارد و براسے شش بچہ  
 یک چاندراین بکند و براسے ہفت بچہ دو چاندراین بکند و براسے ہشت بچہ کرچہ شہ ماہ  
 بکند و بعد از چار ماہ ہر سے ہر ماہ یکال پرالشیخت بکند قول بعضے رکھنیر آنکہ  
 اگر اگر دانستہ رفاقت کردہ باشد سے باید کہ براسے رفاقت پنجر روز کرچہ و براسے  
 رفاقت دہ روزات کرچہ و بحبت یازدہ روز پر اک و براسے یکماہ چاندراین و براسے  
 سہ ماہ دو چاندراین و براسے شش ماہ کرچہ و برای چیزے کمتر از یکال تمام سال  
 چاندراین بکند و براسے یکال دوازده سال پرالشیخت بکند و اگر زن رفاقت بیت  
 بکند او ہم ہمین ترتیب پرالشیخت بکند نہایتش از پرالشیخت مرد زن نصف بکند  
 در جائیکہ مردان دوازده سال پرالشیخت باید کرد زن شش سال پرالشیخت بکند  
 و اگر مرد ضعیف و خورد سال و اتہ رفاقت کند نصف پرالشیخت و اگر زن اتہ رفاقت کند و بخت  
 بکند و اگر در خانہ میت بعد از میت شدن دختر متولد شود و آن دختر قابل کنجانی



پرستش دیوتا و بنید یوشرا ده اگر بجای آفتون بید منه گفته چاند راجن بکبت میروید  
 نیست شود اگر براس پریشیت بعد از در در چیه و پران و چاند راجن بکند فاما تا تیکه براس  
 پریشیت تفر شده روز میکره باشد و منیت نیایش برهن آده گا و بجای آده باشد و برهن نک که برهن نیایش  
 و اگر شود که بران پریشیت لازم شده معمول باشد باید که خیرات بد بد و برت میکره باشد  
 آاز گنا بان پاک سے شود و شود و برت لوم و زن آن پریشیت چاند راجن و در چیه و پران  
 بکند محض براس تحصیل ثواب بکنند چرا که محض براس ثواب این هر سه برت را برهن  
 و چتر می دیش سے تواند کرد و خود دست بنایش برهن و آده گا بجا آورده باشد

## فصل بستم در بیان پریشیت گنا بان صغیره

اول بیان پریشیت کشتن آده گا و هر کشته باشد باید که یک ماه در خانه که ماده گا دانسته  
 سے باشند به شبنم دران خانه بخوابد و روزانه چهار آده گا دان میگشته باشد اگر گا دان  
 بایستد و به نشیند استاده شود و به نشیند و اگر بخوابد و درین مدت سولس پنج چیز  
 آده گا که شیر و خجرات و روغن زرد و شاشه و سرگین باشد چیرے دیگر نخورد بعد از آنکه  
 بدین صورت یک ماه بگذرد یک آده گا و خیرات بد بد پاک سے شود و اگر شش یا نه روز برت نموده  
 روز چهارم ده آده گا و یک روز گا و خیرات بد بد بدین صورت نیز پاک سے شود فاما برت  
 آنست که از آب و طعام دران مدت برت هیچ نخورد و اگر یک ماه برت کر چیه و آن کر چیه کرد  
 و شش آده گا و خیرات بد بد (شش آده گا و شش خیرات بد بد که برت بکنند و اگر برت بکنند  
 یک آده گا و کا نیست) درین صورت نیز پاک سے شود باید دانست که تا اینجا چهار قسم بکبت  
 پاک شدن قائل آده گا نوشته شد فاما این دران صورت است که آن آده گا و را  
 دانسته کشته باشد و برت طیعی روز و خیرات ده آده گا و یک گا و نه روز صورتی حکم پاک  
 که آده گا و مقبول شیر و از و بچه دار نباشد محض براس نام آده گا باشد و مالک آن  
 برهن از جنس خوب مثل فاضل و عابد و مترافع نباشد اگر آده گا و چتر می را کس نادانسته





شده باشد یا جوان و فربه باشد و این قسم ماده گا و از برهن باشد که اگر گنودر سی و شش  
 است و بعد از آن ماده گا و را سکه دانسته بکشاید که سه سال برت دارد و  
 یکصد ماده گا و یک نر گا و خیرات بدو تا پاک شود و اگر همان ماده گا و را دانسته و قصد کرد  
 بشمشیر کشته باشد و آن ماده گا و را ماله باشد باید که دو ماه برت کند و یک نر را ماله  
 خیرات بدو تا پاک شود و اگر وصفت دادن نر را ماله گا و را دانسته باشد هر چه در خانه داشته  
 باشد خیرات بکشد تا پاک و غلام شود و اگر ماده گا و را نکود و قتیکه حمله باشد تا دانسته  
 یک سه سال برت دارد و یکصد ماده گا و یک نر گا و خیرات بدو تا پاک شود باید دانسته  
 برت دو ماه و خیرات یک نر را ماله گا و از برت سه سال و خیرات یکصد ماده گا و را زیاده است  
 و برت یک کر حجه در دو دوازده روز می شود و در سه سال یک نر را و خیرات ماله و نر است  
 و در کر حجه می تواند شد چون بمقرر است که اگر کر حجه نتواند کرد و عیوض یک کر حجه  
 یک ماله گا و خیرات بدو پس در برابر نر گا و یکصد ماده گا و یک نر گا و دیگر باید و پس مجموع برت  
 سه ساله خیرات یکصد ماده گا و یک نر گا و شد و این ماله برت نر را و گا و خیرات چهار شش و نیم ساله  
 قیصر الیبت و کشتن ماله گا و کوفته شد میگوید که اگر آن ماله گا و یکدانه برت نر را کشته باشد دلالت کر حجه کند و اگر کوب  
 کشته باشد دلالت کر حجه کند و اگر کج کشته باشد برایت بکشد اگر سنگ کشته باشد نر کر حجه کند و در چهار صورت  
 براسه بر جای صورت بر همان الطعام خوانیده سی ماله گا و یک نر گا و خیرات داده بعد  
 از آن پریشیت ماله کلان که در آنجا نوشته شد بکند و براسه پیر و خور و سال وزن از  
 برابر مردان نصف پریشیت باید نمود اگر ماله گا و پیر و بچه را که کشته باشد در هر صورت  
 که سکه بخش از پریشیت ماله گا و چون نصف پریشیت باید نمود و اگر ماله گا و بیمار را که کشته نصف  
 پریشیت برابر پریشیت ماله گا و صحیح البدن حکم باید کرد و خیرات براسه آسانا باید گفت و طعام  
 به بر همان خوانند و در سه طایفه و چند خیرات بدو و بچه ماله گا و تا و قتیکه کمال شود اگر کشته دانسته  
 بکشد ربع یک کر حجه بکند و اگر بچه ماله گا و بعد از یک سال شدن ماله قتیکه و دو ساله شود  
 که بکشد نیم کر حجه بکند و اگر آنرا بعد دو سال شدن تا و قتیکه سه ساله شود که بکشد  
 ربع کر حجه بکند و بعد از سه سال شدن اگر کوبیده یک پرا جایت بکند و اگر حل ماله گا و

فی الحال نازده باشد از زدن کسی با قند باید که ربع کرچه بکند گران محل بعد از نیم شدن کسی که  
 کسی میندازد باید که نصف کرچه بکند و اگر بعد از هفت ماه از ماندن حمل کسی بنده از د باید که دو بار بکند  
 پر ایشیت بکند و اگر بعد از سه ماه از ماندن حمل کسی میندازد باید که ربع کرچه بکند و اگر چنانکه هیچ نشانه از آن نیست باید که  
 راکت باشد باید که هر کدام ربع پر ایشیت بکند هر چند لازم باشد از ربع هیچ کمتر نباید کرد و اگر آنرا نادانگشته باشند  
 در هر صورت آنچه که نوشته شد براس هر کدام ربع پر ایشیت بکند و در کشتن و و ماده گاو  
 نصف پر ایشیت هر کدام بکند و در صورت چهار ماده گاو هر کدام یک پر ایشیت بکند علی و اقیان  
 اگر به جمع شفق شده و آنست که ماده گاو راکتند هر کدام یک پر ایشیت بکند  
 اگر دو ماده گاو را دانسته باشند هر کدام دو پر ایشیت بکند و اگر چهار ماده  
 شش گله ماده گاو را در وره که و یا امثال آن قید کرده و گاو به  
 چند در آنجا سردند و یا شش ماده گاو را در آنجا است و چند به در آنجا سردند  
 یا شش ماده دانسته علاج بیماری گاو سنه که و از آن علاج ماده گاو و مرد باید که در هر صورت  
 هر قدر ماده گاو که بمیرد و بران ده بست پر ایشیت بکند یعنی دو برابر پر ایشیت بکند تا پاک شود  
 و اگر معالجه نکند که بطیب نباشد از رطب رحم علاج ماده گاو کرده باشد و ماده گاو و بمیرد و باید که  
 ربع کرچه برت نماید و بیاضن حی میگویند که او ویه و نمک و خوراک که بقصد ثواب آن خوراک  
 میداده باید که کم بدو و اگر بسیار بدو از آن بگذرد بخورند و آزاد بماند شخصیکه داده است باید که  
 ربع یک کرچه بکند تا گناه برطرف شود قول دیگر رکعتی آن آنکه اگر کسی راه سند و کند  
 در این ضمن ماده گاو را بمیرد باید که ربع پر ایشیت سه ماهه بکند و اگر بعد از مستحق در مکان بیرون  
 نصف پر ایشیت سه ماهه بکند و اگر ماده گاو و نر گاو یکجا بماند تا غنایماید که ربع کرچه یک پر ایشیت  
 سه ماهه بکند بشرطیکه این اعمال بقصد مردن ماده گاو و آن نکرده باشد اگر بر این مثل کار و خیره  
 بخت بریدن ریمان که آن ماده گاو را رسته گرفته نماده باشد اگر حیوان بمیرد ریمان  
 بر برد و دست و پا سے یا طلق ماده گاو را و آن را فشرده ماده گاو راکت باشد باید که تمام پر ایشیت  
 آنچه در صورت نادر است که تن گفته است بکند اگر گاو آن را قلیه بسته طلبه فی میکند یا ماده  
 گاو را در جاسی بست و یا بر آن ریمان ایستاده باشد چنانچه نوشته شد

و قصدش آن نیست که آنجا بمیرد و درین اثنا بقضای الهی گاو یا ماده گاوی مزید باید که براسه  
پاک شدن خود پراچایت بکند و طعام به برهنیان بخوراند و یک ماده گاوی یک روز گاو به برهنیان  
را قول البتة که بیشتر از یک ماده گاوی تقدیر شده که بخوراش از بسبب شیری بمیرد و در سوراخ کردن  
یعنی گاو و بمیرد یا زود آمدن میان و بمیرد نمودن از آب یا از بالاسه که هر یک از آن ماده گاوی  
منع کند درین صورت ماده گاوی در آب غرق شود یا از کوه افتاده بمیرد باید که درین کم نیست  
سه ماه بکند تا پاک شود پراچیت در کشتن ماده گاوی و زنگار بر آب است قول اکثر که بیشتر از یک  
اگر در قلبه رانی ماده و هر که سوانق احکام کتب مقرر است گاو بمیرد یا بوقت شام محبت  
جمع کردن ماده گاوی و آن راه مسدود و بوقت شام بچکانفت به بند و درین صورت اگر ماده گاوی  
زنگاو بمیرد گناه نیست و اگر محبت شناختن علامت خود ماده گاوی و آن را داغ میکرده باشد  
و در آن داغ گاو و بمیرد گناه نیست پراچیت نباید کرد و قول مابین آنکه ماده گاوی و آن را  
بر لیسان پوست نار حیل و لیسان بن و موسی و مویخ و زنجیر آهنی نباید بست اگر باغیا  
بند بست و یا مثال آن چیز یا گرفته خبردار باشد تا اگر احتیاج شود آن را لیسان را  
بریده خلاص سازد احسن آنست که ماده گاوی را بر لیسان و زبانه کاس به بند و در جائیکه  
هموار از چاه و چتر و در و فنو باشد باید بست اگر در لیسان این قسم لیسان این چنین جا بمیرد  
گناه نیست و اگر بر لیسان ممنوعه بسته باشد و ماده گاوی بمیرد پراچیت باید کرد و اگر  
براسه زینت زنگوله لنگوسه ماده گاوی بسته باشد و بسبب از آن زنگوله بمیرد نصف  
کر چه پراچیت بکند و اگر ماده گاوی بسیار در جای تنگ جمع کرده باشد ازین عمر  
گاو سه چند بمیرد یا برق و باران بکشد یا در چتر افتاده بمیرد یا شیر و غیره و زنده خورد  
باید که خاوند آن پراچایت بکند تا پاک شود و اگر از بخیری ماده گاوی بمیرد یا بمیرد یا بامند  
بکشد یا بوقت شب بسته نباشد از آن رگد زبانه بسته رفته بمیرد یا در خانه عالی بخاید  
و اینجا بمیرد باید که مالک پراچایت بکند تا پاک شود و اگر از رگد زبانه کاس ضروری بود  
خبر گرفته باشد دوران وقت ماده گاوی بمیرد باید که نصف پراچیت بکند و اگر ماده گاوی  
بگزد و ماده گاوی بمیرد باید که نصف کر چه پراچایت بکند اگر ماده گاوی و آب افتاده بمیرد

یا در قهقرا افتاده بمیرد و شیر و غیره در زنده بکشد بهر خنید در خبر را بر بون این حال شده و باشد  
باید که نصف کربچه بکند اگر کسی که از فقر آفت جان خود را بر برون بوده گاوان را در تملک گذاشته  
برود باید که کربچه بکشد تا پاک شود اگر در علاج کردن بجهت بر طرف شدن بیماری خوانین  
خوارک داد و به دروغن یا راست ساختن حمل و قیت که کج شده باشد ماده گا و بمیرد گناه  
نیست صورت علاج کردن نیست زخم می شکافته باشد بهر رگ نشتر زده خون بر می آید و ده  
باشد بجهت آزار سوار مرغ میگوید باشد اگر راله افتاده و بهیه را خراب کرده باشد و در آنجا  
گاوان بمیرد یا خانه بفتد و ماده گا و در آنجا بمیرد یا باران بشدت تمام بار و آفت گاو  
بمیرد گناه بیکس نیست پریشیت نباید کرد اگر در وسیع یا خانه آتش افتاده و در آنجا ماده گا و  
میوخت گناه هیچ کس نیست اگر شخصی چاه یا تالاب بجهت خیرات و ثواب ساخته باشد  
و ماده گا و در آنجا افتاده بمیرد به صاحب چاه و تالاب گناه لازم نیست و قول است  
که کشتیرانکه اگر ماده گا و در سبزه نیری در صحرا ماند و مرد یا ماند و درون قلعه رفت و در آنجا  
مرد یا در خمر می آید و آنجا مرد باید که ربع پریشیت سه ماه بکند اگر بوقت آتش گرفتن در  
دیه خانه ماده گا و را و انکند یا بسته بگذارد و ماده گا و بسوزد و باید که ربع پریشیت سه ماه  
بکند اگر استخوان یا شاخ یا دندان یا دم ماده گا و بشکند باید که پانزده روز آرد و جو شایند  
بجو و سوسه آن خیر سه خور و تا پاک شود و قول است که اگر کشتیرانکه شاخ یا دم ماده گا و بشکند  
یا قدر سه پوست ماده گا و پاره کند باید که ده روز پنج خیر ماده گا و خوارک ساز و تا پاک شود  
هر خنید ماده گا و به شود آن باید که در ماده گا و روز و نیکه بدن روش بگذرانند که کم قوت باشد  
و الا نه پانزده روز مقرر است اگر از دست شخصی ماده گا و دیگر سبب شده باشد  
باید که ماده گا و در میوش آن از خود بد بعد از آن هر قسم که پریشیت لازم شده باشد  
بکند و قول است که اگر کشتیرانکه هر قسم مال شخصی را که بکشد یا بکند باید که همان قسم غن  
بد بر ایتیت آنرا جواب بگوید و قول است که کشتیرانکه اگر کسی مال کسی را دانه یا ماده افتاده  
بکشد و ضایع سازد باید که تسلی نماند مال کرده جان قدر بر او بجهت جرمیه بد بد اما اینجا  
هر قسم پریشیت که در کشتن ماده گا و نوشته شد در باب جرمین است اگر جرمین بکشد غن قسم

پراشیت بکند اگر چتری بکشد از برهن رین کم پراشیت بکند شالیش آنکه در صورتیکه برهن  
 دو گانه روز و روزه باید گرفت چتری نه روز و بیش شش روز و شود روزه روز و گیر  
 و اگر بر خود سال وزن این اعمال بکند نصف پراشیت بکند و سایر که زن و نذره باشند  
 اگر این عمل بکند چهارم حصه پراشیت بکند نهایتش در وقت پراشیت اگر مرد میکرده باشد  
 سر خود تر باشد و شب در جاسه ماده گاوان بنجود روزانه با ماده گاوان همراه شده بگردد  
 و از پوست ماده گاوانش خود با روز و زن بجاسه سر تراشیدن موی سر خود جمع کرده  
 از بالا مقدار دو انگشت قصر کند و جمیع جاد مکان که مردان را موی سر باید تراشیدن  
 موی سر خود جمع کرده مقدار دو انگشت قصر کند شخصی را که برع پراشیت باید کرد  
 جمیع موی بدن تراشد اگر نصف پراشیت بکند جمیع موی بدن دریش تراشد اگر ربع  
 پراشیت بکند موی بدن دریش و سر تراشد نهایتش جدار نگاه دارد و اگر تمام پراشیت  
 باید کرد جمیع موی بدن دریش و سر تراشد و هیچ گاه ندارد و بیان پراشیت قتل ماده گاوان

فصل سب یکم در بیان آنکه هر گناه را که بر نفسی ماه و گاه  
 نام گذار و پراشیت آن بر نفسی ماه و گاه باید دانست

در صورت دانسته کردن پراشیت دانسته کشن در صورت نادانسته گناه  
 کردن پراشیت نادانسته کشن ماده گاوان نهایتش در اینجا همراه ماده گاوان  
 نباید بود و همراه ماده گاوان نباید گشت و شب در جاسه نشن ماده گاوان  
 نمی باید بود و پوست ماده گاوان بر خود نباید انداخت اما روزه که حجب است که جمیع  
 و پاک و چنان در این و غیره و خیرات و خوراک برابر آن باید کرد و این قسم  
 براسه هر چادر بران مقدار است و در هر باب که روزه چنان درین نوشته شود  
 چنان درین سه ماه باید دانست

فصل سی و نهم در بیان پریشیت گناه که پریشیت است  
باشد و چنانکه گناه مذکور که در پریشیت آن است  
پریشیت اگر بر بقیل آید و گاه باید و افست

اگر بر آن گناه پریشیت مقرر کرده نوشته شده باشد اینچه نوشته است همانرا باید کرد و آنچه شخصی از  
کس که جگ نباید گمانید جگ بماند و باید که سه کرچه بکند و همین طور نوشته خواهد شد پس  
در باب آن شخص شده کرچه حکم باید که شخصی که بر او جگ لازم شده باشد و از هزار روپیه تا ده  
روپیه و از لباط و مرد و تاسه کرسی در خانه او جگ شود و او را دانه آگونی که کس از براتیه جگ  
بماند باید که سه کرچه بکند تا پاک شود و اگر کس بر آن کشتن کس جگ بماند و باید که سه کرچه  
لند تا پاک شود و اگر این قسم نامرزه پریشیت نوشته باشد همان را حکم کند و اگر بر گناه پریشیت  
ذکر کرده باشد در آنجا بر بقیل آید و گاه پریشیت حکم باید نموده شود

فصل سی و نهم در بیان پریشیت شخصی که گاتیری  
نشد و نموش کرده باشد

بر چنین که گاتیری نموش کرده باشد از دهنده روز که حقیقه بماند بعد از آن از سر نو زمار  
به قول جسم که بیشتر آنکه اگر بر چنین و چتری و بیش گاتیری دست نه نموش کرده باشد باید  
که سر زنده بست یک روز شبانه روز از دهنده روز که حقیقه بماند بعد از آن از سر نو زمار  
از پنج بر چنین اطلاع می دهیم بخوارینده باشد بعد از بست یک روز از سر نو زمار و گاتیری حفظ کند

## فصل ششم در بیان پریشخت زنا زنگرفتن

اگر بدست مقدر زنا زنگرفته باشد بوقت مقدر در آچاراد عیاسه بتفصیل نوشته شد چنانچه  
براسه پسر بر همین بوقت ضرورت تا نوزده سال جایز داشته اند یعنی اگر تا نوزده سالگی  
از عمر کم انصاف می داند بپدری و پسر عمو پسر بر همین زنا زنگرفته دو ماه سولس آورد و چیزی  
نخورد و بعد از نوزده سالگی اگر این کند یک ماه سولس میسر آید و چیزی نخورد و بعد از نوزده سالگی اگر  
و اگر تا چهارده سالگی ننگرفته پانزده روز شیر امچا بخورد و اگر تا سیزده سالگی نگیرد و هشت روز  
روغن بخورد و در بین هشت شبانه روز سولس آن چیزی نخورد و اگر تا دوازده سالگی ننگرفته  
شش شبانه روز اجابت بخورد و اجابت آنست که اگر عطش بر میند بخورد و الا نه فایده میکند  
و اگر تا یازده سالگی ننگرفته سه شبانه روز سولس آب چیزی نخورد و اگر تا ده سالگی زنا زنگرفته  
یک شبانه روز هیچ نخورد و یا بجز شخصیکه جگ اش میوه هر که در غسل میگردد باشد غسل میکند  
بجست احتیاج تا پانزده سالگی و چند ماه زنا زنگرفته و شانزده سال درست نشد باید که  
سه روزه که چاه گاه داشته زنا زنگیرد یا بر آئینه تمام کند بلکه کند بعد از نوزده سالگی اگر چیزی  
زنا زنگرفته و پسر خواهد که زنا زنگیرد اول یکسال در بر منه خرج باشد بعد از آن زنا زنگیرد اگر چه بد  
و غیره شخصی زنا زنگرفته باشد بفریه خواهد که زنا زنگیرد اول دوازده سال در بر منه خرج کند و بعد از نوزده سالگی

## فصل هفتم در پریشخت و زوی

اگر بر همین از خانه بر همین غله در سولس طلب و شالی بدزد باید که یکسال روزه که چاه گبر دایک  
شود و اگر بر همین جنس از خانه چغیری بدزد و شش ماه روزه که چاه گبر دایک  
جنس از خانه بیش بدزد سه ماه روزه که چاه گبر دایک بر همین جنس از خانه شود و بدزد  
یک ماه روزه که چاه گبر دایک بر همین جنس بدزد و نه ماه روزه که چاه گبر دایک



نهایتش تندرست باشد باید که آنچه دوده کوزه گنجبر از آن زیاده باشد دانسته بقصد دزدیده باشد و  
 اگر این مال نادانسته دزدیده باشد پراشت سه ماه بل پراشت شش قتل مآده گاو بخت  
 و اگر داه و غلام یا خانه زمین و چاه و باولی باب از مال چتری کسی کشیده بگیرد از این  
 جمله آنچه ممکن باشد بدزد و قیمت آن را ملاحظه باید کرد اگر قیمت آن دو صد پنجاه پن است یک چارون  
 روزه نگا بر دتا پاک شود و بختش آنکه از قیمت مال دزدی دو برابر پراشت باید فرموده اب  
 روزه نگا داشتن چاندزین کیماه با اب خیرات یا نقد پن به ابراست خیرات کردن یا نقد پن  
 عیوض یک چاندزین می شود و اگر این مال از بر همین باشد برابر دزدی طلاست پراشت آن  
 در میان پراشت دزدی طلا نوشته شد و دزدی سرب و غیره خیرات یا نقد پن یک مقرر شد از پنجاه  
 مسلوله و مکرر است ساخت پن که چرخه بخند نهایش در جمیع صورتهای دزدی مال را بعبادت  
 دزدی واپس داده بعد از آن پراشت بکند اگر قیمت مال سهیل شانزده پن و بست دو پن که آن  
 پانزدهم حصه صد و پنجاه پن است باشد ساخت پن که چرخه حکم باید کرد بخت آنکه نصف شانزده پن  
 و قیمت سی و سه پن شش یک پن می شود و اب خیرات یا نقد زر را روزه ساخت پن که چرخه  
 به ابراست اگر خیر نوردنی از قسم طعام آنقدر که یکبار شکم سیر آید از آن خوردن از کسی بدزد و با آن  
 مالک و خیر بر رفته سوری شش کجا رسو شود یا همان قسم یکبار بر سیر کسی بخورد یا بخت  
 کسی یکبار نشیند یا گل و پنج شل ادک و غیره یا میوه کسی همان قدر که یکبار تواند خورد از کسی  
 بدزد و باید که شبانه ز پنج خیر نکرده مآده گاو که شیر و غیره باشد یکبار بخورد و تا پاک شود و اگر مقدار  
 خود پاک دو بار دزدیده باشد سه شبانه ز پنج خیر نکرده بخورد و تا پاک شود و در حدت به واسطه  
 پنج خیر نکرده باید بخورد مقدار مال را که دزدیده باشد ملاحظه کرده پراشت موافق آن یکبار حکم باید  
 کرد اگر گاو یا میوه یا درخت یا غله خام یا قند سیاه یا پارچه یا چرم یا گوشت آنقدر  
 بدزد که از قیمت آن سه بار طعام شکم سیر تواند خورد باید که سه بار دزدیده بدزد و هیچ بخورد و تا پاک شود  
 و اگر کسی بخورد شل اصل و غیره و یا قوت و مراد و لب و سن فقره و آهن و روغن و سنگ و غیره  
 اقسام آنقدر که طعام بخورد بدزد و ظرف دیگر بر طعام خوردن سوا گفتند اختیار نماید تا پاک شود  
 اگر کسی پراشت و سر و چشم و باور و چشم و شکافه و پزندگان و خوشبوی و ادویه و رسیان

آنقدر که از قیمت آن سه بار طعام شکم سیر تواند خورد و در دو باید که شش ساله و ز سوسه شیر او را که  
 چیزه نمود و تا پاک شود و تا پریشتت جمیع اقسام در وی دستگیر باید کرد و اول مال البصاح مال  
 برساند بعد از آن پریشتت بکشد

## فصل بیست و ششم در بیان پریشتت شخصیکه قهر واپس نداده باشد و جگ مکرده باشد

اول باید که قرض تو با او بکشد آن و نیاکان بد به قرض تو با او در جگ کردن قرض نکشید  
 در بر وجه چاری شدن قرض نیاکان در کتختاشده او لاونیک به سر ساندن ادا می شود  
 اگر کسی این بر سه کار بکشد عذاب هر کدام برابر قتل ماده گا و است پریشتت آنرا بطریقی که در ابتدا  
 پریشتت قتل ماده گا و چهار قسم نوشته شد بکشد از هر چهار هر کدام که مناسب حال بداند  
 بر سه هر کدام گناه یک پریشتت بکشد اگر کسی زده داشته باشد و صحیح البدن باشد فاما  
 از کم فرصتی در یک سال از ابتدا سه میسر شدن این هر دو حالت پیش جگ ای سوم جگ  
 بکشد و بعد از آن سال شدن باید که بشود از وی جگ بکشد تا پاک شود و اگر یک سال گذشت و ندان  
 دیگر هم بعد از آن شخص از سه جگ مسطور تیر سه مکرر باید که از هر چهار پریشتت که در ابتدا  
 بیان پریشتت قتل ماده گا و نوشته شد یک کدام بکشد تا پاک شود و اگر شخص که زده دارد و صحیح البدن است  
 و فرصت دارد یک سال و چیزه دیگر گذشت و پیش جگ سوم جگ مکرر باید که پریشتت سه ماهه چنانچه  
 در قتل ماده گا و نوشته شد بکشد صورت پریشتت سه ماهه بدین ترتیب است که بعد از سه نیم سال  
 سه ماه پریشتت لازم می آید یک سال اول فرصت است از ابتدا سه سال دوم سه ماهه  
 پریشتت بکشد اگر یک سال اول و یک ماه گذشت سه روز پریشتت بکشد اگر یک سال دوم و ماه گذشت  
 شش روز پریشتت باید کرد علی هذا القیاس اگر چه وجه شخصی جگ مکرده باشد و نمیره خواهد  
 که جگ بکشد اول بر سه پریشتت جگ بر سه پریشتت بکشد بعد از آن دیگر جگ بکشد و اگر تیر پریشتت

نمک آن مقدار زر که بر آن قرار داده باشند خیرات بکنند اگر سپهر شخصی بامیان برادران  
آنکه کلان است کتخاشد و پرستش نیایش بر او لازم شده باشد بجا بیار و باید که در تمام کمال  
براه دیگر روزه روزه چاندان نگاه دارد

## فصل بیستم در بیان پریشختن شخصی که خیر نفر و ختنی بفروشد و توابع آن

در فروختن این اجناس برهن را باید که پریشخت بکند بگران فروختن منع است و در روزین  
مال هر چهار بن را پریشخت باید کرد و در فروختن هر چیز که یک پریشخت نوشته شده اگر آنرا  
بزد و برابر فروختن آن چیز پریشخت بکند مثلاً اگر در فروختن یک چاندان این نوشته باشد  
در روزین دو پریشخت بکند اگر کسی شیر بفروشد چهار صوم روزه دارد و اگر لاکهنگ  
و گوشت و عسل و روغن و زرد کند و طلا بفروشد سه چاندان این روزه نگارد و اگر شیر  
شیر مرغ پنجه و پوری و دوا و غیرات و شیر و مشک و قند سیاه و خر صوف و صدف و غیره  
بر روغن و تیل پنجه باشند مثل شیرینی بفروشد روزه پاک نگذارد و اگر مرغ و غیره غله  
امثال آن بفروشد پراجاپت بکند اگر روغن بفروشد یک شبانه روز چیزه نخورد و اگر  
اگر سوپاری و حبشیه و خرما و انگور و کشمش بفروشد پراجاپت بکند اگر کتشل بفروشد سه روز  
روزه دارد یعنی فاقه بکند و روزها سه پریشخت است که آب و طعام و غیره اکل  
و شرب در نیت هیچ نخورد و اگر گلیله و ماربل و حبشیه و تمبرنج و مارگی بفروشد  
ربع یک که چیه بکند اگر مشک و غیره خوشبو بفروشد یک که چیه بکند اگر کاغذ  
بفروشد غیر از چیزه نخورد و اگر پارچه سفید و سیاه و زرد بفروشد سه روز روزه  
دارد یعنی فاقه بکند اگر تیر بفروشد چاندان بکند اگر خرواب و شتر بفروشد  
پراک بکند اگر گاو بفروشد دو پاک بکند و اگر چیزه اخیره مقرر کرده بگذرد

بید تعلیم کند چناندر این بکند و اگر بهمان دستور بید انگ تعلیم کند بر یک بکند و اگر بهین نوع  
 سرت تعلیم کند یک کرچه بکند و اگر بهین وجه بر آن و اتماس بخواند شانت بن کرچه بکند  
 و اگر بهمان روش علوم خفیه خواندنی بخواند کرچه بکند و اگر بهین روش گاتناویت شاستر و اگر به  
 تعلیم کند بر یک کرچه بکند قول باریت رکشیر است اگر که قدسیا و کجند و گل و سیوه پنج  
 شل او را و غیره و شیرینی بفروشد سوم کرچه بکند و اگر لاکه نمک و عسل و گوشت و نیل و شیر  
 و جوات و روغن زرد و دودغ و خوشبو سه و چرم و پارچه بفروشد چناندر این بکند باید در  
 که یک که اسم بفروشد بر سه بهمان پریشیت لازم میشود و اگر ششم و قرطاس موس و بچه نوز  
 و زده و گاو و خانه و سنگ و یراق بفروشد چناندر این بکند و اگر طعام بخت و گوشت و  
 و رگ استخوان و شاخ جانور و ناخن و صدف بفروشد تپت کرچه بکند اگر انگوزه و گویگل  
 و زرنج و نیل و سرمه و گیر و لاکه نمک و جواهر و اید و بانس و خیر یک از بانس ساخته و  
 ظروف گلی بفروشد تپت کرچه بکند اگر باغ و تالاب و چاه و حوض و اعمال ثواب خود  
 بفروشد باید که تا یک سال هر روز سه بار غسل بکند و بر زمین بخوابد و طعام یکبار و در چهارم هر  
 روز بخورد و ده هزار گاتیری هر روز بخواند تا پاک شود و اگر در فروختن کم داده باشد یا در بختن  
 زیاده گرفته باشد یا خیر سه زبان در خیر اعلی داخل کرده باشد یا خیر اعلی مثل شک غیر  
 فروخته باشد بهمان پریشیت بکند که یک ساله در فروختن باغ و غیره نوشته شد در هر جا که بیان گناه  
 هر گناهان میفرموده کرده شود و پریشیت آن نوشته باشد اگر آن گناه را دانسته کرده باشد  
 پریشیت سه ماه که در قتل داده گاه نوشته شده بکند و اگر آنرا ندانسته کرده باشد بمحله چهار  
 پریشیت که در اجتهاد قتل داده گاه نوشته شد یک پریشیت فراخ گناه بکند.

فصل سبب هشتم در بیان پریشیت برادر خود که

پیش از برادر کلان کنه شده باشد

باید که کرچه دوات کرچه کرده برادر کلان را بجای کتختا سازد و نیتش برادر کلان بهم اول کرچه  
 دوات کرچه کند تا پاک شود بعد دوازده روز سابق خود از سر نو کتختا بکند و شخصیکه با وجود برادر کلان  
 اکتوبر یا زمار گرفته باشد در باب ایهم تبیین حکم است اگر کسی پیش دختر کلان دختر خود را کتختا  
 بکند شوهر آن دختر را باید که کرچه دوازده روز کرده باریان دختر کتختا بشود اگر شوهر نکرده باشد پس  
 دختر خود را باید که پاک شود و دختر کلان اول کرچه کند بعد از آن کتختا شود و اگر این قسم کسی را  
 پیش از برادر کلان کتختا شده و باید دختر شخصیکه پیش از دختر کلان کتختا میکرد ده بار کتختا بشود  
 تعلیم کند یا نه پیش آن تعلیم بگیرد باید که یکیم ماه شیر و بره می با هم جوشانند و بخورد تا پاک شود اگر  
 کسی معلم را زار داده معلم بخواند و معلم نیز ارشده علم تعلیم کرده باشد باید که یکیم ماه شیر  
 و بره می جوشانند و بخورد تا پاک شود

## فصل ستم و نهم در بیان پراشیخت زنا

اگر کسی زن دیگر زن کند باید که پراشیخت سه ماه مثل پراشیخت سه ماه که در قتل با دو گاو  
 نوشته شد کند قول گویم رکعتی اگر که کسی زن برهن زن و باطن بوقتی که از حیض برآمده باشد  
 زنا کند یک سال در بر همه چرخ بگذرانند تا پاک شود و اگر همان زن برهن خوب فاضل و عابد باشد  
 دو سال در بر همه چرخ بگذرانند تا پاک شود و اگر شکوهره زنی باشد سه سال در بر همه چرخ  
 بگذرانند تا پاک شود و اگر زن نه و جبه چتری مراض باشد دو سال در بر همه چرخ باشد اگر  
 آن زن پیش باشد یک سال در بر همه چرخ باشد و اگر آن زن زوجه شود در باشد شش ماه  
 در بر همه چرخ باشد و اگر همان قسم زن چتری خوب و عابد که از حیض برآمده باشد زنا  
 کند دو سال در بر همه چرخ باشد و اگر آن زن سایر چتری باشد شش ماه در بر همه چرخ  
 شود و اگر آن زن چتری سپهر باشد زوجه شود و اگر آن زن  
 پیش اعلی باشد یک سال و اگر زن شود در باشد شش ماه پراشیخت کند اگر پیش زن پیش  
 زنا کند یک سال اگر زن شود زنا کند شش ماه بر همه چرخ چارسی شود و اگر شوهر زن شود زنا کند

ششما و بر مبه چای شود و قول لبشت رکعتی آنکه اگر کسی زن هم جنس و هم قوم درین  
 دانسته زنا کند باید که اگر یکبار کرد باشد نه ماهه اگر دوبار کرده باشد یکین سال و اگر سه بار کرده  
 باشد دو سال سه ماهه اگر چهار بار زنا کرده سه سال پریشیت بکند تا پاک شود و اگر نادانسته کرده باشد  
 باشد در هر چهار صورت نصف پریشیت بکند بر سببی که اگر چهار بار دانسته زنا کرده باشد  
 یکین سال پریشیت بکند اگر زن بر همین زبان جاہل که محض بواسطه نام او بر همین میگفته باشند  
 پوسته که از حیض و سببی گذشته باشد بر همین دیگر نادانسته یکبار زنا کند سه ماه پریشیت بکند  
 و اگر بر همین زن همان قسم حقیقی نادانسته زنا کند و ماهه و اگر حقیقی همان قسم برین حقیقی  
 نادانسته زنا کند و ماهه قول دیگر آن آنکه اگر حقیقی و عیش و نشود و باین هم قوم و هم جنس  
 زنا کند باید که پنج چیز آید که گاو که شیر و جغیرات و روغن و سرگین و شاش باشد بخورد و ده  
 ماهه گاو و یک گاو و ترخیرات بعد تا پاک شود و اگر آنرا نکند یک ماهه پراچایت بکند و اگر برین اعلی  
 زن شود زنا کند باید که نصف آن بکند و اگر بر همین باین شود و دانسته زنا کند باید که یک ماهه از  
 جوشانده بخورد و شاش ماهه گاو بخورد و باشد تا پاک شود و اگر نادانسته میکرد و باشد باز  
 روز بدین ترتیب بگذراند اگر بر همین زن بر همین نادانسته زنا کند باید که کات کرچه بکند و اگر عیش  
 بجماعت چیزه فنیده ترک کند کرچه بکند تا پاک شود و بشرطیکه آن زن بر همین و خیر شود  
 باشد اگر بر همین زن خود را از مرد فعلی زاینه شدن از خانه بدر کرده باشد با و دانسته  
 زنا کند باید که دو کرچه بکند و بشرط دیگر آنکه این زن از ده بر سه بار فعل بدر کرده باشد  
 اگر این زن از زاینه از قوم خود باشد و چهار بار در جای فعل بدر کرده باشد و بر همین دانسته  
 بآن زن زنا کند باید که غسل کند و یک ماهه پراچایت بعد تا پاک شود و اگر ایم  
 زن از قوم پیش باشد و بر همین بآن جماع کند بر چمنان را طعام بخوراند و خودش در چهار  
 پیر روز طعام بخورد و تا پاک شود و اگر آن زن از قوم حقیقی باشد شبانه روز بر همین را باید  
 که بیج بخورد و یک ادحک جو خیرات بعد تا پاک شود و اگر آن زن از قوم بر همین باشد باید که  
 شش ماهه روز و ده بار و یک طرف پرازد و روغن زرد خیرات بعد تا پاک شود و اگر این زن زاینه  
 پنج بار در جای فعل بدر کرده باشد و بر همین دانسته بآن زنا کرده باشد باید که اگر آن زن

از قوم بر همین است قدر سه روز خیرت بدو اگر از قوم چتریت یک کمان بانس و اگر از قوم مش  
 است یک پارچه و اگر از قوم شود راست یک سبزه پاز آب خیرت بدو تا پاک شود و اگر سبزه بد  
 یک روز و روزه نگا بدو و یک بر همین طعام بخوراند و اگر ازین زمان حاصل بماند باید که پیشیت ده است  
 بکند شالش آنکه در صورت خیرت کردن یک کمان بانس و دو کمان بانس خیرت بدو و قول کتاب  
 چتریت می آید که اگر از بر همین این قسم زن قوم شود و او را ده سبزه بر همین زمان باید که تا سه سال هر روز  
 در هر چهارم از روز طعام بخورده باشد سوا سبزه یکبار بخورد تا پاک شود و قول منور که پیشیت که اگر  
 بر همین باین قسم زن قوم شود و زن نکند بدو رخ سیرود و اگر بر همین از زن که مذکور سبزه سازد از  
 قوم خود خارج میشود مصنف شرح این کتاب میگوید که اعتقد رگناه لازم نمی آید نه پیش گناه  
 قدر سه روز و ده شود و اگر زن زبون بر برن اعلی دانسته زن نکند مثل چتریت زن بر همین  
 یا شود بر زن چتریت و او را باید کشت و یعنی و گوش زن باید برید و اگر شود بر زن بر همین نادانسته  
 زن نکند پیشیت و دوازده ساله بکند تا پاک شود و اگر شود بر زن چتریت نادانسته زن نکند پیشیت  
 و اگر زن پیش نادانسته زن نکند پیشیت شش ساله بکند تا پاک شود و اگر زن که بر همین از حد زیاد  
 بد فعل ذر این شده باشد و شود بر آن جماع کند باید که یکماه آرد و جو شایند و شاش آرد و گاو  
 بخورد تا پاک شود و اگر آن زن پیش جماع کند شانت پن کر چه بکند تا پاک شود و اگر بر همین  
 گا ذریا صیا و یا رسیان باز یا چار یا زن شخصی که از عمر بانس اوقات بسبزه میکرده باشد مثل  
 بانس پور زن نکند باید که دو چاندز این بکند تا پاک شود و اما اگر دانسته یکبار یا بنا زن اگر  
 باشد این قسم پیشیت بکند و اگر چتریت یا بنا جماع بکند یکیم چاندز این بکند تا پاک شود و اگر  
 پیش زن نکند یک چاندز این و اگر شود یا بنا جماع کند نیم چاندز این بکند تا پاک شود و اگر بر همین  
 با زن سلمان یا زن بر و از جماع بکند دو چاندز این بکند و اگر چتریت و پیش و شود یا بنا جماع  
 بکند چتریت یکیم چاندز این پیش یک چاندز این شود و نیم چاندز این بکند در باب زمان بر آن طح  
 و مید و بخیل همین حکم است سیده گوشت فروشان را گویند اگر زن از چاندز و قضایان  
 و سگ خواران و جو گیان که کد گرفته گدائی کنان میگرداند و دانسته زن نکند پاک باید کرد  
 تا پاک شود و اگر بر همین زن آن گا ذریا صیا و یا رسیان باز و چار و زن شخصی که از عمر بانس فرست

اوقات گذار کرده باشد زانداخته بکند که چرخه چاند این بکند تا پاک شود و تول یاراش  
 رگبسته آنکه اگر نالدانست زن اینگر زانکند و پیش از انزال کردن خبردار شده جدا شود یک کج  
 باید که و تا پاک شود و تول شکرا چارچ آنکه اگر کس نالدانسته طعام جو گیان که طرف کند و  
 گدائی گمان میگرد بخورد و نالدانسته بران آماکیا رجا بکند و چاند این بکند تا پاک شود  
 و اگر دانسته مکر طعام آما بخورد و نالدانسته یکال که چرخه باید کرد و اگر زن چاندائی از کس  
 در زنا حاصل نماید که دوازده سال بطرز گریک پریشیت بکند اگر کس بران گذارد و چار و  
 ریسمان باز و بر و این گاه فروشان و طاح و تصاب و بصل و در زنا حاصل نمایند باید که  
 آن زن را داغ کرده از دیده بدر کند

## فصل بیستم در باب پریشیت زنا زاینه

اگر ببرد و هم برن خود یا ببرد و اسل تر از برن خود که از آن کرم گویند زانکند و برن  
 صورت پریشیت که مردان را باید کرد و بکند در پریشیت زنا هم برن برابر است و غایش آن  
 بر اسل چترای و پیش و شود و چترای زن پیش و پیش زن شود و زانکند اگر زن به پریش  
 زانکند پریشیت هر کدام علیحد است اگر زن بر همین آید و زانکند باید که شود و زانکند و بر  
 پیچیده میان آتش انداخته بسوزند و زانکند و اسل تر استیده برهنه نموده و روغن بر بدن  
 مالیده و بر خر سفید سوار کرده از دیده بدر کند تا پاک شود اگر چترای زن بر همین زانکند چترای  
 به برگ و پوست سرکنده پیچیده بسوزند و زانکند و اسل تر استیده و برهنه نموده بطور صدر  
 کرده و زانکند و زانکند تا پاک شود اگر پیش و یا شود و برن چترای زانکند همین حکم است  
 قول دیگر آنکه اگر زن بر همین نالدانسته چترای و پیش زانکند در صورت زنا بچترای نیم ماه  
 در صورت زنا به پیش یکماه آرد و جو شایند و خورد و شاش ماده گاو میخورد و باشد اگر  
 این عمل بداندانسته بکند پریشیت ده است آن بکند اگر زن بر همین جان قسم پیش و  
 که چرخه آن که چرخه باید پاک شود اگر زن چترای نالدانسته و بچترای زانکند بر همین بکند نیم کج



اگر بناظر چتر می کند پر آبایت و اگر همین قسم به پیش جمع شود آن کرچه کند تا پاک شود اگر زن  
 پیش نداد آنسته و بنوازش پیش بر همین برود و جمع شود و ربع کرچه کند تا پاک شود و اگر چتر می  
 جمع شود نیم کرچه و اگر به پیش زن نماند پر آبایت کند تا پاک شود و اگر زن نشود نداد آنسته و بنوازش  
 بشود و جمع شود پر آبایت و اگر به بر همین زن نماند شبانه روز روز و اگر چتر می بدفعی کند سه  
 شبانه روز روز و اگر پیش پیش برود چاندزین یک کرچه کند تا پاک شود و اگر زن بر همین  
 نداد آنسته پیش چتر می برود یک کرچه و یک چاندزین کند تا پاک شود و اگر زن چتر می  
 پیش نشود نداد آنسته رفته زن کند یک کرچه و دو چاندزین کند تا پاک شود و اگر زن چتر می  
 نداد آنسته به پیش جمع شود یک کرچه و یک چاندزین کند تا پاک شود و در باب زنا که زن آن  
 نداد آنسته بان لوم کند زیاده از یک کرچه و کم از ربع کرچه نیست مورتش آنکه اگر زن نشود  
 بشود زن کند یک کرچه و بر سه بر همین ربع کرچه و بر سه چتر می نصف کرچه و بر سه  
 پیش ربع کم یک کرچه کند تا پاک شود قول کتاب چتر و شتی آن آنکه اگر نداد آنسته بر  
 بر همین و زن از بر همین حل بماند پاک کند و اگر از چتر می حل بماند پاک کند و اگر از پیش  
 حل بماند پاک و چاندزین کند و اگر از شود حل بماند از خانه بدر باید کرد و اگر این حل از زن  
 آنسته مانده باشد پر ایشیت ده بست کند اگر زن حل زنا بنید از سه چاندزین کند  
 اگر زن حامله زنا کرده باشد تا وضع حل صبر کند بعد از زانیدن پر ایشیت افعال و همیشه  
 کند و اگر زن بر همین و چتر می و پیش از شود و زن از حل بماند پر ایشیت بماند و اگر حل مانده  
 باشد زن آن را از خانه بدر باید کرد و اگر زن حامله با هم بر آن خود جماع زنا کند تا وضع  
 حل صبر کند بعد از زانیدن یکماه آرد و جو شایند و بخور تا پاک شود و اگر زن زانیده از  
 ضرر و بکبر پر ایشیت کند راجه را باید که گوش و بینی آن زن ببرد و اگر زن بر همین و ایشیت بگذارد  
 و صباد و رسیان باز و چهار و شخصیکه بالن فروخته اوقات گذر میکرد ده باشد جماع  
 سه چاندزین کند تا پاک شود و اگر زن بر همین نداد آنسته و بنوازش بچاندزین و یکس و  
 مسلمان و میت و سگ خوار زنا کند باید که چهار چاندزین کند تا پاک شود و آنسته با بیبا  
 جماع کند هشت چاندزین کند تا پاک شود و اگر زن بر همین نداد آنسته بچاندزین جماع کند

باید که بر روز آرد و جو شایده بخورد و شنبه روز فاقه بآب و طعام نماید و بعد یک شبانه روز  
سوی آب خیزد و بخورد و بعد از آن خود حقیر در زمین کزده و از سر گین گاو پر کرده شنبه روز  
در آنجا بماند و صبح بخورد و بعد از یک روز سنگه شیمی به مرغ و میوه و گل و طلا در شیر انداخته  
بخوشاند و آن شیر بخورد و بعد از آن حیض نه منبسط هر روز یکبار طعام بخورد و و تنبک از حیض پاک  
شود و بر همان طعام بخورد و گاو خیرات بدو نایاک شود و در نیت تار و زکیه پاک میشود  
بیرون ریمه بماند اگر از زمان هر چهار برین و آن تنبک کدام بجا نال و غیره مردم از بون  
یکبار جمع شود یکال روزه که چیده دارد و نایاک شود اگر زن زاینه حامله باشد تا وضع حمل  
زبور و لباس فاخره پوشد و با شوهر بخوابد و با اهل قبله یکبار طعام بخورد و بعد از آنکه برایش  
یک که که چیده کرده پاک شود طلا یا ماده گاو خیرات بدو و اگر همان زن مکر این اعمال میکند  
بجا نال و غیره یکبار بخورد باید که خود را در آتش بسوزد و نایاک شود اگر زن زاینه که برین پیش  
لازم شده باشد از روی شوخی برایش تنبک نکند و بعد از آنکه بکشد یا صورت آلت تناسل  
بریشانی او داغ کرده از دیمه و شنبه بدو کند.

## فصل سی و یکم در بیان پریشیت برادر کلان

که برادر خورشید از آن گنجد باشد یا زان گرفته باشد

باید که هر پریشیت که برادر خورشید نوشته شد او نم کند قول دیگر آنکه اگر برادر خورشید نوشته شد  
بکند برادر کلان را باید که بر آجایت کرده بعد از آن گنجد باشد اگر بر آجایت نکند بشت میگویند  
که یک که چیده هم کافیت.

## فصل سی و دوم در پریشیت بر زمین

که نمک بفرود شد یا سوبکیر

اگر زمین نمک بفرود شد یا از روی قبرض داده شود میگویند باشد باید که از جلیه پریشیت چهار قسم  
که در ابتدا بیان پریشیت قتل داده گاو نوشته شد یک که دم فرخه حالت قوت خود میکند.

## فصل سی و سیوم در بیان پراشیخت کشتن چتری و بیش و شود روزن

اگر چه چتری را بکشد هزار آوده گاو و یک گاو و نذر خیرت بدید یا سال بطریق قاتل  
بر زمین بر آید پراشیخت آوده شده و گاو و اگر بیش را کشته باشد باید که یک سال قاتل  
قاتل بر زمین آوده شده پراشیخت بکند یا یکصد آوده گاو و یک گاو و نذر خیرت بدید اگر شود  
کشته باشد شش ماه پراشیخت بکند یا ده آوده گاو و بچه و اگر که بزرگ شدن آن مدت بسیار  
نکند شش باشد و گاو و نذر خیرت بدید این قسم پراشیخت یا خیرات که نوشته شده در وقت  
حکم باید کرد که ناله کشته باشد و مقولان از مردم خوب و اعلی نباشند محض بر  
نام چتری و بیش و شود باشد اگر چتری و بیش و شود زندگی بدوش مقرر  
خود یا میگذرانند و باشند و آنرا دانسته کسی بکشد در قتل چتری سال و در قتل  
بیش یکیم سال و در قتل شود نه ماه پراشیخت بکند اگر چتری و بیش و شود بدوش  
مقرر خود از دست میگذرد باشند و آنرا دانسته کسی بکشد در قتل چتری  
چهار نیم سال و در قتل بیش دو سال و سه ماه و در قتل شود یک سال و یکیم ماه  
پراشیخت بکند بدوش مقرر آنست که نیایش بزرگان و پیر و استاد خود بجا آورده  
رحم دل باشد با طهارت باشد درست گو باشد حواس خمسہ زبون ساز و دور  
اعمال که خوبی دارین باشد بجا می آورده باشد اگر چتری را دانسته بکشد  
شش سال و اگر بیش را دانسته کشته باشد سال و اگر شود را دانسته کشته باشد  
یک سال پراشیخت بکند و ده آوده گاو و یک گاو و نذر خیرت بدید و اگر چتری شش و تری  
یا بیش شش و تری را دانسته بکشد در قتل چتری نه سال و در قتل بیش شش سال  
پراشیخت بکند اگر شود و اگر که پنج جگ مقرر آئین خود میگذرد باشد دانسته  
بکشد سال پراشیخت بکند اگر چتری و بیش و ناله و ناله میاید باشد

و شتر و تری باشند و آنها را که دانسته بکشند براسه هر کدام دوازده سال پریشخت کند  
آمین قاتلان جانست که در قتل بر همین نوشته شد و اگر چتری و بیش یک سیکر باشد  
در انوقت آنها را که دانسته بکشند براسه هر کدام دوازده سال پریشخت کند و اگر چتری  
و بیش و شتر و تری باشند و یک سیکر ده باشند و آنها را که دانسته کشته باشد  
در قتل چتری شش سال پریشخت کند و یک نر ماده گا و یک گا و نر خیرت بدو در قتل شود  
و در قتل بیش سه سال پریشخت کند و یکصد ماده گا و یک گا و نر خیرت بدو در قتل شود  
یک سال پریشخت و ده ماده گا و یک گا و نر خیرت بدو اگر چتری و بیش و شتر و تری  
باشند و یک سیکر ده باشند و آنها را دانسته که بکشند باید که در قتل چتری دوازده  
سال پریشخت و یک نر ماده گا و خیرت و در قتل بیش شش سال پریشخت و پانصد  
ماده گا و خیرت و در قتل شش سال پریشخت و دو صد و پنجاه ماده گا و خیرت بدو  
و اگر چتری و بیش و شتر و تری شتر زبانی نیکر ده باشند و خلافت آمین اوقات  
بهری برده باشند آنها را دانسته که بکشند در قتل چتری سه ماه پریشخت و در قتل  
بیش دو ماه پریشخت و در قتل شود یک چاند این کند و اگر دانسته آنها را بکشند در قتل  
چتری یک ماه و سوا سه شیر خیرت بخور و در قتل بیش یک ماه و سوا سه پنج خیرت ماده گا و شیر  
و غیره باشد خیرت و دیگر بخور و در قتل شود شش ماه و روز و ده ماده گا و  
یک گا و نر خیرت بدو این خبر بسیار پریشخت کشتن چتری و بیش و شتر  
و هر پریشخت و خیرت که نوشته شد براسه بر همین است که قاتل آن سه برین باشد  
اگر قاتل چتری باشد از پریشخت که در هر صورت براسه بر همین نوشته شد و اگر  
بکشد در صورت دوازده سال نه سال پریشخت کند و اگر قاتل بیش باشد از پریشخت  
که در هر صورت براسه بر همین نوشته شد نصف کند در صورت دوازده سال شش سال  
پریشخت کند اگر قاتل شتر و تری باشد از پریشخت که در هر صورت براسه بر همین نوشته شد  
و یک کند در صورت دوازده سال سال اگر روز و ده و شکست را که بکشند بر این پریشخت  
از جمله چهار پریشخت که در ابتدا قتل ماده گا و نوشته شد هر کدام که در صورت برابر باشد

حکم کند و بر میان برایش قتل زن اگر بر همین وجهی و چهری و شود  
 زن خود را بوقتی که زانیه بشود و بکشد باید که براسه پریشیت آن بر همین یک شک و چهری یک  
 کمان بلس و بیش یک نزد شود و یک توج بدین قسم پریشیت در صورتی گفته اند که  
 زانان مذکوره از پرت لوم یا نتیج حاصل شده باشند و ادا دانسته آنها را کشته باشد نتیج  
 گا در چهار و صیاد و غیره این قسم جماعت گویند و تفصیل پرت لوم در چهار او هیاهو شده  
 کلیه است که از مرد و زن و زن برین بهتر است و اگر چه هر سه پرت لوم گویند و اگر  
 زانان مذکوره که حاصله اند آنها را دانسته بکشد در قتل زن بر همین که بر همین باشد شش  
 در قتل زن چهری که چهری باشد چهار ماه در قتل زن بیش که بیش باشد دو ماه در  
 قتل زن شود که شود باشد یک ماه پریشیت بکشد اگر زانان هر چهار برین از هر بسیاری زانان  
 بمنزله فحبه و زانان طائف شده باشند بعد از قتل آنها در سه خیرات باید داد و در سه  
 عبارت از شش مشت غله است اگر براسه قتل بر همین شک بد بدتر است اگر بر همین شک  
 بگیرد و در کنار چایه بگذارد و تا مردم از آن آب میخوردند باشند بر همین چهری یک ماده گا و بد  
 براسه بیشانی بر بد یا آب بد و براسه شود و می توج بد اگر زن بر همین چهری و بیش شود  
 زانکند و اگر بکشد براسه قتل آن پریشیت شش ماه که اگر کشتن شود و مقرر است  
 باید که بکشد و ده ماده گا و خیرات بد بد بشرطیکه ادا دانسته کشته باشد اگر همین قسم  
 چهری را که یکبار زاناکرده باشد دانسته بکشد شش ماه پریشیت بکشد و ده ماده گا و  
 خیرات بد بد و اگر زن بیش را که یکبار زاناکرده باشد و آنرا بکشد ده ماده گا و خیرات بد بد  
 اگر زن شود و یکبار زاناکرده باشد و آنرا دانسته بکشد یک ماه بد بد و پنج خیرات ده ماده گا و  
 که شیر و غیره باشد خیرات دیگر نخورد و اگر بر همین را که یکبار زاناکرده باشد دانسته بکشد  
 یک سال پریشیت بکشد و اگر زن چهری و بیش و شود و یکبار زاناکرده باشند و آنرا  
 ادا دانسته بکشد در قتل زن چهری سه ماه در قتل زن بیش یکم ماه در قتل  
 زن شود و بخت و دو نیم روز پریشیت بکشد و اگر کسی زن بگیا و اگر آن مرد زانگاه  
 ندانسته باشند و او قتی که از حیض بدست گذشته باشد دانسته بکشد در قتل زن

برهن یکال کرچه بکند یا شاه پریشیت بکند در قتل زن چهری شاه کرچه  
 بکند یا سه ماه پریشیت بکند در قتل زن بیش سه ماه کرچه بکند یا یکیم ماه پریشیت بکند  
 در قتل زن شود یکیم ماه کرچه بکند یا بست و دو نیم روز پریشیت بکند اگر از زن چهار  
 برن در دهرم خود قایم باشند و آنها را دانسته بکند یا بست و دو نیم سال در قتل زن که برهنش  
 سال در قتل زن که چهری سال در قتل زن که بیشانی یکیم سال در قتل زن که شودی  
 نه ماه پریشیت بکند اگر این قسم زمان را ندانسته باشد در صورت هر کدام نصف  
 پریشیت باید کرد و نایش در قتل زن که از نسل آبرو کشیده باشند زمان این برهن و چهری

## فصل سی چهارم بیان پریشیت کشتن دیگر حیوانات

اگر از آن قسم جانور که گوشتش نجس و نجس خوری بکند بکشد به تفصیل که نوشته  
 میشود پریشیت بکند از آنجا که استخوان دارد مثل بوقلمون و غیره که بر بکشد شاه  
 پریشیت بکند و اگر غیر استخوان دارد مثل گس و پس و پشه و مورچه و غیره باریک  
 عرابه بکشد شاه پریشیت بکند مثل پریشیت قتل شود اگر بر آید آنها پریشیت  
 بکند و ده گاو خیرت بدید پاک میشود و اگر غیر استخوان دارد از باریک عرابه که کشته شود  
 پرانیام بکند کافیت و اگر استخوان دارد از هزار گرم کشته باشد در سه خیرت بدید  
 قدر سه عبارت از مینت مینت غلظت جانور بدیده غیر استخوان دارد بسیار خیرت  
 باریک است چهار سده در وزن کشته شود بر بقتل یک گرم است و قنیکه صد گرم  
 کشته شود بر بقتل یک کیست است و قنیکه صد کیست کشته شود بر بقتل یک پرند که  
 است و قنیکه یک پرند کشته شود خاطر را تیره میسازد بر بقتل یک پرند که شبانه روز  
 روز و بار دو درین سه روز آرد و جو شامیده میخورد و باشد تا پاک شود اگر گربه یا  
 اسب یا خوک و ناز یا گاو را بکشد یا مرغ و شترک و ابو جانور پرند بکشد بر سه هر کدام  
 سه روز سوا شیر خور و دیار بچ کرچه بکند تا پاک شود یا چهار کرده مسافت

در یک روز برود در صورت نیز پاک میشود یا در آب دریا سیر کند ام که باشد غفلت کند  
 یا افسوس آب که بوقت سینه یا چهاره گاتیری بخوانند بخوانند تا پاک شود و اینقدر بر آب  
 بر آس کشن یک کد ام جانور مذکور باید کرد و اگر کسی که به و گوهر و اسو و غوک و زراغ و  
 بشیرک و سنگ و الو اینها نهند راکشته باشد مثل پر الیشت قتل شود و ششماه پر الیشت بکشد  
 بقول کبشت اگر کسی که در گوهر و اسو و مار و موش و چنچیر و رسته را بکشد یک کجچه  
 و دوازده روزه بکشد و چنبره خیرات بدین نمایش این دو قسم پر الیشت یک ششماه و یکی  
 دوازده روزه و قتل این حیوانات و ستم باید کرد که مکر این راکشته باشد اگر فیل را  
 بکشد پنج گاو و نه سیاه اگر خرا بکشد یک گاو و نه کیسه و اگر بز بکشد یک گاو و نه و اگر  
 توج را بکشد یک گاو و نه اگر سارس را بکشد یک گاو و نه سه ساله اگر طوطی را که در مهندوی  
 سوانام دارد بکشد گاو و نه دو ساله بدین پاک شود اگر اسب را بکشد پاره چپ بدین اگر مینوس باز  
 و غیره جانوران پر زنده شکاری و بوزنه و غیلوز و غیره پر زنده گوشت خوار و جموله و اگر کس  
 و طادس تری و خشکی را بکشد بر آس کشن یک کد ام یک ماده گاو خیرات بدین اگر شیر  
 و شغال و غیره جانور دهنده گوشت خوار و آهورا که بکشد یک کد ام یک بچه ماده گاو  
 سه ساله خیرات بدین اگر شیر کش یک سرخ طلا بدین اگر مار را بکشد اعصاب آهن راست  
 کندینه خیرات بدین اگر جانور س از پر زده با که آلت تماس ندارد بکشد یک شصت  
 و سرب بدین یک پشماره علف شالی که آتزا در مهندوی پیاں گویند خیرات بدین اگر گاو  
 بکشد یک کوزه پر از زوغن زرد بدین اگر دراج بکشد یک درون کند بدین از ابتدا  
 کشن فیل هر خیرات که نوشته شده اگر کسی از عمر ننگدستی بدین بر آس هر کد ام سیگه  
 یک کجچه بکشد در جای که قدره خیرات نوشته شده است اشارت به ششست غله  
 است آتزا در مهندوی کنیت گویند از مہشت کنیت یک پھکل میشود و از چهار پھکل  
 یک ادھک میشود و از چهار ادھک یک درون میشود و میگویند که بر اثر قتل جانوران  
 هر جا که کجچه نوشته شد اگر کسی از عمر ضعیفی و بیماری یا کهن سالی آتزا خواند که عبادت  
 دیگر بکند و آن عبادت اینست ریاضت یک سال یا ششماه یا چهار ماه یا سه ماه یا دو ماه

یا یکماه یا بشت چهار روز یا دوازده روز یا شش روز یا سه روز یا یک شب یا روز  
 بقدر ارگانه و قوت قاتل دیده که باید که در شکار کشتن مثل اگر خواهد که ازین عبادت  
 بکند و ماه سوا سه آرد جو چیزه دیگر نخورد و آرد جو شایسته میخورد باشد و در  
 کشتن طوطی یک شب یا روز و زره یا در جمیع این عبادت که نوشته شد خوراک  
 از آرد جو باید بخت نمایش درین قتل جانوران اول خیرت باید که اگر ندارد باشد  
 که چپه بکند و اگر چپه تواند که ازین عبادت که نوشته شده مطابق گناه و حالت خود  
 بکند اگر که همای که در غله و بعضی گلی و میوه دروغن و تیل و نمک و قند سیاه می باشد  
 که بکشد بر آس آن دروغن قدر سه بخورد تا پاک شود خوردن دروغن درین محل  
 که یکم در سوا سه دروغن چیز دیگر نخورد یعنی پریشیت آنست که پرایه عبادت را گویند  
 و حجت یقین را نامند مطلب آنکه عبادت بکند یقین را نداند که بین عبادت از گناه پاک شود  
 میگوید که اقسام و حش و طهور بسیار است نام بنام تا گمان نوشته شود و کلیه آنست که  
 هر جانور سه را که نام برده پریشیت نوشته شده بر آس قتل آن جان قسم پریشیت بکند  
 هر که ام که نام برده نوشته نشده باید دید که آن جانور مقتول استخوان دارد یا ندارد اگر  
 استخوان دارد است در پریشیت آن هشت مشت غله به پاد پاک شود و در بعضی قسم  
 قرص کرده یک پن به پاد اگر جانور استخوان دار نیست بر آس پریشیت آن پاد نام  
 کافیت قول پاد است که اگر گرس و سارس و سرخاب و کلنگ و طاووس و خر و  
 قوچ را که بکشد بر آس هر کدام یکم در صبح و شام در آب آرد سنده حیا بکند و پاد نام  
 بکند تا پاک شود اگر گرس یا پاد یا بکنم یا بوم را بکشد یکم در صبح و شام سنده حیا پاد نام  
 بکند تا نزد غله خام نخورد تا پاک شود اگر گوش یا گربه یا مار خرد و کلان یا مار آبی را بکشد  
 بر آس هر یک یک بر تنم و اطعام بخورد و یک عصای آهن بصورت بانس خورد  
 خیرات به پاد اگر کسی می داند و گاو و ماهی و غیره جانور نوک دار بکشد بر آس هر کدام  
 یک شب یا روز سوا سه پاد بخان و سرخ چیزه نخورد تا پاک شود و سرخ را در سنده حیا  
 گھونجه نامند خوردن پاد بخان در آن روز لازم است اگر آبویان مل گاو یا خوک یا گاو



یا یک یا شغال یا خر یا دیگر جانور در نه بکشد براسه هر کدام سه روز سوا حی و چرخ و خور  
یعنی روزه بدار و یک پرست کنیز خیرات بدد تا پاک شود اگر فیل و قوچ و اسب و شتر  
و نیند گاو بکشد براسه هر کدام یک شبانه روز روزه بدار و در هر سه سبب حیوان کینه  
تا پاک شود اگر خر و یوزنه و شیر و یوز و تیر را بکشد شبانه روز روزه بدار و یا چنبره و جهمان را  
طعام بخوراند تا پاک شود مقدار جهمان از سه نفر زیاد باشد یا اینها قول پادشاه است  
اگر چه در اینجا از حکم سابق خلاف شده نهایتش حالت و اندازه صاحب گناه و بدیهه کم و  
زیاده مطابق نوشته حکم باید کرد

## فصل سی و پنجم در بیان پریشیت بریدن اشجار سبز میوه دار و درختیکه گل آن خوشبو دار باشد

درخت که میوه دار باشد و گل که بو نه خور و مثل چنبل و غیره بود و تلخ که نامند  
انگور و غیره باشد و سرو که مثل گریج و غیره که بالا سه درخت بلند رود و شش پیچ باشد  
بجز و باید که صند بار گاتری بخواند و دیگر روز سوا سه شیر خرسه دیگر بخورد و آن روز صبر روزه گاو  
بگرد و نهایتش اگر برای صرن جگ بریده باشد معیوب نیست سوا سه آن چهار خیر طاف  
و غیره سبز میوه دار و بزرگ صحرانی و انچه در آبادانی باشد اگر ببرد و دیگر در شتر  
بخورد و خدمت داده گاو بخورد و آن روز سوا سه شیر خرسه بخورد و نهایتش پریشیت براسه  
همانست که از میوه و گل آن بخلاق نفع میرسیده باشد اگر براسه قلبه و غیره آلات  
از احت درخت سبز میوه دار بر و عیب نیست اگر درخت چو توده و غیره نشین خلق  
یا درخت خانه یا درخت زیارت گاه یا درخت که برای حدود و دینه مقرر کرده باشند یا درخت  
جای سوختن گسی که بر باید که از پریشیت صبر کرده است پریشیت بکند در هر پریشیت که بخورد  
گاتری نوشته شد اگر آن پریشیت شود و بکند باید که حیوض گاتری در دریا سه روز روزه بدار

## فصل سی و ششم در بیان پریشخت قیتکه آدمی از قسم و کور زمان فاحشه و جانور کے را بگزرد

اگر زن بدکاره یا بوزنی یا خروشترو کلاخ کسی را بدین گمزد یا بدین گمزد باید که در آب درآمده  
پرا تا یا م کند و یکروز سوا سے روغن چیرے نخورد تا پاک شود اگر سنگ و شغال و خوک گربه و غیره  
جانور گوشت خوار که در آب دانی میباشند کسی را بگزرد باید که در آب درآمده پرا تا یا م کند و یکروز  
سوا سے روغن چیرے نخورد اگر آدم ضعیف و بیمار و پیر را اینجالت روداده باشد براس او  
ماحت نیست پرا تا یا م کرده طعام بخورد و قول سمونت آنکه اگر سنگ و شغال و بھو و جاموش  
و بڑو و توج و خروشترو را سوزو گربه و موش و بڑو و زراغ و آدمی کسی را از ناف پامان تر  
گرنده باشد باید که غسل کرده بار پرا تا یا م کند تا پاک شود و قول آنکه اگر بھجاری  
گرمست یا لکن هوتری را سنگ از ناف پامان تر خوب بگزرد باید که بھجاری سه روز گزرت  
دور روز و گنوتو تر می کوزد وقت شام شیر بخورند تا پاک شوند سوا سے آن چیرے نخورند  
اگر از ناف بالاتر یا زیر گلو گرنده باشد هر کدام ده بست بسمل آرد و اگر در وین بگزرد باید  
عمل کند و اگر در سه بگزرد چهار برابر آن پرا تا یا م برین روش نماید باید دانست که هر پریشخت  
که نام برین برده نوشته شد آدم آن برین موافق آن عمل نماید هر جا که نام برین برده نوشته  
نشده آن براس بر همین است با حق حشری از انقدر ریح کم و براس بیش نصف آن و بر  
شود ریح آن که چارم حصه باشد حکم باید کرد قول بید انگر آنکه شود براس پریشخت  
روزه بگزرد و آن خیرات پاک میشود اگر شود ریک آدو یک گاو و زبیرا سے قتل بعضی  
جانور دینده و برین اشجار بر بر همین بد پاک می شود و قول آتش آنکه اگر سنگ برین  
در سرد و سه بگزرد باید که براس که خودش بد یا می شود پوسته باشد رفته غسل کند  
و صمد بار گاتیری بخورند تا پاک شود اگر زن برین را سنگ یا شغال یا گرگ گرنده باشد

بعد از دین ستاره پاک می شود اگر زن برهنه را در وقتیکه که چپه یا روزه دیگر میکرده باشد سگ بگزد باید که شبه روز روزه بار دو دین سه روز آرد و جو شایند با روغن میخورده باشد بعد از سه روز هر چه از روزه که چپه و غیره میکرده باقی مانده باشد بکند اگر زن حائض است و غرض شغال از زنا ناپایان تر بگزد باید که پنج شبه روز روزه بار دو در نیت سوا به پنج خیر آده گاو که شیر و غیره باشد چتر می خورد و اگر از ناپالاتر و از زیر گلو بگزد ده بست آن برایش بکند اگر دپاسه گزد سه بار و اگر در سه بگزد چهار بار بر آن پایش بکند اگر دپاسه گزد غسل کافیت اگر زن حائض است بوسی کند یا بلبه یا بغض زخم کند باید که آنجا را بشوید و بعد غسل نماید بعد از آن آتش بمقابل او شعله اندک آن مکان را گرم بکند اگر سگ برهنه از ناپایان تر بگزد و گرم یا ریم یا خون از آنجا ظاهر شود باید که بشاش و سرگین آده گاو غسل کرده شبه روز پنج خیر آده گاو شیر و غیره بخورد تا پاک شود و اگر از ناپالاتر و از زیر گلو اینچنین بشود پنج شبه روز بست و اگر از ناپالاتر بر این قسم بشود و بر ناپایت بکند نهائش اول برایش بکند گزدین سگ کرده بعد از آن برایش بکند بر آمدن ریم و غیره بکند اگر از زخم راق ریم و غیره ظاهر شود شبه روز پنج خیر آده گاو بخورد تا پاک شود براسه چتر می کشد و شش و روز برایش بکند که برهنه را حکم باید کرد و بستور یک براسه شود در ربع برایش بکند حکم بکند

## فصل سی و نهم در بیان پریشیت ازال که بر جماع واقع شود و پریشیت شخصی که قاربت کند بیان پریشیت دیگر

اگر هست اگر بے جماع در بیداری قصد ازال زوده باشد باید که آب مذکور از جنس برداشته میان سینه و مرد و او برساند بعد غسل کند اگر طبیعت ازین عمل قنفر شود این قسم کار کرده بخاطر اندیشیده غسل کند قول خیم آنکه اگر مرد

اینکه کاه کرده آب منی بر زمین افکند باید که غسل کرده نیز اگر گاتری بخواند و سید پریا بکند  
تا پاک شود اگر نداشت بشود نصف آن باید کرد و اگر سایه خود را بکشد در آب به بند آید  
که محلی تنجی نام دارد بخواند تا پاک شود اگر چیزی بنظر آید یا دروغ بگوید یا بوجوب دست و پا را  
بسیار بجنباند یا حرف بسیار پیاده بگوید باید که گاتری بخواند تا پاک شود اگر عطسه نرزد یا  
روزانه بخوابیده باشد و از خواب بیدار شود یا قن بیند از دروغ بگوید یا آب بخورد  
یا مقعد خواندن علم کند یا چیزی خورده باشد باید که براسه هر کدام از این بکند تا پاک شود  
و اگر طعام خورده باشد بعد از دست و پا براسه شستن چون باید کرد و براسه خواندن علم  
پیش از خواندن چون باید کرد اگر عطسه نرزد یا قن بخیزد یا دروغ بگوید یا دست برسد یا دروغ بگوید  
یا به پت حرف نرزد یا آب بر آید چون موجود نباشد بگوش راست دست برساند اگر کسی بر پیشانی  
زبون و منحنی و قات گدا بکشد باید که از چهار قسم پیشیت که در حق داده گاو نوشته شد  
بطابق و قوت خود یک کدام بکند تا پاک شود شخصی که حشرات بتید کرده باشد او را هم همین  
پیشیت باید کرد و اگر شخصی حشرات بتید کرده اوقات گذارد کند او را هم همین پیشیت باید کرد  
مثل بشت در باب این دو کس که بتخت بر نهانند است که ترک حشرات بتید کرده  
اول اینها دوازده روزه که هیچ بکند تا پاک شوند و دومی است که هر چه بکند تا پاک شوند اما  
این قسم پیشیت آن مرد و کس است که بکند که سهوا یک دو بار بتخت بتید کرده باشد  
در صورت حشرات بسیار پیشیت بر اقبال داده گاو باید کرد و قولش که در پیشتر در باب  
شخصی که حشرات بتید کند یا حشرات بتید کرده اوقات گذارد کند یا یکی مردم که در حق او کرده  
باشد فراموش کرده یکی او را قبول نداشته باشد و شاید که گواهی دروغ سپاده باشد  
و شخصی که نام دروغ میگفته باشد است که کسان از خانه بر زمین گداوی کرده طعام بخورد  
تا پاک شود قولش باریت آنکه اگر کسی در سه حشرات بتید کند یا از رگزار حشرات بتید  
در سه اوقات گذارد بکند باید که چهار ماه گداور اوقات بنشیند و هر چهار طرف خودش  
به روز و چهار ماه بر سات در باران باشد و سر برهنه بکند و چهار ماه زمستان در آب  
بسربرد تا پاک شود

## فصل سی و هشتم در بیان پیشخت برت لوپ

اگر بر چهار می باز نجام کند باید که خراگشته نیرت جگ بکند تا پاک شود و اما آن جگ در چهار  
یا چهار را سه بکند و آتش از خانه نگیرد و درنگام شب یکجائی بکند و یک چشم آن خرابد که کور باشد  
اگر این قسم خرنجمسد یا کم بضاعت باشد بر آن جگ بکند قول گوئیم در باب آن بر چهار می  
آنکه بعد از نیرت جگ اگر گوشت همان خرابه خود کلاه ساز و بطرف سوز ج در دست گرفته  
هر روز از هفت خانه گدائی کرده تا یک سال اوقات گذار بکند و اعمال طبعیه خود را میکرد و با  
بعد از آن که یکسال بدین منط گذشت پاک میشود و اما این قسم یکسال بعد از نیرت جگ و قتی  
بگذرانند که باز نبرسم که شر و تری باشد باز نیش شوتری زانکرده باشد اگر بزن تیرن  
شر و تری زانکند این قسم سه سال بسر برد و اگر بزن چتری شر و تری ناکند و سه سال بدین  
روش بگذرانند اگر آن زمان که بر چهار می بیک کدام آنرا زانکرده زاینه باشند و باز گشته  
زانکرده باشد بعد از نیرت جگ شش ماه بدین منط که نوشته شد بگذرانند اگر زمان مذکور  
از حد زیاد زاینه باشند بر چهار می نماند است بیک کدام آنها جماع کرد باید که با پارچه غسیل  
بکند و آب خیرات بدین نایش این حکم در باب زنا بر چهار می ناست و اگر این قسم زن نیش  
و بر چهار می نماند است با نجام که باید که بر سمین را لحام بخوراند و خودش یکروز و چهار  
پرو روز طعام بخورد و مقدار بار سه که یک آدم بردارد و جو بادیه گاو ان بخوراند و اگر فقیر  
زن چتری بوده و بر چهار می با آن جماع کرده باید که سه روز و روزه بدو یک طرف پراز  
روغن خیرات بدو اگر آن زن بر سمین باشد شش روز و روزه کر چیده و یک آدوم کا و خیرات  
بدو و اگر بادیه گاو جماع کند باید که پرا جایت کند اگر باز ن عقیقه ناکند یک پشته و علف  
شالی و یک سرخ سرب خیرات بدو بر چهار می از هر سه برن هر کدام که باشد درین  
افعال بر سه او را پیشخت همین است اگر بر چهار می روزانه بخورد و در خواب بر آنکه  
جماع کند از نال بکند یا عقیقه ناکند جماع کند از نال کند باید که نیرت جگ بکند هر کس که

در هر وقت که بر مته چرخ گرفته باشد اگر در آن حالت بر مته چرخ این حرکات که نوشته شد  
بکند باید که نیرت جگ بکند اگر بر چهارمی بوقت شب در خواب انزال کند باید که غسل کرده باشد  
پیرشتش آفتاب بکند تا پاک شود و اگر از بان پرستیده این حالت بوقوع آید او بیم موفوق کار کرد  
که بر اے بر چهارمی نوشته شد محل آورد اگر سنیا سی مازن جماع کند باید که ششماه روزه گرفته  
نگاه دارد بشش س که گویند که اگر سنیا سی جماع کند شصت هزار سال گرم شده در خواب

## فصل سی و نهم در بیان پریشیت شخصیکه سنیا سی دهم گداشته گریخت شود

اگر بر همین بعد از سنیا سی شدن بنوا بد که باز گریخت شود باید که ششماه گریخته کند بعد  
اینچه در تولد شدن پیرسجامی آورد آن رسم بجا آورد که گریخت بشود اگر چه سخی بنوا بد که ترک  
سنیا سی داده گریخت شود چنانکه این کرده بعد از آن رسومات که در تولد بنویسند  
بجا آورد که گریخت بشود اگر بیش بنوا بد که ترک سنیا سی داده گریخت شود که چیه کرده بعد  
از آن رسومات مسطور بجا آورد که گریخت شود قول دیگران آنکه بر همین اگر بنوا بد که ترک سنیا سی  
داده گریخت شود باید که چیه و سه چاندر این و سه چاندر این دیگر کرده اینچه در تولد طفل  
بجای آورد بمقدیم رسانیده گریخت شود

## فصل چهارم در پریشیت شخصیکه از مکان پریشیت بگریزد و یا در پریشیت سالم ماند

در باب این نه کس که به تفصیل نوشته میشود حکم است که یک چاندر این یا دوتیت گریخته  
بکند تا پاک شود شخصیکه بر اے غرق شدن در آب بجهت پریشیت برود و از آنجا بگریزد  
و شخصیکه بر اے سوختن در آتش بجهت پریشیت برود و از آنجا بگریزد و شخصیکه بر اے

پراشیت بسته باشند و از اینجا بگریز و شخصی که بوقت مردن سنیاسی شده باشد بعد از  
نومردن سنیاسی نشود و شخصی که ترک آب و طعام داده مردن خود قرار داده باشد و باز  
آب و طعام بخورد و شخصی که بپای پراشیت زهر خورده مردن خود را قرار داده باشد  
و شخصی که از جنگ بگریزد و شخصی که بر او پراشیت مینواسته باشد که از کوه افتاده بمیرد  
و در اینجا بنفقه شخصی که سوا این انواع که بر اوست مردن در پراشیت نوشته طرز دیگر  
قرار داده باشد و آنرا ترک بکند و شخصی که بر اوست پراشیت از کوه افتاده یا در آب آلوده  
یا زهر خورده یا در آتش درآمده و امثال آن کار سنی کرده و بتقدیر پیشور سلامت ماند  
و نه طرز باید که دوازده روز که هیچ بکند یا که سه شبانه روز که گرفته بخانه خود بیاید

فصل پنجم در بیان پراشیت شخصی که پراشیت  
کلان یک پراشیت خورده و متعذر شده باشد و پراشیت شخصی که  
زنا را و بشکند و پراشیت بر چاری که یکبار خورده شود

اگر کسی دو پراشیت یک خورده و یک کلان لازم شد باید که پراشیت کلان بکند بدینصورت  
از هر دو پراشیت فارغ میشود اگر بر چاری ترک گدیه بکند و هفت روز با وجود مندرستی  
پرستش آتش بجایبارد باید که فسون مفرغ خوانده و هم بکند تا پاک شود یا هفت روز  
روزه بدارد و اگر بر چاری بفرموده پیر خود بکار سنی و خدمت رفته و در آن حالت ترک  
گذاشته باشد و پرستش آتش بجایبارد معیوب نیست اگر زنا را شخصی بشکند و آن که  
زنا را دیگر بپوشد و کار دیگر یا سر جای زنا را دیگر بپوشد باید که فسون مفرغ خوانده و هم بکند  
و بعد از آن زنا را دیگر بپوشد اگر بر چاره چاری چنین خورده و فی نادانسته بخورد و یا پیش  
از بر آمدن آفتاب بوقت طلوع صبح غسل نکند یا سنی بکند یا روزانه بخوابد یا زن منبر

بیمیند و یا برهنه شده بخوابد و زین که مرده را سوخته باشند بگذرد و یا بر آب سوار شود  
 و یا بر ستنش چیزی را که باید برستند نکند یا زنا را بشکند و زوزنار دیگر بنوشیده باشد  
 باید که افسون مقرر منون برت خوانده و سوم بکند اگر بر چهاری درخت میوه دار  
 برزد یا مار را بکشد یا تخته و تو یا نماید باید که کوهها ندی افسون خوانده و برغن سوم کند  
 تا پاک شود اگر بر چهاری جوامه یا پارچه یا ماده گاو خیرات بکند باید که هشت هزار گایتری  
 بخواند تا پاک شود اگر زنا بر چهاری بشکند و زنا را دیگر بنوشد و طعام بخورد و یا غایط و شاکه  
 فرو اندازد باید که هشت هزار گایتری خوانده و پرتا یا م بکند تا پاک شود اگر بر همه چهاری  
 غسل یا گوشت نبرد و غیره ماکول اللحم از خانه مردم خوب بخورد باید که که چیه بکند تا پاک شود  
 اگر بر چهاری بیضرائی پیر و معلم بکند باید که برای پیر و معلم سر خود گذاشته انقدر  
 عاجزی بکند که آنها صبران شده از سر تقصیر و بگذرد اگر بر همه چهاری غسل یا گوشت  
 دانسته کرد بخورد باید که که چیه و پاک بکند تا پاک شود اگر بر چهاری بجای شود و علاج  
 منحصر بخورد و گوشت یا شیر و غیره ناخوردنی باشد باید که اگر پیر و آنرا میخورد و باشد  
 پس خورده پیر و الا نه رخصای پیر حاصل کرده آنرا بخورد و اگر بر چهاری ناوانست عمل  
 خورده باشد عیب نیست اگر بر همه چهاری افسون باج سفینه که در بید است بخواند و باشد  
 و عمل بخورد عیب نیست ۴

## فصل چهل و دوم در پیرایش و پیرایه که مرید را بجای خطرناک بفرید

اگر پیر مرید خود را بجهت کار محو بوقت شب یا راه خطرناک که از بگذرد و زوزنار و شاکه  
 در آن راه خطر باشد فرستاده مرید را با سه پیش آمد و مرید پیر را باید که سه پر جات  
 بکند ۴



# فصل چهل و سوم در بیان پریشیت نماز و سبکه شخصه ایوب و بدروغ گناه و متهم ساز و دوشخصه که بزین روز زنا کند

اگر شخص را بدروغ متهم بکنند آن در دنگورا باید که هر پریشیت که بر اوست آن لازم می خورده باشد ده بست آن بکنند اگر در شخصه سبیه باشد یا از شخصه فعل بدی سر زده باشد و غیره آنرا نمیدانسته باشد و یکم از آن سر واقف است آنرا ظاهر کند باید که هر پریشیت که آن شخص بکند این نماز هم همانقدر پریشیت بکند لازم است که خود را از بیت دور بدارد و نمازش عیب او پیش خدای نگوید اگر بر همین بر همین را بگناه متهم سازد باید که یکماه سواست آب چیره و دیگر نخورد و بر ریاضت بگذرد تا پاک شود اگر بر همین چهری را ناقص متهم سازد پانزده روز سواست آب چیره نخورد اگر چهری بر همین را بسبب متهم سازد ده بست آن را اگر بیش متهم سازد ده بست و شور و ده چهل بعل آورد و گناه را سه قسم در اول بیان کرده کبیره و اوسط و صغیره در همت گناه کبیره پریشیت مذکور یکماه پوره کند و در همت گناه اوسط پانزده روز و در همت گناه صغیره هفت غیر روز سواست آب چیره نخورد و بر اوست همت گناه آن بسیار سهل از نیمه کمتر پریشیت باید فرمود قول شنیده آنکه شخصه که حقارت پیدا کند یا نیکی مردم فراموش کند یا گواهی دروغ بدد یا از چیزه که بدان را بگذرد اوقات گذرد بر همین می باشد و آنرا بر نیم زند یا یک همت دروغ بکنند باید که شش سال از خانه بر همین گواهی کرده بخورد یا شش ماه همراه ماده گاوان بسر برد تا پاک شود این پریشیت در صورت آنست که این کار ممنوعه مکرر و بسیار کرده باشد اگر کسی همت با حق بکند هر چند راست گوید باز آن شخص را باید که ده روز را جایت بکند

یا روز رس جب بکند یا نہ سفید اگر ششم دم بکند تا پاک شود اگر شخصہ تمت زودہ کہ بر ذائق  
 تمت کردہ بود و دست گو بر آردہ از سر پریشیت کہ در باب او نوشته شد یک کلام بکند  
 و دست بر آن بگذارد باید کہ یکاہ سوا ح آب خیر سے نخورد تا پاک شود اگر بہ تمت زودہ  
 گذشت از پریشیت سہ گونہ یک گونہ بنجا طر نماید و باید کہ وہ بہت آن پریشیت بکند اگر  
 شخصہ شخصہ تمت زودہ را بگناہ بکیرہ تمت ناتی کردہ باشد دو ماہ کہ چھ بکند اگر گناہ  
 صغیرہ تمت کردہ باشد یکاہ کہ چھ بکند تا پاک شود قول دیگر آنکہ شخصیکہ تمت بکند یکاہ کہ چھ  
 و تمت زودہ نیم کہ چھ بکند قول منور کیشتر آنکہ تمت زودہ را باید کہ تا یکاہ شاکل سوہم بکند  
 و ہر روز در ششم حصہ باقی روز یکبار طعام بخوردہ باشد تا پاک شود اگر بگویند کہ تمت  
 زودہ را براسے چہ پریشیت باید کہ جوایش آنست کہ در ابتدا سے تمت گمان مردم  
 و رتی او بدی شود بدین بہت باید کہ پریشیت بکند پانچہ شخصہ را کرے گزید و گزندہ را  
 تحقیق نمیدانند از افسون مار علاج او میکنند پس تمت زودہ را ہم باید کہ پریشیت بکند  
 اگر بزین برادر یکاہ زادانستہ زنا بکند چاندین بکند و اگر دانستہ یکاہ زنا کردہ باشد  
 یکال از خانہ برہمن گدائی کرد و منجور و باشد

## فصل چہارم در بیان پریشیت کہ زن حایض جماع بکند و پریشیت نان حایض یکدیکہ ایساں

اگر کے زن حایض خود و جنس جماع بکند باید کہ سہ روز زودہ بار و روز چارم سوا  
 روغن خیر سے دیگر نخورد تا پاک شود بشرطیکہ یکاہ زادانستہ جماع کردہ باشد اگر دانستہ  
 و مکرر این کار کردہ باشد بہت شبانہ روز زودہ بار و اگر شخصہ زن حلال کہ حایض یا  
 حاملہ یا مرد و دہ باشد مکرر دانستہ جماع کند ات کہ چھ بکند تا پاک شود اگر بزین حایض  
 دیدہ و دانستہ با فرط و مکرر جماع کردہ باشد باید کہ سال مثل قتل شود براسے آن پریشیت

بکند اگر زن حایض که از یک قبله باشند بیکدیگر دست برسانند بخل کردن پاک میشود  
 اگر برهنه حایض برهنه حایض که از قبله دیگر باشند دانسته دست مکرر برسانند باید  
 که یک شبانه روز سواست پنج چیز آده گاو که شیر و غیره باشد چیزی دیگر نخورد و اگر برهنه حایض  
 بزرگ شود و حایض دانسته دست برساند باید که برهنه حایض بکند و شود و برهنه حایض  
 خیرات بدد اگر برهنه حایض دانسته بزرگ شود قوم پیش حایض دست برساند باید که برهنه حایض  
 که حایض بزرگ شود قوم پیش ربع کرچه بکند و اگر زن که برهنه حایض دانسته زن قوم حایض  
 دست برساند باید که نصف کرچه برهنه حایض و دوی نیز نصف کرچه بکند اگر زن که حایض  
 دانسته بشود و حایض دست برساند باید که حایض سه روز و شود و دوی یک روز و زده بار  
 اگر زن که پیش حایض دانسته بشود و حایض دست برساند باید که اولین سه روز و دوی  
 دو روز و زده بار و اگر جمله را نینداند دانسته دست رسانیده باشند بخل کردن پاک  
 می شود اگر زن حایض برهنه حایض برهنه حایض برهنه حایض برهنه حایض برهنه حایض  
 حایض پاک نشود و چیزی نخورد و اگر زن حایض تا دانسته برهنه حایض برهنه حایض  
 پنجم برهنه حایض دانسته دست برساند بعد از غسل کردن پاک میشود و اگر برهنه حایض برهنه حایض  
 برهنه حایض زن چنانکه تا زن مرد و بوقتیکه حایض باشد زده و دانسته برهنه حایض  
 دید که از چهار روز و حایض در کدام روز ساس شده اگر روز اولین است سه روز و زده  
 بار و اگر روز دوی است روز و زده بار و اگر روز سیم است یک شبانه روز و زده بار  
 اگر روز چهارم است آن روز بعد شام طعام بخورد و زده بار و اگر دانسته باینها  
 ساس کرده باشد از جمله چهار روز هر چه باقی باشد آنقدر روز و زده بار و اگر برهنه حایض  
 حایض را زن که شود و حایض طعام خورده و دست و دهن شسته دست برساند و اگر سگ  
 ساس کند باید که دو روز و زده بار و اگر برهنه حایض خرد و سگ یا خوک ساس کند  
 باید که تا شب نشود چیزی نخورد و اگر روز وقت چیزی نخورد زن که حایض را سگ یا  
 چاندل ساس کند باید که شش شبانه روز آرد و جو شاشیده و شاش آده گاو بخورد  
 اگر این را نکند اندک طعام خیرت بدد یا برهنه حایض را طعام بخورد و اگر برهنه حایض خیرت بدد

و شود روی حائض ہم چیز منجورده باشد و در آنوقت یکدیگر را مساس کنند باید کہ ہمجنی  
 کہ چہ کبند و شود روی خیرات بدید اگر ہمجنی طعام منجورده باشد در آنوقت زن حائض  
 از زنا و پامان تر با و دست برساند باید کہ یک شب بانو در روزہ بدارد اگر از زنا و بالاتر دست  
 برساند شب بانو در روزہ بدارد

## فصل چہم در بیان پریشخت و فروختن پس و چیز ممنوعہ و غیرہ

آنکس کہ پس خود را فروخته است از جملہ چارگونہ پریشخت کہ در ابتدا سے قتل مادہ گاہ  
 پوشتہ شدہ یک کد ام کہ در صورت و حالت موافق باشد بجا آورد و قول شککہ رکعیش  
 اگر اگر کسی عبادت خانہ و زیارت گاہ یا اودان و جدر و آب و باغ و باغچہ و دیوانہ و تالاب  
 و بند آب و اعمال حسنہ و پس و چاہے را کہ بر آب خوریندن مردم و غیرہ میسازند بفرود  
 باید کہ مشقت کہ چہ کبند اگر بوقت ضرورت و احتیاج فروخته باشد و اگر بے ضرورت بفرود  
 چاندزین کبند اگر کسی دختر و مادہ گاہ بے ضرورت بفرود شد شانت پن کہ چہ کبند  
 اگر با ضرورت بفرود شد چاندزین کبند اگر زن و پس را بے ضرورت بفرود شد  
 و چاندزین کبند و اگر بضرورت بفرود شد یک چاندزین کبند اگر کسی یک  
 پس یا یک چاہ یا یک باغ یا یک تالاب یا یک باغچہ داشته باشد آنرا  
 بفرود شد باید کہ تا یک سال سہ بار غسل کند و بزین نجواید و ہر روز زین

ار چارم پس روز طعام منجورده  
 باشد تا پاک شود و از بر پریشخت و زنی  
 غلہ و جانور و طلا و نقرہ ہر پریشخت  
 کہ باید کہ و قبل ازین پوشتہ شدہ

## فصل چهل و ششم در پریشیت شخصی که از سایه جنگ و نبرد کنایند بکنانند

اگر از شخصی که پر و جدا و جنگ نکرده باشد جنگ بکنانند یا بر سر کشتن کسی فسون خواند و جنگ بکنانند که هر چه بکند تا پاک شود اگر کسی بکشد نپاه بیاورد و او با وجود قدرت جانده و نگاهانند باید که کمال سوار و چیرے نمود تا پاک شود اما سوا بے دزدی کسی که گایتری فرموش کرده باشد اگر جنگ بکنانند بر جاپیت سه که هر چه بکند تا پاک می شود اگر از آدم زبون جنگ بکنانند سه که هر چه بکنانند یک که از در شمرده تا دو زده روز از روز فوت شدن میتة شمرده بکنانند سه که هر چه بکنانند این قسم شش پریشیت برائے آنکس است که یکبار جنگ بکنانند یا یکبار شده و بکنانند یا یکبار نپاه بدید اگر از جهان شخص شش یا پنجین بعین بیاید پیت میشود پریشیت و زده ساله باید کرد اگر از شودر جنگ بکنانند از چهار قسم پریشیت قتل آده گاوشه ماهه پریشیت بکند اگر دانسته جنگ بکناننده باشد و اگر نادانسته جنگ بکناننده باشد یکماه پریشیت بکند اگر کسی از شودر بکزد و دانسته جنگ بکنانند باید که چهار ماه تابستان در آفتاب بنشیند و چهار طرف خود آتش سوخته باشد و چهار ماه برسات بر سر سایه نکند و در بادن باشد و چهار ماه سرد آرد آید و بکنانند و شش ماه و بخورد تا پاک شود

## فصل چهل و هفتم در بیان پریشیت بر هر جن پریشیت در سه شود

اگر بر همین نادار بر سه مال بخت اخلاص بر و میت شود و بشود باید که یک که هر چه بکند تا پاک شود و اگر بر همین مال دار است و این کار کرده باید که هر چه در بباط داشته باشد بر همان خیرات بدید تا پاک شود اگر در هزار پانایم بکند پاک شود و اما این پریشیت نیز بر پانایم و سه بکند که کمر و پرو متالی کرده باشد

فصل چہل و نهم در بیان پراگشختن شخصیت  
فراموش کند و بعضی غیر ما سے کویں ال

روزاناموش یا پورناسنی یا شکران یا چیردشی یا اششی یا روزیاسه ممنوعه یا جھنوا  
چانڈال چنید بخواند باید که کیکال سواسه جو چنرے نخوزد تاپاک شود اگر دو کس از روز  
مباح حبس بخواند باشد و بجای دیگرے گوید که تو سید راضایع ماضی اور اہم  
کیان باید خورد اگر کے چیرے گرفته سید بخواند یا جھکم کس چیر بخواند یا سید بخواند  
فرا موش کند بیت عیثو اگر کسو روز دیکی بیت یا چانڈال یا شھیکہ می مرده باشد  
روز دیک آن سید بخواند باید کہ سه روز نوزده بار دو حرف نرند عبدالان ہر قدر سید  
کہ در آن وقت خواند باشد ہر بار بخواند تاپاک شود اگر از بیت روز گرفته جگ کھند  
سے اگر چھ کھند اگر در حضور چانڈال سید یا سیرت بخواند باید کہ شبان روز چنرے نخوزد تا  
پاک شود اگر شخصی پیش سعلے سید بخواند باشد ہر بار یا اسویا یا گریہ یا موش یا شیر  
یا گھوک یا زن یا مرد یا توج یا سک یا خیا یا اسپ از میان ہر دو بگذرد و شکر درامد کہ  
روز روزہ ہر دو ہر روز سہ بار بخنل میکردہ باشد روز چارم از دہنہ کہ در آنجا است  
دو روز از نو دہنہ دو نیم مرد و الوقت پاک عیثو عبدالان سید بخواند

فصل پنجم در بیان پراشخت شخصیکه با دژ پدرا

و قصه سر کنایه بکارش ختم می باشد با کشت با حوب

زامل ساز و آئین بدو جماع کند و بعضی امور دیگر

اگر کے پیر یا اور ایسے راہب جو کہ اس سبب سے طہیکہ ان موجب و سبب طہات

صحت نباشد نرک کند یا مالاب یا باغ را بفروشد باید که برایشیت برابر قتل  
 داده گاو بخند اگر کسی دختر خود را بدست آن لوم بفروشد یکماه برایشیت بکشد  
 اگر بدست پرت لوم بفروشد سه ماه برایشیت بکشد اگر بر زمین دختر بر زمین یا چهر  
 یا پیش را یا دختر سه برن اندک و در چهری و پیش باگشت یا چوب میوه سبب زند  
 یعنی نکارت آنها را از اهل بکشد یا بر زمین سوخته می بفروشد یا بر زمین بده جماع  
 کند یا بکشد شده از سهان روز آن زن را ترک کند یا بر زمین سوخته و بده بخورد  
 یا بشود رنگ بکشد یا در بحث علم معلم خود از بون سازد یا حقارت بید کرده اوقات بکشد یا  
 نیکی شخصی را فراموش کند و قبول نداشته باشد یا گواهی دروغ بدهد یا از چیز که اوقات گذر  
 بر زمین بشود آنرا بر زمین بده یا دروغ بگوید یا به آدم میت و او بکشد یا بدست و غا  
 بدید یا کسی را که به پناه آورده باشد بکشد یا از این مایه سوخته اوقات گذر کند یا بر زمین و  
 چهری و پیش نکارت و دختر شود را باگشت و چوب و امثال آن را قتل سازد و باید که بر  
 هر کدام چهار ماه تابستان در آفتاب بشیند و هر چهار طرف خود آتش می سوخته باشد  
 و چهار ماه بر سات در باران باشد و چهار ماه سرد آب بماند عده یکماه جو و شاشن داده و  
 بخورد و پاک شود اگر شود نکارت و دختر بر زمین باگشت و چوب ضایع سازد و از باگشت  
 و اگر شود نکارت و دختر چهری و پیش را بدان بکشد و اهل کند دست از آن باید برید کسی شخصی  
 که با وجود در گمان کند می شده باشد و دختر بد یا از آن شخص جگ بکشد و کسیکه عذاب  
 کند و کسی که نفس از جودن خود نام خود و بده بلیغ کند یا برین شراب خوار بر زمین جماع کند  
 یا کسی که روزه با سه سفره نمیکشیده باشد آنها را باید که برابر قتل داده گاو برایشیت کند  
 و اگر بید را خوانده یا بازی و امثال دیگر مشغول گردد و در سبب فراموش شود باید که  
 برابر قتل بر زمین برایشیت بکشد و اگر در خواندن شاستر مشغول شده باشد و در حین  
 بید فراموش شود باید که برابر قتل داده گاو سه ماه برایشیت بکشد یا پیش برن را و دیده از  
 جو چهار قسم برایشیت قتل داده گاو یک کدام حکم کند و قبول بکشد آنکه اگر کسی را  
 مشکلیش آید از آن رنگد و سبب فراموش شود و باید که چهارده شب اگر چیه کرده از سر نو

پیش آچایج رفته سید خواند

## فصل نچایم در بیان پریشیت شخصیکه ترک خدمت آتش کرده باشد

اگر آگنوتری از عمر کالی خدمت آتش بگذارد باید که اگر کم از دوماه خدمت ترک کرده باشد  
دوازده روزه کرچه بکند و اگر دوماه خدمت نکرده باشد پراک بکند و اگر از ششماه زیاد شده  
باشد برابر بقتل آده گاو پریشیت بکند و اگر از بیجری ترک خدمت آتش داده باشد باید که  
برای ترک سه روز برآیام بکند و برای ترک بست و دیگر دوازده بار دو تا ترک دوماه شش روز  
روزی بار دوازده تا یکسال اگر ترک شده باشد پراک بکند و از آنجا تا هر قدر که باشد  
برابر بقتل آده گاو پریشیت بکند و اگر از دوسه ستارت ترک خدمت آتش بکند باید که دوماه  
یاسه ماه پریشیت بکند و قول بآید که اگر آگنوتری از عمر کالی ترک خدمت آتش بکند  
برای دوازده روزه روز سه روز و برای یکماه دوازده روزه و برای یکسال یکماه  
روزی و برای شش ماه و اگر از یکسال زیاد بگذرد چاندین کرده از سرفو آگنوتری بکند اگر دوسال  
بگذرد چاندین سوم باین کرده باز آگنوتری بگیرد و اگر سه سال بگذرد یکسال کرچه کرده و یک گاو  
خیرات داده از سرفو آگنوتری بگیرد اگر پس از اهل قبیل و خوشا و ندان از تنگی معیشت خود بپارا  
اوقات گذر بپناه بیارند و آن شخص با وجود آنکه مسئول است اگر از خوراک آنها خبر دار نشود برابر  
بقتل آده گاو پریشیت بکند اگر نادانستد خبر گرفته باشد یک ماه پریشیت بکند

## فصل نچایم در بیان پریشیت قتل و پریشیت صیاد

اگر زن را بکشد برابر بقتل آده گاو پریشیت بکند و صیاد و ماهی گیر و قصاب و غیره که از عمر کالی  
اوقات گذر میکرده باشد باید که برابر بقتل آده گاو پریشیت بکند شخصیکه برای مطیع ساختن مردم  
افسون و غیره تدبیرات جاود میکرده باشد باید که برابر بقتل آده گاو پریشیت بکند اگر بخواهد



باز داید که برابر نقیل آوده گا و پر ایشیت بکنده

## فصل پنجاه و دوم در بیان پر ایشیت قمار بازی و مرغ گفتن و مچاری که خلاف قانون لعل و در و ابواب دیگر

هفت چیز آدمی را ناپاک میازد اگر آنرا لکر رب یا رب بکند بوجهی که نوشته می شود پر ایشیت  
بکند بر آخر قمار بازی کیسال پر ایشیت بکند اگر براسه گفتن کس و گنگ میکرده باشد شمشاه  
پر ایشیت بکند اگر آگن هوتری نباشد و غله صحرایی خود جاروب زده آوده قوت سازد  
یکصد و چهل و چهار روز پر ایشیت بکند و اگر گرسنه شده بطرز بر مچاری گدائی بکند هفتاد  
دو روز پر ایشیت بکند و اگر گرسنه شده در خانه پیر و معلم قامت نماید سی و شش روز  
پر ایشیت بکند اگر بر مچاری از یک خانه زیاده بر چهار لقمه گدائی بکند یک روز پر ایشیت بکند  
و اگر تقویم خانه نجانه خوانده بگرد و یک روز پر ایشیت بکند و اگر کسی دروغ گوید یا دزدی  
بکند یا بر همین نوکری سهل راجه یا با فردوشی اختیار نماید یا بر همین فیلبان و اربابی و  
چابک سوار و بنجی و طعیب و دیو لک و نگا همان سگ و کرناچی و جبهه ریز شود یا بر همین  
بشود و تقسیم کند یا بر همین بداه جماع کند و تدبیر بوز و یا بدست شود یا باغبانی کند یا شیو  
رفا صی و ریسایان بازی پیش بگیرد یا زده مقرر کرده تقسیم کند یا کسے بکند یا هر  
بدید یا دیه و صحرای آتش داده بسوزد یا گواهی دروغ بدید یا پهل و بفر و شد یا آدم  
و جانور بفر و شد یا دغا باز باشد همه اینها از برای یک کار پر ایشیت باید کرد آن  
پر ایشیت نیست که هر چه در خانه داشته باشد خیرات بکند تا کیسال هر روز سله بار  
غسل کند و در چهارم پیر روز طعام میخورده باشد بعد از آن تپت که چپه بکند آنوقت پاک  
شود اگر زگر گرفته خدمت بر همین بکند و در باب او هم همین حکم است اگر این چیزها را کرده باشد  
چهره می بکند نه ماه پر ایشیت بکند و اگر پیش بکند شمشاه پر ایشیت بکند اگر شود و بکند سله بار پر ایشیت

فصل پنجم در پریشانی شخصی که خود را مضروب  
و بر زمین که بر چهار سو و دو بر سه می کند

اگر کسی خود را مضروب نماید بر زمین خدمت شود و بکند باید که برابر قتل ماده گاوی و پریشانی  
بکند و اگر بر زمین بر کشتی و ریاضه شود که تجاوز باشد سوار شود و کسی که امانت مردم را بر  
نزداید یا بر زمین اشیا را مضروب نماید یا کسی را بر زمین دروغ بگوید یا بر زمین  
درخت بسیار خدمت شود و بکند یا بر زمین از ترک قوم شود و پس بر زمین بسیار  
نیک و بد فرقی نکرده همه جا بگردد و همه اینها را باید که تا سه سال در چهارم هر روز یکبار  
طعام بخورد و باشد تا پاک شوند و اگر با قوم از زبان خود مثل جانبدار و غیره  
دوستی بکند برابر به قتل ماده گاوی و پریشانی با خود کرد و اگر بموجب دوستی کسی ترک کند  
باید که یک شبانه روز خیزد و بعد از آن همه قوم کند تا پاک شود و اگر خدمت جانبدار و غیره  
مردم اقبال آن بکند برابر به قتل ماده گاوی و پریشانی باید کرد و بد

فصل پنجم در پریشانی شخصی که خود را مضروب نماید

اگر بر زمین بدختر حشری ناکند از ناکند پریشانی که چیده و دوازده روز کرده باز آن دخت  
کتفا شود اگر بدختر پیش ناکند بر زمین عمل بکند آن که چیده کرده باز آن کتفا شود  
اگر نه آن قسم بدختر شود بر زمین ناکند که چیده و آن که چیده کرده باز آن کتفا شود  
چهری بدختر پیش ناکند از ناکند دوازده روز که چیده کرده آن کتفا شود اگر چیده  
آن قسم بدختر شود از ناکند آن که چیده کرده آن کتفا شود اگر پیش بدختر شود از ناکند  
ز ناکند دوازده روز که چیده کرده باز آن کتفا شود اگر این سه مرد را فی پیش ازین

کنند ان شده باشد اول بزین معقوض خود گذارند و باز آن دختر که فعل بد او کرده باشد  
بکنند ان شوند

## فصل پنجم در بیان پریشخت جماع که باز زمان طوالین کند و جماع که با حیوانات

اگر نادر است بزنان طوالین مثل لولی و غیره یکبار جماع کنند یا بچوئات جمیع شود و باید که  
پرا جابت کند اگر نادر است بزنان طوالین جماع کرده باشد تا هفت روز یکبار و او را  
چو شایده قدر سواب بخورد و سواس آن از آب و طعام هیچ نخورد تا پاک شود و اگر  
دراسته مکرر با ناس جماع کرده باشد برابر بقتل آده گاو پریشخت کند تا پیش از هفت  
پریشخت براس بر زمین است برای حقیری ربع از آن کمتر و براسه جیش نسلان آن  
دبراسه شود و ربع آن پریشخت حکم باید کرد و قول دیگر که شش سال تا تپ و غیره آنکه  
اگر کسی نادر است تا یکبار بزنان طوالین جماع کند هشت روز و نگاهدار و دهر روز هفت  
روزه چنانچه نوشته شد و بعد از آن یک سال براسه هر یک ماه هشت روز و می شود  
و بعد از یک سال آنکه روزی که در سال اول بشود هشت برابر آن براسه هر سال باید فرود  
و اگر نادر است بزنان طوالین جماع شود براسه یک روز یک پرا جابت و براسه سه روز سه  
پرا جابت و براسه یکماه پنج پرا جابت و براسه شش ماه ده پرا جابت و براسه یکسال  
پانزده پرا جابت و براسه سه سال چهل و پنج پرا جابت و بعد از آن دستور باید افسرد  
اگر کسی تمام عمر مشغول لولی مازمی باشد نمیزد که تریک می شود

فصل ششم در بیان پریشخت شخصی که اختیار شرم  
نماید و کشت عام منوعه چو اند و امور منوعه بکند  
اگر در شرم مقرر که برنجایی اگر گشت و بان پرستیده و نیاسی باشد جا نگردد

و هیچکدام آتش هم اختیار ننمایند باینکه اگر گیسال بدین منطمانده باشد بر جابیت و  
 اگر چه بخند اگر دو سال گذشته باشد که چندی و آن که چندی بکند اگر سه سال گذشته باشد  
 چنانکه این بکند نهایتش این پریشیت در صورتی است که آن شخص برای هر قدر  
 آتش هم که مناسب حال او باشد تلاش میگرداند باشد بدین منطمانده که اگر آتش هم بشیر  
 می باشد باشد و نگیرد باید که برابر بقیل آوده گاو پریشیت بکند و سبکه دام طعام از  
 خانه دیگر میخورده باشد و هرگز در خانه خود طعام نمی بخند باشد با کسی که کتب ممنوعه  
 مثل اهل دهر و کتب سحر و جادو با کسی که آن کار را در آرزوی کتب منع باشد  
 آن کار بکند یا کسی که بفرستد اینها را باید که برابر بقیل آوده و پریشیت بکند ذات و بدن  
 و بدو موافق برن ازان پریشیت حکم باید کرد.

## فصل پنجاه و نهم در بیان پریشیت بر همین که از جاس ممنوعه خیرات بگیرد یا در تیرته خیرات بگیرد

اگر بر همین از جای که خیرات نباید گرفت خیرات بگیرد یا که از خانه شخصی که طعام نباید  
 خورد طعام بخورد و یا خوراک از اقسام غله ممنوعه بخورد باید که برابر بقیل آوده گاو  
 پریشیت بکند برای این قسم بر همین یک پریشیت دیگر است اگر گواه بطرز هر چه  
 از خانه که گاو آن می بخند بماند و سوا می شیر خورده و دیگر نخورد و هر روز شش هزار  
 گاه تیری میخواند باشد تا پاک شود بر همین را باید که ذات و افعال و مکان و وقت  
 و مال و دیده خیرات بگیرد و از مثل چاندل و عیاد و افعال مثل آنکه آدم را بیت میکند و مکان  
 مثل کوزه خمر و دیگر و وقت مثل خسوف و کسوف مال مثل شکر و بریش و غیره و ذات  
 مرده و ماد و گاو که در عین زامی بدن باشد و بعضی اعضا سے بجز از شکم بیرون و بعضی  
 در اندرون باشد غرض از تفصیل این مقدمات آنست که زمین قسم آدم و از شخصی که

انچنان فعل کرده باشد و در آن قسم مکان و در آن قسم وقت و آن قسم مال بگیرد اگر گرفته باشد برایشیت که نوشته شده بکند زمین اگر کسی که بدید بگیرد بهتر است که بکند بکند اگر آن قسم ماده گا و که نوشته شده از بر همین بگیرد برایشیت اندک که کم کند اگر مال ممنوعه مذکوره از آدم زبون بگیرد براسه آن برایشیت بسیار باید کرد و براسه آن شخص که این مال گرفته باشد چهار قسم برایشیت دیگر است اگر یک کدام آنها را بکند پاک میشود و روز و چایند بکند یا هر کار گشت بکند یا فنون ستر مندا بخواند یا صد بار گاتیری بخواند اگر بر همین از راجه خیرات بگیرد نهایتش آن خیرات که از انباید گرفت یا راجه بیت شده باشد یا راجه در کو کفایت یا در خسوف و غیره بدید یا راجه کشن آجن بدید باید که یک ماه شب و روز در آب بماند و در روز یک مرتبه در ششم بخش روز شیر میخورد و باشد تا پاک شود اگر جواهر یا یا راجه یا ماده گا و در غیر محل یا از آدم زبون بگیرد باید که هشت هزار گاتیری بخواند تا پاک شود و مطلب آنکه در گرفتن متاع سهیل که مالیت آن کم باشد از آدم زبون یا بوقت ممنوعه برایشیت کم باید کرد و قول کتاب شش ترشت آنکه اگر بر همین مقدار یک خوراک غله از جاسز بون ممنوعه بگیرد یکبار گاتیری بخواند تا پاک شود اگر بر همین از جاسه ممنوعه یا مال ممنوعه چنانچه نوشته شده بگیرد باید که دل تمامی آن مال را خیرات کرده بعد از آن برایشیت بکند.

## فصل نجاه و هشتم در پریشیت شخص که آب و خوراک ممنوعه خورده باشد و تفصیل خوراک ممنوعه و پس و خصوصیات و مگر از همان قبیل

اگر چیزی که در ذات نجس است مثل پیاز و نیز زردک و بازرمان و نمک آبادانی اگر دانسته بکند بخورد مجوز و چنانچه این بکند اگر مکرر و بسیار و تمام عمر خورده باشد برابر بخورد و شراب برایشیت بکند و اگر نادانسته بکند یا خورده باشد شایسته این که رحیم بکند و اگر نادانسته مکرر خورده باشد

چاندراين بکند اگر سنياسي اينهار دانسته بخورد چاندراين بکند يک روز روزه بدارد اگر  
 بر تهن و چتر و ویش ساگ گل معصوم دگينه که در عورت ساگ سر سوراگويند و کونجی اگر چي  
 و با زانجان و بند ليک يعني چورائی و بریش جن و مالاکا ساگ ناری باشد و ساگ خورد و دو  
 ساگ ناری کيلي و بخورن و میوه دار و بر دشت يک کبک و کوه کندن بخورد یا باهی معص  
 براسه خود او روزه نخته باشد باید که براسه هر کدام پرا جاپت بکند تا پاک شود و شیر طبعی است  
 و کمر اینها را خورده باشد اگر نادانسته خورده باشد یک روز روزه بدارد و سه قسم خورده باشد  
 خورد که آنکه بدست رسانیدن شخصه و غیره اعمال داخل شود یک و اجناس شده باشد  
 دوم آنکه آدم زبون مثل مردود و غیره نخته باشد باطهارت و پاکیزگی نه نخته باشد  
 سوم آنکه آن خوراک از قسم ممنوعه باشد مثل پیاز و سنبل اگر کسی آنها را نادانسته بخورد  
 اگر چه بکند اگر دانسته خورده باشد چاندراين بکند اگر کسی نیل یا برگ آن نادانسته خورد  
 باشد چاندراين بکند و اگر دانسته بخورد و چاندراين بکند اگر گل سن یا گل درخت سینبل  
 یا جرات که از بدست بر هم زده و دوغ ساخته باشند نادانسته خورده باشد یک شبانه روز  
 چتر س بخورد اگر دانسته بخورد و دوشبانه روز چتر س باید خورد اگر کسی شیر و پیاز و زردک گوشت  
 بگله براسه دو خورده باشد عیب نیست و اگر کسی اینها را بزور خورامیده باشد معیوب است  
 نمايش در هر صورت هشت هزار گایتری بخواند تا پاک شود اگر کسی نادانسته شیر ماده گاو  
 که بچان مرده باشد بخورد و شیر ماده گاو یک یک بچ شیر و ماده گاو میخورد و باشد  
 بخورد یا شیر ماده گاو که از زائیدن ده روز بران گذشته باشد یا شیر شتر ماده و اسب و  
 و خر ماده و شیر میش یا شیر جالور و صحرانی مثل آهو و غیره و شیر گاو میش که از زائیدن ده روز  
 بران گذشته باشد یا شیر زن بخورد یا هر چه ازین شیر ساخته شود مثل جرات و  
 روغن و غیره آنرا بخورد و باید که یک شبانه روز روزه بدارد و اگر اینها را دانسته بخورد و شتر ماده  
 روزه بدارد و قول دیگر آن آنکه اگر شیر میش و خر و شتر و زنان کس بخورد باید که بیت کر چه  
 کرده زنار از سر نو بگیرد و اگر شیر ماده گاو و گاو میش که از ده روز گذشته باشد بخورد  
 شش شبانه روز روزه بدارد و شیر جمیع جالور این که حجم آنها نه تنگافته باشند و شیر جمیع

جانوران که در لیستان دارند سواست نیز حرام است اگر خبر است دروغن غیره آنچه از شیر  
 ممنوعه ساخته باشند کسی بخورد و بیعت ششبار روز آرد جو جو شامیده بخورد تا پاک شود و سوا  
 آن چیز به خورد و بشیر طبع آن ممنوعه را بسیار خورده باشد و اگر شیر ماده گاوی و غیره که  
 نجاست میخورده باشد اگر مکرر کسی بخورد و پانزده روز روزه بدارد تا پاک شود شیر ماده گاوی  
 بز و گاو میش که از زاییدن ده روز بران گذشته باشند حلال است سوا این هر سیر  
 که کسی بخورد یک ششبار روز روزه بدارد تا پاک شود شیر ماده گاوی و کپله بر جھیری و بطن و شود حرام  
 است اگر بخورند از آن گنهگار تر دیگر کسی نیست در چیزها خوردنی هر جا که برایشیت در خوردن  
 آن نوشته شده باشد برایشیت آن روز یک ششبار روز باید دانست اگر گوشت قدید  
 و گوشت سگ و گوشت ممنوعه و ماهی ممنوعه ماده است بخورد یک ششبار روز روزه بدارد و اگر  
 دانسته بخورد و ششبار روز روزه باید داشت اگر گوشت جانور گوشت خوار و گوشت خوک را و  
 و گوشت خرو و شتر و آدمی زراغ و خرواسب شغال و بوزنه و سگ خورده باشد  
 بیت که چیه بکند تا پاک شود اگر شاش سرگین جانوران که گوشت آنها حرام کرده شد بخورد  
 برایشیت که در گوشت خوردن آنها گفته شد بکند گوشت هر جانور که حرام است سرگین  
 شاش او حرام است هر سه چیز را برابر گوشت ماده گاوی دانست اگر خورده شود و از ده  
 روز فاقه کرده بروغن کو که مانند موم بکند اگر گوشت سگ و شغال و زراغ و خرو و بوزنه  
 و شتر و ک جانوران گوشت خوار و خرواسب و خوک آبادانی را ماده گاوی و آدمی  
 خورده شود بیت که چیه بکند و اگر غایط و شاش آنها سواست ماده گاوی خورده شود بیت که چیه  
 بکند اگر گوشت اینها که نام برده شد و گوشت جانور که پنج ناخن داشته باشد دانسته  
 بخورد و ما شانت پن که چیه بکند از جمله جانور پنج ناخن دار آنچه حلال است در آچار و عیال  
 نوشته شد خوردن آنها معیوب نیست اگر سرگین خرو و بوزنه و خوک و گیده و بظنه و رآید  
 یا میاس شود آنچه بکند تا پاک شود اگر سرگین و شاش آنها بخورد در صورت دانستن  
 شانت پن که چیه بکند و اگر نادانسته خورده باشد پرا بایت بکند اگر گوشت فیض و بگله و  
 اگر گس شاش آنها گوشت قدید بخورد و چاند این بکند اگر گوشت جانور که نه و پالا

و نه ان داشته باشد گوشت جانور که محم او شکافته باشد گوشت شمشیر و ماده گاو  
 بسیار بخورد باید که پراشیت شش با به بکند تا پاک شود و بعضی کتب پراشیت یکبار نشاند  
 و این حکم در صورتیکه دیده و دانسته و مکرر بسیار تا مدتی خورده باشد گوشت هر جانور که  
 حرام است خون و چربی و مغز استخوان و آب منی آن نیز حرام است اگر چرک گوش  
 و بینی و چشم و قف و عرق و موس و ناخن آدمی و خون جمیع جانور حرام و حلال و کل  
 گوشت خام گوشت ناپخته بز و توج و جابوش نادانسته بخورد یک شبانه روز در  
 بدار و اگر موس و ناخن جمیع جانور استخوان ماهی و کیث و روغن برود و طلا در روغن  
 انداخته بخورند آن روغن را بخورد تا پاک شود اگر موس و گوس از میان طعام بر آید  
 باید دید که آن گوس یا موسی با طعام طبع شده است یا بعد از بر آوردن طعام از دیگر آفتاب  
 است اگر با هم طبع شده آن طعام را ترک کند و اگر بعد از بر آوردن طعام داخل شده است  
 اندک طعام از گرد و پیش آن دور کرده و اندک خاکستر در طعام انداخته و آنچه  
 کرده آن طعام را بخورد و اگر گرم ریزه و کیث و موس و چه و کرمهای ریزه که در آب میبار  
 و پروانه و استخوان ریزه خورده شود سه روز روزه بدارد و درین سه روز سرگین  
 و شاش ماده گاو بخورد تا پاک شود اگر نادانسته پس خورده گریه و زاری و موش و سگ  
 و اسب و طعامیکه در موس و کیث طبع شده باشد خورده شود باید که یک شبانه روز روزه  
 بدارد و آن روز بر می در شیر خورند بخورد تا پاک شود اگر ریزه و سگ و گریه و اسب و زاری  
 انبار غله و قند سیاه و روغن و غیره چیزهای خورده باشند و آن انبار را بروش که مقرر  
 است پاک نموده از آن میان دانسته کسی بخورد باید که ربع یک کرچه بکند و روش  
 پاک کردن در آچار و حیاه نوشته شده اگر لیسیده و سگ و زاری و پس خورده  
 شود بسیار نادانسته خورده باشد باید که آن کرچه بکند اگر پس خورده و سگ بخورد  
 یکماه بویسیده ماده گاو پس خورده و کلاغ دانسته مکرر بخورد و پانزده روز آرد و جو خشک  
 بخورد تا پاک شود اگر بر همین پس خورده بر همین بخورد و دیگر و اگر پس خورده چترای بخورد  
 سه روز و اگر پس خورده پیش بخورد و غیره و اگر پس خورده شود و بخورد و هفت روز روزه



بار درین روز پنج چیز مانده گاوشیر و غیره میخورد و باشد تا پاک شود و اگر آن چیز  
 دیگر نخورد تا باشد لحظه دانسته خورده باشد اگر بر همین یا بر همین دیگر در یک طرف طعام بخورد  
 یا آجایت بخند اگر بر همین باشد در یک طرف بخورد و چاندزاین بکند تا باشد دانسته و اگر  
 باینها خورده باشد اگر دانسته خورده باشد در هر صورت نصف آن پراست  
 بخند اگر بر همین پس خورده بر همین بخورد و فسون ما بیا پرت خوانده آب بخورد و اگر پس  
 چیتری بخورد شیر بر هیچ و شیر با هم جوشانده تا سه روز بخورد و اگر پس خورده بشود  
 بخورد سه روز چیز بخورد و روز چهارم بر هیچ و شیر جوشانده بخورد اگر دانسته  
 خورده باشد و اگر دانسته خورده باشد ببت آن پراست بخند اگر پس خورده باشد  
 و بار در کلان بخورد و معیوب نیست اگر عمره مادر و خواهر و زوجه و دیگر زنان هر کس که باشد  
 بخورد و چاندزاین بکند تا پاک شود قول اگر آنکه اگر بر همین و غیره در وقت کینه ای خود  
 یا بوقت که مشکلی پیش آمده باشد پس خورده زن خود یا عمره زوجه خود بخورد و میباید  
 اگر پس خورده چاندال و اشال آن بر همین بخورد و چاندزاین بکند و اگر چیتری بخورد و چهار  
 شانت پن کوچه بخند و اگر پیش بخورد و شش روز و اگر شود بخورد سه روز و زوجه باردار  
 و اگر بر همین در وقت ضرورت در خانه نشود بخورد باید که ضد گایتی نخواند یا اندک  
 افسوس کند تا پاک شود و تیل که در چپ داغ یا قیامده باشد و تیل که از مالیدن بدن باقی مانده  
 باشد و تیل که بوقت شب از میان کوبه بازار گدشته باشد اگر کسی خورده باشد  
 تمام روز روزه بدارد و بعد بوقت شام طعام بخورد تا پاک شود اگر بر همین چیز که از اش  
 دیگر مانده باشد یا چیزیکه از دهن دیگر سب برآمده باشد دانسته بخورد باید که یک  
 چاندزاین بکند و اگر دانسته بخورد نصف آن بکند اگر طعامی که مود و کرم آن  
 بلغم شده باشد کسی بخورد یا چیزیکه در آن لاکه و نیل داخل شده باشد بخورد یا خنجر  
 و چرم را استخوان اطعمه که از بیرون بلغم برسد و آن طعام کسی بخورد باید که شبانه روز  
 روزه بدارد اگر طعامیکه مود و کرم بلغم شده باشد یا خون و گوشت جانوریکه کول اللحم  
 نباشد در بلغم یا فند طعام آن بلغم و طعامیکه زسنه حامله که حمل انداخته باشد از آن نه

و طعام پس خورده و در وقت دیگر زان و بویک و سنگ و خاک و ماده گاو و  
 طعام میکشد بعد از بختن خشک شده باشد و طعام یک شب بران گذشته باشد و طعام یک  
 به نیت و بویا و تر آن بخت نباشند و طعام یک به نیت و بویا بخت باشند و هنوز به نیت  
 و بویا نمانده باشد از آن گسی خورد و باید که یک شبانه روز در روز و آن روز پنج خورده  
 که سیر و خجرات در دهن و شاش سرگین و غیره باشد بخورد تا پاک شود بشرطیکه نماند  
 خورده باشد نهایتش از جمله طعام یک شب بران گذشته باشد خوردن بعضی چیز  
 چنانچه داشته اند باید خورد و چنانچه تفصیل آن در آچاراد هیاسه مرقوم است اگر  
 کل و آب و گل و میوه و میخ مثل ادک و غیره و شکرترب از زمینیکه به نجاست چیده  
 باشد بخورد ربع کرچه بکشد اگر این چیزها در عین نجاست باشند بخورد نیم کرچه بکشد  
 اگر دست کرده پخت و چاندال و حایض و پلکس و عورت و مبروس و کتخ و آدم و ناخن  
 خورده باشد کرچه باید که اگر چیز ممنوعه خورده باشد کرچه باید که بشرطیکه داشته  
 خورده باشد و اگر نمانده خورده باشد نصف کرچه بکشد اگر بالاسه برگ گوشت و بیل  
 و کشل و منیل و سرور و بیکم بخورد باید که یک در شکر و پیچنی جوشانیده بخورد تا پاک  
 شود بشرطیکه ضعیف باشد و اگر قوی بیکل باشد و در روز و روز گرفته شکله پیچنی  
 جوشانیده بخورد اگر وقت خوردن شود دست برساند طعام ترک کند و اگر وقت  
 خوردن کرده که در نجاست می باشد آید و او را میس کند طعام را ترک کند اگر در آن  
 هر دو صورت که نوشته شده طعام را ترک نکند باید که او را زیتقان و دیگر که در طعام  
 خوردن بجا نمانده باشد ششانه روز و روز بدارد اگر طعام را که بدست چپ  
 جدا کرده باشند بخورد یا طعام را ایستاده بخورد یا در ظرف شکسته بخورد باید که  
 سانت پن کرچه بکشد تا پاک شود اگر جماعی در بجا نمانده طعام میخورد و میخورد  
 از آن میان سیر شده یا همین طور ترک خوردن کرده فرسودا که از آن میان طعام  
 میخورد از پیش خود جدا کرده پیشتر گذشته دیگر آن بهم باید که ترک خوردن طعام  
 بکشد و نخورد باید که هر کدام سانت پن کرچه بکشد اگر جانوریکه پنج ناخن دارد

بیسر و در چاه بفتند یا در چاه افتاده بپزند یا غایط و شاش در چاه بسیار افتاده باشد و  
 آب آن چاه را بر همین بخورند باید که سه روز و چهل و پنج روز و اگر پیش بخورند شبانه روز و اگر شود  
 بخورند چهار پیر روز طعام بخورند پنج خیر آده گاو شیر و غیره بخورند تا پاک شود و اگر مرده مذکور در چاه  
 برسد و از آن کرم ظاهر شود آب آنرا بخورند باید که چاندانین و قیت که چیده بکنند تا پاک شود و اگر  
 دانسته خورده باشد اگر نادانسته خورده باشد شش روز و نه روز و اگر از آب آن چاه  
 غسل بکنند باید که سه بار آب پاکیزه غسل بکنند و شبانه روز و نه روز و اگر بپزی بخورند تا پاک  
 شود اگر از ظرف یا چاه چاندان آب بخورند بر همین ساعت پن که چیده بکنند و چهل و پنج روز  
 و بیش نصف پراچایت و شود در ربع پراچایت و اگر نادانسته خورده باشد بر همین سه روز  
 چهل و پنج روز و بیش شبانه روز و شود در چهار پیر خیر سه بخورند تا پاک شود و باولی که چاندان ساخته  
 باشد در باب او نیز همین حکم است که در باب چاه نوشته شده بناتیش همان چاه باولی  
 که چاندان زو خود خرچ کرده راست کرده باشد در تالاب چاندان عیب نیست و چاه باولی  
 که از نزد مسلمان راست شده باشد باید آنرا نباید خورد و تالاب طولانی کلان و تالاب چهار گوشه  
 که از نزد مسلمان ساخته باشند اگر عین آب آن تازه نباشد بخورند و الا نه ترک کنند اگر ازین  
 آب ممنوعه دانسته خورده باشد شبانه روز و اگر نادانسته خورده باشد چهار پیر روز و چهل و پنج  
 بخورند تا پاک شود اگر نادانسته از ظرف گاود و چهار و امثال آن آب بخورند بر همین چهل و پنج  
 و بیش روزه بر همه کس لگه دارند و شود شبانه روز و نه روز و اگر نادانسته خورده باشد  
 آنچه نوشته شده ده سبت آن بکنند اگر از چاه و باولی و تالاب که از گاود و چهار و امثال  
 آن راست کرده باشد کس آب بخورند یا در آن آب غسل کند باید که پراچایت بکنند تا پاک شود  
 و اگر آب که نزدیک خانه چاندان باشد و یا آب که در کوچه یا گدز یا براب یا غیره است  
 میخورند بخورند و یا آب که از رودی برداشته باشند بخورند و یا آب که از حوضی بدر می آید  
 باشد آنرا بخورند و یا آب که در صحرای بیابان طرسه از آن پر کرده گذاشته باشند بخورند  
 باید که شبانه روز و نه روز و پنج خیر آده گاو شیر و غیره بخورند تا پاک شود و اگر طعام آب  
 و غیره خوردنی را که از صحرای شدن رنگ بدل گردد و بخورند یا چیزیکه در دین بر طاعت

باشد و طبیعت از آن نفرت گزیند بخورد یا چیزی که بخورد که صورت آن بصورت ناخوردنی  
 باشد یا چیزی از دست شخصی بخورد که عرق و چرک دست یا اعضای دیگر شخص آن چیز  
 رسیده باشد یا چیزی خوردنی را کسی نام بگذارد که پس خورده است و آنرا بخورد یا در ظرفی که  
 خوردنی را آورده باشند و سوس شود که خوب شسته اند یا نه شسته اند آنرا بخورد و شسته بود  
 بر همین روزه بدارد و چتر می دوزد و پیش بکیرد و شود چار پتر پاک شود و اگر چیزی خوردنی  
 آوردند و بخاطر سوس بهر سید که آیا پاک است یا چیزی ناخوردنی داخل شده و این را  
 بخاطر آورد و بخورد باید که شبانه نزد برهی یا ششک و پیچشی جوشانیده بخورد تا پاک شود درین روز  
 سوس آن چیزی نخورد اگر بخاطر کسی رسیده که چیزی ناخوردنی و پس خورده خوراک ممنوعه  
 در مدت عمر خورده شده باشد و معلوم نیست که چه چیز است و چه مقدار است تا بر آن  
 آن هر کدام برایش بکنیم یک برایشی که برای این کار در تمامی عمر کافیت باید که صورت  
 آن برایشی این است اگر بر همین است یکساله که چتر بکند و اگر چتر است نه ماه که چتر  
 بکند و اگر پیش است شش ماه که چتر بکند و اگر شود راست سه ماه که چتر بکند و براس کار بکند  
 و پاک شدن تمام عمر این برایشی کافیت اگر شیر گاومیش و ماده گاومیش که از آن بندان  
 آن ماده روز گذشته باشد یا طعامی که روغن و تیل و شیر و حشرات در آن داخل کرده بخت  
 باشند دست بر آن بگذارد یا آب باران که غیر موسم بار و دوزین خشک جمع شده باشد  
 و در روز بر آن از بارش گذشته باشند کسی بخورد باید که شبانه روز روزه بدارد و سوس  
 پنج چیز ماده گاومیش بخورد تا پاک شود اگر از طرف شاخ جانور و استخوان و دندان  
 خر صحره و صدف و کوهی کسی بخورد پنج چیز ماده گاومیش و شیر و غیره باشد بخورد تا پاک شود  
 اگر دانسته درین طرف خورده باشد شبانه روز روزه بدارد آب باران که در برسات  
 بار و دوزین خشک جمع شود تا سه روز نباید خورد و اگر بخورد شبانه روز روزه بدارد و اگر  
 در کسوف و خسوف چیزی بخورد یا چاندزین باید که اگر بر همین در شتر و دو که بعد از فرزان  
 تا دوازده سیکند طعام بخورد و کسوف و خسوف بخورد یا غله پر و هست و همه خورد  
 یا در مجلسی که در محل اول بر تهمنان اینچو اند طعام بخورد یا چاندزین بکند تا پاک شود و بر

کسوف چهار پریش از ان پسر که در ان پسر کسوف خواهد شد نباید خورد و در عین کسوف  
 و خسوف نباید خورد اگر آفتاب یا ماه تاب گرفته غروب شوند تا روز دیگر که آفتاب و ماه  
 نه بجنبند نباید خورد اگر درین پسر سه وقت که نوشته شد که بخورد چاندزین بکند چاندزین  
 برای برهمن است و برای جیتری رنج کم و برای پیش نعت و برای شودر رنج چاندزین  
 مقرر است میگوید که کسی که مال و نیوی میخواسته باشد غله بریان و جرات و دستور طعام  
 بکند آیینی بوقت شب بخورد و شب به نیت کار و غسل بکند اگر این کار را که نوشته شد  
 بوقت شب بکند صد بار پرایام بکند تا پاک شود و پریشخت گناه سهل و زیون که نوشته  
 شده باشد صد پرایام براس آن کافیت سر که و کاجی اگر کسی نادانسته بخورد تا روز  
 آفتاب هضم نشود از پریشختش و بوتا و غیره اعمال ثواب باز میانند اگر دانسته بخورد و شب از  
 روزه نگاه دارد و رنج کاجی اگر آله داخل ساخته باشند خوردن آن معیوب نیست صورت  
 سابقین آنست که در ظرفیکه کاجی انداخته باشند آبله و دست و مسلم عید از خوردن  
 این قسم کاجی معیوب نیست چرک مسکه و عصاره کبچ و غیره که از ان تیل برآورده  
 باشند و روغن که از ان روغن برآورده باشند نباید خورد و اگر بخورد تنه که ده روغن  
 بخورد تا پاک شود اگر که بخند یک شب از روز روزه دارد و روز خانه که بل است و میگوید  
 روز خانه که وقتیکه غله فصل نو رسد بخت آن شراره نمیکرد و باشند باید که برهمن  
 طعام بخورد و شخصی که اگر تنهتری باشد و کچری و شیر برنج و پوزی و پو او رسد و که  
 از نیش که برنج می پزند است آنکه ازین طعام در ان آتش بوم بکند خود بخورد باید که پریشخت  
 بکند و شخصیکه اگر تنهتری نیست اگر طعام مسطور براس آنکه به نیت و بوتا و پسران بدید  
 خود بخورد باید که شب از روز روزه داشته باشد و پنج چیز آده گا و که شیر و غیره باشد  
 بخورد تا پاک شود اگر در ظرف شکسته یا در ظرف شود و طعام بخورد باید که شب از روز  
 روزه داشته پنج چیز آده گا و که شیر و غیره باشد بخورد تا پاک شود اگر کسی بر برگ  
 پیل و گو نمعی و نمید و گو بهار و گو دلب معام بخورد چاندزین بکند تا پاک شود اگر بر برگ بلو  
 درگ پاش که سبت طعام بخورد چاندزین بکند از ان پریشخت اگر بر برگ نیلوفر درگ

پلاس طعام بخورد و ثواب یا نذر آیین می یابد در کتب دیگر نوشته اند که پلاس آن آهک نیست بلکه نوعی از آهک است که برگ آن بصورت آهک می باشد نهایتش درخت است بصورت انگور و گند و بالاسی درختان بودنی آید که هست را برگ پلاس که آهک باشد طعام نباید خورد و اگر بغیر صورت برگ مذکور بخورد برگ میاکی است برگ آهک هیچ چیز نگیرد آن منع کردن از برگ زردگی آهک است شند کچا نریت و ساگ و شیر و خجرات و دروغ و نمک و دروغن اگر بر دست گرفته براسه خوردن بدستند نباید خورد و اگر خورده شود و دیگر در روزه باید داشت خیزه براسه خورد و در هشت چیز مذکور باید که کچجه و غیره آلات این کار برداشته براسه خوردن بدستند اگر هشت چیز مذکور را اند دست برداشته داده باشند در هشت بخورد و شش بار روز خیزه نباید خورد و تا پاک شود اگر شخصی طعام بخورد و بر زمین گرسنه در پیوسته آن نشسته باشد یا شخصی همراه مردی که طعام نباید خورد طعام بخورد یا جماعتی براسه خوردن نشسته باشد و یک کس در خوردن پیش دستی کند یا کسی مثل بریدن مالیده و غسل کرده و خایله و شاش بکشد یا بر زمین در سوختن آتم شود و طعام بخورد یا بر زمین باشد و یکجا بخوابد و جمع امین را باید که شش بار روز خیزه بخورد و روزه بداند تا پاک شوند و اگر طعام و خوراک که از بر زمین باشد شود در بخش کرده بدو یا طعام و خوراک از شود باشد و بر زمین بخش بکند نباید خورد و اگر خورده شود یک شش بار روز روزه بدارد و باید که طعام هر کس که باشد همان بخش کند اگر هر دو پای و تخته و پشه چوبی گذاشته بخورد و یا در وقت طعام خوردن نصف دهنوی به بند و نصف دهنوی بر سر برشته و طعام و غیره خوردنی باید دهن بسته و کرده بخورد و باید که نباتت پین کر تچه بکند تا پاک شود و بعد که دشمن نصیرید نباید خورد اگر بخورد یک شش بار روز روزه بدارد \*

## فصل نچاپه نهم در پریشخت بهمان و شش طعام خوردن

اگر بر زمین در غایب بر زمین شده و دو کنگان بخورد شش بر آبیام بکند تا پاک شود و اگر تانه

طعام شراب و در خانه بر زمین میخورد باشد یک روز روزه بدارد و اگر در شراب و خوشحالی  
 شل تولد پسگرهائی در خانه بر زمین بخورد سه یا نایام بکند و اگر در شراب و سه بندی کردن  
 در خانه بر زمین بخورد شبانه روز روزه بدارد و اگر بر زمین در ایام مذکور بخانه چهری بخورد در  
 هر صورت ده بست آن بکند اگر بر زمین در خانه بیش در ایام مذکور بخورد در هر صورت  
 ده سی بکند اگر بر زمین در ایام مذکور بخانه شود و بخورد در هر صورت که نوشته شد ده سی  
 بکند اگر بر زمین در وقتیکه آتیه گرسنه طالب طعام بر در ایستاده باشد آب بخورد  
 آن آب بنسب خون است و اگر در آن حالت طعام بخورد یا چای از این بکند تا پاک شود اگر  
 بر زمین طعام شراب و یکاوش بخورد سه روز روزه بدارد اگر بر زمین طعام یک براس  
 نیت مرده در ماه اول میخورد بخورد شبانه روز روزه بکند و از روغن و سدر و بوم  
 تا پاک شود اگر بر زمین در شراب و ابتدای مینه بخورد و آب جایت بکند اگر بر زمین در شراب و  
 پانزده روز که در اول مردن به نیت مرده یعنی مینه میکند بخورد و ربع کم یا جایت بکند  
 تا پاک شود و اگر بر زمین در شراب و سه بچه بخورد نصف یا جایت بکند اگر در شراب و سه  
 بخورد پنج گلبه بخورد تا پاک شود و آن جمیع پراشیت برای ضرورت است که بوقت  
 ضرورت خورده باشد و اگر بے ضرورت بے احتیاج خورده باشد و نه شراب و  
 اول چای از این و برای شراب و که از ابتدا می مردن بعد نه روز و ماه اول میکند  
 یا جایت بکند و براسه ایکو و شش شبانه روز روزه بدارد و برای شراب و سه بچه  
 نصف یا جایت و براسه دو ماه ربع یا جایت و برای شراب و ربع کم یک کرچه و  
 برای کمال ربع کم یک کرچه و براسه شراب و همراه از هفتم و هشتم و نهم و دهم و  
 یازدهم سه روز روزه بدارد و پراشیت در خوردن طعام ایام مذکور از خانه بر زمین و  
 چهری همانست که نوشته شد اگر از خانه بیش بخورد و بر پراشیت و روز زیاد و روز  
 بگیرد اگر از خانه شود و بخورد براسه شراب و نه روز اول دو چای از این بکند برای یکماه  
 اول یکیم چای از این بکند برای سه بچه یک چای از این بکند و برای دو ماه پاک بکند  
 و برای بعد دو ماه تا یکماه شانت بن کرچه بکند بعد از یکسال عیوب نیست اگر بر زمین

در یک کدام شرادو از جمله شادوه که در سال اول بنیت میتہ میکنند و آن شرادو برای مردمان که تفصیل ذیل برده باشند بکنند بخورد جائز است بکنن تا پاک شود و تفصیل انیت چنانکه گشته باشد در آب غرق خند یا تبارگزیده باشد بر زمین انداخته باشد بقی زده باشد شیر و غیره جانور دریده باشد از بالای کوه افتاده مرده باشد یا از بلندای دیگر ترک آب و طعام داده مرده باشد یا زهر خورده مرده باشد چنانکه گشته باشند و امثال این موت هر کدام باشد مناعتش اگر برای برایشیت در آتش سوخته باشد یا بروش دیگر بقصد مرده باشد در شرادو این قسم گوشت خوردن معیوب است اگر در شرادو روز پانزدهم بر زمین خوب سجود باید که شش جایز این بکنند اگر در ایام شرادو که از غله خام میکنند سجود بنیت که چوبه بخت در سنگ پاک شرادو بخورد سه روز و زده باز و سنگ پاک شرادو آنست که غله خام بنیت مرده سنگ پاک کرده میدهند مثل کجری اوردن شکلات مکرر

## فصل ششم در بیان پریشیت بر بیماری که در شرادو با کخیال اول که بنیت میکنند طعام بخورد و تفصیل طعام نهائے ممنوعه غله ممنوعه

اگر نداشتند و طماش شرادو بخورد سه روز و زده کرده پرانیام بکنند و در غن بخورد و اگر نداشتند بخورد که چوبه بکنند اگر در امه شرادو بخورد نصف پراجا بیت بکنند و در حبیب اق نام شرادو اگر بر بیماری عمل و گوشت بخورد باید که یک که چوبه بکنند در جمله شرادو که آتار پاک می نامند بر زمین که طعام می خورد و او را باید که ده بار کاتیری بر آب خوانده آن آب بخورد و سنگ پاک بکنند تا پاک شود و حبیب



شراره های که پیش از تولد اطفال پیش از نام کردن کینه مثل حل و تولد شدن و غیره اگر بر همین  
 آن طعام بخورد شانت پین که چیه کینه اگر بعد از نام کردن بخورد مثل شراره ستراشی و کینه ای  
 و غیره شبها زور و روزه دارد و تپاک شود قول و هوس رکبشیر آنکه در شراره و سیمیت شخصی که  
 استمعه شده باشد از سر نو زار داده باشد و بر همه اوون کردن و سوم جگ و ستراشی و نگام  
 تولد شدن اطفال و شراره های که در اول مردن به نیت مرده می کنند  
 اگر بر همین طعام بخورد باید که چاند زین بخند اگر قحاج نباشد و ضرورت نیفتد طعام ناده و  
 طعام خانه شنی که ترک انگور کرده باشد نباید خورد و شنی که شروتری نباشد و جگ کینه  
 طعام جگ آنرا نباید خورد و شنی که پروتهای تمام دیده میکرده باشد در جگ او طعام نباید  
 خورد اگر زن یا عینی نام و جگ میکرده باشد در آن جگ نباید خورد و اگر آدم مست یا بیمار یا  
 خشناک جگ میکرده باشد در آن جگ طعام نباید خورد و اگر جمع متفق شده لشکرک بر میان  
 میخورانیده باشند باید که آن طعام نخورد طعام و غله زنمان طوایف نباید خورد و طعامی که  
 که پندت منع کرده باشد نباید خورد و غله خانه و دزد و غله خانه شنی که از رگدز سرود  
 اوقات گذر میکرده باشد نباید خورد و غله خانه و دزد و غله خانه شنی که میکرده باشد  
 نباید خورد و غله شنی که جگ کرده و مسک باشد نباید خورد و غله قیدی نباید خورد و غله آدم  
 سمت زده نباید خورد و غله خواجه سر نباید خورد و غله زن بدکاره نباید خورد و غله شنی که در  
 نباید خورد و غله شنی که است که افعال حسنه خود را از افعال حسنه دیگران زیاده بداند و دیگر  
 داخل حساب نماند غله طیب نباید خورد و غله صیاد نباید خورد و غله و سیکه اکثر در غصه آمده  
 باشد نباید خورد و غله مرد میکرده پس خورده بخورند نباید خورد و غله جوگی نباید خورد و غله زن که  
 زائیده باشد نباید خورد و غله که نوبت مقرر بخورند نباید خورد و غله ماتم داده روز نباید خورد  
 برای طعام خوراندن طلبیده باشد نماندش اگر به آداب پسندیده نه پنجه باشد و طعام  
 بخوراند نباید خورد و گوشت که به نیت دیوانه پنجه باشد نباید خورد و غله زنیکه شوهر یا سپهر  
 یا دیگر محافظ او نباشد و سپهر خوراست میکرده باشد نباید خورد و غله دشمن نباید خورد  
 غله مسک که کدرج باشد نباید خورد و کدرج اگر آگیند که خود از حمت داده و سپهر زن

در آن روز در هر جمیع کند بر ای خوردن آنها صرف ننماید و غله تپت نباید خورد و هر چیزی که در غله  
افتاده باشد نباید خورد و غله غار نباید خورد پس خورده نباید خورد و غله شخصی که جنگ کرده است و  
ثواب آنرا بفروشد نباید خورد و غله قاصدان مثل بخت در میان باز و غیره نباید خورد و غله حلال  
و جمیع بافنده نباید خورد و غله ماهی گیر و ماهی فروش نباید خورد و غله آنکه نباید خورد و غله مارگیر صیاد  
و بعلیه اشغال آن مجلس و کول که در کوه و بیابان می باشند نباید خورد و غله چارن نباید خورد  
غله زرگر نباید خورد و غله سازنده ماهی که بن و غیره نواخته گذر اوقات میکنند نباید خورد و غله  
شخصیکه بر ابق جنگ مثل شمشیر و غیره می فروخته باشند نباید خورد و غله شخصی که سنگ بسازد نباید خورد  
باشد نباید خورد و غله شرب فروشان نباید خورد و غله گاز و زرگیر نباید خورد و غله شخصیکه جاندار  
اوقات گذار میکرده باشد نباید خورد و غله خانه شخصی که بدانست اودنش زمان میکرده باشد  
و چیز دیگری نباید خورد و غله شخصی که محکوم زن باشد نباید خورد و غله که در مرز و بوسی آن تغییر  
یافته باشد نباید خورد و غله شخصی که شکم سیر نخوراند نباید خورد و اگر از جمیع این غله و طعام ممنوعه  
یک کدام را کسی نادانسته بخورد سه روز روزه دارد و تا پاک شود اگر دانسته خورده باشد که حصه  
ببخشد اگر آب منی و غائط و شاش خورده شود که حصه بکند تا پاک شود و غله شخصی که از جن زبون داشته  
باشد آنرا گلولگی گویند و غله شخصی که دندان زرد دارد و غله شخصی که باید رنقاشته کند و غله برهن  
و غله فرو شده سوم بی و غله برهن که سوواگر باشد و غله برهن که بداه زنا و جاح میکرده باشد  
و غله برادرش که پیش از برادر کلان کتخته شده باشد و غله برادرش که برادر خور و پیش از کتخته  
شده باشد و غله برهنان که بزنان مختلف القوم جاح میکرده باشد و غله آدم زانی که مشغول  
اینکار باشد و غله شخصی که مادرش آن پسر را بعد از بویه شدن بهم رسانیده باشد و غله تیرگر  
نماید خورد و اگر بخورد و ریخت همانست که در باب خوردن غله مخصوص مردم در ضد است  
نوشته شد ثانی اگر دانسته و نمید و از غله ممنوعه باطل خورده باشد چنانچه این بکند و اگر  
غله زن زاییده و آدم بمقت زده خورده باشد فی الحال سه بکند و بخندارد و بخورد و آن سخن  
پاک نمی شود اگر برهن یکبار غله سوگ و شتر آدم ابتدای مردن نادانسته از خانه شود خورده  
باشد صد پرتا یا صد بکند تا پاک شود اگر از خانه پیش در آن وقت بخورد و شصت پرتا یا صد بکند و برادر

چتری لب پرنایام و برای برجهن ده پرنایام بکند و اگر کرنا دانسته بخورد برای برجهن کند  
و برای چتری سه روز و برای پیش پنج روز و برای شوره هفت روز و اگر دانسته بخورد برای  
برجهن شانت پن کرچیه برای چتری کرچیه و برای پیش ماسانت پن کرچیه و برای شوره  
چاندرا این کند و اگر کرنا دانسته بالغورد بخورد برای شوره شاه برای پیش سه ماه و برای  
چتری دو ماه و برای برجهن یک ماه پیش بکند

## فصل شصت یکم در بیان پریشیت شخص که او زنده و ده غلام کرده باشند و پیر ناخو زنی بزده خوراند باشند

اگر کسی برجهن یا دترو پیر برجهن اید بند برده بزور داه و غلام کرده باشد یا مسلمان و  
چاندال و دزد و طالع الطريق بزور برده باشند و کار و خدمت ناکردنی مثل کشتن داه گاو  
و غیره اعمال کنانیده باشند یا پس خورده خورانیده باشند یا پس خورده آنها بر داشته  
باشد یا گوشت خرد شده و خوک و دنیه خورده باشد یا بزنان آنها جماع کرده باشد اگر گیاه  
بدین منوط گذشته باشد بر آجابت بکند تا پاک شود اگر یک سال گذشته باشد چاندرا این برگ  
بکند اگر بر گنوتری این حال گذشته باشد چاندرا این بکند یا برگ بکند و اگر بر شود و کسب  
این حال گذشته باشد پانزده روز آرد و جو خشانیده بخورد تا پاک شود اگر گیاه بر شود بدین  
روش برآمده باشد ربع کرچیه بکند و اگر از کینال زیاد بر شود و بکند و سه سال پریشیت  
بکند تا پاک شود و غله شخصی که پیر نداشت باشد و غله شخصی که اعمال حسنه و عیال خیر میکند  
باشد و غله برجهن که سود می گرفته باشد و غله شخصی که گنوتری باشد و در التماس بهوم بشود و  
و غیره نکند و غله شخصی که اندک از غله خود بل بشود و بکند و هر روز برای خوردن بخانه و دیگران  
میرفته باشد و غله شخصی که کسان را که در قطار گیاهان یافته با سم عام نمیدارد خورند  
اگر کسی غله این ها دانسته بکند و چاندرا این باید کرد و اگر طبعها سم است

و بر مچاری بخورد چنانکه این بکند تا پاک شود و شخصی که با برین شل و شل شود و روزی او را  
 و شکرات و غیره بخند طعام نباید خورد و آنرا اگر از خانه او ببرد بخورد چنانکه این بکند تا پاک شود اگر  
 در شل و شل بر زمین یا پاتر که در شل و شل است مردن میخورند فرمت را بر داشته طعام بخورد  
 باید که شانت پن کر چه بکند اگر غله شخصی که آچار شل غسل و طهارت دیگر نمیکرده باشد  
 یا غله شخصی که آچار ناکردنی میگوید باشد بخورد باید که شبانه روز چیزی بخورد تا پاک شود  
 اگر این قسم غله یکسال بخورد پاک بکند این جمیع اقسام روزی که در خوردن غله ممنوع  
 نوشته شده براسه بر زمین است اگر چه چیزی بخورد ربع ازان کم بکند و اگر بیش بخورد نصف آن  
 بکند و اگر شود و بکند ربع آن بکند +

## فصل شصت و دوم در بیان پریشخت ریزه ذات از بون بکند

کار که از کردن آن ذات زبون میشود اگر دانسته بکند شانت پن کر چه بکند و اگر ندانسته بکند  
 پر جایت بکند اگر کاره بکند که از کردن آنکار از ذات خود بر آید و در دیگر ذات داخل شود  
 باید که چنانکه این بکند اگر کاره بکند که از کردن آنکار از ذات خود بر آید و در دیگر ذات داخل شود  
 آنرا گویند که آن قسم شخص را مردم با هم یکجا طعام نخوراند بلکه براسه طعام خوراندن  
 طلب نمایند اگر کاره بکند که از کردن آن غلط تره آورد و تفصیل این کار پیش ازین نوشته  
 شده باید که سه روز آرد و جو شایند و بخورد و قل حجم آنکه در کار که ذات آدم زبون بکند  
 یکماه آرد و جو شایند و بخورد و یا که چه ات کر چه بکند در کار که آدمی را پاتر بکند بیت کر چه  
 با شانت پن کر چه بکند در کار که غلط تره کند بیت کر چه بکند +

## فصل شصت و سوم در بیان گناهان که پنج قسم مقرر است

### و بیان پریشخت گناه پنج قسم

گناه پنج قسم است یکی که با پاک و از آن بکیر و عظیمه گویند و دوم آنی پاک صورتش است

که گناهان عظیمه را مکر کرده باشد سodom الو پائیکه بشا نشانت که بعضی گناهان برابر  
 گناهان عظیمه در شمار آورند و آنرا از وسط گویند چهارم آب پاک و آنرا گناهان صغیره  
 گویند پنجم پر کیزک و آن گناهان سبیل خود را مانند برایشیت چهار قسم گناهان اینجا  
 نوشته شده اکنون بیان برایشیت گناهان پنج قسم که آنرا پر کیزک گویند اگر بر سبیل خراش  
 سوار شود یا بر مهنه غسل کند یا بر مهنه بخورد یا زوانه با منکو حصه جامع کند باید که در آب رفته  
 غسل بکند و پرا نیامد بکند تا پاک شود اگر دانسته بر سبیل خرد شتر سوار شده باشد یا با  
 غسل بکند و اگر بر شتر و خر سوار شود دوبار غسل بکند و اگر به پیر و بزرگ خود در گفتگو با آنها  
 گفته باشد یا بر مهنه را با پارچه بسته باشد یا از بر مهنه در مباحثه علمی فایده آمده باشد  
 باید که آنها را راضی کند و شبانه روز زوزه بدارد تا پاک شود اگر مکر در مباحثه علمی بر مهنه را  
 زبون ساخته باشد باید که او را راضی کرده شبانه روز زوزه بدارد و اگر برای زدن بر مهنه  
 چوب برداشته باشد که چوب بکند اگر بر مهنه را بچوب زوده باشد آن که چوب بکند اگر در  
 زدن بر مهنه خون بر آمده باشد که چوب و آن که چوب بکند اگر خون بر نیاید و درم شود  
 که چوب بکند قول بر سبیت آنکه اگر بر مهنه را بچوب بزند و پوست پاره شود که چوب بکند  
 اگر استخوان نلکند آن که چوب بکند و اگر گوشت بریده شود تپاک بکند اگر بر مهنه را  
 بیاماس کرده باشد باید که او را راضی کند و شبانه روز زوزه بدارد و اگر بعد از  
 غایط نمودن و شاش نمودن با وجود یک آب موجود باشد عضو های تنائی را با آب  
 نشوید و پاک نکند باید که بیرون دهنه با پارچه غسل کند و ماده گاو خیرات نماید تا پاک  
 شود اگر در وقت ضرورت یا هنگامیکه آب موجود نباشد این افعال سه زنده  
 باید که با پارچه غسل کند و شبانه روز زوده بدارد تا پاک شود و غسل با پارچه عبارت  
 آنست که غسل بکند و پارچه را هم در آب بشوید اگر در آتش غایط و شاش بکند  
 باید که تبت که چوب بکند بشیر طیکه در سه شود ای این عمل نکرده باشد که مهت در  
 روزیکه اعمال مقرری اگر مهت به بشود و غیره یا شخصی اعمال مقرری هر روز  
 مثل غسل و هوم و سندها و تسبیح و غیره بخانیا و در باید که در آن روز هیچ نخورد

و فائده کند تا پاک شود و اگر گریست را لازم است که اگر متمول باشد بکند و چرکین نباشد و این از  
جدا اعمال مقرری گریست است اگر گریست یک کدام اعمال خود را ترک کند باید که بر او هر کدام  
برشته بعد از گریست بخواند تا پاک شود اگر گریست متمول باشد و بیمار نباشد و بدن بشوید  
نخند باید که نصف کرچه بکند تا پاک شود اگر گریست بر او آب بریزد و آب بریزد و آب بریزد  
از حیض بر آید غسل بکند چنانکه باید که نصف کرچه بکند اگر گریست بر او زن داشته باشد  
وزن خود بمیرد باید که او را در آتش سوخت و اگر سوخت بر او بر سر خود زن گناه لازم است آید  
اگر شخصی در هنگام غضب غصه زن خود باین عبارت بگوید که تو بیجایه ما در خواهر من اشتغال  
آن هستی باید که اگر بر چنین گفته است پراچایت بکند و اگر حقیری بگوید نه روز و اگر بیش بگوید شش  
روز و اگر شود بگوید سه روز و روز و بار و آن گناه ساقط شود اگر شخصی بی غسل بجز و یا نوا کرد  
شخصی که خدمت آب بر داری داشته باشد آب موجود نگاه ندارد باید که شبانه روز و بکند  
تا پاک شود اگر حمامی در یکجا حمام منجوره باشند باید که با نوا و قسم طعام کم و بیش نهند و آنها  
که منجورند باید که هیچ چیز طلب کرده گیرند و دیگر کسی نهند و قسم است که یک طعام خوب  
و بیست کس طعام زن و نهند اگر این کار بکند هر کس باید که پراچایت بکند تا پاک شود اگر کسی جاس  
مقتل شدن و دور یا را بسلبته یا بطرز دیگر بر هم زده آب هر کدام بطرنی دیگر جاری سازد  
و گندمی کنیا را بر هم زده و نگارد که گندمی صورت پذیر شود یا راه هموار را بر هم زده خراب زن  
سازد باید که غله از گندمی حاصل کرده چاندان بکند تا پاک شود اگر قوس قزح را که اکثر در پیش  
برسات بر فلک ظاهر میشود کسی ببیند باید که دیگر کسی نباید اگر بناید شبانه روز و زده بار و یک  
کمان بالنس خیرات بدد تا پاک شود آتش چوب و حاکم بکند نباید نمود اگر بناید شبانه روز و زده  
بار و ده مسلمان و مسک که خیرات ببیند داده باشد آدم تا پاک حرف نباید زد و گفتگو نباید  
کرد اگر با آنها هم طعام بشود باید که آن فرد گار و دیوتا را را بنواخت و آرد تا پاک شود اگر بر چنین حرف  
زنند باید که خیال پراچیت بکند تا پاک شود و اگر زن خود خوراک و پارچه و مال نهد یا زرد که از  
او بگذرد حلال بر زن میرسد باشد آنرا بگوید که باید که یکسال پراچیت بکند تا  
پاک شود و صورت این پراچیت است که بطرز بر چهارسی بگذرانند نهایتش بر او هر یک کار را

سه کار یکسال پریشانت بکند اگر اهل زنا بر بن زنا مجوز و یا غایط و شاش بکند باید که شاذ  
روزه بدارد و اگر در هنگام خوردن طعام یا وقت آب خوردن آب بر بدن بیفتد باید که  
کاتیری بنوازد تا پاک شود و قول دیگران آنکه اگر اهل زنا بر بن زنا آب مجوز و سه پرانایم  
بکند و اگر طعام مجوز دشش پرانایم بکند و اگر بن زنا غایط و شاش بکند چهار پر خمر  
مجوز و اگر در وقت طعام بعد از آنکه از خوردن طعام فارغ شود و بن آید چون برای دست  
شستن بر خمر باید که فی الحال غسل بکند تا پاک شود و در یک آبر باید که گشت اگر آب  
نکند و زنده بگذارد باید که زنده بگذرد و چاره است که بمنزله وزیر باشد سه روز و روزه بدارد  
و اگر از کسی که جرمانه نباید گرفت راجحه جرمانه بگیرد باید که سه روز روزه بدارد و در وقت  
که بمنزله وزیر باشد که هر چه بکند بگویند که ناخن آدمی بوسیده باشد شیا و دلت که دندان  
او زرد باشند باید که شبانروز که هر چه کرده ناخن یا دندان مذکور را دور بکند آنوقت پاک شود  
و از حیب بر سه آید اگر کسی در قطار زرد و دیت و مسلمان طعام مجوز و باید که شبانروز  
روزه گرفته پنج چیز داده گا که شیر و غیره باشد مجوز و پاک شود اگر پارچه ریسما نیکه  
در نیل رنگ کرده باشد بر همین پوشد شبانروزه گرفته پنج چیز داده گا و مجوز و پاک  
شود اگر از سه برن پارچه ریسما نی که در نیل رنگ کرده باشند کسی پوشد از حمر عرق  
یا بگذرد و اگر آن رنگ در بدن آن شخص داخل شود باید که تپت که هر چه بکند تا پاک شود و اگر  
بر همین زراعت نیل بکند یا نیل بفرود شد یا از بگذر نیل اوقات گذارد بکند تپت می شود  
باید که سه که هر چه بکند تا پاک شود اگر بزخم چوب نیل و ریمی خون غامر شود باید که چاندن  
بکند اگر زن بر سه برن در منفرشات خواب چمری از نیل رنگ کرده باشند  
میوب نیست اگر چتری در روز سه شادی نیلگون پارچه پوشد میوب نیست  
بیش از باید که روزی بر شب شکران و آماوش نیلگون پارچه پوشد سوا میوب  
اگر پوشد جایز است اگر در زخت پیشی و ابریشی رنگ نیل باشد بر سه جمع مرد  
پوشیدن آن جایز است اگر بر همین بر پارچانی و ها که به اهل و ارباب و غیره و ها که  
با کثرت و تحته یا پیته که از چوب و ها که می ساخته باشند بنشیند باید که شبانروز

روزه بار و تپاک شود چتری که از جنگ گرفته باشد یا درخت میوه دار بریده باشد باید که  
کمال برایش بگذارد از میان آتش و برهن و از میان برهن و ماده گاو و از میان و برهن  
و از میان معلوم شد اگر دو دقیقه در سبید میگفت باشد و از میان زن و دشوهر  
بنگاهم کنجانی نباید گذشت و نباید نشست و اگر بگذرد و یا نشیند چنانچه باید کرد اگر  
بوقت سوم از میان آتش و برهن بوقت و دشیدن ماده گاو و میان برهن ماده گاو  
و بوقت سبید و غیره علم خواندن در میان و برهن که لاجرم هر دو معلوم شد اگر خواهند  
بود که بگذرد و چنانچه این بکند اگر خواب بد بیند یا در خواب آفتاب سوراخ شده باشد  
باید که اندک طلا در روغن انداخته برهن بدین تپاک شود اگر تنگ شده که کنار دریا  
سند باشد و تنگ سوسر و سوراخ تنگ سنانان مثل عرب و عراق و خراسان  
و ماوراءالنهر در دم و تنگ دیس یعنی تونگسیر و نواحی مبتدیه باشد  
و تنگ کاله و کلنگ که متصل دریا است شور در میان مشرق و جنوب واقع است و اولیه  
از آنجمله است و آنست که در انحصار جنوب است بر دو باید که زار از سر نو بگیرد اما اگر  
بر یارت معابد و تیر نه برود و میوب نیست در مصورت زار از سر نو نباید گرفت باید  
کرد و مشرق غایب کند و بخاطر خود را نه مبتدیه اگر ضرورت این کار با واقع شود بر  
هر کدام آفتاب یا زوای برهن یا زوای گاو و بنشیند اگر یا بر داشته بر روی آتش  
کرده گرم کند یا آتش را در زیر چارپایی و غیره انداخته خودش بالا برآید باید که پارچه  
پاک کرده شبانه در روزه بار و اگر ضرورت برهن بختکار بکند یک شبانه و زوای  
نمشکار که به پیش کرده باشد و برای نمشکار که شود در کرده باشد بر سر روزه بار و  
تپاک شود و برهن و دقیقه برهن بر فرش خواب مثل چارپایی و غیره نشسته باشد  
یا پایش یا کمر او پوشیده باشد یا خام خورده دست درهن نشسته باشد یا چوب  
و غیره برای حکومت نشسته باشد یا شکر و میکرده باشد یا در پرستش و توبه و تسبیح و  
عبادت مشغول باشد نمشکار نباید کرد اگر کسی در اوقات مذکوره به برهن نمشکار بکند  
شبانه روزه بار و اگر برهن برای طعام خوردن یا سبب فلبه داشته باشد برهن



بسرعت در انجام میرفته باشد در آنوقت با و منشا کار نباید کرد اگر چوب براسه سوختن بوم یا اگر در دست بر تهن باشد یا آب و دانه یا گل و زروغن صحبت پرستش دوتا و در دست بر تهن باشد یا بر تهن بوم میکده باشد درین اوقات به بر تهن منشا کار نباید کرد اگر کسی کند شبانه روز روز بهادر اگر کسی خود در خیال است که بتفصیل نوشته شد و رک آن کار کرده بر تهن منشا کار کند باید که در صورت تیر شبانه روز روز بهادر و بیان پرالیشیت پر کیک با تمام رسیده

## فصل شصت چهارم در بیان پرالیشیت بعضی افعال ذمیمه که از کس صادر شوند

اگر بعضی افعال ذمیمه از کس صادر شود که پرالیشیت آن نوشته نشده باشد باید که دانایان ستم ملک و وقت و عمر و قوت آن عاصی متذکر گناه بخاطر آورده سر پرالیشیت که مناسب دانند حکم کنند و حکم کردن این را بخاطر آورند که ملک چه قسم است و موسم چیست مثلاً بعضی پرالیشیت هست که در آن پرالیشیت روزانه باید خورد و شب در آب کلان باید بود اگر موسم زمستان باشد این قسم حکم نباید کرد و موسم نادر گذرانیده حکم باید کرد یا در ملکه واقع است که سردی است مثل کشیش کابل و غیره باید که از آن ملک بجای رفته آنچنان پرالیشیت که شبها در آب بود کند القصه در کاری که بدانکه جان آدم خواهد رفت آنچنان پرالیشیت حکم نکند مگر در پرالیشیت آن گناهان که بجان دادن خلاص می شده باشد دیگر آنکه متمول باشد ریاضت برای چه بکشد عیوض پرالیشیت خیرات بکند اگر برضای خودش خواهد کرد ریاضت برای پرالیشیت بکند اذیت دارد برای مرد خود و سال پرالیشیت اثر جوانان کمتر باید کرد براسه زن و بیمار نصف پرالیشیت باید گفت اگر متمول نباشد در جای که خیرات بجای فیصل باید داد اگر چه بکند در جائی که افسون بید باید خواند شود روزی چند خیرات بدیند یا روزه بدارند اگر محرم در غرض باشد عیوض پاک روزه دیگر باید گفت غرضیکه کتاب را بخاطر آورده و جمیع خصوصیات که گفته

نوشتۀ شد بلا حقه نمود و برایش حکم کند تا جان آن آدمی ضایع نشود رعایت این خبر  
بسیار لازم است اگر برای کاری یک برایش نه نوشته باشد و انکار را کرده باشد  
باید که نصف برایش حکم بدو و اگر آن کار را دانسته باشد و بکار کرده باشد برایش  
آن دو چهل حکم باید کرد و اگر برای برایش عظیمه یک برایش نوشته باشد همان برایش  
برای گناهان صغیره نوشته باشد باید که اندازه گناه صغیره بخاطر بیاد و در که به مقدار است نصف  
گناه میشود و در مقابل گناه عظیمه سوم حصه شود و به مقدار برایش حکم کند صورت  
برایش که از خود فرض کند هر قیاس آنست مثلا خمیدن به موجب و خمیازه به یکایک در  
این خبری و صد از ان گناهان به موجب برآوردن منع است و به مقرر قصه و در آن  
محبوب است بلکه ضرریش تا بعد سے گفته اند که اگر کسی بکند در خانه او پسر نشود و در آب  
دریا سے شور غل نماید کرد و اگر خلاف آن بکند عیب است و برای اینها برایش  
نه نوشته است باید که برای هر کدام صد پرایام بکند و برای این قسم خبر با سه دیگر که از  
جمله گناهان صغیره باشند و در کتاب برایش آن نوشته باشد صد پرایام حکم کند  
خود سی و نوزده گناه آنست که اگر با دانسته یکبار کرده سهل است اگر دانسته بسیار کرده  
است اگر مکرر دانسته کرده گناه آنست که دیگر آنست که مثلا اگر بر زمین براس زدن بر زمین چوب  
برادر و بر جایت بکند و اگر حقیری برای زدن بر زمین برادر و دو بر جایت بکند و اگر برادر  
سه بر جایت و اگر شود برادر چهار بر جایت باید گفت و براس کار سهل صد پرایام  
حقیر است مثلا اگر یکبار به موجب خنده کرده باشد پنج یا شش پرایام بکند اگر خنده به موجب  
از حد زیاده کرده باشد صد پرایام بکند غرض اندازه گناه خوب بود برایش حکم باید کرد و

## فصل ششم در بیان کردن شخص که برایش حکم می‌کند باشد

اگر شخص همایونیک که اسم گناه از پنج گناه عظیمه که در از روی سه شعوری و کبری پراپ  
نموده باشد باید که اصل قبضه جمع شده روز قضا ریتا که چوتنه و غیره باشد و قیاسه پنجم

از روز بماند در از خانه و و میهد بر کند یک دانه و یا یک زن دیگر از قبیل یک کوزه پر از آب بهمه  
او برده رسانیده بیاورد و شکر و و غیره هر چه براسه فروه میکنند بر او و بکنند اگر این شکر آرد  
از دانه بماند بهتر است یک شبانه روز ماتم او بداند هر روز بهت دانه آب و طعام براسه او  
میدهند ستاده باشد و اگر حرف نیاید زود با او بکاشد و طعام نباید خورد و حصه میارشد با و نباید  
دارد نایش نان با و باید داد اگر کسی با و ناله است حرف زود با باشد شبانه روز و زود  
بدارد و گاهی تری بخواند اگر آن مرد و بعد از آن خراج نمودن قبینه شده بهر او بیا بان برود و پراپ  
که ده برگشته بیا باید که جمیع اهل قبیل که بکاشد بکنا آب رفته با آن شخص غسل میکنند  
و یک کوزه پر از آب کرده او را بهر گرفته بماند بیا باید اقبیه که بماند بیا باید هر کدام دست با  
کوزه مذکور رسانیده دست با آن شخص برسانند بعد از آن رغن جو هم بکنند و سلا و دانه گاو  
خیرات بدد و برین صورت آن شخص از سر نو پاک می شود و در گناهان که برایش است آن مرد و  
بعد مردن پاک می شود اگر شخصی گناه او سلا و صغیره کرده باشد و پراپیش است آن نکند در باب  
آن شخص نیز در جمیع امور همین حکم است که تفصیل نوشته شد اگر بعد از آن خراج کردن پراپ  
کرده بیاورد و را ند نباید گفت و حصه غیره بهمه چیز با و باید داد اگر زن پت شود براسه  
او هم همین حکم است نایش براسه زن آن پت نان و پارچه زبون باید داد و نزد یک  
خانه خود یک خانه خورد و عیله را با و ساخته بدد و محافظت او بکنند گناه اگر زن آن بکنند  
براسه آن گناه عظیمه است محل بنید از دوشوهر را بکشد و بعد مردن زبون زنا بکند این هر  
سوائے آن پنج گناه عظیمه مخصوص زنان است و گناهان عظیمه صغیره آنجا نوشته شده  
اگر زن آن بکشد پراپیش است آن زن را نیز باید کرد و زینکه به پیر و شاگرد شوهر زنا کند او را از  
خانه بدد باید کرد و نان و پارچه و جاسه بودن با نماند و او شخصیکه اطفال را بکشد و شخصیکه  
زن آن را بکشد و شخصیکه آدمی با و میناه آورده باشد او را بکشد و شخصیکه نیکی مرزوم موثر  
بکند هر چند پراپیش بکند با نماند بود و با نماند رفاقت نباید کرد و با نماند حرف نباید زد و باز  
میگوید که شخصی که بعد از آن خراج کردن پراپیش کرده بیا باید بعد از آنکه غسل کرد و سبزه پراپ  
آب گرفته بماند بیا باید چنانچه پیش ازین نوشته شد باید که اول آن شخص اندک گناه

سبز و نفیس و دوست گرفت سبزه گاو نباید اگر ماده گاو بقتض خود آمد و آن علف را بخورد  
مردم قبیله با دوست برسانند و او را پاک دانند و اگر ماده گاو علف مذکور را نخورد باو  
باید گفت که از سر نو برای پراشیت برود

## فصل ششم در بیان آنکه شخص گناه کرده و خواهد که خودش پراشیت آن خفه کند

شخصی که عالم و دانای بهیست باشد و از آن گناه سرزند و خواهد که از دوسه سمرت  
پراشیت را خواند و پراشیت بکند متقو زینت و پاک منی شود باید که گناه خود را به حضور  
مخلوق بگوید و ذکر کند بر پراشیت که دانایان برای او مقدر کنند آنرا بسیار دانا پاک شود  
اگر از گناه سرزند و آنرا پوشیده دارد گناه زیاده می شود باید که همین که گناه سرزند  
بپا چو غسل کرده و همان قسم بپا چو تری پیش تپد و دانایان این فن آمده و یک گاو در  
دیک ماده گاو خیرات کرده گناه که کرده است به تفصل و شرح بگوید و از آن که گفت  
پراشیت را شنیده و از سر نو غسل کرده پراشیت بکند نایتش در آب پاک انقدر خیرات  
کرده استغفار نماید و در استغفار پراشیت گناهان کبیره ازین قدر چیره زیاده خیرات

## فصل ششم در بیان آنکه برای حکم کردن پراشیت کس

در مجلس که برای استغفار پراشیت برود باید که مذکور حاضر باشند و آناسه رک سید  
و حجه سید و تمام سید و آناسه میماند و آناسه نیاسه شایسته و آناسه نکست  
و آناسه دهرم شایسته و چهارمی و گریست و بان پرست عجب حکم او اگر چه  
مذکور نباشند که لازم است که باشند از آن کمتر جایز نیست و آناسه رک سید

و جب بید و سام بید و اناسے دھرم شاستر و شمش شاستر برحق ضرورت  
 ہو قیہ کہ کسی ہم نرسندیک کس کہ دھرم شاستر را خوب میدانستہ باشند کافیت  
 اگر گونا گونیہ کردہ پرالیشیت استفسار نماید و برہمن را کہ پرالیشیت میدانستہ باشد  
 با دنگو بر این ہم بران گنگار می شود و کسیکہ دھرم شاستر نخواندہ باشد و گنگار  
 پرالیشیت گناہ بگویند گناہ گنگار از کردن آن پرالیشیت زایل می شود و نایتیش ان گناہ  
 در مہ آن ناخواندہ ثابت میشود اگر چہ تری و پیش و شود و گناہ گار براسے استفسار پرالیشیت  
 پیش برہمن پسندت نمایند باید کہ خودش با ناکشود و نزدیک از دست برہمن دیگر صورت  
 پرالیشیت گفتہ بفہمید نایتیش بشود و پرالیشیت ہوم و تسبیح حکم نماید کہ دعویض آن خیرات  
 مقرر سازد برہمن ناوار و جاہل کو چہ و چاند از این حکم کند برہمن فاضل تسبیح ہوم ام کند

## فصل شصت و ہشتم در بیان انکہ شخصی گناہ ہے در خفیہ کردہ و خواہد کہ پرالیشیت از او خفیہ کردہ

پوشیدہ نماید اگر گناہ کے شل زنا و غیرہ فاش شدہ باشد و خواہد کہ در خفیہ پرالیشیت  
 آن مکتبہ منظور است و آن پرالیشیت از ہیہ برت گویند اگر خود را مانسے سہرت باشد  
 سہرت را دیدہ ہر چہ باید کہ دیکھتہ و اگر خود سہرت میداند باید کہ پیش و اناسے سہرت رفتہ  
 از دہین روش استفسار نماید کہ در مسافت بعید از برہمن فسلان گناہ واقع شدہ است  
 پرالیشیت از او استفسار نمودہ است بدین منظر در صورت لباس پرالیشیت از دیر رسیدہ خود  
 بکند نایتیش در خفیہ تسبیح و ہوم بیتواند کرد اگر شود و ریازن میخوانستہ باشد کہ بدین روش  
 پرالیشیت کند بجای ہوم تسبیح و خیرات بدہند یا صد یا نام بکند ہوم و تسبیح نیز شود  
 و زن می تواند کہ و چہ اگر انہا باغ و تالاب نو سازند در آنجا ہوم و تسبیح میکنند منع نیست  
 بدین حساب و پرالیشیت نیز ہوم و تسبیح می توانستہ کرد و قیہ کہ در خفیہ پرالیشیت میکرد

خوراک از شیر یا از آرد و جو یا از براسه غلیظه مدت مقرر نیست شش ماه یا یک سال یا کمتر  
 برانداخته گناه پراشیت بکند چنانچه در گناهان پنج گناه عظیمه اند همچنان در پراشیت غلیظه  
 یک پراشیت کفایت است و آن اینست که شش روز روزه داشته و آب غوطه زده افسون  
 آگهی مرشمن می خواند باشد بعد از آنکه ماده گاو شیر را در خیرات بزد و اگر قاتل بر چنین باشد  
 پاک می شود تا گناه دیگر چه رسد اگر هر شش روز یک سال در زیر آب خواند بود و بر پاک غوطه  
 بزند سه بار افسون نکور خواند و باز سر را در دو بازو دم گرفته غوطه بزند سه بار افسون نکور  
 بخواند و باز سر را در دو دم گرفته باز غوطه زده سه بار افسون نکور بخواند همین دستور  
 شش سال روز بگذرانند هر گناه که نمانده است کرده باشد از آن پاک می شود و گناه شخصی که از آن  
 محل بهم رسانیده باشد اگر هر روز گایتری و شش روز پراشیت یا یک ماه میگردانده باشد پاک شود  
 بشرطیکه بران گناه خلایق مصلح نباشند شرط دیگر آنست که اگر قدرت دادن ماده گاو نماند  
 باشد این پراشیت بکند قول گوتم که بیشتر آنکه اگر صاحب گناهان عظیمه ندانسته اند که  
 گناه کرده باشد باید که یک ماه روزه دارد و بر روز نامکن باشد پراشیت یا یک ماه میگردانده باشد و تنه  
 پراشیت یا یک ماه خواند و افسون آگهی مرشمن بخواند بدین دستور در یک ماه پاک میشود قول بود و چنانکه  
 هر قسم آب پاک که گناه صغیره باشد اگر کسی کرده باشد باید که از دیه و بمشرق  
 یا شمال کرده در کنار آب زمین پاکیزه سموده خودش غسل کرده بارخت طاهر تا صفت روز  
 هر روز صبح صد بار و دو بهر یکصد بار و وقت شام یکصد بار و وقت شب یکصد بار آگهی مرشمن  
 افسون میخواند باشد و خوراک یک کف دست هر روز از آرد و جو یا از بدین صورت دراز  
 روز پاک می شود اگر دوازده روز بدین روش بگذرانند و یا پاک که گناه عظیمه باشد پاک  
 می شود اگر گناه عظیمه ندانسته کرده باشد بست و یک روز بدین روش بگذرانند هر قسم که گناه  
 بزرگ باشد از آن پاک می شود و نیتش اگر شرعتری و یا چارچ را ندانسته گشته باشد  
 براسه آن بست و یک روز بدین روش بگذرانند و اگر شرعتری و یا چارچ را ندانسته گشته باشد  
 در میان رفتن یک بسید از سر تا پا سه بار بخواند بعد از آن سه بار پاک بکند بدین روش  
 پاک میشود اگر بر چنین عالم را گشته باشد باید که از دیه و بمشرق و یا شمال رفته هشت روز

افسون آگه مرکبن بخواند و از روغن جوم سیکرده باشد پاک میشود و بعد از آن سه روز روزه بدارد  
 و اگر سحر خورده باشد باید که سه روز روزه بدارد و افسون خوانده هر روز چهل و چهار دفعه  
 روغن در آتش جوم سیکرده باشد بدین غلط پاک می شود اگر جوم که کهنه اند می کند  
 روغن کهنه از گناه انداختن حمل و غلام کردن پاک می شود و اگر یک لک بار افسون  
 روز سه در آب بخواند از گناه و زوسی طلا پاک می شود و اگر گزلیک باشد بر خاکستر نشیند  
 بر سر در و سه خود خاک ترمی پاشیده باشد اگر یک لک بار روز سه در امحالت بخواند  
 پاک میشود و اگر گزلیک هزار بار و ده گاو بد و هزار بار افسون سهر شیر کهنه بخواند پاک شود  
 و اگر قدرت بر دادن این قدر نماند و گاو نداشته باشد در عوض آن هزار بار قدر روغن و  
 کهنه در جوم بنشیند تا پاک شود و اگر نماند استه طلا و دیده باشد تا یک ماه هر روز شانزده بار  
 سهر شیر کهنه بخواند باشد و خوراک از آرد جو و شامبده سازد پاک میشود و اگر بآن  
 زائنه ناکرده باشد از افسون آبی یا مادانی یا گلاب یا بکتاب یا بال کلبان یا بوشش بر شکب  
 یا بوتر یا در یک کدام بخواند پاک میشود این جمیع افسون در جسد مسو است اگر از یک کس  
 گناه عظیمه هم گناه صغیره سر زده باشد باید که بطرز سه که در بالا نوشته شده در آب در  
 بسته پنج روز افسون آگه مرکبن بخواند پاک میشود باین گناهان کبیره بصورت خفیه تمام شود

و در میان زهر ایشیت گناهان صغیره که بر ایشیت بطریق خفیه بکشد اگر صد پرنایام  
 بکند از گناه صغیره پاک می شود و ناکناه سه که بر سه آن بر ایشیت نوشته شد هر سه  
 گناه صغیره که سر زده و مردم از آن خبر دارند و نماند آن گناه از صد پرنایام پاک میشود و بخوان  
 گناه عظیمه که آن گناه بر خلایق ظاهر نباشد از چهار صد پرنایام پاک میشود و گناه آپ پاک  
 از سه صد پرنایام پاک می شود و آن پاک از دو صد پرنایام پاک می شود و اگر پاک  
 بر خلایق ظاهر شده باشد هر روز پرنایام که بر سه و پاک یک چهارم حصه آن  
 باید که در گناه از قسم یک یک باشد بر سه آن از صد پرنایام کمتر کافیت اگر چهار  
 پرنایام و ده او کار بکند از پرنایام قتل و جرم خند ص می شود و اگر از رگوز زبان  
 که عبارت از حرف زدن است و چشم که عبارت از دیدن است و گوش که مطلب از





باید که تا یکماه گدائی کرده بخورد تا پاک شود و اگر گناه از قسم برگیرد با شش خورد و روزانه  
 بکند و ماه بشب از گدازدن سستند صیاست وقت پاک میشود اگر گناه از قسم برگیرد  
 در دل بگذراند یا بر زبان جارید از گدازدن سستند صیاست شام و بجای آوردن نرانا یا ص  
 در همان وقت سستند صیاست پاک میشود اگر برهن غله شود و غوره باشد یا دروغ گفته باشد  
 یا روزانه جماع کرده باشد یا بوسه شراب بر ماغ رسیده باشد باید که بوقت شام  
 بیرون دیده رفته کنار آب سستند صیاست پاک میشود هر قسم گناه که برگیرد پاک باشد از خواندن  
 افسون شو که چه از نیک یا چپ گاتیری پاک میشود اگر چنانکه از کسی مترید  
 و آن خلایق نمیدانستند باشد بخواندن گاتیری یک لک بار پاک میشود و همان شصت  
 پاکت و آن پاکت از خواندن گاتیری ده هزار بار پاک میشود و همان قسم آب پاکت از  
 خواندن گاتیری یکبار بار پاک می شود و همان قسم برگیرد از خواندن یکصد بار گاتیری  
 پاک می شود اگر برهن راکشته باشد آن گناه را خلایق میدانستند باشد باید که یک کثور  
 گاتیری بخواند تا پاک شود و اگر سس خورده باشد و حردم آنرا میدانستند باشد ششاد  
 گاتیری بخواند پاک می شود که طلا در دیده باشد و حردم میدانستند باشد حقیقت پاک  
 گاتیری بخواند پاک میشود اگر کورتیک باشد و حردم میدانستند باشد شصت لک گاتیری  
 بخواند پاک میشود این چهار قسم برپا شصت بر چهار گناه عظیمه است که نادان  
 کرده باشد اگر در درانوارک ایجا دس و اگر ترشن یکصد و بیست یکبار بخواند از  
 حبس گناهان تمام پاک پاک می شود و ناگنا سیکه خلایق بران مطلع نباشند و بر  
 همین قسم گناه آب پاکت خود و یکبار افسون مذکور بخواند و براسه همین قسم گناه این  
 شصت و یکبار افسون مذکور بخواند و براسه همین قسم گناه آب پاکت سی و یکبار افسون  
 مذکور بخواند و کل هر چهار قسم افسون که از آن پاکتر و بزرگ تر و دیگر افسون نیست  
 این است اگر چه بهترش و یو کرت مشهوری مرت سا کوشا ندی  
 یادانی در گاتیری ابجی شنگ پستوم سام بیهرتی  
 بشارتد سام رلیوت گاتیر برش برت بمباش و یو برت

اولنگ بار بهیت باک سوکت مدو مت سوکت شت رودر انتر بر شت  
 تر سو پر ن صابر ت گو سوکت اشو سوکت اندر شد هی ترا چیه دوه  
 رختنتر گنیر برت بر مت بامد هیه خواندن اینها آدم را پاک میازد اگر اینها را خواند  
 اراده یار کردن واقعات زندگی با ماضیه داشته باشند آن نیز حاصل شود اگر بخاطر سوس که درین  
 مکرده ام گنا سه سر زده باشد گاتیری بخواند که بخت بهوم کند پاک می شود در تینش  
 است اگر سوس از رگد ز گناه عظیمه که صاپاک را گویند باشد باید که یک الگ گاتیری  
 بخواند و هر بار قدری کنج در آتش بهوم میکرده باشد اگر از رگد زات پاکت و آت پاکت  
 و ادب پاکت باشد بر سه اولین هفتاد و پنج هزار و بر سه دویسی پنجاه هزار و بر سه سوسی  
 بست و پنج هزار کافیت یک پر ایشیت برای سوس که از مکر گناه سر زدن بخاطر سوس  
 است که بروز نور ناشی ماه بشاکه هفت یا پنج بر همین اطلبیده از غسل و کنج سیاه مزوج  
 به نیت دهر مراجع بهوم کند و در باب هر قسم گنا سه که سوس کرده باشد از آن  
 پاک شود و اگر بهوم کند از دادن کشا جن و آن از جمیع گنا هان که بخاطر گناهینده باشد  
 پاک شود اگر بل ما و گا و بد بهمین حکم دارد این خیرات آن بر همین را بدید که نا خوانده  
 و جاهل باشد یا شود روزی را بدید چرا که شود روزی را خواندن انشون بید منع است  
 اگر هر روز کنج صبح بدید و کنج دست برساند و کنج غسل کند و کنج بهوم کند و کنج  
 بخورد پاک میشود اگر در هر ماه ده روز که دو اشخی و دو چتر دخی و یک اماوش و یک  
 پور ناشی و دو دخی و هر دو وادشی باشد تا یک سال روزه دارد و درین روزها چتر سه نخورد  
 از هر قسم گنا سه که کرده باشد بشیر طیکه آن گناه خفیه باشد و مردم مطلع نباشند  
 پاک می شود قول اتر که بیشتر آنکه روز ایکا دخی اس دو شری هر در دریا سه  
 که چهر سمندر باشد بالا سه شیش ناگ میخواند و روز ایکا دخی سدی کاتک از  
 خواب بیدار میشود هر کس که گنا هان صغیره اند که کرده باشد درین روزها بیشتر  
 سیر کند با گنا هان مذکور پاک میشود شخصی که درام خلاوت برسد کرده باشد و بل  
 بشود و اگر کرده باشد خشکین نباشد حلیم باشد از گنا هان بزرگه دانسته کرده باشد و گنا

که از قسم پر که رنگ باشد پاک می شود طلاوت بید بخ قسم است هر پنج برابر جایز است از  
پیش معلم بخواند بعد از خواندن معنی آن بید بعد بید بنگار و دوام بخواند باشد با فسون  
بید تسبیح بگوید باشد بید بنگار و تعلیم بگوید باشد اگر روزانه بود بخورد و شب در آب با  
و نیز اگر گاهی تیری بخواند سواست قتل بر زمین مگر گناه است که کرده باشد بشرطیکه از گناه مذکور  
خلایق آگاه نباشد از آن گناه پاک میشود اگر گشتن بر زمین بخاطر گذر آینه باشد باید که  
از آرد جو تا بهفت روز بدستوریکه نوشته میشود خوراک سازد تا پاک شود و صورتش  
این است که مقدار یک کف دست برود دست آنچه که گنج آرد جو خام بگیرد و فسون  
خواند آنرا آب فرو برد و از آن جمله چیزی که گذارد و نه بهر کس بد بدیدین روش  
بعد از بهفت روز پاک میشود بر او گناه معصیه که بخاطر گذر آینه باشد سه روز آنچیز  
باید کرد اگر سه روز بے هیچ گناه این قسم نماید شعور بفراید آیین پراشت  
که بطور خفیه بکند تمام شد

## فصل شصت و نهم در بیان ترتیب روزه

که واجب نوشته شد و ذکر نمود آرد

شخص که روزه میدارد و اقتدار کارها که نوشته میشود باید که در خود جمع سازد و تقیه باین صفات  
نماید آنرا روزه گرفته نماند در برقه چرخ باند یعنی جماع کند شریر نباشد رجم دل باشد  
حلیم باشد خیرات در اول و آخر روزه بدیدارش گوید ترش رو نباشد باند از انگشت دزد  
نکند شیرین زبان باشد حواس خسته ضبط نماید غل بکند بگو حرف نزن از آب طعام  
چیز بچیز نخورد یعنی اکل و شرب مطلقا نکند و در مطالعه بید مشغول باشد هر چه لازم  
آن روزه باشد بجا آورد و خدمت پیر و معلم بجا آورد و با طهارت باشد غصه نکند  
بے شعور و بنمیز نباشد هیچ وجه براس هیچ کار دروغ گوید و کس را نزن

بیان روزه سانت پن که چیه که چیه از ازا که میزند ترتیب گرفتن روزه نکرده است  
 که روز اول روزه هیچ نخورد وقت شب شام و سرگین و شیر و خجرات و روغن و گاو  
 گرفته و در بجه را در آب جوشانیده آن آب بگیرد و این بهر شش چیز را مخرج ساخته بخورد  
 روز دوم شبانه روز هیچ نخورد و شبانه روز بدین روش که گذشت یک سانت پن که چیه  
 میشود مقدار وزن شیر و غیره آینه خواهد شد چنانچه (از) روزه بهر جمله که چیه روش  
 که در سانت پن که چیه روز دوم میگذرانند درین روزه بهمان دستور روز اول بگیرند  
 یعنی چیزها نخورد و چنانچه در آنجا روز اول باید گذرانند و در آنجا روز دوم هم بگذرانند یعنی هیچ چیز  
 نآورد و آب جوشانیده با در بجه بخورد بدین دستور که در روز گذشت یک بر تبه که چیه  
 می شود و پنج چیز نآورد و گاو که پنج گوید گوشت از این قسم نآورد و گاو آن باید گرفت شام  
 از نآورد و گاو سرخ و سرگین از نآورد و گاو سفید و شیر از نآورد و گاو زرد و خجرات از نآورد  
 بگوید و روغن از نآورد و گاو سیاه اگر این هر پنج چیز از نآورد و گاو کپا بگیرد و در هر جا و در  
 هر کار که پنج گوید مطلوب باشد ترتیب همین است که نوشته شده و مقدار وزن پنج گوید شام  
 هشت ماشه و سرگین شانزده ماشه شیر دوازده ماشه خجرات ده ماشه روغن نوزده  
 هشت ماشه آب جوشانیده با در بجه چهار ماشه اگر پنج گوید برای برکتش و یو یا مطلوب باشد  
 و بسیار بخورد باید که مانند همن وزن هر کدام را کم از نآورد و اگر دیگر آنکه شام را نگیرد  
 خوانده باید آورد و سرگین را فسون کند و در او شیر را فسون آبهای و خجرات را  
 فسون و ده گوید گاو را فسون و روغن را فسون و سرگین را فسون و آب و در بجه را فسون و این  
 خوانده باید آورد و پنج گوید که در روز با بخورد باید که اندک از آن در آتش اندازد و با در بجه  
 که هفت شاخ داشته باشد و درست باشد پنج گوید و از آن برداشته در آتش اندازد  
 در وقتیکه به میان آتش اندازد فسون آید و آتی میخوانده باشد آنچه باقی ماند روز را  
 بخورد و از آنکار در وقت میخوانده باشد و مخرج از در بجه نگیرد باید که در انگشت یا  
 چیزهای دیگر در آن بناید و طرف که در آن پنج گوید انداخته بخورد و از هر یک گلی  
 سینلو فریاد برک و حاکم باند و از طرف طلا و از طرف مس بخورد و یا رکف دست

گرفته اند و بر جمیع مرتبه بخور و اگر نوشته هر روز همین قدر همین قسم پنج گویه بخور در روز چهارم هیچ  
 نخورد از اجتنابی شانت پن که چیه گویه تذوق با دال رکبیشتر آنکه شانت پن که چیه آشت که  
 در شش روز هر روز یک جواز پنج گویه آب و ریجه همان قدر که نوشته شد بخور در روز اول  
 شاش روز و دیم سرگین روز سوم شیر روز چهارم خجرات روز پنجم روغن روز ششم  
 آب و ریجه بخور و بنفتم شب و در صبح بخور و وقتیکه هفت روز بدین صورت گذشت یک  
 سانت پن که چیه میشود و میگویند که در هر دو صورت شانت پن که چیه میشود و بر آ  
 ضعیف و ناتوان و در روزه حکم باید کرد و شخصی که ماهیت روز تواند آورد و با و هفت روزه  
 باید گفت بیان روزه همانسانت پن که چیه باید که روز اول شاش روز  
 و دیم سرگین روز سوم شیر روز چهارم خجرات روز پنجم روغن ماده گاو بخور در روز ششم  
 آب و ریجه بخور در روز بنفتم شش روز صبح بخور و هفت روز که بدین روش گذشت یک  
 مهابه گویه شانت پن که چیه شود و در زن و ترکیب پنج گویه همان است که در بالا نوشته شد و قول  
 جم گن رکبیشتر آنکه ما شانت پن که چیه در این روزه روز می شود و صورتش آنست که روزه  
 اول شاش و سه روز دیگر سرگین و سه روز دیگر شیر و سه روز دیگر خجرات و سه روز  
 دیگر روغن ماده گاو بخور و بنفتم در وزن هر کدام بر سه هر روزه و ترتیب آوردن همان  
 که در بالا نوشته شد و قول با دال رکبیشتر آنکه ما شانت پن که چیه در لب و دیگر روز  
 میشود صورتش اینست که سه روز اول شاش و سه روز دیگر سرگین و سه روز دیگر شیر  
 و سه روز دیگر خجرات و سه روز دیگر روغن ماده گاو بخور و سه روز دیگر آب که با ریجه  
 جوشانیده باشند بخور و در شبانه روز دیگر هیچ نخورد و مقدار وزن هر کدام که باشد بر سه  
 هر روزه و از آن همانست که بالا نوشته شد بیان روزه ات شانت پن که چیه  
 باید که در روز اول شاش و در روز دیگر سرگین و در روز دیگر شیر و در روز دیگر خجرات و در  
 روز دیگر روغن ماده گاو بخور و در روز آب و ریجه بخور و در روز دیگر هیچ نخورد و چهار  
 روز که بدین روش گذشت ات شانت پن که چیه میشود و مقدار وزن هر کدام و ترتیب  
 از آن همانست که بالا نوشته شد بیان روزه پن که چیه باید که روز اول

برگ و خاکه روز دوم برگ گولر روز سوم برگ نیلوفر روز چهارم برگ بیل روز پنجم برگ  
 در آن آب جوشانیده آب بخورد پنجم روز که بدین روش بگذرد یک پرن کرچه می شود و اگر  
 سه روز روزه بدارد روز چهارم هر پنج خبر که نوشته شد جوشانیده آب آنرا بخورد یک  
 پرن کرچه می شود بیان روز هفتم کرچه پخت کرچه روز اول شیر گرم روز دوم  
 روغن گرم روز سوم آب گرم بخورد روز چهارم هیچ نخورد و فیکه چهار روز بدین روش  
 بگذرد و آنرا تپت کرچه گویند بیان روز هفتم کرچه پخت کرچه اگر بار گولر یا  
 میوه بیل را یکماه جوشانیده آب آنرا میخورد باشد آنرا آچهل کرچه گویند اگر میوه  
 شری پهن یکماه جوشانیده آب آنرا میخورد باشد آن روز را شری کرچه نامند و اگر میوه نیلوفر یا  
 تانیکاه جوشانیده آب آنرا بخورد یکم کرچه نامند اگر آمله را تانیکاه جوشانیده آب آنرا  
 میخورد باشد شری کرچه الملک نامند اگر برگ را جوشانیده تانیکاه آب آنرا بخورد  
 پترن کرچه نامند اگر بنج جو را جوشانیده تانیکاه آب آنرا بخورد مول کرچه نامند  
 اگر کل را جوشانیده تانیکاه آب آنرا بخورد پیشپ کرچه نامند اگر تانیکاه آب خالص  
 تنها میخورد باشد آنرا تومی کرچه نامند و اگر این هر سه چیز مسطور را دور زیجا کرده  
 جوشانیده می خورد باشد روز سوم هیچ نخورد و آنرا شانت پن کرچه گویند و قل  
 منور کیشتر آن که در صورت تپت کرچه آنکه سه روز آب گرم بخورد سه روز دیگر  
 شیر گرم بخورد سه روز دیگر روغن گرم بخورد سه روز دیگر از باد گرم خوراک سازد  
 و گفته که دوازده روز بدین منط بگذرد یک تپت کرچه می شود مقدار آب هر روز  
 سه پل شیر و بی روغن یک پل در هر روز که مقدار وزن آب نوشته باشد  
 سه پل اعتبار باید کرد بیان روز هفتم کرچه پخت کرچه یکم آب گرم  
 روز دوم شیر گرم روز سوم روغن گرم بخورد سه روز دیگر با دو گرم بخورد و شش روز  
 که بدین منط بگذرد آن را حیاتیت کرچه نامند مقدار وزن هر کدام همین است که نوشته  
 شد و عبارت از باد گرم آنست که آب را جوشانیده بخار آن بخورد و اگر هر چهار چیز  
 مسطور سه روز بخورد و آنرا شیت کرچه نامند بیان روز هفتم کرچه پخت کرچه

و آن را به سه جابج کر چیه نوشته شد روز اول یکبار طعام بخورده و دوم تمام روز  
 چیزی نخورد و وقت شام طعام بخورد و روز سوم اگر بے طلب روزانه یا شب بدین  
 یکبار بخورد و روز چهارم شبانه و روز پنجم بخورد و چهار روز که بدین منظم بگذرد آن را پادگر چیه  
 نامند نهایتش درین روزها روزیکه باید خورد و خوراک بدین بد بخورد برای شدتی چیزی بے باید خورد  
 و مطلب از بے طلب آنست که از زن خود و نوکر خود هم طلب ننماید اگر اینها برضای خود  
 سازند بخورد و الا نه فاقه بکند چنان روزی که چیه و آن را راز چیه  
 که چیه نامند باید که سه روز اول یکبار طعام بخورد و سه روز دیگر وقت  
 شب یکبار طعام بخورد و سه روز دیگر روز یا شب هر وقت که بے طلب بدین یکبار  
 میخورد و باشد و سه روز دیگر شبانه و روز پنجم بخورد و وقتیکه دوازده روز بدین و شتر  
 بگذرد آنرا یک کر چیه نامند مقدار خوراک که در پادگر چیه و کر چیه باید بخورد و سه روز  
 اول که روزانه میخورد و باشد هر روز پانزده لقمه و سه روز دیگر که شب میخورد  
 هر شب دوازده لقمه و سه روز دیگر بے طلب میخورد و هر روز بست و چهار لقمه بخورد  
 قول اینست و مقدار خوراک روزی که چیه آنست که سه روز اول هر روز بست و شش لقمه  
 و سه روز دیگر هر روز بست و دو لقمه و سه روز دیگر هر روز بست و چهار لقمه بخورد و سه روز  
 دیگر هر دو صورت هیچ نباید خورد مقدار یک لقمه باید که برابر بقیه مرغ باشد یا لقمه  
 که به آسانی در دهن برود و در دهن در آرد و آن محنت نباید کشید و دهن بسیار و اگر  
 نشود این قسم کر چیه دوازده روزه را پراجا بیت کر چیه نامند قول اینست بکه پادگر چیه  
 از سه روز میشود و بر این چهار قسم برین مختلف است اگر بر همین پادگر چیه بکند هر سه  
 اکل و شرب هیچ بخورد و اگر چهری بکند در هر سه روز بے طلب یکبار میخورد و باشد  
 و اگر بیش بکند در هر سه روز وقت شب یکبار میخورد و باشد و اگر شود بکند در هر سه  
 وقت صبح یکبار میخورد و باشد مقدار خوراک و لقمه همان است که نوشته شد  
 صورت روزی که از سه روز و دو کر چیه و آن را نصف کر چیه نوشته شد  
 سه روز اول هر روز یکبار بے طلب بخورد و سه روز دیگر شبانه و روز پنجم بخورد و

شش روز که بدین منتهی گذرد آنرا از هر چه نامند صورت آورد و هر چه دیگر  
 هم هست و آن اینست که یک روز بوقت شام بخورد و یک روز بوقت صبح بخورد و روز  
 دیگر اگر بے طلب بدین بخورد و روز دیگر صبح بخورد و شش روز که بدین طرز گذرد  
 آن را از هر چه نامند مقدار خوراک و لغت همانست که نوشته شد صورت پر است  
 که چنانچه که از دوازده روز می شود اول نوشته شده صورت دوم براسه پر است که چنانچه  
 دوازده روز بقول کثرت یکیش آنست که یکبار یک روز بخورد و روز دوم بوقت  
 شب بخورد و روز سیوم اگر بے طلب بدین بخورد و روز چهارم شب بخورد و روز پنجم  
 و ششم شب بخورد و روز هفتم از سر نو بخورد و همان ترتیب بپایار و روز دیگر بخورد  
 و قیاس که در دوازده روز بخورد یک پر است که چنانچه می شود بیان روز  
 شش که چنانچه که آن را بخورد و سال و سی و یک سال و سی و یک  
 حکم باید کرد و روز اول صبحی یکبار بخورد و روز دوم بوقت شب بخورد  
 و روز سیوم بے طلب اگر بدین بخورد و روز چهارم صبح بخورد و چهار روز که بدین  
 روش گذشت باز از سر نو گرفته چهار روز دیگر همان دستور بخورد و قیاس که  
 روز بدین منتهی گذشت یک شش که چنانچه می شود در جای که که چنانچه و چنانچه این هر دو  
 براسه پر است یک کس در یک حکم باید کرد و باید که اول که چنانچه بخورد بعد  
 چنانچه این بخورد و نمائش در آنجا دستور که چنانچه اول حکم بخورد بدین وجه روز  
 اول یکبار بخورد و روز دیگر بوقت شب و روز دیگر بے طلب بخورد و روز  
 دیگر صبح بخورد و براسه برهن و چتری و نمائش در که چنانچه و چنانچه این تسبیح مقرر است  
 اگر شود روزی که چنانچه و چنانچه این تسبیح حاجت نیست همان خوراک  
 و هر که چنانچه روزی که در ابتدا روزانه باید خورد و صبحی بود که آن  
 بخورد و صبحی مونگ و روغن بادام و جو و کنجد و نمک سیند ها و میوه خوردنی  
 و پنجه و سوسه ممنوعه نمک مکرر و برنج باریک و سفید اول ساک را گویند که روز  
 بود که آن هر صبح بخورد و شب دیگر بوقت شب بخورد و روز دیگر بے طلب



هر وقت بدست خواه شد و روز هفتم بخورد و روز دیگر هیچ نخورد و روزانه خواب  
 بخند راست بگوید و مجرم بد حرف نزنند قول گویم آنکه در هر چه و آن صورت دوم است  
 و روز و جود با نام افسون بپسید است آنرا خوانده هفتم میگوید باشد و اگر با آب  
 دست برساند افسون مقرر خوانده دست برساند هر روز سه بار شش و نوبتی خوانده اند  
 آب بر سر افتاند افسون معتد خوانده که آنرا هر روز بر ن گویند ترین بکنند  
 بعد از دوازده روز از شیر مرغ بوم بکنند بعد بر همان راه طعام بخوراند اگر کسی بخورد که  
 در همین کرچه دوازده روز از گناهان کفایت پاک شود باید که روزانه بنشیند مگر براس  
 پرستش آید و قضاے حاجت شبهای نشسته باشد و اگر درین حالت روز و جود و صا  
 می خوانده باشد ثواب بسیار حاصل می شود اگر این طرز که گویم نوشته یک کرچه  
 که دوازده روز به پایت باشد بخند بجاے دو پر آبایت رسی می شود بخت آن که  
 جاکیه و لیکه هفتم خواندن افسون بپسید نوشته است ترتیب خوردن دوازده و اشن  
 دستور سابق ترتیب روز **ات کرچه** سه روز اول هر صبح یک  
 کف دست بر کرده طعام بخورد و روز دیگر وقت شب هر شب است و دو لقمه بخورد  
 سه روز دیگر که بے طلب بدست هر روز است و چهار لقمه سه شبانه روز دیگر هیچ نخورد  
 دوازده روز که بدین روش گذشت است کرچه می شود قول جم آن که سه روز اول در  
 ات کرچه هر روز یک لقمه بخورد و در روز بدست سه که در صورت اول نوشته شد  
 بخوراند صورت این است **ات کرچه** روز به صورت اول سخت است و آنانی آدمی دیده یک  
 کدام حکم باز کرد میان **روزه کرچه** **ات کرچه** تا بخت دیگر روز هر شب  
 یکبار شیر خورده باشد میان **روزه** **پراکت** دوازده روز اکل و  
 شرب هیچ نخورد میان **روزه** سوم **کرچه** مگر در عصر سه کف بخورد و یک  
 روز غله خام بخورد و یک روز دوغ بخورد و یک روز آب بخورد و روز ششم هیچ نخورد و شش  
 که بدین روش گذرد و یک سوم کرچه می شود در هر روز مقدار وزن چیزی که براس  
 خوردن مقرر است صرف همین قدر بخورد که سد رمق باشد قول ما و آل رکشته در

صورت سوم که چهل و یک روز و عصاره که پنجاه روز و دویم سال و پنجاه روز و سوم روز  
پنجاه روز و چهارم سی و پنج روز و یک پارچه خیرات بدو در چهار روز یک سوم که چهل و یک روز  
در آخر جمیع روز پانزده سال را طعام باید خوراسند همان روز و نواست  
که چهل و یک روز اول عصاره که پنجاه روز و دویم سال و پنجاه روز و سوم روز  
بدین روش گذشت یک نواست که چهل و یک روز و دویم سال و پنجاه روز و سوم روز  
در نوبت دیگر و نوبت شود و پانزده روز و دویم سال و پنجاه روز و سوم روز  
با سی و پنج روز و همان روز و نواست که چهل و یک روز و دویم سال و پنجاه روز و سوم روز  
موضوع نماید بدین روش که روز پانزدهم لقمه روز و دویم سال و پنجاه روز و سوم روز  
روشن کند تا روز پانزدهم لقمه برسد و از پانزدهم لقمه که نماید بدین روش که  
روز پانزدهم لقمه برسد و از پانزدهم لقمه که نماید بدین روش که  
روشن کند تا روز پانزدهم لقمه برسد و از پانزدهم لقمه که نماید بدین روش که  
مقدار هر لقمه باید که برابر به نصف طاووس باشد معنی چاندان این است که بر دشت که راه  
می افتد هر لقمه بنظر می آید و از روزی که ماه کم می شود صورت دیگر چاندان این است  
که از کاشن بچشم شروع کند باید که روز پانزدهم لقمه برسد و از پانزدهم لقمه که نماید بدین روش که  
دوازده لقمه بدین ترتیب کم کرد و هر روز چاندان این است که بر دشت که راه  
می افتد هر لقمه بنظر می آید و از روزی که ماه کم می شود صورت دیگر چاندان این است  
یک لقمه افزوده بر دوازدهم لقمه برسد و از پانزدهم لقمه که نماید بدین روش که  
چندین لقمه بچشم اول سی و پنج روز و دویم سال و پنجاه روز و سوم روز  
بچشم نیز به ترتیب که نوشته شد چارده لقمه شروع نماید بدین روش درسی و دو  
روز یک چاندان این است و چاندان این را چهل و یک روز و دویم سال و پنجاه روز و سوم روز  
نصف ماه که بچشم باشد چارده روز یا شانزده روز و دویم سال و پنجاه روز و سوم روز  
آیا و باید که در قول گویم آن که به هر لقمه با افسون بیدار شود یا نماند خوانده خورده باشد  
در باب آداب اگر چه بدو و بروغن جویم میگرداند باشد و طبع میگرداند چاندان این را چاندان

اینست اطعام که از گدائی حاصل شود متوجع نوزده شکسته آرد و جو باگ سبز خربارث ماده گاد  
 پنج اردی و غیره میوه آب شیر برنج از اولین آخرین پاکیزه است شالاش آن که از  
 خشک برنج لطام گدائی خوب است و از لطام گدائی خوب است و از ساقه برنج و زرد  
 خوب است علی بن القیاس اگر شیر بار و غن بجوز در براسه مقدار لقمه و استن یک طرف  
 خود سازد و آنرا هر کرده میخورده باشد برابر به تخم کلاوس مقدار لقمه بیش ازین گفته  
 شده باز میگوید که دو مقدار دیگر است یکی آنکه بر آب تخم مرغ باشد و دیگر آنکه  
 برابر به آله سبز باشد هر سه مقدار درست است توانائی و حالت خورنده را ملاحظه  
 کرده بیک کدام حکم باید کرد صورت دیگر چنانند این نیست دو صد و چهل لقمه را در  
 عوض یکماه که سی روز باشد به روش که بنواهد بخورد خواه هر روز برابر خواه کم و بیش  
 به ترتیب که بنواهد بخورد و خواه یکروز فاقه کند و روز دوم خوراک دو روزه بخورد و خواه  
 هشت لقمه هر روز بوقت دو پیر میخورد و باشد خواه چهار لقمه در روز چهار لقمه بوقت  
 شب میخورد و باشد علی بن القیاس بعضی گفته اند که دو صد و بیست و پنج لقمه در یکماه  
 جایز است بجهت آنکه روز آموش فاقه گفته اند و این را حتی چنانند این بگویند  
 و شش چنانند این نیز گویند و این چنانند این را در باد سون هم می تواند کرد و این  
 ماس آن را گویند که از هر روز و هر بار پنج که خواهد ابتدا کرده به سی روز تخم کندنی روز  
 که بگذرد یک سارن ماس می شود و صواب چنانند این نیست که بچند روز یک می برد  
 صورت روزه که هر چه چنانند این باید که هفت روز هر روز شیر بر چار پستان یکماه و  
 میخورد و باشد و هفت روز دیگر هر روز شیر پستان یکماه گاو می خورده باشد  
 و هفت روز دیگر هر روز شیر و پستان یکماه گاو میخورد و باشد و شش روز  
 دیگر شیر یک پستان یکماه گاو میخورد و باشد و روز دیگر فاقه کند  
 بین او شش روز بگذراند قول بعضی از کفیه آن آن که سوبان و چند این در  
 بست و چهار روز می شود صورتش آن که از کثرن چتر حتی شروع نموده شکل و ادبی  
 ختم کند و ترتیب خوراک بست و چهار روز مذکور این است که روز اول شیر چار پستان

یکماده گاه هر روز میخورد باشد و روز دیگر شیر لپتان یکماده گاه هر روز میخورد  
 باشد و روز دیگر شیر و لپتان یکماده گاه میخورد باشد و روز دیگر شیر یک لپتان  
 یکماده گاه میخورد باشد و روز دیگر آن کنند بدین وجه که سه روز شیر یک لپتان  
 یکماده گاه و سه روز شیر و لپتان یکماده گاه و سه روز شیر لپتان و سه روز شیر  
 چهار لپتان میخورد باشد این قسم براسه ضعیف و بیمار حکم باید کرد و شش  
 پخت که چنانکه باید که هر روز یکبار غسل کند و شخصی که دیگر قسم کرده و چنانکه این  
 و پرا بابت کند باید که هر روز سه بار غسل کند یعنی گفته اند که شش بار غسل کند باز در  
 روز سه بار در شب نه بار و در شب با پارچه پوشیدنی غسل کند و این ترتیب اندوه  
 قوت شخصی که روزه میگیرد حکم باید کرد یعنی گفته اند که غسل دو بار کافیت و بر زمین بخوابد  
 و اگر خوابد با پارچه که غسل کرده آن پارچه را متغیّر و یا همان طور نیز نگاه دارد تا بوقتیکه خود بخود  
 خشک شود و با پوشاک از یک پارچه سازد و آفتون بپوشد که گاه مرخص باشد و حیوانی  
 و دیوگیرت و غیره باشد می خوانده باشد و اگر آنرا نمی دانست باشد گاتیری بخواند  
 و به آفتون مایا هرت هم میگوید باشد و اگر آنرا نمی دانست باشد هر چه باید کرد  
 یا او کار خوانده و هم و غسل جسیع کار با بخند اگر بر هر لقمه گاتیری خوانده لقمه بخورد باید که  
 براسه هر لقمه آچون میگوید باشد و گفته اند که براسه پر ایشیت گناه روزی که بخند باید که  
 اول سوے مرترا شد بعد از آن روزه بگیرد و اگر روزه براسه ثواب میگیرد و در آخر  
 نیست مرترا شدین احتیاج نیست اگر براسه پر ایشیت روزه می گرفته باشد باید که  
 یک روز پیش از روزه گرفتن بوقت شام سروریش و برهوت و ابر و غیره سوے جمع اعضا  
 سواسه کامل سر و سوے شکم و سوے عضو نانی تراشیده و نیز لبست ناخن برشته  
 که همیشه قطع می کنند قطع بکند بعد به بخاک و سرگین ده گاه و گل و آب بدن را خوب مالیده  
 غسل کند بعد از پنج گشته بدن را مالیده باز به آب غسل کند باز بوقت شب مسواک  
 کرده و گنا بان خود را ذکر کرده و از رگدز آن گناه عیلمند و مناک شده شکایت روزه  
 گرفتن یعنی نیت روزه بخت اگر این عمل بر بدن و به رفته کرده میاید خوب است اگر زبان

برای پراشیت روزه بگیرند آنها را سر نباید تراشید و قلیکه جمیع امور همین ترتیب بکنند  
 اگر سواے زن دیگر سے در روزه پراشیت مومن نگاه دارد باید که ده بست پراشیت بکنند  
 ده بست خیرات بدید راجه وزن و برهن و سناگ را سر تراشی منع است اگر از دنیا بماند  
 یا قبل ماده گاوی از نا واقع شود برائے آن پراشیت بکنند باید که راجه و برهن و سناگ سر  
 تراشد وزن جمیع مو سے سر را یکجا بکند و از بالا مقدار دو انگشت قصه کند قول جوال کشید  
 اگر در ابتدا سے و انتہا سے جمیع روزه با وضو بیابرت خوانده بر و عنجوم بکنند و در آخر  
 روزه شرا و در بکنند و اندک کے علاوہ ماده گاوی خیرات بدید اگر در آشنای روزه شکرت  
 یا کسوت و امثال آن چیز نے بمیان در آید برائے آن جدا غسل بکنند و خیرات بدید در  
 روزه تیل بریدن و سر نباید مالید و برگ قبول نباید خورد و و صندل و غیره خوشبو سبب  
 نباید کرد و نباید مالید سواے این هر چه از مالیدن و بوسیدن آن قوت بنظر می آید  
 بایر و نباید مالید و بوس نباید کرد اگر شش روزه را شروع کرد و از روزه هوا و موس  
 بالضرر نرساند آنرا ترک کرد تا زمانیکه زنده است بمنزله جائز ال اشت و بعد از مرگ  
 سگ شده عالم خواهد بود یعنی بصورت سگ وجود خواهد گرفت برائے گناہی که  
 پراشیت آن نوشته باشد اگر چنانچه این بکنند بچند لوک می رود و از کرچه و ات که چپ  
 و چاند این گناہان ساقط می شوند آدمی پاک می شود بر اندازه گناہ آدمی و حالت پری  
 و جوانی و غر و سالی و قوت آدمی روزه را حکم باید که و از یک کرچه آدمی پاک می شود  
 و از دویم کرچه پراشیت بجای آید و از سه کرچه می پاید و از یک کرچه جمیع گناہان دور  
 میکند و لا برگ کرچه چاند این آدمی را پاک می سازد

فصل مقادیم در بیان خیرات که از رکگذر

آن از پراشیت خود خلاص می شود

میگویند که هر چهار پراشیت برابر است و آن هر چهار نیست روزه یک کرچه خواندن  
 ده هزار گایتری و یک شب در آب با نذیک ماده گاوی برهن خیرات بدید بصورت چهار

برابر است و براسه پاک ساختن هر چهار برابر اند از هر چهار یک کدام را که خواهم بکنم  
مثال دیگر آن که در جای که پریشیت دوازده سال باید کرد سه صد و شصت پراجاپیت  
اگر تقیسه بکنم پراجاپیت در دوازده روز می شود اگر سه صد و شصت پراجاپیت نتوانست کرد  
سه صد و شصت ماده گاوه بر بهمنان خیرات بدید و اگر این قدر ماده گاوان نباشند  
در عوض ماده گاوان سه صد و شصت فشک خیرات بدید اگر معذور نباشد یکصد و شصت  
فشک در عوض ماده گاوان بدید و اگر این قدر و سبب نداشته باشد در عوض  
ماده گاوان خود فشک بدید و اگر این را هم نتواند داد سه صد و شصت روز و شب بماند  
و اگر آنرا نتواند کرد سی و شش لک گائتری بخواند دل در یکی جانوشته است که در  
عوض دوازده سال پریشیت که بر بهمنانادالیت گشته باشد یک کرو گائتری بخواند  
و در نجاسی و شش لک گائتری نوشت مطالب آنست که براندره فوت در بونی آدم یک  
که اسم حکم بکنم در آب پاک دو صد و هفتاد پراجاپیت می شود و اگر آنرا نتواند دو صد و هفتاد  
ماده گاوه بدید در آب پاک که یکصد و شصت پراجاپیت میشود اگر آنرا نکند یک صد و شصت  
ماده گاوه بدید گنا بانی که در تمام عمر سواست قتل بر بهمن کرده باشد دو ریشوند اگر شش  
سال که هیچ بکنم گنا بان مذکور پاک نمی شوند اگر آنرا نکند یکصد و شصت ماده گاوه و بر  
خیرات بدید پاک شود و اگر مالدار نباشد سیزده لک گائتری بخواند در جای که پریشیت ساله  
باید کرد و دو که هیچ بکنم اگر خود که هیچ نکند ماده گاوه خیرات بدید پاک می شود و در جای که پریشیت  
سه ماه باید کرد هفت نیم که هیچ بکنم اگر آنرا نکند شصت ماده گاوه خیرات بدید و جای که  
پریشیت بجا باید کرد و دو نیم که هیچ بکنم اگر آنرا نکند سه ماده گاوه خیرات بدید و عوض یک  
که هیچ بکند و گاوه مقرر است عوض یک چاندین سه پراجاپیت مقرر است اگر چاندین  
نتواند کرد سه پراجاپیت بکنم اگر آنرا نکند آدم غریب سه ماده گاوه خیرات بدید و متول  
هشت ماده گاوه خیرات بدید و عوض یک چاندین متول را هشت ماده گاوه و ادلی و سب  
است یا در عوض چاندین پت پیکاماده هشت ماده گاوه و عوض آت که هیچ  
بکند هفت و نیم پراجاپیت مقرر است اگر آنرا نکند شصت ماده گاوه خیرات بدید و

مشکلا

یک پراجاپت یک ماده گاوخیرات بدو و عوض سانت پن کرچپه و ماده گاوخیر  
 باید و عوض پراک سه ماده گاوخیر تپت کرچپه سه ماده گاوخیر کرچپه  
 سه ماده گاو باید و شیرش که در خوراک هر سه روزه مقدار یک لقمه برابر یک  
 نوشته باشد عوض آنها این مقدار ماده گاو باید و اگر یک لقمه مقدار یک کف  
 خوراک مقدر کرده باشد در جاس که سه ماده گاو نوشته است دو ماده گاو  
 بدو میگوید که یک پراجاپت بشش روزه برابر است و ات کرچپه ده لبت است  
 در جاس که مقدار خوراک را سه روزه مقدر کرده باشد اگر یک کف دست خود پر کرده  
 بخورد اولی است زیاده بر یک کف دست جایز نیست در جاس که براسه پراشیت  
 قتل ماده گاو سه روزه و خیرات ده ماده گاو و یک گاو نر گفته باشد اگر یازده و  
 و نیم پراجاپت بکشد آن برابر است و عوض آن روزه که یک ماه شیر خورده باشد  
 در نیم پراجاپت می شود و عوض یک پراک سه پراجاپت مقدر است عوض یک پراک  
 یک تپت کرچپه سه کرچپه می شود و عوض یک کرچپه و یک تپت کرچپه یکیم سانت پن  
 کرچپه مضر است در پراشیت دوازده سال در چاندزاین و پراک و کرچپه و ات کرچپه  
 و پراجاپت یکصد و بیست روزه بکشد اگر آن را نکند سه صد و شصت ماده گاو بدو در  
 آب پاک از روزه هاسه مذکور نود و روز بکشد و گناهی را که برابر آب پاک نوشته  
 باشند در آن گناه از روزه هاسه مذکور شصت روزه بکشد در پراشیت یک سال از روزه  
 مذکور سی روزه بکشد در پراشیت قتل ماده گاو که سه ماهه است سه چاندزاین بکشد و  
 پراشیت که یک ماهه باشد یک چاندزاین بکشد اگر این روزه هاسه که در ابتدا کفید و  
 هشت روزه براسه پراشیت دوازده ساله نوشته شده عوض یک روزه سه ماده گاو  
 خیرات بدو براسه ثواب و پاک شدن برابر است مشکا براسه یک چاندزاین ماده گاو  
 و بجاسه سه چاندزاین نه ماده گاو و عوض شصت روزه یکصد و هشتاد ماده گاو و عوض  
 سی روزه نود ماده گاو و خیرات بدو علی هذا القیاس در گناه بر یک رنگ پراجاپت را که  
 مقدر نماید اگر گناه قسم بر یک رنگ را مقدر نکند چاندزاین باید فرمود اگر کرچپه

روزه تواند کرد و براس روز دیگر فتنه ساز نباشد و غسل داشته باشد بر زمین را  
 طعام بخوراند و عوض یک سانسیت بین که چپه هر روز ولست برش بر زمین را طعام بخوراند  
 این روش نیز پاک است و براس یک که چپه هر روز بر زمین را طعام بخوراند و عوض یک سانسیت  
 هر روز ولست و چهار بر زمین را طعام بخوراند هر روز در هر قدر روز که می شده باشد  
 آفت در روز هر روز این مقدار بر زمین اگر در هر روز به تفصیل نوشته شد بخوراند  
 مثلاً یک که چپه که در روز می شود و از روز هر روز پنج بر زمین را طعام بخوراند  
 که چپه شصت بر زمین می شود یک چاند این را سی روز می شود تا یک ماه هر روز است چنان  
 بر زمین را طعام بخوراند که چپه بر زمین هفت صد و ولست نفر می شود عوض یک بر چابت  
 و از روز بر زمین طعام بخوراند اگر شصت گنایه کرده باشد و محض براس ثواب چاند این  
 بکند از یک چاند این خود پاک می شود اگر دو صد چاند این بکند ده کنی از ابا و  
 اجب داد گذشتۀ ده که سی از اولاد آید ده پاک می سازد اگر تا یک سال هر ماه  
 چاند این بکند چپه هر دو که می رود اگر محض براسه ثواب یک که چپه بکند  
 مال بسیار است یا بدست می آید او غیره که بشمار دست می آید و هر چه را از جا بگذارد  
 شنیدند و عاقله خیر بر زبان زانده گفتند که هر کس که این کتاب را بخواند یا بگوید  
 تعلیم کند یا در خانه نگاه دارد در دین نیکبخت می شود و در آخرت بزرگ شوک  
 می رود و هر کس که این را خوانده علم یا مال می خواسته باشد می باید اگر داری عمر  
 بخواند عمر از او زیاد گشته و لکینه خیر این سخنان را شنیده آید با و گفتند ۴۴

## خاتمه

تا کثیر رساله است به زبان سنسکرت در فقه هندو و از تالیفات و گویا نشود چوگی  
 که اگر چه احوال مالک و لکینه سمرتی را مقدم نموده بطریق شرح آن احوال نوشته  
 فاما در تعبیر و توضیح اکثر احوال و مسائل و از احوال و دیگر سمرتی آنچنان سعی نموده  
 نموده که رساله مذکور را خود مجرب خوانند و بتوان گفت نه صرف شرح مالک و لکینه سمرتی



این مجموعه قیامین بنمود در تمامی خطه هندوستان سند است بنجرانیکه اکثر  
مراحم و قواعدی بر رواج لعل می آرند و با استثنای اینکه جمیع توابع در صوبه  
بنگاله اکثر تغییرات خلاف و گمانی شور منووده تالیفات خود را در آن صوبه بنیاد فقه  
قرار داده و در متعلقه و آچیتی مشربذریعه ببا و حقیقتی و در چهاراشطه  
(بهمی) نیککنه بصیبت بذریعه میوکله و در کرناٹک (مدارس) دیو ندجبت  
بذریعه سمرتی چندرکا بعض تغییرات خود را مروج ساخته —

بهر کیف در اقطاع مالک که بالفعل حکومت آن بنا مرصوبه مغربی و شمالی  
و آوده و نیجای متوسط معروف است و نیز در قسمت بهار متعلقه صوبه بنگاله  
خود متاکثر او در توضیح بعض مسائل آن و تقریر دیگر قواعد بطور ضمیمه آن ویرتند  
مولفه متر مشرجول علیه است و بنود این مالک سپرد استغفار پندان بنارس  
متاکثر لاله لال بهاری سکھینه لدراسی هرراسی متوطن بهوج پور منصفانات بنجر  
تفوج (شاه آباد) متعلقه به صوبه اگره (اکبر آباد) بو قون پندت سوبهاشکر  
ساکن منجهولی توابع سرکار گورکله پور سابق متعلقه صوبه آوده و در شنه هجری بعد  
شهنشاه محمد اوزنگ زریب بهادر عالمگیر بزبان فارسی ترجمه ساخته ترجمه اش  
ترجمه لفظی نیست زیرا که ترجمه بهجور رساله سنسکرت لفظ بلفظ در زبان فارسی  
سریع الفهم نمی توان کرد مگر در آن مطالب اصلی بنویسی او کرده و از مشروح  
سنسکرت متاکثر اراحم استمداد نموده را قلم الحروف را چون این ترجمه فارسی  
متاکثر بهر سید در سعی اشاعت آن مصروف گردید تا مر و میکدر سنسکرت  
و اگر نرسی و بهاکها حارث نمی دارند و فارسی می دانند از اصول فقه بنمود  
اگاه شوند و اگر چه در محنت غلطی کتابت و مقابله نسخجات متفرقه محنت و مش  
ادفات آفند را فدا که در ترجمه آرد و می شد مگر بقول **مکن نام نیکو بزرگان**  
هنان به عمل نموده اشاعت همین ترجمه مرتبه لاله لال بهاری سکھینه را ترجیح دادیم  
تفصیل نسخجات این ترجمه که را قلم بهر ساینده اینست —

(الف) مورخہ اسٹوڈیو جھٹھہ روز شنبہ سببت ۱۹۱۶ بظہر بھادو سنگھ  
دلبر جمال ابن رتن لال چودھری پرگٹھ چھڑوہ۔ بذریعہ لالہ بازہا درولہ رتی رتن لال  
شری واستوڈیوڈے انوڈھار میڈار جھوہر ریس لکھنؤ کٹرہ محمد علیخان —

(ب) مورخہ بھادون بدی تیج روز شنبہ سببت ۱۸۹۶ سیزوہ اجڑا دلین  
نوشتہ رام پرتاب عرفت جھیا جی وبقیہ نوشتہ لالہ مول چند از کتاب خرنڈی  
کہ نہایت غلط و بد خط نزد ایشان بود و این سالہ بذریعہ بابو برج بھو کھن لال  
سیرنڈنٹ دفتر وثیقہ لکھنؤ سابق رجسٹرار عدالت عالیہ صوبہ آودھو ریس الہ آباد  
محلہ درمیہ پان راقم راہم رسیدہ —

(ج) بلاتاریخ بذریعہ مشفق منشی لالتا پرشاد شری واستوڈیوڈے ریس  
ذرمیدار گویال پور ضلع فیض آباد مترجم عدالت ضلع کھیری —

(د) مورخہ کنوار سدھی دہلی سببت مقام بنارس از کتب خانہ جناب منظمی منشی  
ہنومان پرشاد شری واستوڈیوڈے وکیل عدالت عالیہ صوبہ مغربی و شمالی —

(ه) بلاتاریخ کہ بذریعہ لالہ رام لال شری واستوڈیوڈے سیرنڈنٹ رکتا و یغہ ریس  
محلہ امین آباد بعد تیاری نقل زیر طبع ہم رسیدہ —

این نسخہ مطبوع تا صفحہ ۴۴ و بعدہ از صفحہ ۴۴ تا صفحہ ۲۰۲ نسخہ (الف) و از صفحہ ۲۰۲ تا  
۴۴ نسخہ (ب) نقل کردہ شد و در فقراتی کہ اشتباہ روداد بمقتباد دیگر نسخہ جات  
و از اصل سنسکرت درست نموده شد و باہر الگہن سببت اصل نقل نسخہ زیر طبع  
اختتام یافت بالاخر راقم الحروف راجو بابو شری رام شری واستوڈیوڈے  
ایم اے بی ایل وکیل ہائی کورٹ مغربی و شمالی و پروفیسر قانون کنگا کالہا شری  
لازم است کہ در تصحیح پروٹو طبع محنت شاقہ گزارا فرمودند و راقم کالی پرشاد  
شری واستوڈیوڈے و لدنشی دین دیال سنگھ متوطن قصبہ شہزاد پور  
پرگٹھ کرا ضلع الہ آباد وکیل عدالت صدر آودھو

مقام لکھنؤ محلہ مقبول گنج \*